

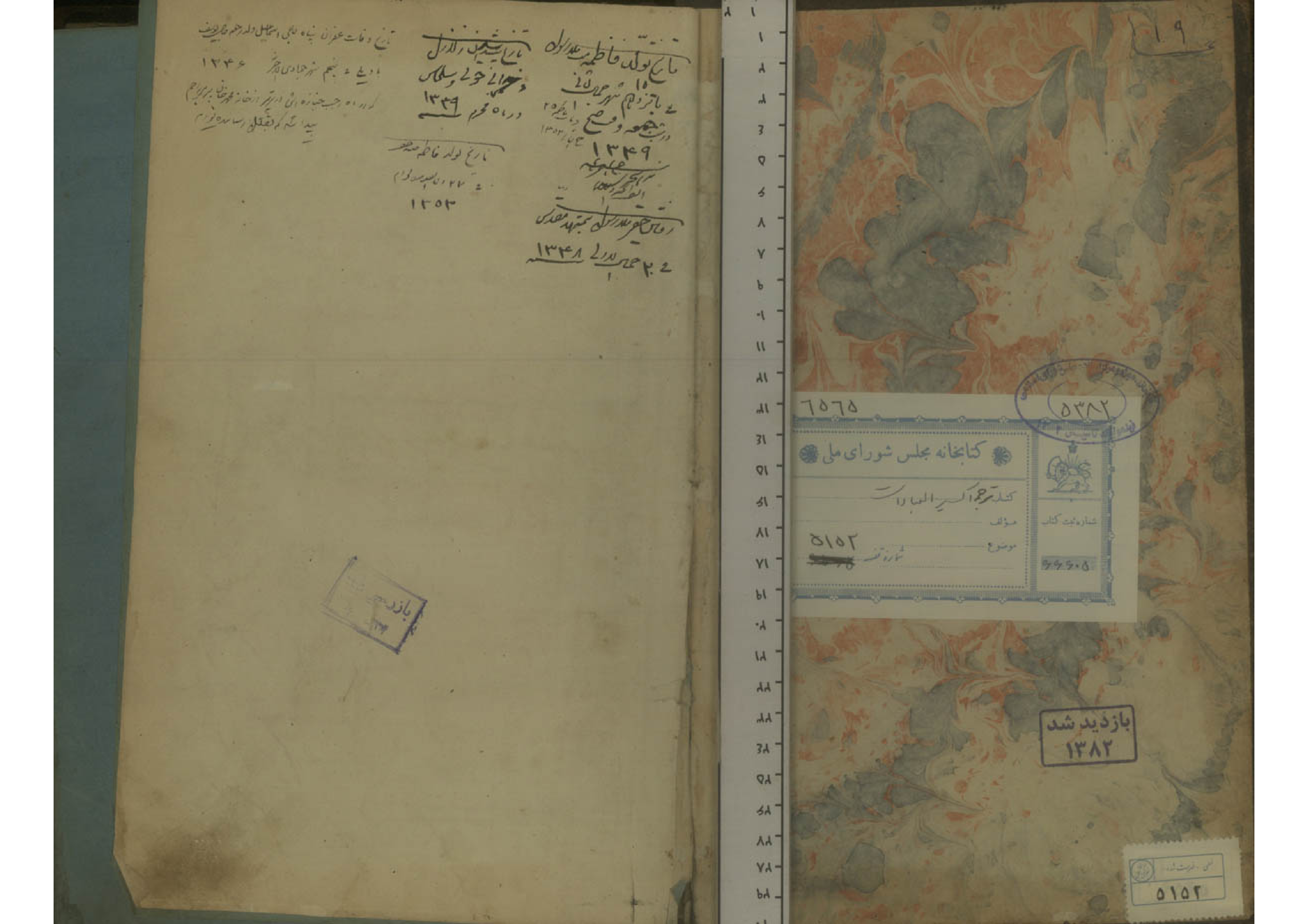
تاریخ تولد فاطمه ...
در پانزدهم شهر جمادی الثانیه ۱۵
در شب جمعه وقت صبح
۱۳۴۹

تاریخ وفات ... مجتهد ...
۲۰ جمادی الاول ۱۳۴۸

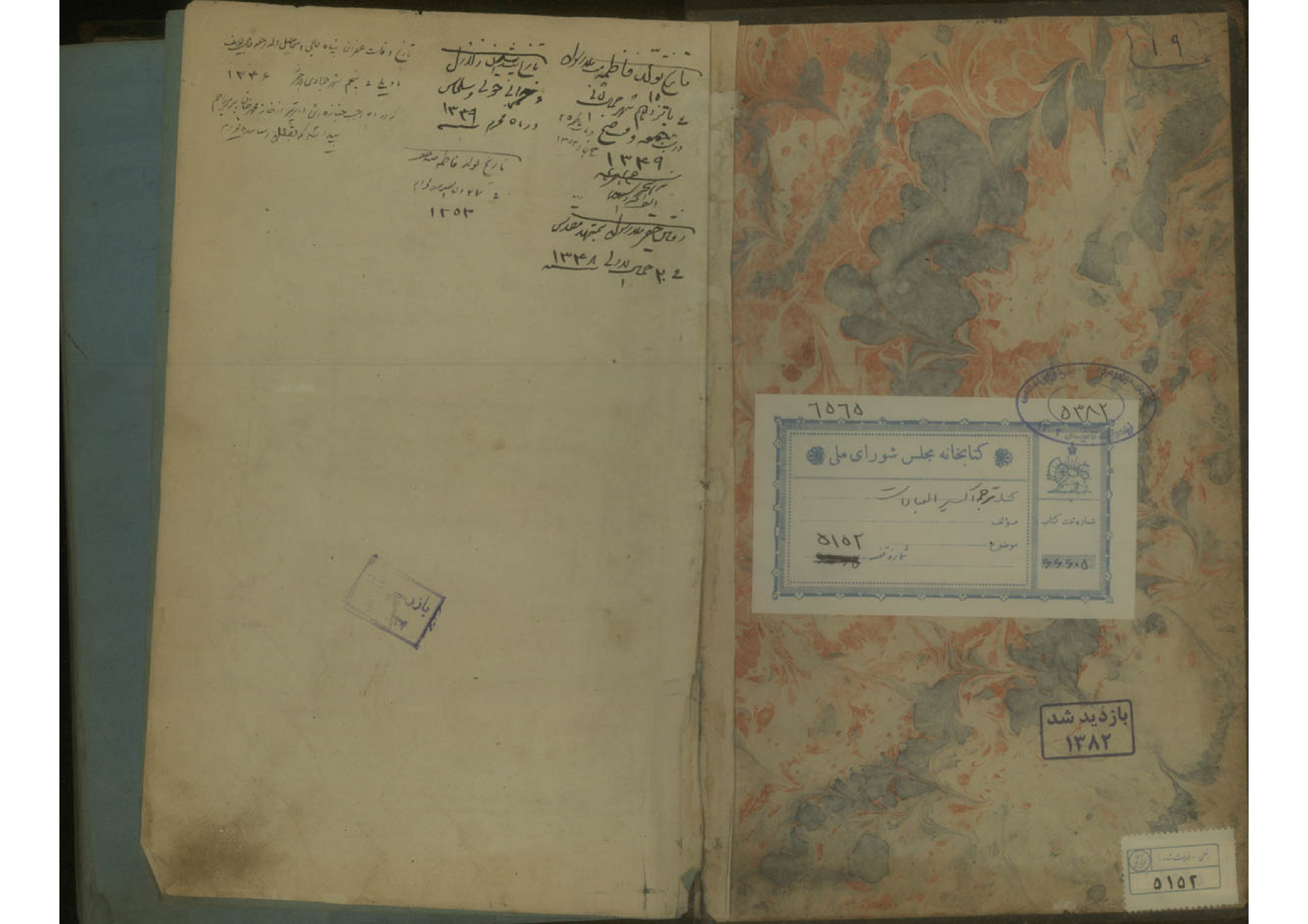
تاریخ ... در اول ...
... ۵ محرم ۱۳۴۹

تاریخ تولد فاطمه ...
۲۲ ...
۱۳۵۳

تاریخ وفات ...
... جمادی الاخر ۱۳۴۶



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه اکسیر العبادات
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۵۱۵۲
۶۵۶۵
۵۳۸۲
بازدید شد
۱۳۸۲
۱۳۴۹
۱۳۴۸
۱۳۵۳


تاریخ تولد فاطمه
۱۳۴۹
۱۳۵۳
۱۳۴۸

در حصص حب ملکه حضرت سید الشهدا علیه السلام که در قلوب مؤمنین پیدا است

علامت این است که از حضرت [illegible] معتبر وارد است که خداوند عزت در جنب الفردوس

ملائکه خلق کرده و هیکله مؤمنین [illegible] است که از حجر [illegible] تعزیت [illegible] آن [illegible] در جنت

الفردوس که زنده از آب جنت الفردوس در [illegible] به [illegible] [illegible] کرده [illegible] علیهم

ان شهر [illegible] و [illegible] قطره [illegible] [illegible] از آن آب [illegible] [illegible] در ظهور شان

نطفه علقه [illegible] اولاد [illegible] از آن [illegible] [illegible]

در همه اوقات [illegible] [illegible] خداوند [illegible] و [illegible] [illegible] علیهم [illegible]

در همه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible]

و [illegible] انسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در همه اوقات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کاتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل معرفة اصحاب الکساء و جعل محبة المعصومین الاطهرین معرفته و طاعتهم طاعته و
محبتهم محبته و عداوتهم عداوته و الذی جعل افضل الاعمال و اشرف الخصال بعد تحصیل المعارف
الحقة الحقانیة بکاء الخوف و الخشیة و لاسیما اذا کان العبد فی حال التهجد و جعل البکاء علی
خامس اصحاب الکساء مساوقا لبکاء الخوف و الخشیة من جهة و متحدا معه من جهة و افضل من
وجه آخر لان هذا البکاء قرین لاداء الله فی ادخال العاصی بها تحت حزب اهل الجنة و حشر
ثم الصلوة و السلام علی انبیاء الله و رسله و اوصیاء انبیائه و ملائکته المقربین و حملة عرشه
و لاسیما علی سید الانبیاء و اشرفهم و افضل جمیع خلق الله و من اخذ الله له من جمیع خلقه العهد
و المیثاق و الاقرار بنبوته المطلقة و من اخذ الله الاله المعصومین الاطهرین من کافة بریته العهد
و المیثاق و الاقرار بولایتهم المطلقة و خلافتهم الکلیة اعنی محمد بن عبد الله و آله المعصومین
الاطهرین الجمیع کالا له صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین و بعد باصحاب ال

الفضا بر بصیره و دانشمند و قلوب صافیه مخفی و مستور نماند که اشرف و افضل کتابهائی
که از برای بنی آدم و آحاد نوع انسان کتابت معارف حقه و عقاید حقانیه و علوم و فنون
ربانیه است و همچنین کتابت ملکات فاضله و اعمال صالحه که نتایج و ثمرات معارف
حقانیه و علوم ربانیه و مورث سعادات دارین و سبب انصباب فیوض و رحمات اند
و این حقیر خادم العلوم آقا بن عابدین رمضان بن زاهد الکبرودانی الدربندی اعطاهم الله تعالی
طرد سهم با یامهم فی یوم الجزاء از بدو نشو و نما و هنگام سن تمیز از سن شش و هفت سالگی خود
که در مقام تدریس و تدرس و تعلم و تعلیم و در خدمت کردن با ساتید کرام
تقصیری از این حقیر صادر نشد و بعد از آن در مدت قریب به سی سال عمرم صرف
و در جمله کثیره از علوم و فنون حقانیه از معقول و منقول مصنفات چند به عمل آمد مثل
در شرح دره نجفیه در فقه و خزائن الاصول در اصول و فن علی در اعتقادات و قربات
و قوامین الصناعه در فنون اخبار و در جال و غیر ذلک از کتب مبسوطه
که مجلدهای بسیار هزار بیت بر رسید و بعد از آن توفیق یافتم و آن اینست که
از کتاب مشغولات و مزاولت مناعب و رحمات در تجدید مدید به جهت و تعالی از آخر عمر خود
و لکن کاش در نصف این مدت مشغول میشدم به علمیکه اجر آن اعظم و ثواب آن اکثر و خود
خالص از شوائب عیوب و اغراض نفسانیه است و آن تصنیف کتاب جامع است در
اسرار و غوامض اخبار و آثار و آثار در فضل و فضائل و مناقب آل الله تعالی و آل
رسول الله و لاسیما کتابی که مظهر اسرار و کاشف وجوه شهادت خلیفة الله جناب

باشد و همچنین مبین و موضح جمیع امور متعلقه بانجمعات باشد زیرا که معرفت اسرار فواضل
و فضایل و مناقب جناب سید الشهداء و معرفت اسرار خاصه و خواص دقیقه کرده
مدعو برای آن مظلوم و همچنین معرفت اسرار و حکم زیارت قبر شریفش میزان قوم پس ملهم شدم
باینکه باید عزم کنم بنوشتن کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات و شدید تاکید
این الهام غیبی وارد و شارق لاریبی را رؤیای صادقه چنانچه تفصیل این رؤیای صادقه
در اول کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر شده است و چون آن کتاب بحول الله
تبارک و تعالی و قوته و تسدید امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه باتمام رسید و دو
سال بود که باتمام رسیده بود ناگاه قضیه ائمه عظیمه برای این حقیر رو داد و چنان اتفاق
افتاده است که ~~حاجیه رکنیه تامت الله علیهم اسعد~~ یعنی میرزا محیط کرمانی و پسران
سید کاظم رشتی باستظهار و انتصار دو نفر از اهل بیرون کرده که همه دشمن این دولت و دولت
بوده است جمعی از علما باشیده و در باش و ما عرب را بقتل این حقیر فرستادند که این حقیر را
بقتل برسانند و آن ملاعین بزرگ پنج نفر بودند و در شب بیست و ششم رمضان المبارک
بعد از گذشتن نصف شب هجوم آوردند بر این حقیر خادم جناب سید الشهداء روحی له الفداء و هفده
ضربت شمشیر یعنی ضربتهای منکر بر سر و روی این حقیر زدند پس یکی از آن ملاعین را باذن الله وقت
بقتلش در درک اسفل فرستادم با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتم نظر باینکه مدت چهار
پنج ماه بود مبتلا بامراض عدیده و شدیده بودم و در آن ایام غایت نقاهت و ضعف داشتم
و نبود که شدن یکی از آن ملاعین که بحول و قوه الهی و تسدید امام زمان عجل الله تعالی فرجه

بجعلنی فداه

جعلنی فداه و برکات صاحب القبة الحمراء ولیا قوتیة النورانیة جناب سید الشهداء جعلنی الله تعالی
فداه زیرا که اگر آن ملعون کشته نشده بود و سایر آن ملاعین مشغول برداشتن جسد آن ملعون نشده بودند
در و نفر از دو کرمانی که گذشته بودند مرا قطعه قطعه و پاره پاره میکردند و با شمشیرها زخمها
و جراحتهایی که زده بودند بسیار زخمهای شدید و جراحتهای منکر بود و احدی احتمال برد صحت
برای آن زخمهای منکر و جراحتهای شدیده نمیداد و لکن برحمت واسعه الهیه و شفاعت اصحاب
ولایت مطلقه و خلافت کلیه شفا یافتم و بعد از گذشتن مدت قریب یکسال از وقت وقوع آن ائمه
عظیمه از عتبات عالیات علی اصحابها آلاف آلاف ثناء و تحیه بیرون آمدم بسوی ملاد
و در آخر سنه ثانیه از وقوع آن ~~عظیمه~~ در شهر رمضان المبارک بدار السلطنة الکبری طهران
و در زمان مکث در طهران که قریب بمدت یکسال بود چند دفعه ادراک فیض ملاقات
مکالمات شهنشاه اعظم و سلطان افخم نمودم شهنشاهی که در نعت و مدحش میگویم شعر
اقامت فی الرقاب له ایاد * هی الاطواق والناس الحمام * هیهات هیهات خبط خبط
حاشا ثم حاشا که بامثال و اشباه این نحو از مقالات مدح و وصف کنم بلکه این در
میگویم که آن سلطان السلاطین و شهنشاه اعظم ظل ظل الله است یعنی ظل خلیفة الله
ولی المطلق امام العصر و الزمان عجل الله فرجه و جعلنی فداه است پس از این جهت است که جمیع سلاطین
و ملوک و تاج گذاران کره ارض ظلال و سایه این شهنشاه اعظم و سلطان افخم است و این
حکم نه بنحو صدق و صواب است نه بنحو مبالغه و اغراق بلکه یک شان از شئون ظل ظل الله
است که منعوت و موصوف شود آسمان عقل و عدل آفتاب فضل و بذل ارزیان

بر تو احسان سد طوفان کفر و کفران تاج و تخت ملت و شوکت و دولت بحر مواج نعمت و نقمت
سبحان الله کدام عاقل و ذی شعور می‌تواند بگوید که این مدح و نعت در شان آن سلطان اعظم
مثل مدیح و اوصافیست که مصنفین و مؤلفین در صدر تصنیفات خودشان می‌کنند
یعنی بر وجه اغراق و مبالغه است نه بر وجه حقیقت و بیان واقع زیرا که این مخالفت جاهل
و عاطلست هیهات این الثری من الثریا و چه خوب گفته است شخصی که گفته است اذا جاء
نهر الله بطل نهر معقل و چه کلام موضح و مبین است در مقام بیان فرق این کلام یعنی کلی
شجر نار و استمجد المرخ والعفار و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه این شهنشاه اعظم و سلطان
افخم متصف شده بمحبت و کثرت اخلاص اصحاب ولایه مطلقه و خلافه کلیه صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و این افضل الصفات و ملکه نورانیه آن سلطان اعظم خواص و آثار و لوازم
بسیار دارد و از آنجمله رسیدن وظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب و سایر
عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت بمدت آن شهنشاه افخم بحدیکه در هیچ زمانی
و این نحو عطیه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامیه و غیر اسلامیه
معهود و منقول نشده است فهذا السلطان الاعظم والملک الافخم هو السلطان بن السلطان
ابن السلطان والخاقان بن الخاقان ابن الخاقان السلطان الغازی ناصر الدین شاه قاجار اللهم
احفظه واحفظ اولاده من جمیع الآفات والعاهات والبلیات والامراض والاسقام وابّد
ملکه و دولته وادم عزته و شوکته و نصره و انصر عساکره و جنوده وانفذ حکمه فی سلاطین
العصر و ملوک کرة الارض بحق محمد و آله المعصومین الوارثین لجمیع کمالاته صلوات الله و تسلیماته

علیه و علیهم

علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین و در وقت ادراک فیض حضور آن سلطان اعظم و ملاقات نمودن
برای وداع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهار شده از رغبت و کثرت شوق بمطالب کتاب
کبیر العبادات فی اسرار الشهادات فرمود و بیان فرمود که اگر آن کتاب بلغت فارسی میشد در اکثر
اوقات آنرا مطالعه مینمودم و بفیوضات ربانیه بسبب مطالعه آن فایز میشدم و در ضمن این بیان
امر فرمود بترجمه کردن آن و بیان مطالبش بنحو اوضح بزبان فارسی تا آنکه نفعش عام باشد
و این حقیر داعی دوام دولت باهره قاهره عذر واقعی را بیان کردم و عرض کردم که بسبب ضعف
دارم قوة و طاقت ندارم زیرا که بعد از آن قضیه الیمه مرضی عارض شده است که در [illegible]
مبتلا بتغیر بوده و تب میکنم و باز امر بترجمه کردن چندین مرتبه تکرار فرمود پس در این وقت عرض
کردم که ان شاء الله تعالی صورت میگیرد بشرط آنکه سلطان اعظم و شهنشاه افخم طول عمر و امتداد
عمره و ابّد ملکه دعا نماید زیرا که دعای ایشان درین باب یقیناً و قطعاً مستجاب خواهد شد و بعد از
بیرون آمدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله تعالی وجوده و ابّد ملکه اعلی جاه و رئیس جهابذه
الوزراء و امیر الامراء شخصی که اگر قیاس شود به آن وزراء زمان و امراء دوران لایق که
گفته شود شعر من یجعل المجد لطون الکذب : یجتنب صوب اللعب الماطر : مثل الغراب فی
اذا ما طمی : یقذف بالبوصی والماهر : اعنی طاهر الطینة و طیب النجیبة فرخ خان امین الدوله
ادام الله تعالی عزته تاکید بلیغ و اصرار اکید نمود در بذل مساعی برای انجاح این مطلب پس
اخر فکر کردم که اگر از اول کتاب کبیر العبادات شروع شود و ترجمه کردن پس لا محاله اتمام و
انجام این امر در زمان طولانی خواهد شد پس لا اقل یک مجلد در مطالب مهمه باتمام برسد و

بعد از آن اگر توفیق مساعدت نماید ان شاء الله تعالی سایر مجلدات نیز بعمل خواهد آمد پس شروع نمودیم
مقام شهادت جناب سید الشهدا روحی له الفداء و با تمام رسانیدیم این مجلد را با تمام مجالس
مقامات عبور و مرور حرم رسول الله بر مصارع شهداء پس این مجلد نظر با بواب و مجالس و مقامات
خود بسیار رجحان و فضیلت دارد بر همین موضوع کتاب اکسیر العبادات زیرا که این مجلد مشتمل بر
فوائد کثیره و اسرار دقیقه و امور چندیکه جمله آنها در همین موضوع کتاب اکسیر العبادات علاوه است
برین بسیار بسیار مطالب این مجلد منتظم است و با جمله آنها بسیار توضیح و تبیین داده مطالب
شده است پس منبع الحکمة فی الحقیقة از برکات عجل الله تعالی و شد بخلیفة الله ... ولی الله تعالی
صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و جعلنی فداه هر ورقی از اوراق این مجلد که چون میر آب
پژمردگان باغ حکایات مصائب آل رسول درود آب نماید و یا مثل فانوس دیده گریان
منتظران و عشاق المحبة الحسینیة بدار شمع جذبه حقانیه گشاید و یا چون صدف در خوشاب
مقام رضوان الله اکبر در کنار نهد و یا چون باغبان فاتح ابواب ریاض جزعات حسرات
ماتم و محفل عزاء ذریه زهرا گردد و یا چون غواص لآلی اسرار مقامات مصبوغ بدماء شدن را
آورده ببازار صیرفیان ملکوتیین برد و یا دولت یگانه مقصود آن تلمیع فتح قلوب المؤمنین المحبة
مکنونه که هادی راه روانست یا سوادیست که سواد اعظم شناختن اصحاب ولایت مطلقه و
خلافة کلیه را مقام نورانیه در وی نمایانست یا بلبل هزار دستانی است که از بهار شوق
اطفال و طفلات مصطفویه خبر رساند و یا طوطی عذب البیانی است که اسرار معانی
و عجائب و غرائب یوم الطف تقریر نماید بل محبوبی است زنده پوش که حاکی احوال عشاق

دم دان

و مردان خداست و متی است پرخروش که ذکر اهل وفاق از اصحاب و شیوخ و کهول
و شبان عترت مصطفویه است طلیعه لشکر حقایق خداپرستی است و نمونه رنگهای وفا این
محبت شناسی ستاره کاروان جویندگان طریق طریقت و ولایة مطلقه و راه پویندگان
مراحل حقیقت خلافت کلیه است قاصدیست که دیده محبان شوقمند را روشن سازد و
صاحب مقاصدیست که بجلوه پرده نشینان جمال اسرار شهادت می پردازد امواج
بحر مطالب جانست و اعلام افواج ایقانست مژده رسان گنج شایگان و کلید کنوز جنانست
و چه طور اوراق این کتاب متصف باوصاف مذکوره نباشد و حال آنکه این کتاب مبین ابواب
فتوحات قلوب بگشودی و بجلای نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص و آثار و لوازم
ولایة مطلقه و خلافة کلیه زهرا یا الباب و افئده زدودی خوب و دفتر مطهر است برای محبت
حسینیه صیقل الارواح است و عقیقش در مشکوة قلوب مصباح است پس در تسمیه و نام
نامی این کتاب و اسم سامی این دفتر مستطاب از عقل های دور پرسیدم جواب داد الاسماء تنزل
من السماء هرچه بالهامات غیبیه و اشارات ملکوتیه برسد همان نام نامی و اسم سامی این
کتابست پس آنچه ملهم بالهام غیبی شدم اینست که باید اسم این کتاب سعادات ناصریه
و اوقات روحانیه باشد پس بعد از ثبوت این تسمیه ملتفت شدم بمعنای دقیقی و مطلب لطیفی
و آن اینست که صفات باطن این سلطان اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی و حفظ اولاده الامجاد
ملکه و سلطنته نه بحدیست که بتقریر و تحریر بیاید و نیز ملتفت شدم بمعنای لطیفی دیگر و آن
اینست که این کتاب چنانچه ذخیره عظیمه اخرویه خواهد شد برای شهنشاه اعظم حفظه الله تعالی

وحفظ اولاده من جميع المكاره والنوائب وادام دولته وسلطنته وهمچنين اشرف واعظم وانفس
جواهر وفرايد ونفايس خزاين سلطنت كه رايش خواهد شد يعنى بشير ومبشر خواهد شد به بقاى دولت
وسلطنتش الى ظهور الدولة القاهرة عجل الله تعالى فرجه صاحبها وجعلنى فداه پس از قاطبه مؤمنين و
محبين از شريف ووضيع ومرد وزن يعنى از جميع آن اشخاص كه از مطالب اين كتاب مستطاب
مسمى باسم سعادات ناصريه وفوائد روحانيه منتفع مى باشند خواه اين انتفاع بودن بسبب مطالعه
كردن ونظر كردن بمطالب اين كتاب باشد وخواه بسبب شنيدن مطالب آن از ذاكرين و
مرثيه خوانان باشد التماس دعا دارم پس بايد اين احقر خدام سيد الشهداء و احقر خدام ولى عصر
امام زمان عجل الله تعالى فرجه فدايا از ذكر ودعاى خير فراموش ننمايند ونيز از قاطبه مؤمنين ومحبين كه از نفع
مطالب اين كتاب مى برند بسبب آن فائز بسعادات اخرويه خواهند شد لازم و واجب است كه
سلطان اعظم وشهنشاه افخم ناصر الدين شاه حفظه الله تعالى واولاده من جميع المكاره وادام
ملكه وسلطنته از دعاى خير فراموش ننمايند زيرا كه آن سلطان السلاطين وملك الملوك اعزه الله تعالى
ونصره ونصر جنوده وعساكره باعث وسبب تصنيف اين كتاب شده است چنانچه تفصيل آن در فقره
گذشت وديگر مخفى نماند كه توقع اين احقر خادم العلوم از ذاكرين ومرثيه خوانان آنست كه در سلوك
ونظم مطالب معاصد اين كتاب تغيير ندهند وهر مطلبى كه آن نهج در كتاب نوشته ام بهمان
نهج بيان كنند وديگر توقع از ذاكرين ومرثيه خوانان نيز دارم كه در اسلوب نظم مطالب اين
كتاب در وقت خواندن مطلبى از مطالب در سر منبر تغيير وتبديل ندهند زيرا كه تغيير وتبديل در
اكثر اوقات مستلزم جمله مفاسد عظيمه مى باشد مثل افترا وكذب وچيزهاى ناشايسته ونالايق [illegible]

اصحاب

اصحاب ولايت مطلقه وخلافت كليه صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين وگاه ميشود منتهى به
طغيان باشد وكفر باشد استغفر الله تعالى من غضبه وهمچنين توقع ديگر دارم از ذاكرين ومرثيه
خوانان آنست كه هر مطلبى كه از مطالب اين كتاب مشكل باشد وآنها او را بهيچ وجه
وصورت ونحو حق وحقيقت نفهميده باشند پس بايد او را در سر منبر نگويند وذكر نكنند بلكه
بايد از علما وفضلاء عظام آن بلد آن مطلب را ازين كتاب تعلم نمايند ودرس بخوانند پس
بعد از تحصيل حذاقت وقوت فهم وادراك آن مطلب بتصديق علما وفضلاء آن بلد او را در سر منبر
بيان كنند واگر همچنين نباشد يعنى اين شرط بعمل نياورده باشند اصلا آن مطلب را ذكر نكنند بلكه
حرامست حرامست ذكر كردن آن بدون تحصيل آن شرط مذكور وديگر از ناظرين ومطالعه كنندگان
در مطالب اين كتاب وهمچنين از آن اشخاص كه نقل ميكنند مطالب اين كتاب را در مجالس ومحافل
وهمچنين در سر منبر توقع نيز دارم كه بهيچ وجه ديناً ودنيا را پيش نگيرند يعنى سرقه وانتحال نكنند
يعنى كه بعضى مطالب اين كتاب را باسم خودشان نه بندند يا آنچه بدون انتساب آن به اين احقر
خدام جناب سيد الشهداء روحى له الفداء هيچ مطلب ذكر نكنند ومساعى جميله ومشقات وزحمات كثيره
اين احقر را بباد فنا ندهند سبحان الله تعالى كه اين نصيحت وموعظه را در جميع يا اكثر مصنفات خودم
از معقول ومنقول ذكر كرده ام نظر به اينكه اين امر را مكرر تجربه نموده ام از طلاب وتلامذه خودم وغير
آنها از جمعى از علماء اهل اين عصر واين زمانه سبحان الله چه بدبختيه ودنيه رذيله است اين صفت پس
اين صفت ذميمه از آن صفات وملكات واخلاقست كه جنود جهل وشيطانت وعجب نسبت كرده
اكثر مجالس ومحافل حق تبارك وتعالى دوغ همچنين اشخاص را اينجا كه [illegible] آنها

مقتضی ورسول نموده است باین معنی جمعی از سامعین واهل مجلس فهمیده اند که اینمطالب از این
اشخاص نیست و اینها را انتساب اینمطالب بخود شان کاذب و دروغگو میباشند و با اتفاق
افتاده است که جمعی از اهل آن مجالس رو برو و مشافهتاً گفته اند با فلان و یا فلان چرا اینها را
و بیمروتی میکشید و چرا اینمطالب را بخود تان نسبت میدهید و شما قوه و ملکه فهم اینمطالب را ندارید
پس چه طور میشود که مخترع اینمطالب شما باشید و حال آنکه اینمطالب از فلان و فلان است
با وجود این منتهای عیب و تاثیر الحمد تبارک و تعالی نشدند و ترک این خصلت قبیحه و صفت ذمیمه نکردند
اف و اف و تف و تف بر چنین سجیه دنیه رذیله و بر چنین ملکه قبیحه شیطانیه بهر حال
با این نصایح وافیه و مواعظ شافیه اگر بعض عباد الله عمل نماید مستحق سخط و لعن حق تعالی
و همچنین مستحق سخط و لعن اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
خواهد شد پس حالا وقت شروع کردن بمقصود است پس میگوئیم ابواب این مجلد سیزده باب است
و هر باب مشتمل بر چند مجلس و مقام است **باب اول** در بیان شهادت جناب سید الشهدا
و استغاثه نمودن آنحضرت علیه السلام و همچنین در بیان امور متعلقه باین پس کلام در این باب در چند
مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور محققه مکنونه پس در این
مجلس معلوم خواهد شد لبیک لبیک گفتن جمیع موجودات در جواب استغاثه و دعوت نمودن
جناب سید الشهدا و همچنین لبیک لبیک گفتن ابدان و ارواح شهدای کربلا **مجلس و مقام دوم**
در توضیح و کشف مطلب و در آن ذکر خواهد شد لبیک گفتن حق تعالی در استغاثه و دعوت خلیفة الله
و همچنین در آنست قضیه نزول صحیفه از آسمان و عرض کردن و جواب دادن خلیفة الله ایضاً

درمجلس ا

در مجلس سیم قضیه استغاثه نمودن شیطان رجیم بحق تعالی و رسیدن مرارت آن قضیه بجهل در
یا مبشر و در صحیفه و همچنین بیان جمله از امور مهمه **مجلس و مقام سیم** در بیان امور متعلقه بحال
علی اصغر و در این مجلس اشاره خواهد شد بانکه مصائب علی اصغر مظهر اعظم مقام صبر و تفویض و
رضای خلیفة الله است و ایضاً بانکه مصیبت علی اصغر اضعاف مضاعف جمیع مصائب است
و ایضاً بامور مهمه لطیفه و ایضاً بعض احوال امیر المؤمنین در وقتیکه طفل بود و در گهواره **مجلس و مقام**
در کیفیت شهادت این طفل اظهر انور و در این مجلس اشاره خواهد شد بانداختن آن طفل انور خودش را
از گهواره در وقت شنیدن استغاثه و دعوت پدرش و صیحه و ضجه و ناله اهل حرم در وقت
و ایضاً بمقالات اصحاب مقاتل در این مقام **مجلس و مقام پنجم** در اشاره بجمله از اسرار
و در این مجلس اشاره خواهد شد باسرار برداشتن خلیفة الله تعالی آن طفل انور را بدستش و آمدن میدان
و آن سه سر است و ایضاً باسرار دفن کردن آنخلیفة الله مر بدن انور آن طفل را و ایضاً بامور
مجلس و مقام ششم در بیان کیفیت حال جناب سید الساجدین علیه السلام وقتی که استغاثه
پدرش بگوشش رسید پس در این مجلس اشاره خواهد شد بمکالمات جناب سید الشهدا با سید
و ایضاً بجمله از امور و ایضاً بسؤال محرم و جواب آن **باب دوم** در مقدمات کیفیت شهادت جناب
سید الشهدا و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول**
در ذکر امور یکه فوائدش بسیار و منافعش بیشمار است پس در این مجلس اشاره خواهد شد باسرار
فضیلت هر یکی از محمد و عترة معصومین آن بر جمیع انبیا و مرسلین و بر جمیع خلق
و ایضاً بسر حدیث قدسی و ایضاً بثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آل معصومین

وصدق تصرفات ایشان در جمیع عوالم و ایضا بجمله‌ای از اسرار شهادت جناب سید الشهدا

و ایضا بجمله‌ای اخبار نبویه که علماء عامه ذکر کرده‌اند و از آنجمله قضیهٔ سر غیبت که در مقام ورود

حضرت موسی از حضرت خضر بنظر ظهور آمده و ایضا بمنقبت عظیمه که متضمن آثار و خواص مقامات

نورانیه آل الله تعالی و اهلبیت رسول الله است و این منقبت را سید مرتضی در قضیهٔ نقل فرموده

سلطان السلاطین شیاطین جن نقل کرده است و این قضیه عجیب است و ایضا بقضیهٔ منصور

دوانیقی در باب اثبات خواص و لوازم مقامات نورانیه برای محمد و آل المعصومین و ایضا اشاره

بسایر اخبار و مسئله برای اثبات مقامات نورانیه و از آنجمله اشاره بحدیث بساط و معاملات

امیر المؤمنین در کشف در بیوت و منازل چهل مرد و ایضا اشاره بحضور حضرت امیر در نزد

محتضرین و ایضا اشاره بسؤال مشکل و جواب از آن و ایضا اشاره باینکه روز عاشورا

هفتاد و دو ساعت بود و ایضا اشاره بدرجات زوار جناب سید الشهدا و ذکر حدیث

مفضل و آن حدیث کفایت میکند در این مقام بسبب آن رفع میشود که اشکال و سؤال باینکه

اب استجابت دعا در تحت قبه کرده‌اند و ایضا اشاره بیک مطلب عظیم و آن اینست که مقصد

عبادات و طاعات سید المرسلین و همچنین افضل عبادات و طاعات آل معصومین آن

بزرگوار گریه کردن ایشان برای جناب سید الشهدا است مجلس و مقام دوم در ذکر امور کثیرة الفوائد است

و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیهٔ شیخ حسین و سید اجل عالی و ایضا قضیهٔ صید و شکار سلطان صاحب

حشمت و شوکت در بعض از شبها سابقه بسیار از عجایب است قضیه شیخ حسین مشارالیها مثل

مجلس و مقام سیم در بیان قضیه و واقعه که میان ابن جهم و میان دعبل و وزیر [illegible]

سر از اتفاق فضا و دو فواید این قضیه بسی عجیب است و اگر کسی عاقل در آن تأمل کند میداند

که فرمایشات زمان مجلی است فرحه و حظیظه فداه در باب ابن حضرمیه چقدر رسیده است و در این مجلس اشاره

خواهد شد و ایضا باینکه جمعی از اهل سنت انصاف میدهند و خود اقرار میکنند در صاحب

و مناظرات و لکن جهال و سفهاء ایران که خود شان را متصف باوصاف عظیمه میدانند

راه جهل مرکب را میگیرند و حق را قبول نمیکنند مجلس و مقام چهارم در بیان عدد کفار

و زنا و فقه اشرار که آنها را جناب سید الشهدا بقوة بشریه حسینیه بدرک اسفل فرستاده است پس

در این مجلس ذکر خواهد شد کلمات علی و اصحاب شقاوت و ایضا اشاره خواهد شد بامور عجیبه

مثل ذکر اخبار و آثاریکه دلالت میکند براینکه جناب سید الشهدا بقتل نرسانید شخصی را که

از صلب آن مؤمن خواهد آمد هرچند بعد از هفتاد بطن و ایضا اشاره بآیات و اخبار در این

مقام و همچنین بوقت تماشای علوم امام لاحق با علوم امام سابق مجلس و مقام پنجم در بیان

جمله از خواص اصحاب ولایه مطلقه و خلافه کلیه و اشاره بشجاعة جناب سید الشهدا و ایضا

بجمله از امور محققه و مطالب لطیفه و در این مجلس اشاره خواهد شد برفع استنکارات و استبعادات

مردم در باب کثرة عدد آنجماعتیکه جناب سید الشهدا آنها را بدرک اسفل فرستاده است و

همچنین برفع انکار و استبعادات مردم در باب بودن روز عاشورا هفتاد و دو ساعت

و ایضا اشاره کردن باحوال علمای سوء که فی الحقیقة علما نیستند و ایضا اشاره بسؤال و

جواب از آن و ایضا اشاره بجمله از معجزات سید المرسلین و ایضا باینکه رد الشمس برای

امیر المؤمنین در شانزده موضع شده است و بنابر بعض محققین علماء اهل سنت روایت

کردن است و ایضاً اشاره بقضیه عجیبه که جمعی از محققین علمای عامه ذکر کرده‌اند **باب سیم**
در بیان آمدن امام مظلوم بمیدان جدال و بیان مجادلات و مقاتلات آن امام مظلوم و بیان
در بیان اموری که متضمن و مناسب است پس کلام درین باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد
مجلس و مقام اول در ذکر کیفیت آمدن آنحضرت صلوات الله علیه بمیدان و بیان مقاتلات
پس درین مجلس اشاره خواهد شد بوداع نمودن آنحضرت صلوات الله علیه با اهل حرم و پوشیدن لباس اسلحه و لباس
و ایضاً بموعظه فرمودن ایشان کوفه را و تمام حجت نمودنش و رجز خواندنش و ایضاً اشاره بشروع
بمقاتله و مجاهده و باینکه در اول مرحله آنقوم کفار بنحو مبارزت جنگ کردند تا آنکه خلیفة الله
مقصد و هشتاد سوار از شجاعان و ابطال آن قوم بجهنم فرستاد و بعد از آن حرب بنحو حمله جمع
و ایضاً اشاره برسیدن کتابه دخترش از مدینه در وقت مشغول شدن آنحضرت صلوات الله علیه بحرب
جماعات جنود و جنابکار بنحو حمله و ایضاً اشاره بکشتن آنحضرت صلوات الله علیه تمیم بن قحطبه را و همچنین
و ایضاً اشاره بجمله از مطالب **مجلس و مقام دوم** در بیان دخول آنحضرت صلوات الله علیه بفرات و بیان
اصرار و جد و جهد در آب نخوردنش و درین مجلس اشاره خواهد شد بقضیه اسحق بن حیوه لعنة الله علیه و همچنین اشاره
باصرار و جد و جهد در بخشیدن آب باز داشتن بفرات و ایضاً اشاره بجمله اخبار و آثار وارده درین مقام **مجلس و مقام**
سیم در ذکر قضیه مناسب و درین مجلس اشاره خواهد شد بجمله مجادلات و مقاتلات امیرالمؤمنین
در لیلة الهریر و جنگ صفین و ایضاً اشاره خواهد شد ببیان فرق میان مجاهدات امیرالمؤمنین
و مجاهدات جناب سیدالشهداء و ایضاً بحقیقت حالات اصحاب و اولاد امیرالمؤمنین در غزوه صفین
و مقاتلات و اظهار شجاعتهای جمعی از بنی هاشم و مالک اشتر و مقاتلات ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام

واشاره

و اشاره باظهار تحسرات و تأسفات برای آن وقتیکه قوم کفار دقیقه نمیگذاشتند که جناب
سیدالشهداء دمی شمشیر از دست گذارد و آن وقت جناب سیدالمرسلین و سایر بنی هاشم حاضر
شدند و ایضاً اشاره بورود امیرالمؤمنین بحرب بصره با مواکب و شوکتهای جلیله ظاهریه و ایضاً
ایضاً اشاره بمواکب و شوکتهای نورانیه ملکوتیه حسینیه و ایضاً اشاره بمقامات عشاق
جناب سیدالشهداء و بقول آن عارف که در محضر شاه شهید کشته باید شد سیاه پوش شد
برای سیدالشهداء و ایضاً اشاره بجمله از اقوال و افعال عایشه در حرب بصره و شجاعت حسن
مجتبی و کرم و عفو امیرالمؤمنین **باب چهارم** در بیان جمله از مجالس و مقامات که بسیار جانسوز
دلسوز و جگرگداز است **مجلس و مقام اول** در بیان محبت و عشق حسینی و درین مجلس اشاره خواهد شد
بقول رسول الله ان الله شاء ان یراه قتیلا و ایضاً اشاره باحوال این حقیر و اضطراب و تحیر و دهشت
در وقت نوشتن این مطالب **مجلس و مقام دوم** در بیان حکایت قریه آفندی اسلامبولی و
حکایت متضمن امور عجیبه لطیفه است **مجلس و مقام سیم** در بیان افتادن آنحضرت صلوات الله تعالی
از پشت ذوالجناح و بیان آنچیزیکه بعد از آن واقع شد پس درین مجلس اشاره خواهد شد با
قدر مشترک میان همه اقوال اصحاب کتب مقاتل و ایضاً اشاره برسیدن سنگ بر
جبهه مبارکش و تیری مسموم سه شعبه بر قلب شریفش و شمشیر مالک بن نسر و لعنه الله بر سر انورش
و آمدن آنحضرت صلوات الله تعالی علیه بسوی خیمها و بستن زخم سر انورش بخرقه و ایضاً اشاره بشهادت عبدالله
بن الحسن علیهما السلام در حالتیکه جناب سیدالشهداء روحی له الفداء در پشت ذوالجناح در نزد
خیمها ایستاده بود و اشاره بمقاله شمر و لعنه الله که خیمها را آتش بزنید و ایضاً اشاره بمقابله

و به قوت بر آن خلیفة الله تعو و همچنین کفار در جانبهای آن از چهار اطراف سنگها و کلوخها و تیرها و
و امثال آنها می سوختند و ایضا اشاره برسیدن نیزه صالح بن وهب ولد الزنا در جانبهای پهلوی
مبارک امام مبین روحی له الفداء و تیر خولی ولد الزنا و تیر ابو قدامه ولد الزنا بر سینه مبارک و تیر
حصین ولد الزنا بر دهن مبارکش و نیزه سنان ولد الزنا و شمشیر زرعه ولد الزنا بر عضد مبارک کتف
آن آقا و مولا وا مصیبتاه و ایضا اشاره نمودن بسقوط خلیفة الله تعو از پشت ذو الجناح و الله
دستم مرتعش و قلبم مدهوش است نتوانم قدرت جمالی آنها را بنویسیم و دیگر قدرت بعضی امورات را
قوه و طاقت نوشتن ندارم مگر برای آنکه خلیفة الله تعو روحی له الفداء دو مرتبه غشیه شد مدت هر یکی
ساعتی بود و ایضا اشاره بمنقبتی از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام از بابت ذکر مناسب مقام و
ایضا اشاره بانکه ابن سعد ولد الزنا امر کرد که جمیع جنود و عساکر در حین حیات آن امام مظلوم روحی
له الفداء اسبها بر جسد نورش تاختند و ایضا بر فقرات زیارت ناحیه عجل الله فرج صاحبها و جعلنی
فداه و استنباط امور کثیره از آن فقرات شریفه و ایضا اشاره بدویدن چهل نفر برای شهادت آن
خلیفة الله تعالی و ایضا اشاره باقوال و افعال شمر ولد الزنا و ایضا اشاره باحوال حرم
رسول الله و آمدن ذو الجناح از مصرع آن امام مظلوم بسوی خیمها و دویدن جمیع نسوان و علویات
و بنات فاطمیات بسوی مصرع و ایضا اشاره بامور که قلوب مؤمنین و شیعیان را
میگدازد و ایضا اشاره ببعض اسرار خلق کردن حق تعالی جهنم را و بیان مظاهر تجلیات عظام
و ایضا اشاره بجمله امور که قلوب و اکباد را میگدازد و ایضا اشاره بآب آوردن شخصی با کشکول
بخدمت جناب سید الشهداء روحی له الفداء و تتمه حالات فهرست اجمالی کیفیت شهادت را نیز بنویسیم

بنویسیم

بنویسیم بعد میگوییم سر انور اقدس روحی له الفداء بخبر کعب و بتبعیت آن جمیع موجودات بگریه شد
و اشاره به سجدات اهل بیت و سید الساجدین و ذو الجناح در آن وقت مجلس و مقام چهارم در بیان
جمله از اسرار و وجوه برای چند امر که جمله از اخبار و روایات متضمن آنها بود و در مجلس اشاره خواهد شد
بعدم قدرت و طاقت آن قوم کفار بقتل آن خلیفة الله تعو در حین غشیه آن امام مظلوم و
با وجود اینکه شش ساعت مدت دو غشیه بود و شهادت رسانیدن آن خلیفة الله تعالی در نهایت
اسهل بود و باید این سر را مؤمنین و شیعیان خوب بفهمند تا بدانند معنی ولایت مطلقه و
کلیه چه چیز است مجلس و مقام پنجم در بیان سر و توضیح وجه برای ضحاک یعنی خندیدن آن خلیفة الله
در حین شهادت چنانچه خبر متضمن این مطلب ذکر شده و دانستن این سر برای مؤمن ممتحن لازم است
مجلس و مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط آن خلیفة الله تعو از پشت ذو الجناح بارض کربلا
بنحو سجده و تعفیر که در مقام سجده شکر کرده بود و در مجلس اشاره خواهد شد بمطابق بدایة و نهایة
مجلس و مقام هفتم در مقام یک مطلب عظیم و یک مسئله مشکله و یک سؤال و جواب تمام و ایضا
در مجلس اشاره خواهد شد باینکه افراد بنی آدم در باب میول و ارادات و همچنین در باب دوستی
و دشمنی و همچنین در باب حزن و رقت قلب و قساوت قلب یک نحو نیستند باب پنجم در بیان
امور متعلقه بسلب و نهب و همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در این باب در ضمن چند
مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان سلب و نهب کردن آن قوم کفار لباس و
ثیاب آن امام مظلوم را بعد از شهادتش یعنی غیر از ساتر عورت و در مجلس اشاره خواهد شد بقضیه
بریدن بجدل بن سلیم ولد الزنا انگشت انور خلیفة الله تعو را مجلس و مقام دویم در بیان قضیه سلب

یعنی انگشتر بخشیدن امیرالمؤمنین علیه السلم و نزول آیه ولایة مطلقه و خلافة کلیه در شان آن بزرگوار
و در مجلس اشاره خواهد شد بقضیه بلوقیا و عفان و این قضیه عجیب است که او از علماء [illegible] ذکر کرده است
مجلس و مقام سیم در اشاره بنزول و جوب خاتم و ایضا در مجلس اشاره خواهد شد بمطالب مکنونه که
مغلوب و گم یاد کرده و ایضا باینکه انگشتری که جناب سید الشهدا داشته و بجدل بن سلیم ولد الزنا [illegible]
از آن انگشتر سلیمان بن داود که در امیرالمؤمنین بالطبع داده در حالت رکوع و ایضا اشاره ببعض سور
و ایضا اشاره باینکه قوم کفار قدرت پیدا شد باینکه سایر عورت اعضای از شهدا سلب و نهب کنند
باب ششم در بیان احوال ذو الجناح و امور یکه از آن صادر شده است در روز عاشورا بعد از شهادت
خلیفة الله شد و همچنین در ذکر امور مناسب این باب پس کلام درین باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر
خواهد شد مجلس و مقام اول در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت خلیفة الله تعالی و در مجلس اشاره
خواهد شد باخبار امیرالمؤمنین باحوال ذو الجناح بعد از شهادت جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باینکه
آمدن ذو الجناح بسوی خیمها دو مرتبه بود یکی قبل از اتمام شهادت و دویمی بعد از آن و ایضا اشاره باحوال
اهل بیت و حرم رسول الله بعد از آمدن ذو الجناح در مرتبه دوم مجلس و مقام دوم در ذکر کیفیت حال
امر ذو الجناح و در مجلس اشاره خواهد شد بمقامات و درجات ذو الجناح و ایضا باینکه در بعد آن مرتبه [illegible]
بلکه بیشتر افضل است از دو حیوان یکی اسب که جبرئیل سوار شده بوده در روز غرق فرعون و آل
فرعون و ایضا اشاره بجمله از اسرار ملکوتیه مجلس و مقام سیم در بیان بعض امور واقعه در روز عاشورا که
حدیثیکه شیخ حر عاملی و صاحب کتاب تظلم الزهرا روایت کرده اند متضمن معجزات کثیره از جناب سید الشهدا
بعد از شهادت و ایضا اشاره خواهد شد به بیان این حدیث و اسراریکه متضمن آن است باب هفتم در بیان

دقایعیکه

دقایعیکه در آن کتاب و جگرها را داغ میکند پس کلام درین باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد
مجلس و مقام اول در بیان هجوم آوردن قوم کفار وقت غروب روز عاشورا بسوی خیام آل الله تعالی
و حرم رسول الله بجهت غارت نمودن و در مجلس اشاره خواهد شد باینکه احدی از آن قوم کفار غافل نبودند
از اینکه با جداد گرامی این اهل بیت عظیم جنایت نظر کنند و ایضا اشاره بمطالبی که بنوشتن فهرست آنها
قوة ندارم و ایضا اشاره بگریه جمعی از کفار و مقالات آنها در وقت سلب و نهب کردن خیام حرم
رسول الله و ایضا اشاره ببعض وقایع محشر و ایضا اشاره باینکه آن قوم کفار چند مرتبه عزم نمودند
که سید الساجدین علیه السلم را بقتل برسانند و ایضا اشاره بمقالات فاطمه صغری و روایات معصومه
مظلومه و اشاره بمقالات صدیقه صغری زینب با ام کلثوم علیهما السلم با فنا و عجز شکایت و غیر آن از مطالب
اشاره بقضیه زنی از طایفه بکر بن وائل مجلس و مقام دوم در ذکر جملهٔ از مطالب مختصه و در مجلس اشاره
خواهد شد باینکه وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام جمعی از اطفال عترة طاهره بهلاکت رسیدند و ایضا اشاره
بقضیه شهربانو و ایضا اشاره ببعض قضایا آن شب یازدهم مجلس و مقام سیم در بیان مطلب عظیم و آن
که آیا قوم کفار بعد از شهادت خلیفة الله تعالی ابدان مطهره نورش بجولان آوردند یا نه و در مجلس اشاره
خواهد شد بمطالب متعلقه باین مقام و همچنین بوجه جمع و توفیق میان اخبار مختلفه مجلس و مقام چهارم
در اشاره کردن بنکتهٔ لطیفه دقیقه و در مجلس اشاره خواهد شد باینکه امیرالمؤمنین مؤید و مسدد بجمیع انبیاء
سابقین بود در باطن و ایضا اشاره بظهور آن بزرگوار در ابدان کثیره مثل [illegible] و غیر
و ایضا اشاره بروایت متضمنه باینکه امیرالمؤمنین چند شب بصورت شیر میآمد و جسد جناب سید الشهدا
را در آغوش میگرفت و تا صبح گریه مینمود و ایضا اشاره بحکایت لطیفه جن باب هشتم در بیان مجمل

اند و وقایعیکه ذکر آن هم و لازمست با وجود یکه مناسبت تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه و
کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان حکایتی عجیب پس در
همین مجلس اشاره خواهد شد بقضیه ملک جن و همچنین آمدن سید المرسلین و امیر المؤمنین و فاطمة الزهرا و حسن
المجتبی صلوات الله علیهم اجمعین بزیارت جناب سید الشهدا روحی له الفداء آه آه [illegible] قلوب
اکثر مؤمنین اینکه از مجلس و مقام دویم در ذکر مطلب مهم یعنی مقام نورانیه اصحاب ولایه مطلقه و خلافه
کلیه و در همین مجلس اشاره خواهد شد بقول جمعی از ساطین علما و بدعت جمعی که در این اعصار [illegible] مجلس و
مقام سیم در بیان بعضی از وقایعیکه بعد از شهادت جناب سید الشهدا رو داده است و در همین مجلس اشاره
خواهد شد بقضیه جمال [illegible] و همچنین آمدن سید المرسلین و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله علیهم
بزیارت جناب سید الشهدا و گریه و زاری نمودن ایشان در نزد جسد نور اطهرش مجلس و مقام چهارم در ذکر
کردن بعضی از امور مهمه و در همین مجلس اشاره خواهد شد بخوابیکه شخص عدل دیده است و آن خواب جناب سید الشهدا
و اموریکه در عالم رؤیا از آنحضرت سر زده است و ایضا اشاره باینکه کلام حجت و خلیفه الله [illegible]
خواه در عالم یقظه باشد و خواه در عالم رؤیا باب پنجم در ذکر کردن اموریکه متعلق است بخون نور اطهر
جناب سید الشهدا پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان
حال دماء طاهره نورانیه خلفاء الله [illegible] و در همین مجلس اشاره خواهد شد بنظیر آیه تطهیر و ایضا اشاره
جواب آن و اشاره بکلام جناب سید محمد مهدی طباطبائی و اشاره بصحیح ابن ابی عمیر و بیان آن و ایضا
مراتب و درجات خون نور اطهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باینکه هیچ مسجد در روی زمین [illegible]
نیست مگر اینکه قطره یا دو قطره از خون نور جناب سید الشهدا در آن هست همچنین موضعیکه [illegible]

خواهد

خواهد شد مجلس و مقام دویم در بیان [illegible] که از باب تمهید مقدمه ذکر خواهد شد و در همین مجلس ذکر
خواهد شد قضیه طریق و [illegible] و قضیه فصد کردن جناب امام حسن عسکری مجلس و مقام سیم در بیان
ذکر اجمالی بعضی امور حکمیه و در همین مجلس اشاره خواهد شد بکیفیت خلقت مرکبات ثلثه یعنی جمادات و نباتات
و حیوانات و ایضا اشاره بجمله اعضاء انسان و قوای ظاهریه و باطنیه آن و ایضا اشاره بخواص اعضا
و آثار و لوازم اجزاء و قوای ظاهریه و باطنیه صاحب ولایه مطلقه و خلافه کلیه صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا اشاره
بخواص و آثار اعضا و اجزاء و قوای ظاهریه و باطنیه سید المرسلین و ایضا اشاره بفوائد و حکم و مصالح
فصد کردن و رگ زدن خلیفه الله امام حسن عسکری علیه السلام و روحی له الفداء مجلس و مقام چهارم در بیان
توضیح مرحم و مطلب عظیم پس در همین مجلس اشاره خواهد شد باسباب کثرت خون نور اطهر جناب سید الشهدا
روحی له الفداء در مذبح و مصرعش مجلس و مقام پنجم در ذکر و بیان قضیه طیور و مرغان و در همین مجلس ذکر
خواهد شد قضیه مرغ سفید که خود را در خون نور امام مظلوم تمرغ نمود و بعد از خراب طیور [illegible]
خبر داد شهادت آن امام مظلوم را و ایضا اشاره بآمدن معشر و خراب طیور و مرغان بمذبح و مصرع
آن امام مبین و تمرغ نمودن آنها در خون نور اطهر و طیران هر یکی از آنها بیک صقع و یک ناحیه از صقاع
و نواحی عالم و ایضا اشاره بقضیه آن مرغ که در بیرون مدینه بباغ یهودی افتاد و ایضا اشاره بقضیه
یهودی با آن مرغ و ایضا اشاره بقضیه غرابیکه در دیوار خانه فاطمه مریضه بنت جناب سید الشهدا افتاد
و مکالمات آن معصومه مظلومه با آن غراب و ایضا اشاره بشئون و حالات و عظمت خون نور اطهر و ایضا
بخواص و آثار مظاهر جمیع سماء آیتیه و ایضا اشاره بجمله از خواص و آثار خون نور اطهر و ایضا اشاره
انفصال معنوی [illegible] شهداء کربلا بجناب سید الشهدا و ایضا بقضیه [illegible] در زمین [illegible]

نا ورشا و فرش قبر حبیب بن مظاهر باب دوّیم در بیان تمام کلام و نتیجه ذکر مجامع و جوامع و اطراف

ملازم پس کلام در این باب در ضمن چند مجالس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اوّل در بیان ... در

این مجلس ذکر خواهد شد دفع و رفع خیالات فاسده جمعی از جهلاء و حمقاء انیز زبان نظر بانکه میخواهند ...

خود شان آثار و خصوص لوازم ولایه و خلافه کلیه را بالکلیه از میان بر دارند مجلس و مقام دوّیم در ذکر

مکنونه و مقصد حقانی نورانی و در این مجلس اشاره خواهد شد آن بخصوص آثار و افعال نوری انوار جناب

و بعضا آثار و فقرات و قالب آن بزرگوار در روز عرفه و بعضا تعبیر آن فقرات شریفه و بعضا آثار و قضیه

مجلس و مقام سیّم در بیان قضیه طشت پر از خون نور که در نزد رسول الله است و در این مجلس ذکر خواهد شد که

کردن رسول الله جمعی را از قوم کفار به سبیل کشیدن بعون آن و امین کفار و در این مجلس چند قضایا

هست که هر یکی از آنها کاشف از شئون صاحب ولایه مطلقه و خلافه کلیه است و بعضا کاشف از ...

این حکم معذب نخواهد شد مثل عذاب دشمنان و اعداء اصحاب ولایه مطلقه مجلس و مقام چهارم در بیان

بودن جگر از خون نور اطهر جناب سیّد الشهداء نظر بیک شان از شئون عظیمه ملکوتیه ایشان در عالم

برزخیه در نزد صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه خواب

مرد مؤمن از اهل حیره و لحساء یعنی در خواب دیدن آن مرد فاطمه زهرا را و این قضیه متضمن امور عجیبه و قضیه

متضمن درجات عظیمه و مقامات کریمه گریه کنندگان و عزاداران جناب سیّد الشهداء و همچنین ...

مجالس و محافل عزای آن مظلوم مجلس و مقام پنجم در ذکر جمله از نصایح و فوائد و در این مجلس ذکر خواهد شد

احترام مجالس عزا و محافل ماتم جناب سیّد الشهداء نظر بانکه هیچ مجلس از مجالس نخواهد شد از حضور

اصحاب ولایه مطلقه و حضور صدیقه طاهره و همچنین از حضور صدیقه صغری زینب و ام کلثوم و غیر از آنها

نسوان

نسوان طاهرات و بنات فاطمیات و همچنین از حضور حضرت عباس علی اکبر و قاسم و سایر شهدا

کربلا و این نحو از حضور بحسب کثرت اجساد و مشابه‌ها و قوالب برزخیه است که چهارده معصوم ...

آن اشخاص که در ملوایشان واقع شده اند و متوکد شود لزوم احترام مجالس و مراعات آداب اظهار تعزیه ...

در صورتیکه آن مجالس مساعده آداب و بعضا اشاره بخواب جناب میرزا احمد طهرانی و قضیه محضا داد السلطنه

میرزا و این خواب متضمن مثوبات و درجات عزاداری جناب سیّد الشهداء است همچنانکه مشتمل عذاب و عقوبات

از جانب عزاداران بکند و مقدار عقوبات آن بر داشته خواهد شد باب یازدهم در ذکر جمله

از قصص و آثار و اخبار که مشتمل بر جمله از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام یعنی ذکر معجزات و مناقب آن

جماعتی در دار دنیا بسبب سب و شتم و دشنام دادن آن ملاعین آنحضرت را تعجیل الله تعالی پس کلام در این باب

چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اوّل در ذکر جمله از قصص که بنقل معتبر وارد شده است و در

این مجلس اوّل اشاره خواهد شد بوجه مناسبت ذکر کردن این قصص در مقامات و بعد از آن نقل قضیه

صفوان ملعون و همچنین بقضیه حارث ملعون و بعضا بقضیه احمد بن حمدون ملعون و بعضا بقضیه آن مرد که

نصف رویش سیاه شده بود و بعضا بقضیه آنحضرت ملعون و بعضا روایت عثمان بن عفان ...

و بعضا بروایت ... در آن شیء و قضیه خطیب دمشقی ملعون مجلس و مقام دوّیم در ذکر امور که بعضی

محافل امور سابقه است پس در این مجلس سه قضیه نتیجه اجمال ذکر میکنیم از آن قضایا و ... که مناسب

مقامات سابقه است پس یکی از آنها در نجف اشرف واقع شده و دوّیمی در کربلای معلی و سیّمی در بلده ...

بعضی از آن امور که خود این احقر بچشم خود دیده و بعضا اشاره خواهد شد بروایت منصور و ... و آن ...

متضمن امر عجیب است در محبت امیر المؤمنین علیه السلام باب دوازدهم در بیان جمله از امور که

فواید بسیار دارد پس کلام درین باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان
جمله از مطالب عظیمه و درین مجلس اشاره خواهد شد بمعجزات قاهره و خوارق عادات ساطعه از حضرت فاطمه
صلوات الله تعالی علیها از ثبت ذوالجناح و ارض کربلا تا زمان مراجعت اهل بیت رسول الله از شهر شام بمدینه طیبه
و ایضا اشاره بتجلیات و اقسام و شقوق معجزات و خوارق عادات صادره **مجلس و مقام دوم** در اشاره
کردن بجمله از آن اموری که واقع شد در روز عاشورا **مجلس و مقام سیم** در ذکر کردن سؤال محکم و جواب آن
و درین مجلس اشاره خواهد شد بقضیه ملک دریا **مجلس و مقام چهارم** در بیان کردن معنی جمله از فقرات زیارت
فاطمیه و آنچیزیکه مرتبط و متعلق با آنست و درین مجلس اشاره خواهد شد بحدیث عجیم تمار و ایضا اشاره بحوادث
سماویه مثل خون باریدن و ریگ باریدن و خاک سرخ باریدن و کسوف و خسوف و شبانک نجوم و زده
شدن ستاره ها بعض ببعض و ایضا اشاره بحوادث ارضیه مثل ظلمت و تاریکی و جوشیدن خون از زیر
سنگها و کلوخها و ایضا اشاره بامثال و نظایر اینها **مجلس و مقام پنجم** در اشاره نمودن بکیفیت گریه
صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر آن پس درین مجلس اشاره
میشود باینکه اخبار متکاثره متظافره در گریه کردن آن معصومه مظلومه وارد شده است و درین مجلس اشاره
خواهد شد باینکه هر وقت فاطمه زهرا اراده نماید گریه حسین مظلوم صلوات الله تعالی علیه هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید
و هزار هزار ملائکه مسعد شد برای مساعدت آن معصومه مظلومه و ایضا اشاره باخبار و آثاریکه علمای
اهل سنت نقل کرده اند در باب حوادث سماویه و ارضیه بعد از شهادت جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باخبار
علمای عامه و ذکر عدد آن **مجلس و مقام ششم** در ذکر کردن بیانات برای آنچیزیکه واقع شده است از اخبار
و آثار پس درین مجلس ذکر خواهد شد مقصود و مراد از گریه و بکاء هر شیئی بر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره

بیک سؤال

بیک سؤال محکم و جواب از آن و ایضا اشاره بتحقیق حال و اختلاف اخبار و آثار سماویه و ارضیه
امثال اینها **مجلس و مقام هفتم** در ذکر کردن بعض اسرار شگفت انگیز ملکوتیه و بعضی دقایق توحید
و درین مجلس ذکر خواهد شد ترتب آثار بر قول جناب سید الشهدا که بعد از شهادت علی اکبر فرمود علی الدنیا
بعدک العفا یا ولدی **مجلس و مقام هشتم** در تحقیق و بیان بعض اسرار و نکته ها از آن از گریه صدیقه عظمی
و حجه کبری فاطمه زهرا علیها السلام پس درین مجلس اشاره خواهد شد بدو سؤال محکم و جواب از آنها و ایضا اشاره
باینکه گریه و ناله بر جناب سید الشهدا در هر نشأه و در هر عالم از نشآت و عوالم باشد در مقام رضوان
الله تعالی است و رضوان الله اکبر **باب سیزدهم** در عبور و مرور آل الله و حرم رسول الله بر مصارع
و اجساد شهدا پس کلام درین باب و آنچه با آن متعلق است در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد
مجلس و مقام اول در ذکر کیفیت عبور و مرور حرم رسول الله و بنات فاطمه زهرا علیها السلام از مصارع
شهدا و درین مجلس اشاره خواهد شد بمقالات اصحاب کتب مقاتل و تحقیق حال در اینکه این عبور بخواهش حرم
رسول الله شد یا اینکه قوم کفار از شدت عناد و عداوت چنین کردند و درین مجلس ذکر خواهد شد احوال
و اوضاع و مقالات آل الله و حرم رسول الله که آن مقالات ایشان و آنگه هفت آسمان و جمله عرش
و اهل جنان و اهل نیران را بلکه جمیع موجودات و ما قاطبه خلق الله را بگریه در آورد و بلکه باضطراب و
تزلزل و وحشت انداخت و ایضا اشاره بمقالات سید الساجدین علیه السلام در وقت مشاهده
اجساد طیبه و جثث طاهره و ایضا اشاره باینکه آیا مرور و عبور حرم رسول الله بر مصارع شهدا
قبل از جدا شدن سرهای منوره طیبه از ابدان و اجساد طاهره شریفه بوده یا بعد از جدا شدن سرهای
منوره از ابدان شریفه بوده و ایضا اشاره بقضیه آمدن ابن سعد لعنه الله نزد اجساد طاهره در وقت

غروب روز عاشورا و تماشا کردن آن نگار فرزند دلدار را بجسد نور اطهر خلیفة الله تعالی و تعجب کردن آن نگارم

و لدّ از ما از زخمیکه در دوش و منکب نور خلیفة الله تعالی بود و بیان احوال و اوضاع و کیفیات آن مقام

که کس نشنوانید شنیدنش **مجلس و مقام دویم** در ذکر حال سکینه صغیره علیها السلام و در مجلس ذکر خواهد شد

مخضوب کردن آن مظلومه روی و زلفهای خود را از خون پدر شهیدش بکلمات پدر شهیدش

کفاره و زجر و لدّ از ما و التنه العظیم احوال و کلمات آن مظلومه صغیره و فرزند کوچک بوده است که ... کند

و ایضا اشاره بکلماتش با بدن برادرش علی اصغر علیه السلام و ایضا اشاره بذکر قصیده آن طاهره

معصومه و تفسیر و بیان آن قصیده و ایضا اشاره بوداع نمودنش برادرش علی اصغر را **مجلس و مقام**

سیم در اشاره نمودن بجملهٔ از مطالب که از اشعار این یتیمه معصومه مظلومه مستفاد میشود و در مجلس ذکر

خواهد شد زخم و جراحت شدن بدن نسوان طاهرات و بنات فاطمیات از کعاب رماح و ضرب تازیانها

خصوصا بدن صدیقه صغری زینب و ام کلثوم علیهما السلام و ایضا اشاره بندبه ام کلثوم برای اولاد عقیل

بعدم حضور احدی در مصرع ابو الفضل العباس علیه السلام و ایضا اشاره بانچه برای سکینه در مقتل نعش

پدرش رخ داده و آنچه از حلقوم شریف پدرش آن یتیمه شنید **مجلس و مقام چهارم** در ذکر

نمودن احوال خواهران چند که بسبب مرور و عبور بر مصارع برادرانش بهام و بنال و حسرت آنها اشاره شده است

و آنها چهار نفر اند دو نفر در شرک یعنی خواهر عمرو بن عبدود و خواهر مرحب و دو نفر در اسلام یعنی خواهر

حمزه سید الشهداء و خواهر خلیفة الله جناب سید الشهداء فهرست نسخه تمام شد پس حالا وقت شروع نمودن

بمطالب ابوابست پس میگوئیم **باب اول** در بیان شهادت جناب سید الشهداء و تعاقب نمودن

الخلیفة الله تعالی و همچنین در بیان امور متعلقه و مرتبطه باین پس کلام در این باب در چند مجلس و مقام واقع

خواهد شد

خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور مهمه ملکوتیه و آنچه که متعلق است بآن پس میگوئیم

مخفی نماند که این مجلس از یک وجه یعنی نظر باشاره بمقامی شاید از مقامات و شئون ربوبی و مطلق و محیط کبری

جمیع خلق الله تعالی از اهل سموات و ارضین و ما بینهما و اولین و آخرین بعد از جدش و پدرش و مادرش و برادرش

صلوات الله علیهم اجمعین قلوب شیعیان و محبان را منور بانوار ملکوتیه میسازد و لکن نظر بوجه آخر یعنی وحدت

و غربت و بیکسی آن مظلوم قلوب را کباب و چشمها و احداق مؤمنین سوزانیده باعث تقاطر و ... جریان

اشک بجهت خواهد شد پس میگوئیم وقتی که جناب سید الشهداء در مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفت بجهة

بر نیزه نمود و فرمود هل من مغیث هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله این کلام دلسوز و خطاب

شعله فروزی در جمیع عوالم و قاطبه موجودات تمامی نشاتها از نشاه دنیویه و نشاه برزخیه و اخرویه بجهة

همه آنها ولوله و غلغله و صیحه و ضجه و آه و ناله و زلزله و اضطراب و حیرة و دهشت و وحشت پیدا شد

سلسلهٔ ارواح قادسه و نفوس قدسیه انبیا و اوصیا و اولیا و صلحا و شهدا و سلسله قاطبه ملائکه و سکان

سموات از ملائکه خلق اول و کروبین مقربین و حمله عرش و کرسی و سایر سموات و سلسله حور و غلمان جنات

و ارواح مؤمنین از جن و انس همه با جوش و خروش و گریه و زاری و اغربا و وحیدا و مظلوما گویان

همه در جواب استغاثه و دعوت حضرت آن مظلوم لبیک لبیک میگفتند و نفسی لنفسک الفداء

گفتند مثل رسول الله و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه لبیک لبیک ای ولدی و یا قرة عینی روحی لروحک الفداء

و نفسی لنفسک الوقا و جناب حسن مجتبی لبیک لبیک یا اخی و یا ثمرة فؤادی روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک لبیک

فرمودند و باقی انبیا و مرسلین و اوصیا و اصناف ملائکه و همچنین غیر آنها که اشاره شد همه گفتند لبیک لبیک

یا سیدنا و امامنا و یا حجة الله علی جمیع خلقه من الاولین و الآخرین و من اهل السموات و الارضین و ما بینهما

من الخلق اجمعین بعد جعله و اله و اهل بیته و یا حجة الله الکبری همه در مقام نصرت و اعانت آنحضرت

هستیم مخفی نماند که درین باب زمینها مثل آسمانها و اهل زمینها از انواع جن و انس و سباع و وحوش و طیور و سایر

اقسام حیوانات و همچنین مخلوقاتی که در دریاها و میان زمین و آسمان هستند بلکه همه خلق الله تعالی از

اهل جبروت و اهل لاهوت و جمیع جمادات و نباتات و حیوانات و جمیع جواهر و اجسام و تمامی اعراض و

اعراض اهل جنان و اهل نیران و آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود همه در جناب سید الشهداء [illegible]

لبیک لبیک گفتند و افراد هر نوع و جواب دادن اشخاص هر صنف بطوری است که عدد و تنوع و تغایر آن

و آن صنف است پس اینجا اختصاص بذوی العقول و همچنین بذوی الحیات ندارد پس غیر ذوی العقول

مثل ذوی العقول و بیجان مثل جاندار و اعراض و امراض مثل جواهر و اجسام است در این مطلب

اینکه اهل نیران و اهل جحود و انکار از اعراب کفار و منافقین خواه درین نشأه بودند و خواه در نشأه دیگر

جواب دادند و آنها که درین نشأه بودند از کفار و منافقین در آن زمان در هر جا که بودند جواب دادند

بدون شعور و بدون اطلاع بر آنچه منافی [illegible] کیفیت حال آن جمعیت پس [illegible]

تقریر مقتضای قواعد محکمه مستنبطه از کتاب الله تعالی و سنت ثابته در باب تعلق و شأن [illegible]

جمیع عوالم و قاطبه موجودات و در باب سریان و جریان حکم آن و نفاذ خطاب آن بر همه و اطاعت

مبادرت همه بر جواب طوعا و کرها اختیارا و اضطرارا و بسبب همین اصول محکمه مستنبطه از عقل و کتاب

بطور استنباط و تفریع میگوییم که وقتیکه جناب سید الشهداء ندا کردند و فرمودند هل من معین هل من مغیث

هل من ناصر ینصرنا و هکذا صدا شنیده و بعد از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب و ابدان مقدسه مطهره

ایشان بحرکت آمده و نفس بهوش و منعی علیه بحسب شعور آمده و بجانب حرکت و اضطراب و تزلزل آمده

وجواب داد

وجواب دادند لبیک لبیک یا ابن رسول الله و یا حجة الله هل لنا رخصة فی الرجوع الی الدنیا و المجاهدة بین یدیک

و الا منتظر این امر خلق الله نبود در دنیا بالخصوص نرسیده است **مجلس و مقام دوم** در توضیح و کشف مطلب

سابق این میگوییم بر عارفان دین و جزو قلیل از بحار دقایق و مسایل سرار و مقامات محمد و آل المعصومین

مخفی نماند که چنانچه که مقتضای و مفاد ادله قویه و اصول محکمه این بود که جمیع خلق الله تعالی جواب

مقام نصرت دادن بیایند در حالت نداء و استغاثه جناب سید الشهداء چنانچه فهمیده شد همچنین مفاد

و مقتضای ادله قویه و اصول محکمه ثابت کرد که اولکسیکه جواب داد و لبیک گفت ذات قدس حق تعالی

جلیل شأن بود بلکه ادله قویه و اصول محکمه این مطلب اضعاف اضعاف ادله و اصول مطلب سابق است

پس ذات قدس حق تعالی باین عبارت یا بمثل آن جواب دادند و آن اینست لبیک لبیک یا عبدی

و یا حجتی علی جمیع الخلق یا حبیب حبیبی و یا من اودیته انا ناصرک و مغیثک و در بعضی از روایات بنظر

این حقیر رسید وقتیکه جناب سید الشهداء در مرکز میدان قتال قرار گرفت و تکیه بر نیزه کرده گاهی

از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب نظر میکرد و بجا دواندن مطهره مقدسه ایشان که بر روی زمین

افتاده و بخاک و خون غلطیده و شهید بودند و گاهی بسوی حرم رسول الله و اطفال و طفلان نظر میکردند

غربت و ذلت و عطش و اسیر شدن آنها را بخاطر شریف میگذرانیدند پس با چشم گریان و دل نالان و صوت

حزین و بلند فرمودند اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا اما من موحد یخاف الله فینا اما من

ذاب یذب عن حرم رسول الله پس چون صوت مبارک بلند شد این استغاثه را کان و قوایم عرش الهی بلرزه

و تزلزل درآمده و ملائکه شیون و صیحه و گریه نمودند و زمین مضطرب شد و زلزله نمود پس ملائکه عرش گریه کردند

بحضرت اقدس حق تعالی یا ربنا و سیدنا انه مظلوم غریب وحید حبیب تست و حبیب تست اذن بده بما

مرخص کن ما را برای نصرت آن و یاری کردن آن پس در آن وقت صحیفه از آسمان بدست مبارک آن مظلوم
نازل شد پس آن را گشود و نظر کرد و دید که این صحیفه مکتوبه همان عهدنامه است که در عالم ارواح و عالم ذر
اول قبل از خلق دنیا و اهل دنیا نوشته شده است و از آن مظلوم عهد و میثاق بشهادت [illegible]
در راه حق تعالی گرفته شده است پس آن مظلوم به پشت آن صحیفه نظر نمود و دید در آن نوشته شده است [illegible]
ما از تو [illegible] بشهادت و کشته شدن پس [illegible] اختیار در این باب [illegible] درجه و مقام تو در نزد ما [illegible]
کم نخواهد شد پس اگر میخواهی این بلا را از تو دفع کنیم پس بدان ما آسمانها و زمینها و اهل آسمانها [illegible]
و جن و انس و غیر اینها همه را مطیع و منقاد حکم تو کرده ایم حکم کن هر چه میخواهی در کشتن [illegible] فرستادن
فوج فجار کفار پس در آن حین میان آسمان و زمین پر از ملائکه شد و در دست ایشان حربه ها از آتش و منتظر
حکم آن مظلوم بودند پس آن مظلوم مطلع بمضمون آن نوشته شدند و عرض کردند بار الها [illegible]
میدانی که من دوست میدارم کشته شوم و زنده شوم و همچنین کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه
یا هفتاد هزار مرتبه در راه طاعت و محبت تو و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه [illegible] کشته شدن
نصرت دین تو و احیاء امر تو و حفظ ناموس شرع تو خواهد شد و حال آنکه از زندگانی سیر شدم بعد از جوانان
بنی هاشم و اصحاب اخیار ابرار پس بملائکه اذن نداد و خود [illegible] شریف مباشر حرب و جهاد شد و از
عجایب این مقام نسبت که روزی در ایام سالفه چند سال قبل بر این در حرم مقدس مطهر جناب سید الشهدا
بودم و شخصی معروف و ثقه روایتی ذکر مینمود و حاصلش این بود که در آن حین که آن مظلوم غریب و حید
مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفته و ندای هل من معین هل من مغیث میفرمود و با این حال آن مظلوم جمیع خلق
و جمیع موجودات در اضطراب حیرت و دهشت بودند و ملائکه و غیر ملائکه همه گریه میکردند [illegible]

ابلیس

ابلیس لعین با [illegible] شیاطین رجیم ملعون در عرصه کربلا حاضر شده و شروع به خنده کردن [illegible] و صیحه کشیدن کرد پس
بعد از آنکه قلب [illegible] جمیع اتباع و اعوان و قاطبه جنود و لشکر کفار و منافقین [illegible] و کفار و فجار [illegible]
و آن ملاعین کفار و منافقین فجار آن ملعون رجیم را در حالت حیرت و اضطراب و حزن و غم و مقام [illegible]
و ناله و فغان و زاری دیدند پس گفتند ای سید و رئیس بزرگ ما این چه حالت و چه امر تازه روی داده است
که باعث پریشانی شده است پس آن ملعون رجیم آه سرد کشید و گفت صد هزار حیف بر سعی ها و حیله ها و مکرها
و تدبیرها و تسویلات من که همه باد فنا رفت و همه ضایع شد من [illegible] نزدیک است غرقه در میان [illegible]
تسویلات من شده که منافقین [illegible] در حجة الوداع نزدیک بیک [illegible] منافقین مهاجرین و انصار در
جایی از مکه معظمه جمع شدند و عقد و میثاق بستند با یکدیگر که بعد از رسول الله خلافت با امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و ایشان باشند جمیع اهل بیت و عترت رسول الله را بکشند و صحیفه در این باب نوشتند و او را
[illegible] آخر الامر آن صحیفه ملعونه را در جایی از مکه دفن نمودند و من تسویل کردم [illegible]
در عقبه [illegible] رجعت [illegible] رسول الله در موضع غدیر خم [illegible]
اکید و بیعت [illegible] خلافت امیر المؤمنین و ولایت آن گرفت و من کردم بیعت در [illegible] سقیفه [illegible]
در خانه نبوت و ولایت و عصمت و رحمت را سوزانیدند و [illegible] رسول صدیقه کبری [illegible] فاطمه
زهرا را [illegible] زدند و پهلوی مبارکش را [illegible] و جوهره نبوت و ولایت محسن معصوم مظلوم [illegible]
ریسمان بگردن اسد الله الغالب امیر المؤمنین [illegible] و او را [illegible] پس آن ملعون [illegible]
هر چه کرده بودند و بعد آه سرد کشید و گفت جمیع تدبیرها و حیله ها و مکرها و تسویلات [illegible]
اصحاب و عترتش و اسیر شدن عیال و حرم رسول الله [illegible] بانجا رسانیدم که [illegible]

تشنه و عطشان در وسط میدان بنا کرده و استغاثه و استنصار می‌جویید و حرم رسول الله و بنات و اطفال
فاطمه ایستاده و سینه‌زنان مضطرب و حیران مانده و کسی را آن برقرار و کرده در خود که برای تشنه‌گان
آن مظلوم کرده دم نادم و پشیمان شده و مریدان آن نواصب مردود شده [illegible] چرا بابا دم و تشنه‌گان بشنید
که ما مقصود [illegible] بوده زیرا که آنچه او دعا کرد [illegible] و حضرت ابن سعد لعنه الله و همچنین آن اشقیا [illegible] که بعد ازین نیز
پاینده و موجود شوند و بعضی افعال ایشان را از اهل هر عصر و فرق موجود بین الناس است در هر زمان [illegible]
خواهند رفت پس آن ملعون کفت بهیهات بهیهات هرچند مرا از جهت بهتان نتیجه است که [illegible] کشید و [illegible]
دیگر قدر و این کار و شبیه این عمل آنست که بعضی کفره در هر عصر و در هر زمان از امت سبب باید تا قبر آن مظلوم
گرید در مصائب آن مظلوم ما از عذاب جهنم خواهند یافت هرچند از اصحاب معاصی کبیره و سیئات و [illegible]
بوده باشند پس آن ملاعین کفر کشتند چه چاره داری و [illegible] آن ملعون [illegible]
غضبش بغوران آمده از شدت وحشت و اضطراب [illegible] کشیده مناجات و یا رب العزة و [illegible]
عالمیان نمود و عرض کرد یا رب العزة و یا اله العالمین [illegible] حاجات [illegible]
ما دون [illegible] و سؤال و حاجت خواستن پس از خلاق عالمیان ندا [illegible] شد [illegible] رسید سؤال کن [illegible]
رحیم [illegible] هرچه خواهی عرض کرد [illegible] مطلق تو که تحقیق [illegible]
دارد جمیع خلق از اولین و آخرین و اهل سموات و ارضین هرچند صبر و تحمل و غایت [illegible]
عقول [illegible] است [illegible] و مصائب [illegible] صبر [illegible]
هرچه خواهی آنگاه [illegible] عرض کرد [illegible] حرارت آفتاب [illegible]
ایلعون حاجت را بر آورد [illegible] ارحم الراحمین و [illegible] اکرم الاکرمین [illegible]

[illegible]

خیر و طیب نجم کبری و ولی مطلق را بدست قضا [illegible] جهت و صبر و تفویض و تسلیم و رضا خلق کرده‌ام
پس [illegible] خلاق عالمیان تقاضا درجه حرارت آفتاب را زیاد نمود و شعاع آن حرارت احاطه نمود
چند نفس و [illegible] اثرش رسید روز بازار کند تشنه از عرصه کربلا بیرون رفت مخفی نماند که [illegible] عالمیان
و تبدیلات ایام زمان مجمل شد [illegible] به نور شارقات ملکوتیه و الهامات غیبیه تأییده حکم [illegible]
به بصیرت عقلیه و نقلیه معلوم است که این قضیه نیز واقع شده آه آه یا سیدی یا ابا عبدالله یوم کربلا
و لکن معلوم بوده باشد که این مقام معنی زیاد [illegible] حرارت آفتاب در عطش درجه و احساس حرارت [illegible]
بعد از آن مخصوص آن مظلوم روحی له الفداء بوده و برای غیر آن [illegible] احساس [illegible]
[illegible] آن حرارت و تعجب مکن از [illegible] حرارت آفتاب [illegible] آن مظلوم و [illegible]
زیرا که [illegible] فوق الطاقات و النهایات خلاق عالمیان [illegible]
روایت است که [illegible] آن امام مظلوم [illegible] آه آه روحی لک الفداء یا ابا عبدالله
و [illegible] هرچند این [illegible] در ماه محرم [illegible] آفتاب در برج میزان [illegible]
و لکن حرارت آفتاب [illegible] در برج میزان نزدیک بحرارت آنست در بروج صیفیه [illegible]
که عطشان در جه حرارت زیاد شود آه آه یا ابا عبدالله روحی لک الفداء یا سید الشهداء مجلس و مقام [illegible]
در بیان [illegible] جناب [illegible] علیه السلام [illegible] که از عجایب [illegible]
استغاثه نمودن سید الشهداء [illegible] من معین [illegible] آنست که [illegible]
و [illegible] شنیدم که بعضی از فاضل [illegible] در تألیف خود [illegible] نموده [illegible]
که در آن وقت طفل رضیع علی اصغر روحی له الفداء از شدت عطش [illegible]

آغوش زینب صدیقه یا در گهواره بود وقتیکه آشفته پدر مظلومش دید آن کوچک طفل رسید مضطر
و متزلزل شده و صدا و صیحه بلند کشیده خود را از گهواره انداخت و آواز بلند گریه نمود اهل حرم دانستند که
روی داده از مجالات برای آن سبب آمده و اشفاقت جناب سید الشهدا شد و در حقیقت مجالات از آن
طفل منزله جواب دادن پدر مظلومش و خود را بامام باز دو نصرت آوردن بود پس آه و ناله و گریه
از اهل حرم بلند شد و این احقر میگوید که این ذره نقیه ملکوتیه و جوهره عزیزه شجره النبوة و شجره [illegible]
دره الخلافه و العصمه و الرحمه و نخبه سلاله جلیله سلسله هاشمیه است و این نور جنت از انوار ظاهره باهره
سرادقات و حجب جبروتیه و این [illegible] از رفعات و با این محمدیات و [illegible]
طفل و جمیع خلق الله اضعاف اضعاف مصائب یوم الطف و ما بعده تاثیر نمود بجهتی که [illegible]
که جمیع مبدعات و مکونات بسبب انطفاء این نور همه از نور وجود عاری و خالی باشند و لا سیما ارواح مقدسه
[illegible] انبیاء و مرسلین و اوصیاء و عباد الله المخلصین و انوار ظاهره باهره ملائکه مقربین [illegible]
از تاثیرات آن در اهل عبا و اصحاب کساء که اکثر التفاتات و توجهات ایشان با آن با قوه [illegible] بود
زیرا آن بود مظهر اعظم مقام صبر و [illegible] و قوس [illegible] دائره تسلیم و تفویض و توکل و رضا ایشان
تمام [illegible] سید الشهداء آمد [illegible] گریه و تاثیر شهادتش [illegible] اضعاف اضعاف جمیع مصائب و کفایت
میکند قول آن حجت کبری که فرمود در خطاب با ارواح شیعیان که بعد از آن زمان بوجود آمدند لیتکم فی یوم
عاشورا جمیعا تنظرونه کیف نستسقی لطفلی فابوا ان یرحموه و بسبب علو مقام [illegible] ایشان و انقطاع [illegible]
که در الحقیقه ثانی حضرت عباس و حضرت علی اکبر است و یک [illegible] در جمیع زیارات ماثوره
از ائمه اطهار و علماء اخیار او را باسم شهید خواندند و باسم شهید سلام میدهند و او را در زمره الکامل

عقلا و

عقلا و افاضل شهدا و سادات عترت محمدیه درج کرده اند و شما اینجا منتظر بلکه شاهد بر اینست که ذات
آن نور انور طالب شهادت و یاری کردن پدر مظلومش بجان بخشیدن شد بصدا و آواز بلند کردن
و خود را از گهواره انداختن آه آه روحی لک الفداء ایها المظلوم و ابن المظلوم ابتدا شهادت ورود [illegible]
طلب [illegible] و غربت شیعه محمدیه [illegible] علی اکبر شد و ختم [illegible] بعلی اصغر شد عقل این ذره [illegible] کریمه
در نزد [illegible] حیران از اسرار و علوم اسرار در مقام عقل هیولانی و لکن در نزد اهل الله [illegible] و اهل استنباطات رفیعه
دقیقه و اصحاب کشف و شهود در مقام عقل مستفاد و عقل بالفعل و نظیر عیسی روح الله وقتیکه در مهد بود
آن اذن دادن و احتجاج و تکلم نمودن با استقرارش در مهد و گهواره بود و این مرخص در باره کردن [illegible]
و خود را از گهواره انداختن و در روی مبارکش ابوی پدر کردن و آواز بلند گریه کردن و [illegible] بود
پس این شجره طیبه النبوة و الخلافه از یک وجه شبیه عیسی روح الله بود و چنانچه اشاره با آن شد [illegible]
و به دیگر شبیه جدش امیرالمؤمنین و وارث جدا از خصال و صفات آنحضرت و بیان آن اینست که در
حدیثی وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتیکه طفل صغیر بود در گهواره پاره میکرد قماط را یعنی
بند قنداق را که دست مبارکش را با آن بسته بودند گاه و یک قماط گاه و دو گاه و سه گاه و چهار گاه و پنج
گاه شش دست مبارک او می بستند هر چه میشد پاره پاره و قطعه قطعه میکرد و در حدیث آخر از
فاطمه بنت اسد وارد شده است که دست مبارک او را با یک قماط بستم پاره کرد با دو قماط بستم پاره کرد
با سه قماط بستم پاره کرد و او را چهار کردم از جمله مصر که بسیار محکم میشود باز پاره کرد و او را پنج کردم
بسیار محکم باز پاره کرد و او را هفت کردم شش از دیباج و یک از جلد باز قطع کرد و بعضی دستهایش [illegible]
از همه را پاره پاره کرد و بعد از آن باذن الله تعالی و قدرته تکلم آمد و فرمود [illegible]

بدرستیکه من مهمان حرم باینکه بخلاق عالمیان تعلق و تخضع و تخشع نمایم و اشاره بدین کرده مقاصد

عرض نمایم **مجلس مقام چهارم** در کیفیت شهادت آن طفلیکه شیرخواره دار الرحمن و بعضی

که از روایت فاضل استرآبادی که اشاره آن شده چنین مستفاد میشود که وقتیکه آن طفل بمیدان شهادت

شهید شود شمر آنکه ... بزمین انداخت و شروع بگریه و فغان نمود و جمیع اهل حرم بشیون و فغان آمدند

حضرت سید الشهداء از مرکب پیاده شدند و نزد خیمها آمده و زینب صلوات الله علیها بسبب صیحه کردن

اهل حرم را بحضرت عرض کرد پس آن مظلوم دانست که علی اصغر طالب شهادت و تشنگی شده

است و در تعطش زبان بر زبان زینب ... از دست مبارکش بر گرفت

مراجعت نموده و در ملهوف سید بن طاوس و ابن نما و غیره آن مظلوم مصائب خیام را دید

سایر اصحاب را دید عزم نمود ... قوم و مباشرت حرب ... عطش ... نمود و ... رسول

رسول الله ... فقال هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل من معین

پس اهل حرم آواز ها ... بگریه و زاری و شیون نمودند پس آن مظلوم بدر خیمه آمد و ... طفل

طفل صغیر مرا بدهید تا آنرا وداع نمایم پس ... و او ... حرمله بن کاهل اسدی تیری انداخت

مبارک آن طفل ... رسید و او را ذبح نمود و شهید کرد و پس فرمود یا زینب ... حضرت هر دو دست مبارک

خود را از خون او پر نمود و بطرف آسمان ... انداخت و ... فرمود

در احتجاج حضرت باقر فرمود که قطره از آن خون بزمین نیفتاد و از سید بن طاوس ... دیگر

طور دیگر وارد شده است ... زیرا که برای آن مظلوم فرصت نبود ... آن طفل

بسبب ... مشغول ... آن خبر ... آن مظلوم ... گرفته بجانب

رسیده

رسیده و عرض کرد ای برادر این طفل سه روز است که قطره آب نخورده است از این قوم جرعه آب

برای او بخواه حضرت او را بدست مبارکش گرفت و فرمود ای قوم انصار و اصحاب مرا کشتید و دیگر

نمانده است مگر این طفل از عطش نزدیکست هلاک شود پس جرعه آب برای این بدهید و در این حال

ملعون تیر انداخت و حلق او را برید و بشهادت رسید و در روایت ابی مخنف این نحو است که حضرت

وقتیکه در مراجعات و خطاب با قوم بود آن طفل شیرخوار ... بود

عرض کرد یا ابا عبد الله این طفل سه روز است آب نخورده است از این قوم جرعه آب برای آن طفل

حضرت او را بدست مبارکش گرفت و از قوم جرعه آب برای آن میخواست که ناگاه تیری بحلق مبارک

او را شهید کرد و آن تیر را حرمله بن کاهل انداخت و بعضی گفته‌اند عقبه ... انداخت پس آنحضرت دست مبارک

خود را پر نمود از خون آن طفل و بطرف آسمان میانداخت و عرض میکرد خدایا بر آنچه

این قوم ظالمین ... آنها قسم خورده‌اند در نزد خود که از ذریه رسول الله احدی را زنده نگذارند

مراجعت نمود و آن طفل شهید مذبوح را بام کلثوم و صفیه داد و ابن نما مرحوم گفته است که او را در

عترت محمدیه و ذریه هاشمیه گذاشت و ابو الفتوح و کمال الدین از فضلای عامه ذکر کرده که حضرت

آن طفل را با شمشیر شکل قبر حفر نمود و او را در آن حفیره دفن کرد و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج

کرده است که وقتیکه اصحاب سید الشهداء و عترتش جمیعا بشهادت رسیدند و نماند از عترت

مکرمت سید الشهداء و طفل رضیع که اسمش عبد الله بود و پس حضرت بدر خیمه حرم آمد و فرمود آن طفل رضیع

بمن بدهید تا او را وداع نمایم پس او را بدست مبارک گرفت و او را میبوسید و میفرمود

این قوم وقتیکه خصم آنها سید المرسلین باشد ناگاه در این حالت تیری بر گلوی مبارکش فرود آمد و او را شهید

آنحضرت از اسب پیاده شده و با جمعی شمشیر و خنجر شکسته و در آخر آن بود با شیاطین جنگ نمود و در بعضی از کتب معتبر
از حمید بن مسلم نقل شده است که او گفت بودم در عسکر ابن زیاد لعنة الله نظر میکردم آن طفل صغیر را
او در دست مبارک آنحضرت شهید کردند پس از خیمه بیرون آمد زنی که نور ملکوتی در رخسار آن
منکشف نموده بود و میگفت وا ولداه و وا قتیلاه و امهجة قلباه بکلمات دلسوز و جگرگداز که آن جمیع را گریه آورد
کردند تا خود را رسانید بجسد اطهر آن طفل و خود را بر آن جسد انداخت و نعره و زاری بسیار کرد و از غش
بیرون آمده بودند بنات و طفلان فاطمه و سید الشهدا در آن وقت قوم موعظه مینمودند و تنها را از خدا
و بحالت خواهرش مطلع شد رو به او آمده دستهای او را گرفت و خواهرش را موعظه نموده و
تا او را بخیمه برگردانید حمید بن مسلم گوید پرسیدم که این زن که بود از بنات و طفلان گفتند این
ام کلثوم دختر بنات و طفلان یکسنه و فاطمه صغری و رقیه است پس آن نعمه گریه کردم با بحال
روایت شده از ابن نجیب وقتی که جناب سید الشهدا طفل شهید را آورده اهل حرم آمده و در خاک آن شهید
خون حلقوم خودش مخضب بود و جناب سید الشهدا گریه میکرد و جمیع اهل حرم رسول الله گریه و خروش بلند از خیمه
بیرون آمدند و آن طفل را جناب سید الشهدا بر صدر و سینه خود چسبانیده بود و جمیع اهل حرم بجوش و خروش آمده
با آوازهای بلند گریه و ناله میکردند پس ام کلثوم صدیقه صغری آن طفل را گرفت و بسینه اش چسبانید و صورت خود را
بحلق او گذاشت و سیلاب اشک از چشم جاری میکرد و ندا میکرد یا محمداه و یا علیاه آیا میدانید مصائب شما
بعد از شما بما رسیده و اعدای شما چه طور ما را ذلیل نمودند و القاه با این طفل شهید که بخون خود مخضب شده
وا اسفا برای این شیرخوار که با تیرهای اعدا از شیر خوردن بریده شد و دخترها دل سوخته و جگر کباب آن
و بعد چند شعر انشاد نمودند مجلس ششم در بیان اشاره بجمله از امور محمد و اهل بیت

پس مخفی

پس مخفی نماند بر مومنین ممتحنین که بر شما شان در خبر مستفیض از حجج طاهرین اشاره شده است
و آن خبر این است حدیثنا صعب مستصعب ستر مستتر لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله
قلبه بالایمان که اگر نبی مرسل صاحب شریعت مستقله مبتلا شد مثل شهادت طفل صغیر صبر میکرد
در همچنین مصیبت مثل صبر جناب سید الشهدا کافی بود این نحو صبر مثل جلالت و عظمت شان و مقام
آن وزر و تعالی پس میکوشیم کرده سید الشهدا آن طفل را پیش آمدن میدان و طلب آب برای او
اکتفا نمودن برای اتمام حجت و رسیدن آن بدرجه عظمای شهادت به سر دست نزول
که بان اشاره شد یعنی آن طفل مظلوم در حین ندا و استغاثه جناب سید الشهدا بند قنداق را پاره
کرد و خود را از گهواره انداخت و صیحه زد نموده در مقام یاری کردن و طلب شهادت بزبان بی‌زبانی
آمد پس حضرت طلب و اعجل آورده او را به میدان آورده تا و آن نیست که حق تعالی در قرب و محبت
و اسعه شش بند کان از او جنت نموده و بمنزله طاعات و عبادات و حسنات و اعظم طاعات و حسنات
زیارت قبور محمد و آل محمد و لا سیما قبر جناب سید الشهدا و گریه و ناله در مصائب آن بزرگوار و چون
بنی آدم در حالات و درجات و مراتب مختلف خلق شده اند اتفاق نمیکنند یک شیئی در مقام
فرح و نه در مقام حزن با وجود این در رقت دل و ترحم و قساوت قلب نیز مختلفند جمعی بسیار
رقیق القلب و اصحاب ترحم اند و جمعی کمتر از این درجه و چنانچه رقت قلب و ترحم درجات بسیار متفاوت
پس حق تعالی مصائب آل محمد را جمیع جوامع مصائب و جامع مجامع فاجعه‌ها قرار داده اند بطوری که
همه قلوب بعد از تذکر اینها مذکر تفصیل یا اجمال بجوش و خروش و ترحم و رقت آمده و از چشمها
دیدها مثل سیلاب جاری شده و آه و فریاد و ناله و شیون خواهند نمود حتی آن اشخاص که قساوت

وسخت دلی آنها مثل سنگ و آهن و فولاد بوده باشد و چطور همچنین نباشد که اگر اهل جلال از اهل الله

عباد الله المخلصین انصاف انصاف بحجتها بخوانند کوهها گداخته آب خواهند شد و دریاها اگر گوید

بزبان جاری سازد دریاها مشتعل گردیده خشک خواهد شد خصوصا مصیبت کیفیت شهادت این طفل مظلوم

پس بسبب مصیبت این طفل مظلوم و کیفیت شهادت آن در جامعیت مصائب آل محمد و نهایت

النهایات و غایة فوق الغایات رسیدن شک و شبهه نخواهد ماند پس باید ملاحظه این اسرار نمود

دانست که مقصود و غرض کردگار رسانیدن خلاق عالمیان … است محبان و شیعیان …

افروختن … که این کار را … از آتش … حاصل خواهد شد … آنست که خلاق عالمیان

اظهار کند و بنماید بر ملائکه مقربین و کروبیین و قاطبه ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا مقام محبت و

اطاعت و عشق و لوعت و مقام فنا شدن محبت … مطلق خود … و همچنین مظهر و کشف …

شهادت این طفل در نزد ارواح انبیا و مرسلین و در نزد ملائکه … قول آنحضرت در وقت …

ملکوتیه از آسمان چنانچه کیفیت آن گذشت و آن قول این بود که … و بندی دوست میدارم که

در راه تو کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه با هفتاد هزار مرتبه و چون ملائکه و ارواح انبیا

میدانستند بعلم قطعی یقینی که آنحضرت در ادعای خود صادق و ثابت قدم است و لکن مظهر و کشف

یقینی عیانی و مشاهده قربان شدن این طفل شد در راه حق تعالی زیراکه دل … جگر …

در شهادت این طفل مظلوم تأثیرش بسیار بیشتر از آن بود که کشته شود و زنده شود تا هفتاد هزار مرتبه

پس انبیاء اولوالعزم و جمیع مرسلین که خاصان … آنها بوحی و الهام …

رسیده بود سر عشق و صبر در مصائب و بلاها کردار و رفتار و صبر جناب سید الشهدا …

داده بودند

داده بودند و از تاثیر … در آنچه ذکر کردیم معلوم میشود اسرار اینکه قطره از خون آن طفل مظلوم

که حضرت بسوی آسمان انداخته بود بزمین نرسید زیرا که قطره از این خون بمنزله هزار هزار شاهد و دلیل …

صدق ادعای آنحضرت که اشاره بآن شد پس هدیه چنین که … و محبانه حضرت …

الهیه فرستاده شده باشد و آنهم هدیه از فرط محبت و مقام فنا فی الله صادر شده باشد …

بر میگردد چگونه مثل این هدیه از نفایس ذخایر کنوز ملکوتیه و خزاین جبروتیه شده و نور … عرش …

و زینت بخش جنان و حور و غلمان نخواهد شد پس گردانیده مقربین و کروبیین و سایر ملائکه …

بگذارند قبله و بقدر سر شته … که بچشم میکشند … و کرم و مخصوص میشدند از این خون نور …

سیراب میشدند از سلسبیل و … و عین … حجب و عشق … و مقام فنا فی الله …

و باشند … هیهات هیهات کدام شخص کامل … وصف … کدام شخص عارف …

از عهده تعریف و تحسین و تعظیم این خون … بر می آید پس از این معلوم میشود در نزد اهل بصیرت …

علوم … که اگر قطره از این خون بزمین میرسید زمین منخسف شده قاطبه اهل زمین هلاک میشدند

اما اسرار دفن کردن امام معصوم مظلوم جسد منور آن طفل را … یکی آن … اشاره …

اینکه اگر آن بدن منور مثل سایر اجساد طاهره و ابدان طیبه شهدا در زمین کربلا میماند و امام معصوم

مظلوم او را مثل سایر اجساد و ابدان مطهره دفن نمیکرد … مثل سایر

سرها از بدن جدا نموده بر نیزه میزدند بسبب بی آبی و حقارت … بلاد اسلام …

و سر دوم اینکه اگر کفار بنی امیه سر آن مظلوم را بریده بر نیزه میزدند این بدعت و ضلالت …

تمامی دولت بنی امیه … یعنی … و اتباع ایشان شیعیان و محبان آل رسول …

میکشتند و شتران را پی می‌بریدند پس همچنین اطفال و بچه‌های آنها را هرچند شیرخوار بودند میکشتند
سرهای آنها را از بدن جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها را بنیزه‌ها میبردند و شرح سیم نسبت که
انجام رسید بعضا از سر بریدن آن طفل میکردند و از این سبب جنبه تعجب و فوز به نزول عذاب جمیع
اهل دین و شرح چهارم نسبت که آن کسان بدن نازک و تن نحیف مرارت آفتاب و سهام بسیار
مقطع الاعضاء و متلاشی الاجزا شده اثری از آن باقی نمانده و شرح پنجم نسبت که اگر حرم رسول در
وقت عبور از مصارع شهدا بدن آن طفل را میدیدند پاره پاره از فوج حزن و غم بر غموم و احزان
آنها زیاد میشد و صیحه و ناله و شیون و خودکشی آنها بیحد و حصر میشد که نزدیک بهلاکت ایشان میشد
و همچنین برای جهت تعجب از صدای بکاء و سایر ارواح انبیا و المرسلین و همچنین ملائکه
کروبیین مقربین در آن بیشتر شده روزیکه جسد شریف امام مظلوم و سایر اجساد طیبه در زمین کربلا
افشاده بودند و دفن نشده بودند و ارواح انبیا و عشره و ملائکه در خیمه زیارت آن
امام مظلوم میآمدند و ما شر نماز کردن آن امام معصوم بر آن طفل شهید با آن تنگی وقت و عدم
فرصت آنست که این نماز کشف میسازد از علو درجه و بزرگی شان آن طفل و بزرگی در نزد حق تعالی
بالجمله که شهادت او بمنزله شهادت جمیع سادات از جوانان و پیران شهدا اصحاب حضرت سید الشهدا است
و بعد از شهادت این طفل بلیه بکمر جمیعی از سادات شهدا عترت شهید پس نماز کردن آن امام معصوم بر آن طفل شهید
مثل نماز کردن رسول الله است در روز احد بر نعش حمزه بن عبدالمطلب و شرافت و بزرگی آنست که
وقتی که آن امام آن طفل رضیع را در راه حق تعالی فدا نمود و بقربانی داد پس جمیع ملائکه و فاطمه و ارواح
انبیا و اوصیا و ارواح صدیقین و شهدا بتعجب در آمدند زیرا که این نحو تفدیه و این طور قربانی

جملۀ نو

جمله نوافل و مندوبات بود و تفدیه و قربانی سایر شهدا از اصحاب و عترت امام امین
از جمله فرائض بود پس این نحو تفدیه و قربانی در محل اعلی و درجه اعظم از قبول شدن در
نزد حق تعالی واقع شد زیرا که شهادت این طفل هیچ خبر و هیچ شهادت موازنه نخواهد
کرد و مساوی نخواهد شد مگر شهادت خود آن امام پس آن امام در مقام اداء حمد و ثنا
و شکر الهی نماز کرد بر آن طفل زیرا که نماز جامع و متضمن جمیع انواع حمد و ثنا و جمیع اقسام
شکر است نظر بر آنکه آن معراج هر مؤمن است خصوصا نماز آن امام معصوم که خلاصه و
لب لباب و روح ارواح نمازها است **مجلس و مقام ششم** در بیان کیفیت حال
سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام وقتی که ندا و استغاثه پدر مظلومش
بگوش آن رسید پس مخفی نماند که حضرت سید الساجدین در روز عاشورا و قبل از آن
نیز مبتلا بمرض شدید بود و غشیات متتابع از شدت مرض برای آن در روز عاشورا
حاصل میشد وقتی که ندا و استغاثه پدرش بگوش آن رسید عرض کرد لبیک لبیک یا ابتاه یا ابن
یا ابن رسول الله و بیان حال آنحضرت در آن وقت چنانچه در روایت بالفرج آمده است
منقول است که چون سید الشهدا بطرف راست و چپ نظر نمود کسی را ندید و در آن وقت
سید الساجدین در بستر بیماری خوابیده و بیحال و بی‌طاقت بود که ندای امام مظلوم
شنید لبیک لبیک گویان برخاست و شمشیرش را گرفته از خیمه بیرون آمد و قدرت نداشت
که شمشیرش را از غلاف بیرون بیاورد و صدیقه صغری ام کلثوم از پشت سر او ندا
میکرد و میگفت ای پناه بیکسان و ای نور عیون و ثمره قلوب حرم رسول الله

برگرد و بسوی خیمه بیا و ما را بی محرم مگذار و آنحضرت میگفت ای عمه جان بگذار
مرا تا مقاتله و مجاهده نمایم و جانم را فدای پسر رسول الله کنم پس سید الشهدا
علیه السلم ملتفت شده فرمود ای خواهر بگیر او را و مگذار بمیدان بیاید و از روی
زمین خالی از نسل آل محمد نباشد و در روایت دیگر وارد شده است که آن معصوم
مریض از خیمه بیرون آمد و از شدت ضعف و استیلاء مرض قوت برداشتن
نیزه نداشت و نیزه را بدست گرفته از زمین می کشید و سید الشهدا بتعجیل تمام
بآن رسید و او را برداشته بخیمه آورد و فرمود یا قرة عینی چه میخواهی
بکنی آنحضرت عرض کرد یا بن رسول الله ندا و استغاثت تو رگهای
دلم را پاره پاره کرد و قلب ساکنم را بهیجان آورده میخواهم جانم را فدای
تو کنم آنحضرت فرمود یا ولدی تو مرض شدید داری و جهاد بر تو واجب
نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعیان و تو پدر ائمه طاهرین هستی
و تو کافل و متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نسوان
طاهرات فاطمیه علیها السلم هستی و باید تو رد کنی حرم رسول الله را بمدینه
حاشا نمیشود روی زمین بی حجت و بی امام باشد و باید که بزودی اسیر و ذلیل
خواهی شد و پاهایت را بازنجیر آهنی محکم خواهند بست و آن مریض مظلوم
عرض کرد یا ابتاه آیا روا است که تو کشته شوی و من نظر کنم ایکاش
میمردم و ترا باین حالت نمیدیدم روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الفداء

پس سید الشهدا

پس سید الشهداء علیه السلام فرمود یا علی تو خلیفه من هستی تو ولی
و امام هستی بر شیعیان بعد از من و اوامر و نواهی دین با تو محکم و قائم
خواهد شد و تو هادی ناس هستی بسوی صراط مستقیم تو حافظ علوم
جدم و پدرم هستی و بعد از آن سید الشهدا علیه السلام او را بر آغوش
گرفت و بسیار گریه نمود پس آنچه باید حجت و امام سابق بسپارد
بامام و حجت لاحق از ودایع سید المرسلین و امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین او را بسید الساجدین علیه السلام داد و سپرد و
امر کرد او را باخذ جمله از مواریث انبیا یعنی مواریث ظاهریه مثل
اسلحه و تابوت سکینه و عصای موسی علی نبینا و علیه السلم
و غیر ذلک که اینها را جناب سید الشهدا علیه السلام در وقت
بیرون آمدن از مدینه طیبه بام سلمه و بصبیه مرضیه اش سپرده
بود و بآنها وصیت فرموده بود که بعد از مراجعت سید الساجدین
علیه السلام که آن اشیاء را بآن بزرگوار تسلیم نمایند و دیگر
اگر کسی سؤال کند و بگوید که در دعوت و استغاثه جناب
سید الشهداء علیه الصلوة و السلام جمیع موجودات اجابت
نمودند و افراد هر نوع و آحاد هر صنف لبیک لبیک
گفتند پس آن خلیفة الله تعالی بعد از اجابت آنها

چه طور و چه نحو با آنها سلوک نمود پس مجملی جواب
از این سؤال این است که آن بزرگوار بسید المرسلین
و حضرت امیرالمؤمنین و الحسن المجتبی صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین بنحو اظهار تخشع و
و تخضع جواب داد و بسایر موجودات یعنی با فراد
هر نوع و آحاد هر صنف بنحو اظهار رضا مندی
و خوشنودی جواب داد یعنی فرمود که آنچه بر شما
لازم بود که اجابت دعوت و استغاثت من
بجنبه نظر آن عهد و میثاقی که حق تعالی
از شما گرفته بود با مامت و ولایت مطلقه ما
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بعمل آوردید جزاکم الله تعالی و تفصیل این مقام
از قضیه زعفر جنی معلوم میشود و او را در کتاب
اکسیر العبادات ذکر
کرده ام

باب دویم در مقامات کیفیت شهادت سید الشهداء علیه السلام و کلام در این باب در چند مجلس و مقام تمام
خواهد شد پس هر مطلب مجالس و مقامات این باب ذکر خواهد شد چه من باب المقدمات و تمهید
نمودن این باب بباب کیفیت شهادت مجاز است بلکه نفس کیفیت شهادت در باب لاحق
ذکر نخواهد شد بهر حال مجلس و مقام اول در بیان مقدمه که فوایدش بسیار است پس میگوئیم
این مقام یعنی مقام شهادت سید الشهداء علیه السلام اهم مقاصد حاده [?] گفتار بوده و این مقام هست که نزدیک
بود بسبب آن آسمانها و زمین خراب و فانی شود و این مقام است که گریه کرد بسبب آن جمیع موجودات
طایفه گریه ایشان بعیون بود و طایفه بذوات و بهویات و وجودات خود شان و طایفه بحرکات
و سکنات خود شان یعنی هر موجود گریه نمود باین نحو که لایق حال آن بود و این مقام است که
شدید شد بسبب آن گریه اهل سموات و ملائکه کروبین مقربین و اهل جنان و شدید شد آه و ناله
و فغان و شیون ایشان و این مقام است که وقتیکه ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا بعین الیقین
این را دیدند وحشت ایشان زیاد شد و اضطراب و حیرت ایشان بیشتر شد پس در این مقام
بکشف و عیان و بعین الیقین التفتند بسر فضیلت و تفضیل هر یکی از محمد و عترت معصومین
آن بر جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین باسرار و حکمت بودن نسبت علوم انبیا و مرسلین و ملائکه
کروبین بعلوم محمد و آل المعصومین مثل نسبت قطره بدریای محیط و این مقام است بسبب آن دانستند
انبیا و مرسلین و ملائکه سری از اسرار خطاب کردن حق تعالی حبیب خود را بخطاب لولاک
لولاک لما خلقت الافلاک و ایضا سر و حکمتی از اسرار و حکم آنچه در حدیث قدسی هست یا محمد
انت منی و علی منک حیث انت منی و محبوا [?] علی منی حیث علی منک یا محمد حیث لم یکن علی

فیه و حیث لم یکن علی یکن مجبوراً علی فیه و ان اجبر جوا و ان اجبر جوا و ایضا این مقام است که بسبب آن
ملتفت شدند ملائکه و انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین بسیاری از اسرار و حکمتهای
ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آله المعصومین ع و بصدق و حقیقت تصرفات ایشان در جمیع عوالم
یعنی در جمله از مقامات قبل از آنکه اجساد و ابدان دنیویه ایشان خلق شده باشد و همچنین بعد
از آنکه بشهادت رسیدند یا وفات نمودند بعضی تصرفات ایشان در ابدان و اجساد نورانیه مثالیه ایضا
بسبب این مقام واضح میشود در نزد هر ذی شعور غصب کردن خلفاء ثلثه حق امیرالمؤمنین ع را و سوزاندن
ایشان خانه حجت کبری و صدیقه عظمی فاطمه زهرا را و رنجانیدن آن معصومه مظلومه را یعنی بسبب
این معلوم میشود و واضح میگردد که مقالات اتباع و اشیاع خلفاء ثلثه از علماء نصاب و متعصبین ایشان که گفته اند
و عذر خواسته اند و در بعضی مقامات انکار ایذا خلفاء ثلثه فاطمه معصومه مظلومه را نمودند همه باطل
و باطل است و ایضا بسبب این مقام اشتهار میشود ذکر دین اسلام و منتشر شدن بجمیع آفاق و امصار و بلدان
و اقالیم میرسد زیرا که اقامه مجالس تعزیه و محافل ماتم در هر سال بلکه در هر ماه برای سید الشهدا ع و اهل بیت
و منتشر شدن اخبار بعد روز عاشورا نوشته مجلدها و مجلدها و تعلیم اخبار و کیفیت احوال میرسد میگویم
جناب سید الشهداء شریک قرآن است و آن دو ثقل اکبر و اصغرند پس شهادت جناب سید الشهداء
و آنچه بر آن مترتب شده و میشود مثل آیات قرآن اعظم حجت و حقیقت دین سید الانام است
نشر آثار اسلام است پس بعد از این مقدمه در منقبت عظیمه از مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله تتضمن این باشد که علوم
اولین و آخرین در نزد علوم محمد و آل محمد مثل نسبت قطره به بحر محیط است و دویمی متضمن بعضی از مقامات
نورانیه ایشان است مثل از کتب اخبار شیعه استنباط آن بسیار سهل است بلکه در طرق شیعه متواتر است

که مفید

که مفید قطع و یقین است ولکن در این مقام از طریقه عامه و اهل سنت نقل میکنیم لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة پس میگوییم رئیس علماء اسلام در علوم عقلیه السید الاجل الافخم السید الامجد
قدس سره مقداد الشریف در کتاب تقویم الایمان نقل نموده است که بسند متصل ذکر کرده ابو الحسن
البصری در کتاب خویش که حضرت خضر ع دید گنجشکی که قطره آب از دریا بر داشت و او را در دست
حضرت موسی گذاشت و حضرت موسی سؤال کرد از خضر ع این رمز و اشاره چه چیز است خضر گفت
این گنجشک میگوید که نیست علم شما و علم من مگر آنچه در علم سید المرسلین و علم وصی آن مثل آن نسبت این قطره است
قطرات این دریای محیط و ایضا روایت کرده است افضل المحدثین در مذهب علماء اهل سنت ابن
اسعد بن ابراهیم المالکی الاربلی است در کتاب اربعین حدیثی مضمون آن این است که وقتی که جمع
شد میان موسی ع و خضر ع در قضیه سفینه و غلام و جدار و موسی ع برگشت بسوی قوم خویش پس سؤال نمود
از آن برادرش هارون که آنچه مشاهده نموده است از عجایب بحر بیان نماید پس موسی ع
گفت من و خضر نشسته بودیم در کنار دریا یک مرغ از هوا در نزد ما افتاد و پس با منقارش گرفت
از دریا یک جرعه از آب و او را بسوی مشرق انداخت و جرعه دیگر گرفت و او را بسوی مغرب انداخت
و جرعه دیگر گرفت و او را بسوی آسمان انداخت و جرعه دیگر را بسوی زمین انداخت و جرعه پنجمی را
بسوی خود دریا انداخت و اسرار این رموز را از خضر ع پرسیدم جواب نداد یعنی نداشت پس ما متفکر
بودیم ناگاه صیادی پیدا شد پس گفت من شما را در تعجب و تحیر می بینم بسبب فعل آن مرغ پس گفت
چهار جرعه مرغ بچهار سمت اشاره برای این است که بعد از شما خاتم آیات سید المرسلین ص مبعوث خواهد شد
دانستن آن مالک ممالک و اقالیم تا بشرق و مغرب خواهد شد و برای آن معراج جسمانی بسوی آسمانها

خواهد شد ولکن دنباش در زمین خواهد شد و او قطره ایست چو کسی که بیوی دریا انداخت اشاره بود بر اینکه
علوم جمیع اهل علم در نزد آن مثل قطرات نسبت به دریا و علم او را ارث خواهد برد و از آن وصی
و اهل خویشش پس ساکن شد زمین و خضر مشاجره و منازعه نمود هر یکی از ما علم خودش بسیار کم
وجد صیاد و غایب شد پس دانستیم که آن ملک بود و از جانب خدا فرستاده شده بود و با ما فهمانید نقصان
ما را چون هر یک از ما ادعای کمال نموده بودیم من در علم شریعت و خضر در علم اسرار و غوامض قضا و
قدر تمام شد ترجمه حدیث که فضل الدین المالکی الاردبیلی در کتاب خود نقل کرده بود و ما
منقبت متضمن آثار دعوات حق تعالی الله تعالی و اهل بیت رسول صلعم چنین که چند امر در نهایت جلیل
آنچه سید مرتضی رحمه الله تعالی در قصیده لامیه روایت نموده است و آن این است که حکایت کرده
خدری حدیث را او روایت نموده از سعید و آن از جبل و آن گفت که داخل شد مسجد رسول الله
در وقتیکه رسول صلعم و اصحاب در آنجا بودند مردی عجیب الخلقه و غریب الخلقه و در غایت شجیب
تاریک و قد او در نهایت طولانی و موهایش مثل ریسمانهای غلیظ و محکم و گوشهای آن مثل
گوشهای فیل و ناخنهای آن مثل کاردهای بزرگ تیز و دندانهای آن هر یکی بقدر سنگ
بود و روی آن منکوس چون سگ و چشمهای آن مثل شعله ها پس زبان گشود بر اینکه مثل شمشیر از
غلاف بیرون شد و بصدای تیز و بلند سلام داد بر رسول الله صلعم و بخطاب سید المرسلین او را خواند و بعد
عرض نمود من معروف با اسم خلاق هستم و منم عفریت اعظم و من بوده ام شهنشاه و سلطان الملعین
بر جمیع شیاطین و جن و من سلام آورده ام و ایمان و اذعان چنین قدر آرم و الان بدرگاه تو
آمده ام تو رحمة للعالمین هستی باید ... و من ... و علاج فرمایی تو مرا ...

در شکستند و عصیان حکم من نمودند و در این باب بسیار شکوه و شکایت میکرد و مقصودش
این بود که قومش او را از سلطنت بیرون کرده بودند و بسید المرسلین التجا میکرد تا آنکه او را نصب
خودش بنشاند و ناگاه در میان کلام آنجناب امیر المؤمنین ع داخل مسجد شد پس وقتیکه چشمش افتاد
بر روی امیر المؤمنین و سید الوصیین رعده و رعشه بر اندامش افتاد و دهشت و اضطراب
بر آن مستولی شده شروع کرد به دویدن و گریختن بنحویکه بعقب آن هیچ نظری نمیکرد پس صحابه
رسول الله صلعم تعجب نمودند از عمل عفریت و سید المرسلین تبسم نمود حتی آنکه دندانهای مبارکش پیدا شد
و فرمود ای عفریت ساکن شو و مترس و مگریز و ای عفریت ترا قسم میدهم بحق تعالی که نقل خود بنما
که با این مرد که نشسته است بیان نمای پس عرض نمود یا رسول الله صلعم یک شب جمع شدند نزد من بزرگان
شیاطین و جن و نفر هفتم که هر یکی از آنها مثل کوه بسیار بزرگ و بلند بود و ایشان همه بلند شدند بسوی
و صعود نمودیم تا رسیدیم بمقامی که از آنجا کلمات و ملائکه آسمان اول را می شنیدیم و ناگاه
این مرد که در نزدیکی ما حاضر شده و در دست آن دیدم شهاب و شهاب را دیدم مثل آتش شعله از آن
و از خوف هلاک شدیم و از ترس آن بسرعت تمام گریختیم و با آن قوت و قدرت که داشتیم خود را
در زمان قلیل در دریای محیط رسانیدم و بدریا فرو رفتم و بعد خاطر جمع شدم که ضرر آن بمن نمیرسد و چون
از دریا بیرون آمدم و باطراف خود نگاه میکردم ناگاه دیدم در طرف پشت من حاضر است پس
خودش بر من انداخت مثل انداختن لاعبین خودش بر سنگ خود و ... از آن شهاب
شعله که در دست داشت و آن شهاب مشتعل بحال من رسید و کاملا آتش گرفت الان جای
زخمش پیداست و سید المرسلین امر فرمود که کاملا بخشش ایشان بده و ... کاملة

وداده کالمخضد فی فی وضل فعل الکبریت التحصیل المفضل امیر انحل علی یعنی وقتیکه امیر
کاهل و دود فشش را برداشت و کاهل و دود فشش ظاهر شد ناگاه همه اصحاب نظر کردند و دیدند که بر جست
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر پای کاهل و دود فشش زده است پس کاهل و دود فشش مثل خندق
بزرگ شکافته شده است پس درین هنگام صلوات اصحاب بتکبیر و تهلیل بلند و حمد و شکر الهی
بسبب آن فضائل و فضل که امیرالمؤمنین علیه السلام داده است عمل آوردند و از جمله
و آثار از طرق شیعه ثبوت مقامات و آنچه برای آل الله و اهل بیت رسول الله صلعم
معنوی رسیده مشید علم و الیقین است و از جمله آن اخبار و آثار آنست که صاحب کتاب
المناقب ذکر کرده است بسند متصل خود و پس بربیع حاجب منصور دوانیقی عباسی که منصور
ایست که منصور شخصی را فرستاد بارض بابل که هفتاد مرد از آنجا بیاورد وقتیکه در نزد منصور
حاضر شدند منصور گفت شما از نسل ساحرین که در زمان موسی کلیم الله بودند هستید گفتند بلی
پس آن ملعون گفت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام مثل شما کاهن و ساحر است پس اگر
عمل بزرگ در سحر کرد که او را مبهوت و مدهوش و متحیر گردانید مال جزیل و عطایای جلیله بشما
میدهم و از مقربین من خواهید شد پس آن ملاعین مصور نمودند هفتاد صورت از صور سباع
و هر یکی از آن هفتاد نفر در جنب صورت مصوره و سحر عمل شده خود نشست پس منصور ملعون
در سریر ملک و سلطنت خود نشست و تاج بر سر گذاشت و بعد بحاجب خود امر نمود کسی
بفرست پیش جعفر بن محمد علیهما السلام که او را درین ساعت حاضر نماید و در عمر فاسد و خیال باطل آن
ملعون کافر این بود وقتیکه امام حاضر شد و جماعت ساحرین آن صور مصوره را احیاء شوید

شده

شده بجلوه درآیند و سباع بحرکت بیایند بسبب سحرهای خود شان پس بر امام خوف و اضطراب
خواهد شد و در نزد حضار مجلس از روساء و امرای خود عباس را اهانت و استخفاف شده خواهد
داشت که آن و ازو جاه امامت صادق نیست استغفرالله و لعنة الله علی اعداء آل محمد صلعم
پس وقتیکه امام داخل مجلس شد و نظر مبارکش بر آن صور سباع افتاد فرمود در حالت غضب
یا ویلکم اما تعرفونی انا حجة الله الذی ابطلت سحر آبائکم فی ایام موسی بن عمران یعنی وای
و هلاکت برای شما باد آیا نمی شناسید مرا و نمیدانید که من همان حجت حقتعالی هستم که باطل نمودم
سحر آباء و اجداد شما را در زمان موسی بن عمران پس نداء فرمود بصوت بلند و گفت ای
صورتهای وحشیه هر یکی از شما صاحب خود را بگیرید باذن الله تعالی پس همه بحرکت آمده
و سباع شدند حقیقه و هر یک برخاست بصاحب خود و او را دریده و پاره پاره نموده
مکان خود نشسته و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده این حالت از سریر تخت افتاده و
مدهوش و بیهوش شد پس آن ملعون بهوش آمد عرض نمود الله الله یا ابا عبدالله ارحمنی و
اقلنی انی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی ای حجت خدا تعالی رحم کن بر من و خطا مرا ببخش
توبه نمودم و همچنین خطا و غلط و حق ناشناسی بعد ازین نخواهم کرد پس آن امام فرمود من بخشیدم
پس آن ملعون عرض کرد ای سید و آقای من امر کن بر سباع که رد نمایند آن اشخاص را که خورده اند پس
آنحضرت فرمود هیهات هیهات اگر عصای موسی آنچه بلع نموده و خورده بود از عصاهای ساحرین
فرعون و غیره عصاها را رد نموده بود هر آینه این سباع نیز رد مینمودند ساحرین را که خورده و بلع نموده اند
پس امام امر نمود که سباع بحالت اصلیه خود شان که جماد و بیجان بودند برگردند و لکن آن هفتاد ساحر

معدوم شده به جحیم رفتند پس بعد از این مخفی نماند بر محبان و مخلصان که اگر جمیع آثار و خواص
مقامات نورانیه محمد و آل محمد جمع شود و نوشته شود مجلد کبیر از این باب خواهد شد و از این قبیل است
حاضر شدن امیرالمؤمنین در یک شب در منازل چهل نفر و صبح آن شب هر یکی از آنها میگفتند که امیرالمؤمنین
امشب در خانه من بود و شب در آنجا ماند و این قضیه را جمعی از فضلا و علما ذکر نموده‌اند و سید
حکما اسلام فخر المدققین ملا صدرا در کتاب مبدء و معاد تصریح باین نموده است و در مقام بیان
حال و تحقیق تعلق ارواح بابدان مثالیه و اجسام برزخیه و اگر کسی صاحب فهم و ذکا حدیث بساط را
مطالعه فرماید میداند که از آن حدیث در چند موضع جمله از آثار و خواص مقامات نورانیه ذکر شده است
و حاصل کلام این است که چون نفوس و ارواح محمد و آل محمد نفوس قدسیه کلیه و ارواح
قاهره باهره میباشند پس تصرف مینمایند در آن مقاماتیکه مأذون اند از حق تعالی در جمیع عوالم و
نشآت و در عالمیکه آن ارواح کلیه و نفوس قاهره متعلقند بابدان مثالیه و اجساد برزخیه و این
در جمله از اخبار تسمیه و تعبیر بابدان ظلیه نورانیه شده است و چنانچه این نحو تصرفات از ایشان
قبل از آمدن ایشان باین نشأه دنیویه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا بعد از وفات و شهادت
ایشان شده است و همچنین در حالت حیوة ایشان نیز شده است و تحقیق این مطلب و نتیجه حاصل
این است که چون نفوس و ارواح ما نفوس کامله و ارواح قاهره باهره نیستند از جهات در عالم
برزخ هر نفس زیاده بر یک بدن مثالی و جسد برزخی متعلق نخواهد شد و نظیر برزخ عالم نوم و خواب است
در عالم نوم روح انسانی با یک بدن متعلق است و لذت اکل و شرب و سیر و صفا و نحو ذلک
با آن بدن مثالی است و اما نفوس و ارواح محمد و آل محمد چون نفوس قدسیه کلیه و ارواح نورانیه قاهره

باهره

باهره هستند پس از این جهة است که هر یک از ایشان در هزار هزار ابدان مثالیه و قوالب و اجساد
برزخیه متعلق میباشند و از اینجا معلوم شد سر حاضر شدن امیرالمؤمنین در چهل موضع در یک شب
و سر گفتن هر یک از اصحاب رسول از صحابه آن چهل نفر گفتند که امشب امیرالمؤمنین در خانه
من بود و در آنجا خوابید و باز از اینجا معلوم و منکشف شد سر حضور اصحاب کساء و خمسه النجباء در نزد
محتضرین و از جنوب تا شمال صد هزار محتضر و شرف موت باشند خصوصا در ازمنه امراض مهلکه
مثل فجاه و وبا و طاعون استجیر بالله تعالی پس این حضور ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بیک بدن خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن نیست یقینا و نقلا و احادیث در باب حضور
ایشان در نزد محتضرین و مشرفین بموت بحد تواتر معنوی رسیده و مفید جزم و یقین است و ثقة الاسلام
کلینی در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بابی منعقد کرده‌اند برای حضور ایشان در نزد محتضرین
جمعی از علما محققین بر این مطلب متفق شده‌اند و علامه محدثین مجلسی هم در بحار تصریح باین کرده
یعنی بحضور اصحاب کساء و خمسه النجباء در نزد محتضرین با ابدان مثالیه و اجساد قالبیه برزخیه و برای
هر یکی از ایشان ابدان و غیره مثالیه و اجساد کثیره برزخیه هست و نیز مخفی نماند که بعض از آثار و
خواص مقامات نورانیه برای چند نفر از عترت جناب سید الشهدا هم نیز حاصل و ثابت شده است
و اینها حضرت عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و صدیقه صغری زینب و صدیقه صغری
ام کلثوم است و لکن در این عترت طاهره باینطور باید فهمید که این مرتبه برای ایشان بعد از شهادت
ایشان و وفات ایشان است و چون اینجا معلوم شد باید اشاره بیک لطیفه دقیقه نمائیم تا آنکه
ستر و حجاب از روی جمیع مطالب متقدمه برداشته شود و آن این است که اگر کسی سؤال

کنند بگویند که اگر مسلم داریم و قبول نمائیم که جناب سید الشهداء در روز عاشورا سیصد هزار
یا صد هزار را بدست مبارک خودش بجهنم فرستاد و جناب حضرت عباس هشت و چهار ازیک
اشقیا فرستاد و همچنین کلام در حضرت هاشمیه و سایر اصحاب ولکن بعد از تسلیم و قبول اینها
میگوییم که لازم می‌آید از این مطلب که روز عاشورا باید در غایت طولانی باشد و مدت هفتاد و دو
ساعت برسد زیرا که ممکن است که بگوییم امام علیه السلام روح انور اطهرش کلی انتزاع مینمود با هزاران
تعلق بابدان کثیره مثالیه و اجساد و فرقه برزخیه گرفت یعنی که مقاتلات و مجادلاتش منحصر ببدن
اصلی و دنیوی نبود بلکه با این بدن و همچنین با بدن کثیره مثالیه و اجساد و فرقه برزخیه مقاتله
و مجاهده نمود پس در جواب این شبهه و این سؤال میگوییم که مقاتلات و مجادلات جناب سید
الشهداء نبود مگر بهمین بدن اصلی و دنیوی که از بطن طاهر مطهر صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا
متولد شده بود پس چنانچه زخمها و جراحتهای نیزه و شمشیر و سنگ و مجادلات آنحضرت با این
بدن طاهر اقدس رسیده بود و همچنین مقاتلات و مجادلات آنحضرت با همین بدن بود و جسد با این
پس اعتقاد بغیر این جایز نیست بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیه بعنوان شمرده شود و همچنین
حضرت هاشمیه و اصحاب سید الشهداء با بدان مثالیه و اجساد برزخیه در حال حیوة ایشان ممکن است
ادعا اگر داشت و نمیتواند بکند پس معلوم و منکشف شد که چاره و علاجی نیست مگر اینکه قائل
بشویم و اعتقاد بکنیم بانچه گذشت یعنی که روز عاشورا در غایت طولانی و روز و یک مدت هفتاد و دو
ساعت بود و اگر این را کسی اعتقاد نکند لابد است باید انکار کند شجاعت جناب سید الشهداء را
و همچنین شجاعتهای حضرت هاشمیه و سایر اصحاب و فتوحات خونین نیز باشد استحیر

ولهذا

ولهذا از امثال این نوع عقاید پس چون مطالب مقدمه معلوم شد باید مقدمه دیگر نیز ذکر کنیم
قبل از شروع در کیفیت جناب سید الشهداء پس در بیان مقدمه میگوییم بر اهل ایمان و ایقان
مخفی نماند که هر صاحب عقل و شعور و هر صاحب فهم و ذکاوت خوب تأمل و تدبر و تفکر کند در کیفیت
شهادت آن مظلوم چنانچه تفصیلش را بیان خواهم کرد و خواهد دانست که آنچه در اخبار روایت شده
وارد شده است در درجات مثوبات از برای زوار آن مظلوم و در ثواب فضیلت گریه کنندگان و مصائب
آن از مثوبات که بطور حقیقت و واقع صادر شده است نه بنحو اغراق و مبالغه زیرا که هر چه از
مثوبات و درجات بر زوار و گریه کنندگان برسد بسبب سید الشهداء رسیده است بلکه در حقیقت بجناب
سید الشهداء رسیده است پس انکار و استبعاد نمیکند آنچیز را که در اخبار متواتره و آثار متکاثره بسید الشهداء
در باب زیارت و گریه مگر شخصی غیر کامل و قلیل الیقین پس مناسب دانستم ذکر خبر مفضل بن عمر را
در اینجا و آن اینست که مفضل روایت میکند از صادق و آن فرموده والله می‌بینم که ملائکه را که حاضر
شوند بر مؤمنین از زایرین در قبر جناب سید الشهداء یعنی افتاده‌اند در قبر شریف بر روی مؤمنین
ایشان بر روی ملائکه مفضل گفت عرض کردم که ملائکه دیده میشوند برای زایرین پس آنحضرت فرمود
هیهات هیهات والله ملائکه زایرین را می‌پسندند یعنی بصورت بنی آدم حتی آنکه ملائکه دستهای
بر رو و بدن آنها میکشند از بابت تبرک نمودن و جد حضرت فرمود حقتعالی نازل میکند از وقت
صبح و وقت عشا از طعام بهشت برای زوار و قرار میدهد که خدام ایشان دیگر از ملائکه باشند و همچنین
از زایرین حاجت خود را بیش از حوائج دنیا و آخرت سؤال نمیکنند از حقتعالی مگر آنکه حقتعالی حاجت
بر آورده میکند مفضل گفت عرض کردم والله این بسیار کرامات عظمی و موهبت کبری است از حقتعالی

زوار جناب سید الشهدا عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود یا مفضل میخواهی که فرزند ... و حرمت
اعظم بیان کنم مفضل گفت بلی ای آقا و سید من پس آنحضرت فرمودی مینم بصیرت ملکوتیه و نورانیه
که در قبر شریف جناب سید الشهدا سریر و تختی از نور گذاشته شده و بالای آن سریر زده شده گنبد
قبه از یاقوت احمر مکلل مرصع بجواهر و جناب سید الشهدا نشسته است بر آن سریر و در اطراف آن
شده نود هزار قبه خضرا و مؤمنین و زائرین می‌آیند در تحت قبه و آن امام مظلوم را زیارت مینمایند
و بآن سلام میدهند پس آنحضرت با ایشان خطاب میفرماید و میفرماید ای اولیا من و دوستان من
بسیار بلا در راه ما [illegible] کشیدید و ذلیل شدید بسبب دشمنان آل محمد و بسبب قطاع الطریق
[illegible] و صبر نمودید پس امروز روزی است که سؤال نمائید حاجتهای خود را از حوائج دنیا و آخرت که
برآورده خواهم نمود برای شما پس از عطای حق فرمود [illegible] و شرب زوار از بهشت خواهد شد یعنی
[illegible] بستند و طعام [illegible] آنست که طعام و آب [illegible] طعام و آب بهشت محلو خواهد شد و
[illegible] هستند و در بعضی از اخبار این طور است که جناب سید الشهدا بگریه کنندگان و زوار خود میفرماید
که اگر درجات خود را بدانید فرح و سرور شما بیشتر از گریه و حزن شما خواهد بود و درجات [illegible]
درجات ما اهل بیت است و در بعضی اخبار این طور است که چون امیرالمؤمنین بزیارت جناب سید الشهدا
بیاید پس امام مظلوم با امیرالمؤمنین عرض میکند یا ابتاه برای زوار [illegible] استغفار کن و برای ایشان
از حقتعالی درجات و مثوبات عظیمه طلب کن مخفی نماند که از خبر مفضل بن عمر اشکال عظیمی حل شده
مطلب بزرگ معلوم شد و آن اینست که آن گنبد و قبه که در تحت آن و حوالی زوار مینشینند میشود
آن قبه است از نور از یاقوت احمر و مکلل بجواهر و در اطرافش نود هزار قبه خضرا از نور زده شده

آن امام مظلوم را نیز بالای قبر شریف زده شده است بلکه قبل از شهادت آن امام مظلوم هم بوده
قبه ها از خلاق عالمیان خلق نموده است پس این اشکال عظیم بود در باب تحت قبه بحمدالله تعالی منحل
و جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام قزوینی این اشکال را از این حقیر [illegible] سؤال نموده بودند با
طور تقریر کردند که قبه و گنبد از زمان نادرشاه زده شده است پس چطور میشود که حقتعالی وعده ظاهر [illegible]
داده اند که دعا در تحت قبه مستجاب میشود پس اختصاص این باشد که بعد از زده شدن قبه
نادرشاه باشد معنی ندارد و از سؤال معزی الیه مدت یکسال و نیم گذشته بود که با حدیث مفضل
بن عمر مطلع شدم و بآن معزی الیه حقیقت حال را اظهار نمودم بسیار مسرور و خوشحال گشت و گفت الحمد
والشکر لله اشکال منحل شد پس این حدیث مفضل بسیار بسیار مراتب و درجات زوار از آن مستفاد شد
و اگر صدقا و حقا اهل ایمان و ایقان بخواهند مطلب را صحیح و ضبط و این تقریر کنم [illegible] تامل و تدبر نمایند
و آنچه حالا بیان مینمایم و آن اینست که چون سید المرسلین عقل اول و نور اول و قلم اعلی و [illegible]
مظاهر صفات و اسماء حقتعالی است پس بحکم و صحه و نتیجه آن دو دلیل آن صاحب مقام قاب قوسین او ادنی
و متوج بتاج اعظم لولاک لولاک در مصائب و کیفیت شهادت جگر گوشه اش سید الشهدا [illegible]
اعظم و اکبر و افضل است در نزد حقتعالی از جمیع عبادات و طاعاتش و از جمله آنحضرت تبلیغ رسالت [illegible]
خلق بسوی حقتعالی است آن زحمتهای وافره و مشقتهای کثیره که تحمل شدند و صبر کردند و فرمودند ما اوذی
نبی قط مثل ما اوذیت و اگر میخواهید بی‌ستر و حجاب بیان نمایید بگویید اعظم و اکبر و افضل اعمال و
عبادات و طاعات محمد و آل المعصومین المظلومین آن چیزی است که بسبب آن موهبت عظمی و عطیت کبری
مقام محمود با ایشان رسیده و مثل مقام محمود و مقامی از مقامات عالیه متحقق و موجود نخواهد شد پس [illegible]

سبب تمام محذورات حزن وغم وبکاء وصیحه وآه وناله محمد وآل المعصومین است در مصائب ایشان خصوص
وکیفیت شهادت آن مظلوم پس درجات این بکاء واین آه وناله ایشان فوق درجات صبر وشکیبائی ایشان
وهمچنین فوق درجات رضاء ایشان بقضاء وقدر حق تعالی وهمچنین فوق درجات تسلیم وتفویض ایشان است
پس این مطلب فی نفسه از معضلات است وامثال این مطالب حقانیه نورانیه ملکوتیه بسیار مستبعد است
در انظار عوام کالانعام وهمچنین در نزد امثال آنها که آنها را عوام جهلا وفضلا میخوانند ولکن در حقیقت
غیر از زندیق وتزویر وجهل مرکب چیزی ندارند وخلاق عالمیان جهل جاهلان خود شاهد وعالم است
که اعتقاد این خادم العلوم در باب زیارت قبر سید الشهداء ودر باب گریه وآه وناله در مصائب
وکیفیت شهادت ایشان همین است که ذکر کردم وهمه اینها از ادله قویه واصول مستحکم استنباط کرده‌ام
ومراد من از این مطلب عظیم مهم همین افضلیت عبادات وطاعات واعمال انبیاء مرسلین وهمچنین امیر المؤمنین
وفاطمة الزهرا علیها وهمچنین سایر چهارده معصومین بکاء وآه وناله ایشان است در مصائب سید الشهداء
ودر کیفیت شهادت آن وجود از بس سنگ وکلوخ بر افواه اصحاب جهل مرکب [illegible] دیگر
اعوذ کثرة الفوائد پس میگوییم که مخفی نماند که در این مقام قصه عجیبه لطیفه هست وبیان آن این است
که آن قصه میان سید اجل افخم العالم الربانی والفقیه الصمدانی صاحب کتاب مستطاب [illegible]
الکرامة در فقه ومیان شیخ اجل نورانی ملکوتی زاهد واتقی اهل زمان خود شیخ حسین [illegible] اتفاق
افتاده بود وحاصل این قصه این است که چون جناب شیخ دید که جناب سید اجل مستغرق بحر تفکر
وتدبرات است پرسید از سبب این نحو از تفکر وتدبر سید اجل جواب داد که غالبا برای طایفه از علما
ومساوس نفسانیه ومحذورات وشبهات قلبیه عارض میشود ونزدیک میشود که این صاحب [illegible]

هلاک شود والان وسوسه نفسانیه وشبهات ومحذورات قلبیه من این است که اخبار مستفیضه
متکاثره که وارد شده است در باب زیارت جناب سید الشهداء ودر باب گریه وزاری وآه وناله
در مصائب آن مظلوم افاده این نتیجه واین ثمره را میدهد که نسبت سایر اعمال وطاعات وعبادات
با این دو امر مثل نسبت قطره است ببحر محیط وذره است بشمس مضیئة بلکه مضامین جمله از احادیث
واخبار وارده در باب این دو امر حاصل آنها این میشود که اگر شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار
سال در دنیا عمر کند واز عباد واتقیاء المخلصین باشد وجمیع این عمر را صرف کند در عبادات وطاعات
وحسنات وهمه مقبول درگاه حق تعالی باشد ودر همه مدت این عمر طویل یک دفعه زیارت جناب سید الشهداء
کند یا یک ساعت در مصائب آن مظلوم گریه وزاری وآه وناله نماید پس هر یکی از این دو عمل افضل است نزد
حق تعالی از جمیع طاعات وعبادات او که در مدت این عمر از آن صادر شده باشد پس شیخ گفت یا جناب
در جناب شما شک دارید ومعتقد بر این نیستید جناب سید اجل گفت استغفر الله [illegible] چه طور میشود
که اعتقاد بر این نداشته باشم وحال آنکه اخبار واحادیث در این باب در غایت تکاثر ونهایت
تظافر بلکه از حد تعداد واحصا افزون است ولکن خوض من در بیجا افکار برای فهمیدن جمله از اسباب
واسرار این مقام است شیخ گفت جواب از این مطلب مشکل واز مباحث معضله مشکله معلوم میشود [illegible]
که ایضاح مقال نماید پس من قصه ذکر میکنم از اثبات مثال بلکه بسبب آن بعضی اسرار این مطلب واضح شود
در بعضی از ازمنه سابقه ودهور ماضیه سلطانی بود جبار وصاحب بلدان کثیره وجیوش وعساکر وفیره
در باب جیش ولشکر شوق بسیار بشکار کردن وصید بسیار نمودن داشت ودر روزی از ایام باتفاق لشکر
بسیار از شهر دار الخلافة خود بیرون آمد بقصد اصطیاد وشکار چند روز در یک منزل یا دو منزل

در مکانی خوش آب و هوا و مرتع و چمنهای فرح افزا امر نمود خیام و چادرها را زدند و قرار اتفاق
بر این شد که وقت صبح با جمعی کثیر از غلامان و مقربان سوار شده و پی شکار بروند و بعد از قضای
حاجت و ارتضا وقت صبح روزی سوار شده از عسکرگاه قدری فاصله گرفته آهوئی پیدا
شد و قصد آن نمود و اسب تاخت و آن حیوان رو بفرار گذاشته مثل تیر برق گاهی از کوه بکوه
خودش را میزد و گاهی از دره بدره میدوید و حرص سلطان در رسیدن آن و شکار نمودن آن
ساعت بساعت زیاد و شدید و از کثرت حرص و حدت و تنهائی خودش را فراموش نموده و در حال
خود و حال اسب خود غفلت ورزیده نمیدانست در چه حالت هستند و امر باین منوال بود تا آنکه
آهو از نظر سلطان غایب شد و از شکار کردن آن مأیوس گشته ملتفت شد و دید نزدیک غروب آ
فتاب است و در احوال خود و اسب خوب تأمل نمود و دید هر دو نزدیک بهلاکت رسیده
و حزن و غمش بسیار شد و بهر طرف که نظر میدوخت آبادی نمیدید بلکه اثر پرنده و زنده هرچه
بنظرش نمیرسید پس نزدیک بود بهلاکت رساند و استغاثات بحق تعالی مینمود که در آن
مینمود ناگاه از دور کوخی از حشیش و نی بنظرش رسید چون اسب تاخت خودش را آنجا رسانید از اسب
پیاده شده و داخل آن کوخ شده دید در آنجا یک نفر عجوزه اعرابیه و یک نفر جوان اعرابی هستند
جوان برخاست اسب سلطان را بجائی بست و سلطان مثل مدهوش و بیحال افتاد و بعد از وقتی اندکی
بحال آمده دید بسیار گرسنه است آن جوان با مادرش گفت برخیز بز را بدوش و پاره های نان جو
و ارزن را و آن شیر بخیسان تا آنکه پیش مهمان بگذاریم معلوم است که بسیار گرسنه است مادرش گفت
بلکه این مهمان این قسم غذا را تناول نخورد و لکن آنچه داریم باید از مهمان مضایقه ننمائیم برخیز همین بز را

ذبح کن تا او را از برای مهمان صرف کنیم هر چند از مال دنیا غیر این بز چیزی دیگر نداریم و معیشت
و غذای ما از شیر این بز است ولکن دور از شیوه انسانیت و دور از انصاف و مروت است که این بز
را از برای مهمان صرف نکنیم و سلطان از شدت تعب و خستگی دراز کشیده گاهی در خواب و گاهی در بیداری
بعض کلمات عجوزه و جوان را میشنید و می فهمید و چون امتثال امر مادرش نموده بز را کشته و
از پوستش او را سلخ نموده پس آن عجوزه نصف گوشتش را در دیگ سفالی مثل یخنی پخت و
نصف دیگرش را در روی آتش انداخت مثل کباب نموده و همه را در پیش سلطان گذاشتند
و چون سلطان بسیار گرسنه بود از هر دو قسم بقدر ثلث همه خورد و بعد از آن با استراحت تمام
آن شب را خوابید و اما عساکر و جنود و مقربان سلطان دیدند سلطان مراجعت بسوی خیام
معسکر ننمود اضطراب تمام و وحشت برای آنها حاصل شده و همه مستغرق دریای غموم و
احزان شدند و در همان شب سوارهای بسیار از چهار طرف پی جستجوی سلطان شدند و
وقت عصر فردا چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق خودشان را آنجا رسانیدند که
سلطان در آنجا بود و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و تجلیل سلطان را بعمل آوردند و زبان
بمدح و منقبت سلطان گشودند سلطان برخاست سوار اسب شد و امر نمود غلامان که دو نفر
عجوزه و جوان را بجلو ردیفی سوار اسب خودشان نمایند پس آن عجوزه و آن جوان را برداشتند
بجلو ردیفی سوار اسب نمودند پس وقتیکه سلطان با این جماعت غلامان وارد عسکر شدند تمام
عساکر و جنود و مقربان سلطان بسیار ذوقناک و مسرور گشته و شادمانیها کردند و چون
سلطان بپای تخت خودش برگشت و بعد از دو سه روز در سریر سلطنت خودش قرار گرفت و امر باحضار

جمیع ارکان دولت و اعضاء سلطنت و امرا و رؤسا و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر
شدند و وظایف تجلیل و تعظیم سلطانی را بجا آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاء
سلطنت شده فرمود چه شایسته است که در شأن این عم زاده عرابیه و این جوان اعرابی معمول بداریم
پس چند نفر از خواص مقرب سلطان زبان بثنا و دعا گشودند و هر یک از ایشان نظر بهمت و مروت
خودش در تعیین عطیه و انعام سلطانی چیزی عرض نمود آنکه همت و مروتش از همه بیشتر
بود باین نحو عرض نمود که سزاوار است این جوان عرابی با اینکه شهنشاه اعظم انعام بفرماید بآن
حکومت بلدی از بلاد عظیمه و این حکومت بنحو توارث در ذریه این جوان اعرابی نسلا بعد نسل باشد
چون سلطان با مروت عرایض این چند نفر از ارکان دولتش شنید بغضب درآمد و فرمود ویل
بر شما باد ای دل پژمان وای پست فطرتان دل مرا بجوش آوردید و کلمات شما باعث حزن و
غم شد زیرا که همت و مروت مرا بسیار پستتر و کمتر شمردید و قاطبه ممالک محروسه و تاج
و تخت و سلطنت خودم را با اینها بدهم آن وقت همت و مروت من مساوی و برابر همت و مروت
اینها خواهد شد زیرا اینها جمیع اساس معیشت و گذران خودشان را بمن پیشکش و ایثار و صرف
نمودند پس مساوات و برابری در همت و مروت نخواهد شد مگر اینکه سلطنت را تفویض و تسلیم
جوان نمایم پس آن سلطان عادل و عالی همت دختری داشت که نسلش منحصر بآن بود او را
تزویج جوان اعرابی نمود و آن جوان را ولی عهد خودش قرار داد تا آنکه سلطنت بعد از وفات
سلطان بآن منتقل شود و چون جناب شیخ حسین مرحوم این قصه را برای جناب سید اجل شهید
ذکر نمود گفت سیدنا و مولانا اگر در این قصه خوب تأمل و تدبر نماید اشکال که از مسأله محظور

قلبیه حاصل شده است زایل خواهد شد انشاءالله تعالی بعد از آن شروع کرد با انطباق میان مثال و
ممثل و گفت آیا جناب سید الشهداء آن بزرگوار در راه حق تعالی بذل جان و عترت و اصحاب و اهل و عیال
و طفل شیرخواره نمود و همچنین جمیع چیزهایی که متعلق بآن مظلوم بود با آن تفاصیل و کیفیاتی که در شهادت
خودش و شهادت عترت و اصحابش و با آن تفاصیل و کیفیاتی که در اسیری حرم رسول الله صلی الله علیه و آله در اخبار
احادیث و آثار و سیره و تواریخ وارد شده است آیا فوق این نحو بندگی و منظور خدمت در راه حق تعالی
معقول و متصور میشود یا نه و در جمیع انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا از خلقت آدم تا انقراض
عالم مصائب و ابتلاهای ایشان جمع شود و نسبت داده شود بمصائب و ابتلاهای جناب
سید الشهداء علیه السلام پس این نسبت مثل نسبت قطره خواهد شد بدریای محیط و نسبت ذره خواهد بآفتاب
پس در این مقام تأمل تام و تدبر خوب باعث میشود بفهمیدن مناسبت میان قصه سلطان عادل
و با مروت و میان مطلب زیرا که مجازات و مکافات یک بنده حق تعالی با یک بنده دیگرش
یعنی سلطان منصف و با مروت و آن جوان اعرابی آن نحو باشد که ذکر شد و پس مجازات حق تعالی
که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدوراتش غیر متناهی است در باب زوار قبر
سید الشهداء علیه السلام و گریه و زاری کنندگان در مصائب و کیفیت شهادت آن مظلوم باید بآن نحو
باشد که در اخبار و آثار وارد شده است زیرا که تعظیم و تجلیل جناب سید الشهداء است از جناب
شیخ مرحوم اعاده کلام نمود و گفت سیدنا و مولانا جناب سید جواد آن بندگی که حق تعالی که جناب
سید الشهداء علیه السلام و آن نحو خدمت که در راه حق تعالی آن مظلوم بجا آورد آیا فوق آن معقول
و متصور میشود یا نه جناب سید مرحوم گفت حاشا حاشا والله و بالله فوق آن معقول و متصور

میشود پس جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و نتیجهٔ کلام من اینست که اگر محال و ممتنع نبود
که قصعای مرتبت ربوبیت و الوهیت خودش را واگذار نموده تسلیم و تفویض بجناب سید الشهدا
نماید چنانچه در مقام مجاز او همچنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات
سجدهٔ شکر رفت و از سجده برخواست گفت یا شیخ وسوسه و شبههٔ من زایل شد بلکه بجمله اسرار
نیز مطلع شدم **مجلس تمام سیم** در ذکر قصهٔ عجیبه و ذکر آن نیز من باب المقدمه است پوشیده و مکتوم
مخفی نماند که مصنف این کتاب خاور العلوم آقا دربندی میگوید که قصه که من بیان دفتردار
دولت عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمر پاشا بود واقع شده است در زمان والی شدن
سردار اکرم عمر پاشا در عراق عرب عجب و اظرف قصه‌ها است و بیان آن اینست که چون
عمر پاشا والی بغداد و عربستان شد ظلم و تعدی از حد گذشت و بزوار قبور منوره و ضرایح
مقدسه علی صاحبها الاف الاف ثنا و تحیه بسیار بسیار تعدی و جفاها مینمودند و یعقوب
افندی در آنزمان حاکم هندیه بود و آن فی حد ذاته بسیار آدم باادب و اخلاق است بلکه
باطنا از طایفهٔ محقهٔ امامیه است پس آن معزی الیه بکربلا آمد و گفت عمر پاشا در هندیه است
در نجوا بدو فرات رسانده نماید و اگر زحمت بکشی بهندیه بیائی ممکن است که عمر پاشا حرف
بشنود و بلکه این نحو ظلم و تعدی از زوار و سایر مسلمین برداشته شود پس آن گفتم بیایم و لکن
عوائق و موانع روداد و چند روز تاخیر افتاد پس وقتیکه بهندیه رفتم عمر پاشا ببغداد رفته
بود و یعقوب افندی گفت زحمت کشیدی آمدی و لکن عمر پاشا دو سه روز است رفته است
گفت نائب پاشا و قائم مقام و جمیع جهات دفتردار افندی است و آن در فلان قبیله است

فرود خواهد آمد پس وقتیکه دفتردار آمد و ملاقات شد و بعد از بجا آوردن تعارفات و رسوم
گفتم چون خواستم از کربلا بیایم در فکر بعض هدایا و تحف افتادم که برای شما آورده باشم که اعود
و انفع و اشرف و اعظم جمیع هدایا و تحف است دفتردار گفت چه هدیه و چه تحفه است این هدیه و تحفه
جلیل القدر و عظیم الشأن گفتم جز قلیل از بحار و قوامیس مناقب و فضایل آل محمد صلعم خصوصا از
مناقب و فضایل امیرالمؤمنین و سید الموحدین ع و بعد گفتم اصح و اشرف کتب در نزد شما یعنی
طایفهٔ اهل سنت و جماعت چه کتابست گفت جامعهٔ صحیحهٔ امام بخاری گفتم همچنین است و شروع
کردم به بیان حال امام بخاری از نسب و حسب و ولادت و وفاتش و بیان حال کیفیات
اشتغالش به تحصیل علوم و فارغ شدن آن از تحصیل جملهٔ از علوم در سن و سالگی و بعد کیفیت
سفرش بمکه و مدینه و سایر بلدان حجاز و یمن و جملهٔ از بلدان مغاربه و شامات و غیر اینها برای
اخذ احادیث و اخبار از شیوخ و محدثین و ضبط کردنش نزدیک بششصد هزار حدیث و بیان مقدار
آن احادیث و اخباریکه در جامعهٔ صحیحه‌اش ذکر کرده است و بیان کیفیت تدریسش در
بغداد و غیر اینها از کیفیات متعلقه باحوال امام بخاری چون دفتردار اینها را شنید مستغرق
دریای تفکر و تعجب شد و بعد از جامعهٔ صحیحهٔ بخاری چند حدیث در مناقب و فضایل امیرالمؤمنین
گفتم پس در آن مقام دفتردار با ادب و انسانیت تمام نشست و خود را بسیار مستشعر و متفکر
شمرد و بعد گفتم دفتردار افندی چون جملهٔ از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین ع را شنیدی حالا
جملهٔ از مناقب و فضایل و درجات زوار قبر ریحانهٔ رسول الله صلعم جناب سید الشهداء بشنو
پس دفتردار تبسم نمود گفت بیان کن گفتم بیان این مطلب موقوف است بر ذکر چند مقدمه پس مقدمهٔ

اول آنست که چون در روز خندق امیرالمؤمنین علیه السلام بمبارزت عمرو بن عبدود قدم گذاشت رسول الله
فرمود برز الاسلام کله الی الکفر کله و چون امیرالمؤمنین عمرو را کشت رسول الله فرمود ضربة علی یوم
الخندق افضل من عبادة الثقلین پس گفتم آیا در صحیح بودن این حدیث کسی توقف نموده است از
از اهل سنت و جماعت گفت نه بلکه صدور این کلام از رسول الله صلعم بمرتبه قطع و یقین است و این متفق علیه
در نزد همه علما گفتم این حدیث و مضمونش باقی است یا نه گفت بلی و مضمونش باقی است زیرا که مضمون
بیاید است گفتم مقتضای عمومش این است که در تحت عبادات ثقلین عبادات جمیع انبیاء و مرسلین
و اوصیا نیز داخل شود چنانچه عبادات غیر انبیا داخل است و آنچه داخل عموم این است عبادات جناب
سید المرسلین است و عدم دخول این جناب بدلیل عقل است و هم بدلیل نقل بلکه ثبوت این درجه و
مرتبه برای ضربت امیرالمؤمنین در روز خندق بسبب آن بود که این حدیث بزرگ بود و با نسبت
و همچنین البته بشریعت غرا آن بی حیا جمعی از خلفاء اهل سنت در متن حدیث تغییر و تبدیل
داده اند و در کتب خودشان اینطور ضبط و ثبت نموده اند که رسول الله صلعم فرمود ضربة علی یوم
الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة و مقصود ایشان از این تغییر و تبدیل این است
که نتوانستند اقرار کنند باینکه یک ضربت امیرالمؤمنین در روز خندق افضل است از عبادت
جمیع طوایف جن و از عبادت جمیع طوایف انس از خلقت آدم تا انقراض عالم خواه عبادت
انس عبادت انبیاء و اوصیاء و خواه عبادت غیر آنها باشد گفت این غلط است و صحیح همان است
که اول ذکر شد یعنی ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و بعد گفتم معتقد شما
که هرچه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق و صحیح و مطابق واقعست

بعد گفتم در نظر شما ممکن است یا نه بر آن جناب کذب لفظی که مطابق واقع نباشد تجویز نمایید گفت
حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا هرچه آن بزرگوار فرموده است صدق و راست و مطابق واقعست زیرا که
حق تعالی در شان آن بزرگوار فرموده است که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و بعد گفتم
معتقد شما این است که آیا یک جهد سید المرسلین صلعم افضلست یا ضربت امیرالمؤمنین در روز خندق پس
دفتر دار سکوت اختیار نمود گفتم محل سکوت نیست البته یک جهد رسول الله صلعم افضلست از ضربت امیرالمؤمنین
در روز خندق چنانچه از تقریر سابق مقدمه اول این فهمیده شد گفتم چون این مطلب فهمیده شد بدان که
یکروز جناب سید المرسلین در نوبت عایشه در منزل آن بود و سید الشهداء علیه السلام در آنوقت طفل
بود آهسته آهسته راه میرفت و رسول الله صلعم او را در آغوش گرفت بعد لبهای مبارکش چسبانید و بسیار
بوسید و بسیار بویید عایشه عرض کرد و گفت بابی انت و امی یا رسول الله ما احبک لهذا الغلام
پس آنحضرت فرمود یا عایشه آیا تو نمیدانی این پاره قلب من و جگر گوشه من و ریحانه من است
پس آنحضرت شروع کرد بگریه و زاری نمودن و گریه و زاری شدید نمود پس عایشه گفت بابی
انت و امی یا رسول الله صلعم این چه وقت گریه و زاری نمودن است و الآن شما این پاره قلب
و جگر گوشه خود را مسرور بودی و فرحناک پس آنحضرت آه کشید و فرمود یا عایشه متذکر شدم
کیفیت شهادت این مظلوم را و این مواضع از بدن شریفش بوسیدم و بوییدم جایهای
شمشیرها و نیزه ها و تیرهای بنی امیه است پس عایشه گفت یا این حسین را میکشند پس آنحضرت
فرمود بلی یا عایشه او را طایفه از امت من میکشند در حالتیکه تشنه لب و شکم گرسنه باشد و
حق تعالی شفاعت مرا بآنها نصیب نخواهد نمود و بعد از آن فرمود یا عایشه طوبی طوبی لمن زاره

بعد شهادت عایشه عرض کرد مالمن زار و بعد شهادت یعنی حق تعالی بزیارت کنندهٔ اش چه اجر و چه
ثواب میدهد پس آن حضرت ص فرمود حجة من حججی یعنی حق تعالی اجر و ثواب یک حج مرا بآن زیارت کننده
قرحمت میدهد و چون عایشه این را شنید بسیار تعجب کرد نظر باینکه عایشه میدانست که یک حج
رسول الله ص افضل است از جمیع عبادات و طاعات جمیع طوایف جن و جمیع طوایف انس از خلقت آدم
تا انقراض عالم پس عایشه در مقام تعجب و استبعاد گفت حجة من حججک یا ثواب یک حج ترا از
قرحمت میدهد حق تعالی پس آن حضرت ص فرمود بل حجتین من حججی یعنی بلکه ثواب و اجر دو حج مرا از آن میدهد
باز عایشه در مقام انکار و استبعاد گفت حجتین من حججک پس فرمود آن حضرت ص بل اربع حجج من حججی
و همین سؤال عایشه تعجب و استبعاد مینمود و رسول الله ص در جواب مضاعف ما سابق یعنی دو برابر سابق را ذکر
مینمود تا اینکه کلام رسول الله ص باینکه فرمود خمسة و اربعین حجة من حججی باز عایشه تکرار عرض کرد
و گفت خمسة و اربعین حجة من حججک پس آن حضرت فرمود بل تسعین حجة من حججی مع اعمارها یعنی آن
نود حج من با ثواب نود عمره من آن میدهد پس آن وقت عایشه ساکت شد و چون کلام من
در ذکر این حدیث باینجا رسید دفتردار گفت مولای من آفندی من برای من الآن یک اشکال
و یک شبهه عارض شد و واجبست که این اشکال و این شبهه را از دل بکشید و حاصل این اشکال
اینست که چون در مقدمهٔ دوم ذکر شد که بر رسول الله ص کذب و افترا و گفتن آنچه مطابق واقع
نیست جایز نیست در نزد همه علمای اسلام پس در این حدیث رسول الله ص اول فرمود حجة من حججی
پس چه طور میشود که به سبب تعجب و استنکار و استبعاد عایشه رسول الله ص اضراب نموده فرمود
بل حجتین من حججی پس اگر از اول دو حج رسیده باشد عایشه مستحق و مستاهل ثواب و اجر یک حج رسول الله

بو

بود بسبب استبعاد و استنکار عایشه مستحق و مستاهل ثواب دو حج رسول الله نخواهد شد و همچنین
تا باخر کلام مبارکش و این از جمله مشکل تر کثرت اضرابات است یعنی از یک گرفته تا نود چه قدر اضراب
لفظ بل و متعدد است پس گفتم دفتردار آفندی خوب ملتفت شده اید و خوب دقت نموده اید
و لکن بحول الله و قوته جواب شافی و وافی حاضر است و حاصلش این است که رسول الله ص
در این حدیث شریف اشاره فرموده اند بتفاوت و تفاضل درجات زایرین یعنی همه در یک درجه و
در یک مقام نیستند و این تفاوت درجات و تفاضل در ثوابات بچند چیز میشود بحسب کثرت
شفقت و زحمت در راه و قلت شفقت و زحمت و بحسب بعد مکان زایر و قرب مکانش و بحسب
استحکام و اتقان معرفت و قلت معرفت و بحسب شدت اخلاص و خلوص و فقدان این نحو اخلاص
و نظایر و امثال اینها از جهات و اعتبارات پس آن زیارت کننده که بسیار بسیار دور باشد و
و در شفقت و زحمت و اتقان معرفت و اخلاص و خلاص و نحو ذلک کم حظ و قلیل السهم باشد پس
ثواب زیارت آن یک حج رسول الله ص است و شخصیکه در منتهای اینها یعنی در معرفت و خلوص
و شفقت و طول سفر و نحو ذلک بالاتر همه باشد ثواب زیارت آن نود حج و نود عمره رسول الله ص است
و سایر مراتب یعنی از دو حج گرفته تا چهل و پنج حج برای آن اشخاص است که بالاتر از اول
پائین تر از آخر باشند باین معنی آن شخصیکه در رتبه بالاتر از این شخص دوم باشد ثواب
چهار حج دارد و آن شخصیکه در رتبه بالاتر از این شخص سیمی ثواب هشت حج دارد و همچنین تا آخر
مراتب و چون دفتردار اینها را شنید بسیار بسیار خوشنود و خوشحال شد و گفت جزاک الله خیر
و بعد گفتم دفتردار آفندی آیا معلوم شد که حاصل و ثمره و نتیجه همه این مقدمات و همه تکلمات

در نزد شخص منصف عاقل متدین چه چیز است گفت ضربت علی در روز خندق افضل از عبادت ثقلین
شد و یک حج رسول الله افضل از ضربت امیرالمؤمنین ع در روز خندق شد و اقل و اکثر درجه
زیارت کردن قبر سید الشهداء ع بمنزله درجه یک حج رسول الله ص و حاصل جمع اینها این
میشود که اقل درجه زیارت کردن قبر سید الشهداء ع افضل از درجه ضربت امیرالمؤمنین ع
در روز خندق میشود گفتم همین طور میشود و مطلب بعد از ملاحظه مقدمات مذکوره بعد از تأمل
در احادیث شریف و لکن تحقیق آن که چون ضرورت دین و همچنین اجماع از جمیع فرق مسلمین
قائم شده بر اینکه درجه حضرت امیرالمؤمنین ع افضل است از جمیع درجات زیارت زوار با جمیعی
زیارت زوار نیز در تحت عموم عبادت ثقلین داخل است پس بحکم ضرورت و اجماع درجه زیارت
به درجه حضرت امیرالمؤمنین ع نخواهد رسید قطعا و یقینا پس لامحاله بعد از تأمل آنچه ذکر شد معلوم
میشود که زیارت قبر جناب سید الشهداء ع و تالی درجه حضرت امیرالمؤمنین ع واقع شده پس شخص
منصف و با مروت انصاف بدهد و خوب تأمل نماید میداند مطلب بسیار بسیار جلیل و بزرگ و
بسیار بسیار دقیق و رقیق است و چون کلام باینجا رسید شروع کرد فقردار بگریه کردن و گریه
شدید میکرد و خود و ... بر دستهای من انداخت و مکرر دستهای مرا میبوسید و بچشمش میکشید و
میمالید و گریه میکرد و چون حال فقردار را باین طور دیدم و فهمیدم مرد دانا و منصف است و رحبت(?)
غنیمت دانستم و گفتم والله بتقصیر مؤاخذ خواهید و والله معاقب خواهید شد دیدم رنگش تغییر شده
و مضطرب گشته گفت چرا چرا چه تقصیر داریم گفتم مدرجات و مقامات زوار قبر سید الشهداء ع
انصاف داده و اذعان و اعتراف نموده و مع ذلک زوار بعد از داخل شدن بخاک شما یعنی دولت روم

هزار

هزار هزار بلاها بر سر آنها میآورند و قطع نظر از آن باجها و خراجهای بدعتی که از آنها میگیرند
و قتیکه قطاع طرق در جلوگیری از زوار ... بر سر آنها میریزند و بعضی را میکشند و بعضی را مجروح
و جراحت دار مینمایند و مال و اسباب ایشان را میگیرند اگر عرض حال بحکام و مستحفظین قراء و قلاع کنند
نمایند فحش و ناسزا بود میشنوند بلکه فحش مذهب میشنوند بعوض اینکه جواب رد و مال ایشان کنند
و دلالت قتل و الدای دهند اگر ببغداد و برسند آنها را منع میکنند که نقشه دار الاماره و الوزاره
بروند و بوزیر بغداد عرض نمایند و اگر احیانا بوزیر و دست ایشان برسد و عرض حال کنند کار بیاری(?)
و علاج درد آنها نخواهد شد پس و قتیکه فقردار اینها را شنید بسیار بسیار متغیر شده و گفت انشاء الله تعالی
بعد از این چنین نخواهد شد و همچنین قاعده خواهیم گذاشت که دیگر اسباب ضرر زوار جناب سید
الشهداء ع نخواهد رسید بی برادران اهل ایمان و محبان آل الله و اهل محبت رسول الله و فقردار
با آن غرور و منصبی و با آن تعصب مذهبی و قتیکه کلمات حق و مطالب صدق را دید و برا اینها شنید
انصاف داد و بمقام محبت اهل بیت رسول الله ص در آمده گریه شدید کرد و در وقت شنیدن
مراتب و مقامات و درجات زوار جناب سید الشهداء ع و اما جمعا اهل ایران که باسم خودشان
شیعه میباشند که اگر امثال و نظایر این را بشنوند صد را استبعاد و استنکار میکنند و شکوکی
و عرض الی الله ان الله بصیر بالعباد و فحص نمایند که هر چند از مطلب این مجلس یعنی ذکر و بیان
کیفیت شهادت جناب سید الشهداء ع دور افتادیم بسبب ذکر کردن این مقدمات مذکوره لکن
غرض من دو چیز است یکی آنکه میخواهم که اهل ایمان و معرفت با بصیرت تامه باشند زیرا که این
مقدمات بسیار بسیار فواید و نکات داشت و چون در جلد اول در مجلس زیارت جناب سید الشهداء

و در مجلس بکاء آن حضرت ع اینها را ذکر کرده بودم خواستم در اینجا ذکر نمایم و از یک وجه مناسب
این بود و در آن مجالس ذکر شود و لکن از وجه دیگر انسب و اولی این بود که در اینجا ذکر نمایم و
عذر دوم می خواهم که واقعه و باقی را از خود معالی استنباط مینمایم یعنی گویا طاقت و قدرت شنفتن
کیفیت شهادت آن مظلوم ندارم آه و آه و آه یا اباعبدالله مجلس مقام چهارم در بیان عدد
کفار فجار و زنادقه اشرار که آنها را سید الشهداء ع کشت و بجهنم فرستاد پس مخفی نماند
که اقوال اهل سیر و تواریخ و علماء روایات و آثار و اخبار و کلمات مصنفین کتب مقاتل و مراثی
خواه منظوم بوده باشد و خواه منثور در این باب بنهج واحد ذکر نشده بلکه باطوار مختلفه متشتته ذکر
کرده اند بنابر آنچه متفق علیه جمیع اهل سنت و اهل شیعه است باین کمتر از آن عدد هیچکس بآن
قائل نشده هزار و نهصد و پنجاه نفر است غیر از مجروحین و قول بالوف یعنی چند هزار و کلمات جمعی
هم بطور نظم و هم بطور نثر شایع شده است و از بعض فقرات جمله از زیارات هم چنین مستفاد میشود که
سید الشهداء ع اکثر عسکر و لشکر را کشته بوده و در بعضی از مقاتل حضرت سید الشهداء ده هزار نفر را کشته
بلکه این ده هزار رو و جمله آن بوده و بعضی در یک حمله گفته است و بعضی ذکر کرده است که حضرت
پنجاه هزار را بدرک اسفل فرستاد و بلکه بعضی این پنجاه هزار را در یک حمله گفته است و منقول است
من نقل جمعی از معتبرین و عدول از کتاب محدث کامل و عالم ذی قدر عصر خود شیخ ابن عصفور
بحرانی که عدد لشکر نزدیک پانصد هزار بوده و آنچه بعضی از ناقلین باین طور تعبیر کرده که جمله عدد لشکر
کفار چهار صد و شصت هزار بوده و آنچه امام ع کشت عدد شان سیصد و سی هزار بوده و بیست و پنج هزار
از آن لشکر کفار حضرت عباس کشت و سایر اصحاب و عترت هاشمیه بیست و پنج هزار کشته اند

عدد همه مقتولین سیصد و هشتاد هزار میشود و باقی نماند از آن کفار مگر هشتاد هزار و شیخ
عبد الحسین اعظم نجفی که از تلامذه شیخ افقه شیخ جعفر مرحوم نجفی و سید اجل سید جواد مرحوم عاملی
میباشد در یک قصیده رائیه ذکر کرده است که نقل شده است که عدد لشکر ابن سعد لعنه الله تعالی
پانصد هزار است و امام ع را انهاسل یعنی سیصد هزار را بجهنم فرستاد و لکن ابن شیخ جلیل متعرض
ذکر عدد کشته هائی که اصحاب ائمه و عترت هاشمیه کشته بودند نشده است و بعضی از ثقات محدثین
نقل کرده است از کتاب مدینة العلم که از جمله تصانیف سید محدث اجل سید نعمة الله جزائری
و آن سلسله سند را رسانیده است بعبد الله الاسدی و مضمون متن روایت این است که وقتیکه
ابن سعد لعنه الله تعالی خواست که متوجه شود بسوی کوفه با سرهای منوره مطهره شهداء و با آن
و حرم رسول الله صلعم آن وقت حکم رسید از ابن زیاد ملعون بآن ملعون که کشته های لشکر را دفن کن
و آل محمد صلعم و اصحاب حسین را دفن مکن و بعد از دفن کشته های لشکر متوجه شو بسوی کوفه پس ابن سعد ملعون
بآن کافر جواب فرستاد که بدفن کشته های لشکر قدرت ندارم زیرا که عدد آنها صد و پنجاه هزار است
پس ابن زیاد نوشت ابدان رؤسای لشکر را دفن کن و باقی را طرح کن و بعد از آن خود متوجه کوفه
شو با رؤس مطهره شهداء و اسرای آل محمد صلعم و این روایت چنانچه مضمونش معلوم شد بیان نشده است
در آن که از آن صد و پنجاه هزار چه قدر را امام کشته بود و چه قدر را اصحاب و عترت هاشمیه کشته بودند
و آنچه در نسخه منسوبه بشیخ شهاب الدین العاملی ذکر شده است بیانش این نهج است که امام
خلقی بسیار از لشکر کفار کشت و بعد از آنکه بآن امام مظلوم نزدیک هشتاد جراحت از زخم شمشیر و
نیزه و تیر رسید با زخم چهار هزار و هشتصد پیاده را بجهنم فرستاد و در این نسخه بعد از ذکر کلام بل

باز ذکر شده است که امام (ع) در چند حمله نزدیک بیست و چهار هزار سوار و پیاده را بدرک اسفل فرستاده
باز آن امام علیه السلام بسیار زخم رسیده و باز در چند حمله مقاتله و مجاهده نموده و در این چند حمله
نزدیک بیست هزار سوار کشته شده و بعد از آن سید الشهداء (ع) قصد خیمه های اهل حرم نموده و قبل از
رسیدن بخیمه ملکی از ملائکه رسیده عرض کرد السلام علیک یا اباعبدالله و آنحضرت رد جواب نمود آن
ملک عرض کرد که از جمیع سموات گذشتم و همه را متغیر و ظلمانی دیدم و همه اهل سماها بمصائب تو
گریه میکردند و حق تعالی مرا مأمور کرد که اطاعت امر تو بکنیم اگر میخواهی ملائکه نازل شوند تا آنکه بنای
بر کنند و اگر امر کنی در یک طرفة العین دنیا و آنچه در وست خراب کنند یا بجز بند اطاعت خواهند
کرد و اگر میخواهی بجد و پدر و مادر و برادرت ملحق شوی امروز با ایشان ملحق خواهی شد پس امام (ع)
فرمود که میخواهم با ایشان ملحق شوم مخفی نماند که بجمیع تقادیر مذکوره خواه آن تقادیر در اختلافات
در عدد همه لشکر باشد و خواه در عدد آن جماعتی که امام (ع) آنها را کشته است باید در انتقام ملاحظه
نمود یک نکته لطیفه دقیقه را و بعضی بر آن اشاره نموده است پس عالم ربانی و فاضل صمدانی
صاحب کتاب مجلی الشیخ ابن ابی جمهور الاحسائی میگوید روایت شده است که جناب سید الشهداء
در روز عاشورا بعضی را میکشت و بعضی را در ما نوقف نمیکشت با وجود آنکه متمکن بود از قتل ایشان بسبب
قرب همه با امام (ع) در مکان و موقف پس کسی سبب این را از امام (ع) پرسید پس امام (ع) فرمود که
آن جماعتیکه نمی کشتم می بینم در اصلاب آنها نطفه ها را که آنها اهل ایمان خواهند شد پس مقصودم
جهاد این قسم ذریه و نطفه ها نماند تا اینها از اصلاب آنها بوجود بیایند و آن جماعتیکه آنها را میکشتم
و ابا نمیکشم در اصلاب آنها اهل ایمان نمی بینم این مضمون کلام صاحب مجلی است و بعضی از فضلاء

اصدقاء

اصدقاء و ثقات ذکر نموده برای این حقیر که در بعض کتب معتبره دیده بود که سید سجاد (ع) فرمود من
دیدم یک کافر را که نیزه به پهلوی پدرم زده و پدرم او را نکشت و بعد از انتقال امامت بمن معلوم
شد که در صلب اینکافر شخصی بود که از دوستان ما اهل بیت بود و مخفی نماند که همه اینها مؤید
و مسدد میشود با آنچه بعض فضلاء معاصرین از علماء بحرین در کتاب منهاج السالکین ذکر کرده است بمضمونش
اینست که نقل و روایت شده است که جناب سید الشهداء (ع) در روز عاشورا نظر میکرد و بواسطه عمود
نوری که نزد امام (ع) میشود در اصلاب عدو کفار پس هر کسیکه امام (ع) در صلب آن نطفه مؤمن را میدید او را
نمیکشت پس بعضی جماعتیکه امام آنها را بقتل رسانید بسبب این سر مذکور آنها جمع شدند و امام را شهید
کردند پس اگر این سر نبود امام (ع) همه اهل لشکر را که بیشمار بودند بنفس نفیس خود بقتل میرسانید و احدی
را باقی نمیگذاشت و احدی از آنها زنده باقی نمیماند و بر این سر تأویل شده است قول حق تعالی در قرآن
مجید لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما و بعضی ذکر کرده است که امام زین العابدین (ع)
عرض کرد به سید الشهداء (ع) در وقت رجوعش بخیمه ها بعد از چند حمله از مقاتلات و مجاهدات تشریف
یا ابتاه و یا ابن رسول الله چه من نگاه میدیدم که یک نفر از کفار اعداء را میکشتی و دو نفر را نمیکشتی
پس این چه معنی دارد و چه سر دارد و پس آن امام (ع) فرمود و سر این برای تو منکشف و معلوم میشود در
وقت عصر پس مقصود امام (ع) از انکشاف سر و حقیقت حال برای سید الساجدین (ع) در وقت عصر
اینست که وقت عصر بعد از شهادت آن امام مظلوم (ع) عمود نور منتقل میشود به سید الساجدین (ع) و در آن
از مواریث امامت و خلافت است و آخر آن شهادت است که از امام سابق با امام لاحق میرسد
بعد از انتقال این عمود نور هرچه امام سابق میدید بسبب این عمود امام لاحق نیز او را خواهد دید پس

عصر عاشورا معلوم و منکشف شد برای سید الساجدین ع تا اینکه جناب سید الشهداء ع جماعتی را
از لشکر کفار به قتل رسانید و تا اینکه جماعتی را به قتل نرسانید و آنها را زنده و باقی گذاشت و دیگر مخفی
نماند که مفاد این روایت مذکوره و همچنین روایات کثیره این است که در وقت انتقال روح القدس
از امام سابق به عالم قدس و صوامع تقدیس و به عبارت دیگر منتقل به رتبه مساوی خواهد شد علوم
امام لاحق با علوم امام سابق **مجلس سی و ششم** در بیان جمله از خواص خلفاء الله تعالی یعنی ائمه
ولایة مطلقه و خلافة کلیه و آثار و شجاعت خلیفة الله تعالی جناب سید الشهداء ع و ایضا در بیان
جمله از امور مهمه و مطالب عزیزه و دقیقه لطیفه پس ابتدا به کلام نموده و نتایج و محصل آنچه مذکور
بحول الله تعالی و قوته بیان می نماییم پس بدانید ای مومنین متدینین که قلوب ایشان منور به انوار ملکوتیه
و معارف حقانیه و محبت آل الله و اهل بیت رسول الله است و شنیدن امثال آنچه مذکور شد از قوت
و شجاعت حسینیه انکار و استبعاد ندارند زیرا میدانند قطع و یقین که خدا خلق نموده هر یکی از چهارده معصوم
افضل من جمیع الموجود و در جمیع معانی افضلیت هستند از جمیع انبیاء و اوصیاء و جمیع ملائکه و عرش
و کرسی و حجب نورانیه و سرادقات جبروتیه و به عبارت دیگر هر یکی هر یکی از چهارده معصوم اگر یک
کفه عدل میزان ملکوتی گذارده شود و همه آنها که اشاره شد به کفه دیگر گذارده شود کفه اول که
کفه دویم رجحان خواهد داشت و همچنین میدانند که قوت و شجاعت جناب سید الشهداء ع از آن
در جائیکه به آنها اشاره شد و در مقام نقل اقوال و روایات متضمنه این مطلب که امام ع این قدر را به قتل
رسانید بسیار زیاد با آثار است پس در وقت شنیدن اقوال مختلفه اصحاب مقاتل و روایات
انکار نخواهد کرد و استبعاد نخواهد نمود بلکه خواهند گفت البته در وسع قوت و شجاعت نفس و بدن

سید

سید الشهداء ع هست که از بیست و اکثر از سیصد هزار یا چهارصد هزار یا پانصد هزار بکشد زیرا که قوت
بشریت و شجاعت انسانیت حسینیه مجمع البحرین شجاعت محمدیه مصطفویه و علویه مرتضویه و مظهر و کشف
شجاعت جمیع انبیاء و اوصیاء و صدیقین بلکه جامع مجامع جمیع شجاعتهای دلیران و شجاعان و مجمع
جوامع قوتهای قاطبه اهل قوتهاست پس اگر سؤال کند کسی و گوید که استبعاد مستبعدین و انکار
منکرین که میگویند که ممکن نیست امام ع چهارصد هزار یا سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار بلکه
سی هزار بلکه ده هزار در روز عاشورا کشته باشد از جهة است که اشاره بر آن میکنیم یعنی میگویند
که مقاتلات و مجادلات امام بعد از ظهر روز عاشورا شده است پس چطور میشود در چند ساعت قلیله
این قدر جماعت کثیره را امام به قتل رساند و این انکار و استبعاد قوی تر میشود در وقتیکه ملاحظه کنیم مقاتلات
و مجادلات جمعی از اصحاب را بعد از ظهر و اقوی میشود و تاکید میشود و وقتیکه ملاحظه نماییم که مقاتلات و
مجادلات جمیع حضرت هاشمیه را که بعد از ظهر شده است و اشد و ابلغ و آکد و اقوی خواهد شد اگر
بر اینها اضافه نماییم نصایح و مواعظ حضرت را برای قوم کفار در مقام اتمام حجت و اکمال دلالت
و همچنین اشعار و رجزهای بسیار از آنحضرت ع در میدان قتال و همچنین ملاحظه نماییم وداع کردن
آنحضرت ع اهل حرم را چندین مرتبه پس با این تقریر چطور میشود که این همه این امور وقایع بعد از
ظهر عاشورا واقع شود و با وجود آن حضرت امام ع سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار را به قتل برساند
از کفار اشرار پس در جواب این سؤال میگوییم که اگر بنا بر این باشد که روز عاشورا مثل سایر
ایام و نظیر سایر روزها بوده است اشکال باقی است و استبعاد و انکار رفع نخواهد شد ابدا اما
اگر چه بنا را بقول مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب گذاریم که عدد مقتولین کفار اشرار را کمتر

کمتر از آن کسی نگفته است از علمای شیعه و علمای اهل سنت و آنچه آن ذکر کرده است این است که عدد
کفار اشرار که حضرت امام علیه السلام و اصحاب و عترت را شهید کشته اند همه شصت هشت هزار است زیرا که
روز یک مدتش دوازده ساعت یا قدری کمتر یا بیشتر باشد گنجایش این را نیز ندارد خصوصا اگر
ملاحظه شود که اکثر مقتولین کفار بطور مبارزت و تنها تنها بمیدان آمدند و ایضا ملاحظه شود نوحهای
کثیره امام علیه السلام و ملاحظه شود ایضا نصایح و مواعظ کثیره آن بزرگوار برای اتمام حجت و اکمال ارشاد و هدایت
ملاحظه شود ایضا خطب و اشعار و رجزهای آن مظلوم علیه السلام که در میدان قتال و جدال بیان میفرمودند و ایضا
ملاحظه شود مدت غشیه و بیهوشی آن امام علیه السلام بعد از آنکه از اسب بزمین کربلا افتادند و آن دو غشیه
بوده است و مدت هر غشیه سه ساعت بوده است چنانچه اشاره به این خواهد شد و لااقل یک غشیه
گوییم مدت سه ساعت پس بجمیع تقادیر و گنجایش هشت هزارات در مقتولین کفار چاره و علاج نیست مگر
اینکه بگوییم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر روزها نبوده است بلکه آن روز مدتش هفتاد و
دو ساعت بوده است چنانچه سابقا اشاره به آن شد پس چاره ندارد و اینکه دلالت میکند بر اینکه
حضرت امام علیه السلام بسیار بسیار از کفار کشت مثل سیصد هزار یا صد هزار و لااقل پنجاه هزار بر حسب
و موید و شاهد خواهد شد برای بودن مدت روز عاشورا هفتاد و دو ساعت مثل سایر مویدات
و مستندات که سابقا بر آنها اشاره شد و حاصل دلیل در مطلب قول رسول الله صلعم و امیر المومنین
و فاطمه صدیقه کبری و حسن مجتبی علیهم السلام که فرموده اند لا یوم کیومک یا ابا عبدالله و تقریب استدلال
نزد علماء کامل که حذاق در علوم کثیره و وفیره هستند در غایت وضوح است و تعیین مقدار هفتاد
و دو ساعت بودن از آن خبر مرسل مسبوق الذکر مستفاد خواهد شد پس اگر حالا کسی اعاده سوال کند

دیگر

و دیگر گوید حالا امر مشکلتر و صعب شد از اول زیرا که باور داشتن عوام بلکه علماء و فضلاء که اصحاب کتب
علمیه هستند این مطلب نمی چسبد بلکه استبعاد ایشان حاصل و انکار ایشان بر تواتر است پس در جواب
میگوییم آری آری بلکه صد هزار آری از شیعه و محبه و خصلت عوامیه و از آن اشخاصی که علماء و فضلاء باشند و
تحصیلات و کمالات علوم باشند و اشکو بثی و حزنی الی الله من تقصیر با العباد و اکثر علماء این زمان
از علوم ربانیه و تعالیم حقانیه بلکه از همه علوم دست خالی میباشند مگر قلیلی از علم فقه و علم اصول
فقه و آن نیز و الله و بالله بطور خامی و ناپختگی و پیچ تقلید در دست ایشان باشد و اگر هزار
و نشنیده شنوند آنقدر مشمئز و متغیر میشوند مثل اشمئزاز و تغیر ایشان وقتیکه از کسی بشنوند
کلمه حق و صدق مثل اینکه شما تعهد شنیده و از عمر برکنی پنجاه یا شصت یا هفتاد میکند و یک باب
از ابواب اصول کافی را که باب حجت در علوم ائمه علیهم السلام که از مشتغلات پیشترات نمی بینند بلکه در عمر
خودشان یک مرتبه نگاه نکرده اند آری آری صد هزار آری پس اگر حالا کسی سوال دیگر کند و بگوید
که ائمه علیهم السلام که فرموده اند با مردم بقدر عقول ایشان و گنجایش فهم ایشان احادیث ما را ذکر کنید
و چیزی که حوصله تحمل آن ندارند او را ذکر نکنید و جهلاء شیعه اینها را خود مان و جهان منازعه و
و انکار و استبعاد نمایند و آخر انکار ایشان باعث کفر و ارتداد ایشان میشود پس چرا امثال
این امور مذکوره را بیان میکنی و میگویی آن امور را که مردم آنها را انکار میکنند آیا هیچ طاهرین
معصومین علیهم السلام مکرر نفرموده اند که ما اهل بیت رحمت و عصمت را چنانچه اعداء ما از منافقین و ظالم
و مشرکین میکنند و همچنین جمعی از دوستان و علماء شیعیان ما اذیت ایشان با میر سبب اظهار
کردن اسرار و علوم ایشان اسرار ما را و چیزهایی که عقول مردم او را قبول نمی نماید پس جواب

از این سؤال نیز بچند طور میرسیم اول اینکه میگوئیم این مطلب و امثال آن از قبیل مطالب مشتمل بر
اسرار و غوامض قابل نیست تا آنکه علما ممنوع شده باشند از افشاء و اظهار آن در نزد عوام کالانعام
و اشباه انها دویم اینکه میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جمله مطالب اسراریه و از
قبیل غوامض مسائل است که اگر مصائب آل محمد ذکر شود بدون ذکر شجاعت سید الشهدا و حضرت
هاشمیه و سایر اصحاب مستشهدین و الله بالله خلاق عالمیان و رسول الله صلعم و اهل بیت معصومین آن
بان راضی نخواهند شد قطعا و از این خوشنود نخواهند شد یقینا زیرا این در حقیقت تذلیل عزت و عظمت
و توهین در حق اولیاء اوست و اخفاء حق و واقع و نفع نامه خواندن برای بنی امیات است یا شبیه
و همچنان برغیرت ایشان میکنند که شجاعت امام و شجاعت حضرت عباس و حضرت علی اکبر و سایر
جوانان بنی هاشم که امام رضا و دشمنان ایشان نموده که در روی زمین آنها شبیه و نظیر ندارند تحقیق
مخفی ماند و ذکر نشود و سنت و طریقه مستقیمه برای اهل غیرت و ناموس نشود سیم اینکه میگوئیم
که اگر بنا باعدم ذکر کیفیت طول مدت روز عاشورا بگذاریم آیا چه جواب خواهیم داد از سؤال کسانی که از
و چیز فهم عوام از جهت آنکه میپرسند که چه طور میشود که این وقایع کثیره و این مقاتلات و مجادلات
امام و حضرت هاشمیه و سایر اصحاب در مدت ده یا دوازده ساعت اتفاق افتاده باشد سبحان الله
عجب است از جمعی از طایفه جهلا و حمقا که میپرسند که بودن روز عاشورا با این طول مدت آیا
مختص بارض کربلا بوده یا در همه روی زمین و در همه بلاد و اقالیم دنیا بود و پس اگر بالنسبه بهمه باشد
چرا باید اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل ایران که در آن زمان بوده اند همچنین امر عجیب
اغرب را ضبط نمایند و تاریخ کنند چنانچه از عادت اهل فرنگستان و انگلیس این است که

امور

امور عجیبه و غریبه که در هر زمان واقع شود می نویسند و ضبط میکنند و تاریخ میگذارند علاوه بر اینها
اینها وقوف شمس در فوق الارض هفتاد و دو ساعت مخالف قواعد علم ریاضیات است پس در
جواب میگوئیم ای حمقا و ای جهلا شما را در حقیقت منکر قدرت تامه فوق النهایات حق تعالی هستید
پس اینطور مدت آن روز اگر مختص بارض کربلا بوده است و باینطور قائل بشویم هیچ عیب و هیچ
ضرر ندارد زیرا همچنین چیز معدود است عقلا ممتنع و اگر قائل بشویم بالنسبه بجمیع کره ارض و جمیع
اقالیم و بلاد بوده است باز هیچ عیب ندارد و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن اهل فرنگستان و انگلیس
و اهل چین و غیر ذلک دلیل بر عدم وقوع نخواهد شد و نظایر این بسیار است مثل انشقاق قمر معجزه
رسول الله صلعم که کتاب الله تعالی بر آن ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بوقوع آن است بلکه از جمله
ضروریات دین شده است با وجود این ما عدای از طوایف کفار و مشرکین خواه از طوایف صبیه باشند
و خواه از سایر طوایف قائل بر این ندارد و هیچ حرف آنها این است که اگر همچنین امر بوده در کتب تواریخ
ضبط میشد پس مخفی نماند که الان توضیح مطلب نموده زیاده بر آنچه اشاره نمودیم میگوئیم در مقام
جواب اول اینکه اولا طوایف صبیه که انشقاق قمر در کتب و تواریخ ما ضبط نشده است از کجا
صحتش از کجا معلوم است بلکه در ان اوایل زمان انشقاق قمر ضبط کرده اند همه طوایف و چون مطلع شدند
قسیسین و رهبانان صبیه و همچنین علما و سایر فرق از یهودی و مجوسی که این معجزه ختمی مآب
سید المرسلین ص بوده است همه را اخفا و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و تواریخ نموده اند
دویم اینکه معجزات حضرت عیسی بحد تواتر و ضرورت رسیده پس چرا طایفه منحوسه یهود و مجوس
انکار نبوت عیسی میکنند و معجزات ختمی مآب را زیاده از شمار مسلمین ضبط نموده اند و جمله از معجزاتش

تقویمست باطل است پس چرا یکی از اینها طوایف کفار از صابیه و یهودیه و مجوسیه قائل نیستند
و در کتب تواریخ ضبط ننموده‌اند و نیست مگر آنکه تمرد و عناد و حب ریاست و زینت رسوم اعلام میگویم
اف و تف بر عقول و افهام آن مسلمین که میگویند این مخالف قواعد علوم ریاضیات است یا نمیدانند
که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانیه از فلاسفه یونان اخذ شده و کتب آنها ترجمه شده است
در زمان مامون ملعون و آنچه از علوم آنها موافق شرایع انبیاء و مرسلین است از انبیاء اخذ شده است
و آنچه مخالف و اهل شرایع انبیاء است افکار خود ایشان است که بافکار خود ساخته‌اند مثل قول بقدم
عالم و انکار حشر جسمانی بلکه شرایع انبیاء و مرسلین ما بر کلام مسلم انحراف میکنند زیرا که بنا گذاشتند
بر قواعد ریاضیه فلاسفه و مثل انکار انشقاق قمر و معراج جسمانی است برای رسول الله صلعم و رد شمس
برای امیرالمؤمنین است با وجود اینکه اول و دوم از ضروریات دین است و سوم نزدیک است که از
ضروریات مذهب باشد بلکه نزدیک است که از ضروریات دین باشد چنانچه خواهید شنید بلی بسیار
بسیار امور در دنیا واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و غریبه که هر یک از اینها در دست
مردم نیست و بسیار بسیار امور در کتب اخبار و تواریخ خاصه و عامه از مسلمین ضبط شده است که
هر یک از آن کتب در نزد اکثر علماء این زمان نیست بلکه از اکثر آنها اثری نمانده است مگر بطور
نقل بجملة آنها با نسبت بجمله اخبار و روایات در جملة از کتب متاخرین و هر کس بفهرست شیخ طوسی و
رجال نجاشی و رجال کشی و رجال ابن عقده و نظایر اینها نظر کند و اهل فهم و حدیث باشد میداند
صدق و حقیقت قول ما را که گفتیم که هر یک از آنها در امثال این زمان موجود نیست و چون قضیه رد شمس
برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان آمد و معلوم شد که آن نزدیک است که از جمله از ضروریات دین بوده باشد

و خود این احقر عباد الله قبل از رسیدن باینجا در کتاب اسرار الشهادات زیاده بر دو مرتبه دیده
بودم و نشنیده بودم و از جمله معجزات سید الشهداء علیه السلام این است که میخواستم مقام وقوف شمس در
فوق الارض بعد از غروب باشد برای امیرالمؤمنین علیه السلام مثال زنم برای دفع استبعاد منکرین که شکفتند
چه طور میشود که روز عاشورا آن این طولانی باشد پس تتبع تام در مظان و مواضع رد شمس از کتب
علماء نمودم و دیدم علماء خاصه و عامه زیاده بر دو مرتبه ذکر کرده‌اند و در آن ساعات از کتب
و معجزه سید الشهداء علیه السلام مطلع شدم بر آنچه بعض فضلاء عامه ذکر کرده است که رد شمس بجهت امیرالمؤمنین در صفین
در شانزده موضع شده است و بیان آن این است که شیخ محدث کامل اجل شیخ حر عاملی در
از مناقب ابن شهرآشوب نقل کرده است که روایت کرده است ابوبکر بن مردویه در کتاب مناقب
رد شمس که برای امیرالمؤمنین علیه السلام شده است و همچنین ابو اسحق ثعلبی در کتاب تفسیر و ابو عبدالله بن
منده در کتاب معرفت و ابو عبدالله نطنزی در کتاب خصایص و خطیب در اربعین و ابو احمد جرجانی در
تاریخ جرجان ذکر کرده است که ابوبکر وراق کتاب نوشته است و طرق اسانید روایت که خبر رد شمس
روایت کرده‌اند در آن کتاب ثبت و ضبط نموده است و باز ذکر کرده است که عبدالله جعل و ابو القاسم
حسکانی و ابو الحسن شاذان هر یکی در این باب کتاب نوشته است و ابوبکر شیرازی ذکر کرده که
باسانید معتبره از سلمان رحمه الله در این باب روایت شده است که رد شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام در
مواضع کثیره بوده در روز بساط و در روز خندق و در روز حنین و در روز خیبر و روز قرقیسیا و روز
براثا و روز غاضریه و روز نهروان و روز بیعة الرضوان و روز صفین و در نجف و در بنی مازن و
بوادی عقیق و بعد از عصر تا حد کلام این فاضل سنی تمام شد و شیخ کلینی در کتاب کافی

کرده است رد شمس برای امیر المؤمنین ع در مدینه در مسجد فضیخ نیز شده است و آنچه معروف و نزد
علما این است که دو مرتبه رد شمس شده است یکی در حیوة رسول الله صلعم و دویم بعد از وفات
رسول الله صلعم در ارض بابل واقع شده است در وقت برگشتن امیر المؤمنین ع از غزوه نهروان و امام
علامه در فنون حدیث احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی الازدی المصری در مشکلات حدیث از دو طریق
از اسماء بنت عمیس روایت نموده است که اسما گفت وحی بر رسول الله رسید بسبب ثقل وحی سر مبارک
بدامن علی علیه السلام گذاشت و آن نماز عصر نکرده بود تا آنکه آفتاب غروب نمود و رسول الله صلعم بعد از
سر برداشتن از دامن امیر المؤمنین ع فرمود یا علی نماز عصر کردی امیر المؤمنین ع عرض کرد نکردهام
رسول الله عرض کرد بدرگاه حق تعالی که علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس رد کن آفتاب را بر علی
آن اسماء میگوید دیدم آفتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد محاذی کوه و این قضیه در ارض
صهبا بود از اراضی خیبر و بعد از این طحاوی ذکر کرده است که این حدیث ثابت است و رواة
این حدیث همه عدول و ثقات هستند و باز میگوید که حکایت شده است علامه فنون احادیث
احمد بن صالح المصری همیشه میگفت است جایز نیست برای اهل علم تخلف نمودن از حفظ کردن
این حدیث زیرا که این حدیث اسماء از دلایل نبوت است و این حدیث تصحیح
کرده است او را طحاوی از علما حنفیه و قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی السبتی الیحصبی از علما
مالکیه و او را ذکر نموده است شیخ سعید الدین محمد بن مسعود کازرونی از علما شافعیه در کتاب منتقی
و ابن جوزی اصلا تحقیق ننموده و از حق و صدق اغماض نموده و او را در قسم احادیث ضعاف بلکه موضوعات
شمرده است و این غلط محض است زیرا که اگر فرض شود که این حدیث از اقسام احادیث صحیحه

نیست

نیست فلا اقل از اقسام احادیث حسان است و چون زمان علامه یوسف بن قزغلی سبط
ابن الجوزی شد گفت در این باب حکایت عجیبه هست و آن این است که خبر دادند مرا جماعتی از اساتید
و مشایخ خودم در عراق که ایشان مشاهده نموده بودند ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادی و آن محدث
کامل و واعظ حاذق بود و ذکر کرد این حدیث رد شمس را و این را با بیان تمام و الفاظ شیقه ادا
نمود و بعد از آن شروع کرد بذکر فضایل اهل بیت رسول الله صلعم پس در این وقت ابر بزرگی آفتاب را
گرفت و پوشید و تاریکی و ظلمت پیدا شد پس ظن تمام اهل مجلس این شد که آفتاب غروب کرده است
پس واعظ مذکور برخواست و بر منبر نشست و اشاره بسوی آفتاب نمود و انشاء این چند بیت نمود
عربیه لا تغربی یا شمس حتی ینتهی * مدحی لآل المصطفی و لنجله * واثنی عنانک ان اردت ثناءهم
انسیت ان کان الوقوف لاجله * ان کان للمولی وقوفک فلیکن * هذا الوقوف لخیله و لرجله *
و معنی این سه بیت این است که غروب مکن ای آفتاب تا تمام برسد مدح کردن من برای آل مصطفی
و برای مصطفی و عنان خود را برگردان اگر مدح و ثنای ایشان را میخواهی آیا فراموش نموده
آن وقت را که برای امیر المؤمنین بعد از غروب شدن برگشتی و محاذی جبال در آسمان ایستاده بودی
صهبا از خیبر پس اگر تعجیل تو برای امیر المؤمنین بود در آن روز پس امروز نیز آن نمود و توقف برگشتن از تو
باشد برای سواران و پیادگان امیر المؤمنین ع یعنی برای محبان امیر المؤمنین ع خواه کامل در محبت
و مودت آن باشد و خواه ناقص پس علامه یوسف نواده ابن جوزی از اساتید و مشایخ خود نقل میکند
قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت یعنی آنها گفتند که دیدیم وقتیکه واعظ این سه بیت را
خواند و اشاره بسوی آفتاب نمود ابر بزرگ که روی آفتاب گرفته بود و دنیا ظلمانی شده بود و

با نظار میآید که شب شدن ابر از روی آفتاب برداشته شد پس انصاف بدهید و از حق نگذرید
و در این قضیهٔ مذکوره تامل نمایید که سبط ابن جوزی با وجودیکه از اهل سنت است جد خودش
ابن جوزی را در شمردن حدیث رد شمس از احادیث ضعیفه تکذیب مینماید و حاصل کلامش این میشود
که قضیهٔ رد شمس مثل ضروری دین شده است و او در همه مجالس علماء و فضلاء اهل سنت ذکر میشود
و احدی از علماء اهل سنت منکر نشده بلکه افتخار بذکر آن و استماع آن مینمودند و در آن مجلس مذکور
که از اساتید و مشایخ خودش مشافهةً شنیده بود نقل کرد که شبیه و نظیر رد شمس از برای محدث
واعظ مذکور از اهل سنت شد بسبب اشاره نمودن بسوی آفتاب بخواندن آن مرثیه آه آه
دلم سوخت و آتش گرفت از احوال معتقدان و جهلا در این زمان خواه از عوام باشند و خواه از خواص
مثل عوام که ادعای محبت اهل بیت رسول الله صلعم مینمایند بلکه خود شان را از معشر شیعه اثنا عشریه
حساب مینمایند وقتیکه می‌شنوند میشنوند که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بوده است برای
این دلیل و برای این شاهد و ایضا برای اینکه از ملاحظهٔ جمیع روایات و اقوال و جملهٔ فقرات
از زیارات این در میآید که مقتولین در روز دست جناب سید الشهداء کمتر از صد هزار نبوده است
انقدر متیقن است یا مظنون بظن متاخم بعلم نزدیک میشوند مثل اسپند و از روی آتش بترکند و تکلم
باین کلام را نکشند اف اف لهم قاتلهم الله تعالی پس این طایفهٔ معتقدان و جهلا نشنیده‌اند که منکر قدرت
خدای تعالی و منکر فضایل و شئون اهل بیت رسول الله پس میگوییم صد هزار مرتبه کور شوند
و قلب ایشان در ضیق و حرج باشد تا دم مردن و استبعاد و انکار ایشان زایل نشود قاتلهم الله تعالی
پس باز میگوییم مظنون بظن متاخم بعلم است که مقتولین در روز دست جناب سید الشهداء کمتر از صد هزار

نبوده‌اند

نبوده‌اند و روز عاشورا قطعاً و یقیناً هفتاد و دو ساعت بوده است **باب سیوم** در بیان آمدن
امام مظلوم علیه السلام بمیدان جدال و قتال و بیان مجادلات و مقاتلات آن مظلوم و همچنین در بیان امور که
مختص و مناسب این باب است پس کلام در این باب در چند مجلس تمام واقع خواهد شد **مجلس**
اول در ذکر کردن بعض کیفیت آمدن آن خلیفة الله تعالی بمیدان و بیان مقاتلات و مجاهداتش
پس میگوییم چون آن امام مظلوم نظر بابدان مطهره و اجساد طیبهٔ عترت هاشمیه و جوانان بنی عبد المطلب
کرد و همچنین بابدان شریفهٔ اصحاب و آن ابدان را پاره پاره دید آه سرد کشید و بسوی خیمهٔ حرم رسول الله
آمد و فرمود یا زینب و یا ام کلثوم و یا فاطمه و یا رقیه و یا سکینه علیکن منی السلام و سکینه فریاد
کشید و عرض کرد ای پدر جان تسلیم بکشته شدن و تن بمرگ دادی فرمود چه طور تن بمرگ ندهد
کسیکه یار و یاورش همه کشته میشوند و دیگر ناصر و معین نداشته باشد سکینه گفت ای پدر جان
ما را برگردان بحرم جد ما رسول الله صلعم فرمود هیهات هیهات که مرغ قطا را صیادان بحال خود
میگذاشتند باستراحت میخوابید پس تمام اهل حرم صیحه و ناله را بلند کردند و آن مظلوم آنها را
ساکت نمود پس بردهٔ رسول الله صلعم خواست و آن را خودش پوشید و زرهٔ فضل عم را پوشید
شمشیر برگرفت و سوار شد در حالتیکه غرق آهن و فولاد بود و اهل حرم را تسلی و تعزیت
داد و سکینه ناله میکرد و اشک چشم او را آن مظلوم با آستین اش پاک میکرد و دو بیت فرمود
مضمون آنها اینست که بعد از شهادت من گریهٔ شما بسیار خواهد شد حالا دلم را مسوزانید بگریه
کردن و اشک ریختن و بعد فرمود ای خواهرم زینب یک رخت کهنه بیاور که کسی در آن رغبت
نکند و از بدن من بیرون نیاورند چون مرا بکشند چنانکه از بدنم بیرون خواهند کرد زینب

زینب صدیقه مظلومه تنبان آورد بعض مثل شلوار تنگ حضرت آن را نپوشید و فرمود این لباس اهل

ذلت است پس چیزی کشاده تر از آن آورد و او پوشید پس صیحه و ناله زینب و اهل حرم بلند شد و

یک جفت دیگر خواست و اطراف و سوراخ ... نمود و او را در زیر جامها پوشید و شلوار تازه و شب او را

نیز سوراخ سوراخ نمود تا اگر کسی آن را طمع نکند و بعد از شهادت از بدن طاهر مطهرش بیرون نیاورند

و در آن وقت زینب مظلومه را ذکر و خطاب با ابن سعد حرامزاده نمود و گفت یا ابن سعد جمیع عساکر

خود را جمع کرده برای کشتن ابی عبدالله و حال آنکه میدانید که آنست بقیة النبوة و عترت رسالت

و خیر شباب اهل الجنة پس آن مظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خواری و ذلت دنیا و آخرت برای

شما باد و ما را خواستید بسوی خودمان و بیعت ما را شکستید و نقض عهد و میثاق نموده و تابع تبعیت

اهل ضلالت این است شده و قرآن را دور انداختید و آن عمل نمودید و شمشیرهای ما که بسبب

دست گرفته بودید و خاک بر آن اهل اسلام شده بودید بر ما کشیدید الا لعنة الله علی الظالمین پس آن مظلوم

رجزی خواندند و ابیات آن رجز متضمن جمله از مناقب و فضایل حضرت علی مرتضی و اهل بیت مقتضی است

و همچنین متضمن آنست که کفر ورزیدند و الحاد اعدا آل محمد و عبده و مقاتل قوم سبا و شمشیر ...

و از حیوة مأیوس و عازم بر شهادت پس جز دیگر و قافیه دیگر فرمود و اول بیت آن این است فرد

انا ابن علی الطهر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخرا حین افخر * و آخر بیتش این است فعول یعید

زارنا صوح ما نحبه عدن صفوها الاکبد .. و در بعض از روایات این نوع است وقتیکه آن مظلوم تنها ماند

خود شهادت انصار و اصحاب حضرت رسول الله صلعم را دید و سوال است و آن قوم را چنین

مواجه نمود و فرمود ایها الناس آیا نیستید نسب مرا و نمیشناسید مرا اگر تامل نمائید

و از آن

خود تا مرا اطاعت و خدمت خواهید نمود آیا حلال است برای شما که خون مرا بریزید و حرمت مرا

بردارید آیا من پسر پیغمبر شما نیستم آیا وصیت رسول الله صلعم را در حق من و حق برادرم فراموش نموده اید

که حضرت پیغمبر فرمود حسن و حسین سید شباب اهل الجنة آیا این کلام رسول الله صلعم منع نمیکند شما را از ریختن

خون من و پاره کردن احترام من پس جمعی از آن کفار و نادانان میگفتند نمی فهمیم که چه میگویی پس آن

مظلوم فرمود اگر سوال کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله صلعم مثل زید بن ثابت و

براء بن عازب و انس بن مالک که پرسید از رسول الله صلعم در حق من و در حق برادرم آیا شک دارید

در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم و الله میان مشرق و مغرب غیر از من پسر پیغمبر ندارید و الله نیستم

پسر پیغمبر و پسر امام شما خبر دهید مرا آیا کسی را از شما کشته ام که قصاص میخواهید یا مال شما را گرفته ام

یا سنت رسول الله صلعم را تغییر داده ام یا شریعت و فرض را تبدیل نموده ام پس همه آن کفار سر بزیر انداختند

و جواب ندادند و در بعضی از روایات وارد شده است که آن کفار چنین گفتند از آن سبب عداوت

علی ابن ابیطالب میکشیم که آن اشیاخ و بزرگان ما را در بدر و حنین کشت پس حضرت با ابن سعد

ملعون خطاب نموده فرمود بگذارید اهل حرم رسول الله صلعم را برداشته بمدینه یا بیک ثغر از ثغور روم و

شمشیر خود هم رسول الله صلعم و اصحاب کن آن حرامزاده گفت این را قبول نکنیم پس آن مظلوم برای اتمام حجت

فرمود این را قبول نکردید این را قبول کنید یک شربت و یک جرعه آب بدهید که نزدیک است بکشم

از تشنگی نمود و آن حرامزاده گفت این هم نخواهد شد پس آن مظلوم فرمود که حالا عزم دارید مرا بکشید یکی

یک مبارزت من بیاید پس آن کفار گفتند این را قبول نمودیم پس آن مظلوم رجزی با الفاظ این چند

بیت را فرمود نظم فان تکن الدنیا تعد نفیسة * فان ثواب الله اعلی و انبل * و ان یکن الابدان للموت

شما تعداد را * فقالة سعی المرء فی الکسب اجمل * وان تکن الاموال للترک جمعها * فما بال متروک به المرء
یبخل * پس هر سوار و هر مرد از شجعان و دلیران و پهلوانان و بزرگان آن قوم قدم در میدان مبارزت
میگذاشتند آنها را فی الفور بجهنم میفرستادند تا آنکه جماعت کثیره از آن قوم هلاکت و مکرر
میفرمودند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و باز بسیار میفرمودند انا ابن رسول الله صلعم جان
جان یا اباعبدالله جمیع ارواح شیعیان تصدق آن باد یا سید الشهدا و گاه گاه در حین مقاتلات
و مجاهدات میفرمودند * القتل اولی من رکوب العار * والعار اولی من دخول النار * و در بعضی
از روایات مسطور است چون آن کفار گفتند ما از امام کشیم بدشمنی پدرت که شیخ و بزرگان
را در غزوه بدر و حنین کشت پس آن حجة خدا بر آنها حمله کرد و در این حمله پانصد نفر از سواره و پیاده
بقتل رسانید و در بعضی از کتب مقاتل مسطور است که چون در اول امر بطور مبارزت مجاهده و
مقاتله مینمودند ابن سعد لعین بشمر داد آنها را که امام میکشت بیش از یکصد و هشتاد سوار شمرده
از شجعان و وجوه قوم و جمعی از کفار که زنده مانده بودند بعد از روز عاشورا در مجالس و محافل ذکر
مینمودند که مثل جناب سید الشهدا کسی به دنیا نیامده است در شجاعت و قوت قلب و جلادت
و در میدان مقاتله آن مظلوم سی هزار سی هزار جمع میشدند وقتیکه بر آنها حمله میکرد و نظر داشته میکردند
و مثل جراد منتشر متفرق میشدند و حال آنکه از وجود جدید تا دل شکسته و پر از غم و حزن و وحشت
پس آن وقتیکه میخواست در مرکز میدان برگردد میفرمود انا ابن رسول الله صلعم و باز میفرمود
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از عجایب امور که قلوب شیعیان را میگذارند این است که چون
امام مظلوم از مدینه بیرون آمد دختری داشت فاطمه نام و در آن وقت مبتلا شده مرض بود و امام

اورا بام سلمه سپرده بود و پس آن دختر دید که طول انجامید از احوال پدرش و اهل بیت او بآن
خبری نرسید احزان و غموم و هموم آن از حد گذشت و العطش گریه و ناله و زاری بود و هر روز بر در
خانه میایستاد و منتظر خبر میشد و روزی کاغذی به پدرش نوشت و بیان احوال خویش را نموده و بعد مشغول
گریه و ناله شد و میگفت کدام شخص این را به پدرم میرساند و در این وقت یک اعرابی از کوچه خانه صحبت
میگذشت و گریه و زاری آن معصومه مظلومه شنید و دانست که دختر امام است که در فراق پدر و اهل بیت
گریه میکند پس آن اعرابی محزون و مغموم شد و در کوچه نشست بقدر یکساعت بحال آن مظلومه گریه کرد
پس برخاست و در خانه آمد و بصوت بلند گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة من مردی
از اهل بادیه هستم و میخواهم بکربلا بروم اگر حاجتی دارید بیان بکنید پس آن مظلومه جواب سلام اعرابی
را نمود و احوال خویش را بیان کرد و فرمود شوم هجران پدر و اهل بیت طاقت مرا بریده است و
کتابتی نوشته ام میخواهم به پدرم برسد اعرابی عرض کرد که انشاء الله تعالی من میرسانم پس کاغذ را
گرفته روانه بسوی کربلا شد وقتیکه اعرابی بکربلا رسید آن وقت بود که آن امام مظلوم مشغول
مقاتلات و مجاهدات بود پس اعرابی آن کتابت را بآن امام مظلوم داد و آن مظلوم او را خواند بسیار گریه
نمود و برگشت بسوی خیمه‌ها و آن کاغذ را برای اهل حرم خواندند احزان و غموم و گریه ایشان از حد گذشت
بلی ای شیعیان روز عاشورا مجمع المصایب است پس هر چه در عالم امکان است از مصایب و بلاها
و هموم و غموم و احزان باید آن روز باهل بیت رسول الله صلعم برسد آه آه صد هزار آه ای اهل بیت
شو عوض اشک از چشم مردن بیا پس آن مظلوم از خیمه‌ها برگشت و در مرکز میدان قرار یافت و مبارز
خواست احدی جرأت مبارزت ننمود پس یک حرامزاده که تمیم بن قحطبه که از امرا و روسای شام

بود بمیدان آمد و گفت یا بن علی ابن ابی طالب تا کی و تا چه زمان مقاتله و مجادله و جنگ با این لشکر
خود و چندین هزار بشمشیر مرتضی و شجعان و ابطال قوم را کشتی و حال آنکه اولاد و اقربا و عشیره و اصحاب
تو همه مقتول شدند و اعضا و اعضای ایشان پاره پاره شد باز دل محاربه و مقاتله داری پس آن
امام مظلوم فرمود آیا من بحرب شما آمده ام یا شما بحرب من آمده اید آیا من راه شما بسته ام یا شما راه
من بسته اید و نمیگذارید حرم و اهل بیت رسول الله صلعم را بیک شهر از بلاد اسلام بروم با آنکه فرزندان و اولاد و
اخوان و اقربا و اصحاب من همه را کشتید پس میان من و شما چیزی دیگر نمانده است مگر شمشیر
پیش بیا و بسیار حرف مزن تا ببینم چه شجاعت و چه هنر داری پس آن حجة الله الکبری یک صیحه کشید
کشید و ذوالفقار را بگردن آن کافر و زندیق زد پس سر آن کافر بچهار ذراع دور افتاد پس جمیع لشکر
دهشت و بر قلوب ایشان وحشت و اضطراب و رعب و خوف مستولی شده قدرت بر حرکت نداشتند
آنوقت یزید ابطحی که موصوف بجلادت و شجاعت و مشهور بود که در آن لشکر نظیر و عدیل نداشت
صدا بلند کرده بانگ بر لشکریان زد و گفت ویل بر شما باد ننگ و غیرت ندارید و از یک مرد میگریزید
پس قدم بمیدان مقاتله و مبارزت امام گذاشت و لشکریان را نشان داده بجهالت و افعال زشت خود
سرور کردند ولی و مرحبا زده کوس و کرنای بصدا آوردند و لکن اهل بیت و حرم رسول الله صلعم از
مشاهده این حالات و شنیدن این آوازها یارای ایشان رسید سجاده بانگ بمیدان مبارزت یزید
ابطحی آمد استغاثه برداشتند ناله و زاری میکردند پس آن کافر و زندیق نزدیک امام شد آن امام صیحه
عظیمه بر آن زد و فرمود ای مرد بی خطر در مقابل من ایستاده ای مثل آن شغالی که بنزد شیر آمد
جواب نداد و خواست جلادتی نماید شمشیر را بر آن امام حواله نماید پس آن خلیفة الله العظمی و آن حجة

الکبری

الکبری روحی و ارواح جمیع شیعه فداه مسابقت نموده ذوالفقار را بر وسط و میان کمرش
زده جدا و دو نیمه گشت پس بر همه لشکریان حیرت و تعجب و اضطراب و تزلزل
و وحشت مستولی و غالب شده آه آه صد آه در مقام تخییل و تفکر این احوال برای قلب محزون مجروح
رو میدهد که گاه انبساط و گاه انقباض گاه سرور و نشاط و گاه غلبه غموم و احزان و در صدد افراط استحقاق
که در همین مقام در انبساط قلب و نشاط بودم بسبب کشتن خلیفة الله یزید ابطحی را و بخاک مالیده شدن اعدای
اهل لشکر کفار ناگاه بخاطرم خطور کرد که آن امام مظلوم در این حالت از کثرت جراحتها و زخمها که در مجادلات
و مقاتلات سابقه بآن رسیده بود محاسن مبارکش بخون خضاب شده و دو زره در شش جانب
محکم از خون بسته و از بدن مبارک و جثه شریفش غیر از بیان خون و خوف چیزی دیگر نمایان و دیده
نمیشد مخفی نماند که احقر محبان و شیعیان صاحب این تصنیف میگوید که تنها من این حالات را نوشتم بلکه
جمیع ملائکه و جمیع ارواح انبیاء و اوصیاء و جمیع ارواح مومنین بلکه جمیع اهل بهشت و جمیع اهل دوزخ
که مقابله آن امام مظلوم نظاره و تماشا میکردند همه آنها این حالات را داشتند یعنی گاه در انبساط و
در انقباض و گاه در اظهار شادی و سرور و گاه مستغرق دریای هموم و احزان بودند و قوم و ملوک
و روسا و اهل شجاعت و قوت و جلادت که از ابتدا دنیا منتقل بآن نشأه برزخیه شده بودند از قدیم
الزمان تا آن وقت ارواح ایشان در مقام حیرت و حسرت و تعجب انگشتهای خود را بدندانها
میگزیدند و میگفتند اینست شجاعت اینست قوت اینست جلادت و امثال رستم و دستان از ارواح
ایشان صیحه میزدند و گریه مینمودند و میگفتند بارالها ما و آبا و اجداد ما با اعاظم و سلاطین
سلاطین اهل الحمیة و الغیرة و الشجاعة و القوة و آرزو مینمودند که کاش در دنیا بودیم و جانها

در راه شما فدا آه مینمودیم و دیگر روی بکشتی میدان مقاتلات و مجاهدات تو مشغول بودیم و شمال
این مضامین در مقام انصاف ترنم مینمودند بعضی چاکیوان مضامین در خیابان چون گوی و
صولجان بسر غلطیده اند هیهات هیهات انی سوزان را در این عضا رچه اسمی و چه خطی و ما نحن نشیبان ان
در این بحار محیط چه ضرری و چه رسمی آه آه صدا آه آه که آنمظلوم با آن تشنگی و حرارت آفتاب
بسیاری زخمها و بعضی از جراحات شش و هزار و در بعضی دیگر بجای هزار کفار را در دوزخ فرستاد چنانچه
در جملها از کتب مقاتل ذکر شده است و با همه این احوال مراعات میفرمود که کسی کشته باشد که از
طلب آن نمودن بیاید هرچند بعد انقضا وثبت باشد چنانچه بیان این مطلب گذشت و باز با همه
این احوال مراعات خیمه های حرم رسول الله مینمود و در حین اشتغال بجنگ و استغراق در دریای
مجاهده و مقاتله اگر جمعی از کفار بسوی خیمه ها میرفتند صیحه و بانگ میزد و میفرمود یا شیعه آل
ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم فارجعوا الی احسابکم
ان کنتم عربا کما تزعمون منع کنید طغاة و لئام خود را از تعرض بحرم رسول الله ما دام که من زنده
هستم پس شمر ولد الزنا بانگ با جماعت زد که تعرض خیمه های این مرد کامل نشوید و همه خودش را
قصد نمایید و الله کفو فی نظیر و شجاع کریم است مجلس مقام دویم در بیان ذکر کردن و جهل
آن حضرت الله تعالی فرات و بیان اسرار و جو آب نخوردنش پس میگوییم مخفی نماند که بعد از مقاتلات
و مجاهدات کثیره و عطش شدید بر آنمظلوم و همچنین بر ذوالجناح مستولی شد پس قصد فرات نموده و چهار هزار
زو سواره لشکر که با چهار هزار نفر تا مرد با چهار موکل بر فرات بودند آنها را متفرق و منهزم کرده
داخل شد بفرات و اشاره بذوالجناح نموده فرمود ای ذوالجناح تو تشنه و من تشنه ام و الله آب نخورم

خورد تا آنکه اول تو نخوری اسحق بن حیوه که یکی از رؤسای موکلین بر فرات بود این حالت را
از امام مظلوم مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و گفت در پیش خودش یا حسین و الله انت فضلت
من اصلاع النبوة آیا این چه فتوت و چه مروت است در این حالت قبل از اینکه شما آب بخورید
پس ذوالجناح باوفا کلام امام را فهمید و آب نخورد و منتظر آب خوردن امام شد پس امام
فرمود ای ذوالجناح تو آب بخور و من هم میخورم پس دست مبارکش دراز نموده یک غرفه از آب
برداشت ناگاه نامرد کافری فریاد زد یا حسین تو آب میخوری و از آب خوردن لذت میبری
و حال آنکه لشکر بر خیمه ها ریختند و در بعضی از روایات وارد شده است که قائل این کلام اسحق بن حیوه
لعنه الله تعالی بود پس امام مظلوم آب را از دست ریخت و از فرات بیرون آمد و آن قوم کفار را متفرق
و منهزم گردانید و خودش را بخیمه ها رسانید دید خیمه ها سالم است و آن کلام خدعه بوده است مخفی نماند
که از کلام علما بیرون می آید همچنین مستفاد میشود که امام مطلع بحقیقت حال نبود در وقت گفتن آن
قائل آن کلام را هیهات هیهات زهی تعجب است از غفلت اینها و از سوء ادب ایشان بالنسبه
بحجة کبری و ولی مطلق خدای تعالی پس امام و ولی مطلق خدای تعالی اگر در آخر مغرب باشد حرکت
مورچه حقیره که در آخر مشرق باشد او را می بیند و همچنین قیاس این است جمیع مرئیات و مسموعات
علاوه بر این مکرر شنیده اید که علوم اولین و آخرین و علوم جمیع انبیا و ملائکه بالنسبه بعلوم
محمد و اوصیاء معصومین مظلومین آن صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مثل نسبت یک قطره است به دریای
محیط پس سبب اسرار آب نخوردن آنحضرت و نخوردن آن چند چیز است سر اول آنست که جمعی
از آن کفار بدفعال لئام میدانستند که جناب سید الشهداء معدن خلافت عظمی و ولایت مطلقه

بلکه همه میدانستند که صاحب مروت و فتوت و معدن جود و کرم است پس این کلام اشاره
مطلبی کردند و آن اینست که جمیع لشکر قدرت بر مقاومت با تو و طاقت بر مجادلت و
مقاتلت تو ندارند و حال آنکه نزدیک است که التهاب عطش و شدت تشنگی ترا هلاک نماید
پس جمیع اهل عالم قدرت مقاومت و طاقت مجادلت ترا ندارند اگر تو سیراب باشی و تشنگی
تو ساکت باشد و تو یا اباعبدالله از اهل بیت النبوة و معدن الرحمة و الجود و الکرم هستی
و شما اهل بیت سائل را خائب و ناامید برنگردانید اید بابی انت و امی یا اباعبدالله جانم
و جانهای شیعیان فدای جود و کرم تو باد سر دویم آنست که چون منافقین و کفار جنگ
خیام و اسم حرم محترم را بردند پس محض شنیدن این لفظ خود شربت را از آب خوردن نگاه داشت
و آنرا ریخت و بیان این آنست که آن امام بخواست که در ازمنه متمادیه در محافل و مجالس ذکر
کنند که آن امام همام چون جنگ خیام و اسم حرم محترم را شنید با وجود این آب تناول ننمودند و عبارت
او صحیح آنست که باید در همه حالات به سبب آل الله و اهل بیت الرحمة و العصمة فیوض عالم و اهل عالم
برسد بر همان حالت اشارت صاحبان نفوس سنیه و همم عالیه و ارباب شیم حمیده و اخلاق
کریمه در باب مراعات ناموس غیرت و رفع عار و ننگ طریقه مستقیمه و طریقه مستحسنه پیشنهاد
در قضایای ایشان و سر سیم آنست که شهادت آنحضرت در حالت شدت التهاب عطش مسطور
بود از سطور صحیفه ذر اول و عالم ارواح ولکن آنچه در این سطور بود به هیچ جهت بود نه هیچ غربت
با معنی اگر آب بخورد در آنحالت هیچ عیب و ضرر ندارد بلکه حسنات بسیار خواهد شد
ولکن بزرگان و سادات مقربین درگاه الهی نفوس خود شانرا دور میکنند از ارتکاب چنین

در چنین

در چنین حالت سر چهارم آنست که خوردن آب در صحیفه ملکوتیه از قبیل غربت بود اگر وارد و قرائت
شود زیرا بسبب خوردن آب قوه بشریه و طاقت انسانیه اش قوی تر خواهد شد بر جهاد اعدا
کفار و جهاد آن مظلوم اشرف قربات و اعظم طاعات است در نزد خدای تعالی زیرا که هر ضربت
شمشیر و هر طعنه بر رمح آن در حملات دیگر آتش بمنزله ضربات و طعنات امیرالمؤمنین است در غزوات
و مجاهداتش پس آن خلیفة الله و ولی مطلق خدای تعالی از خلاق عالمیان مسئلت نمودند که محو
آثار آنرا در قضایا بسبب اینکه مذکور نمودند عطش اطفال و طفلان اهل حرم و شهید شدن اولاد
و برادران و جوانان بنی هاشم و اصحابش در حالت شدت التهاب عطش خصوصا جان دادن
علی اصغر شیرخواره و سوختن جگر آن مظلوم از شدت التهاب نیران عطش چون [illegible] از طلب
دقیقه در دقیقه اموات و حاضرین و ملکوتیین است باید خوب تفکر و تامل نمود و معلوم شود
سر چهارم از بعض جود در بعض روایات وارد شده است و محصلش آنست که آن امام و جمعی
دیگر نیز از اهل [illegible] شدت مبارک اشش را از آب کرده و خواست تناول فرمایند که ذکر
عطش اطفال و نسوان طاهرات و اهل حرم رسول الله فرمود شد آنرا از دست ریخت و تناول
نفرمود و سر پنجم آنست که مقام اعلی و درجه اعظم و محبت حقتعالی آنست که لقاء ربانی متحقق شود
در حالت گرسنگی و شدت تشنگی و علاوه برین مذکور یاد کردن محبان و شیعیان عطش آنحضرت
در چنین حالت یعنی با وجود اسباب تشنگی بمنزله یاد کردن جمیع مصائب آن خواهد شد در باب گریه
و زاری و فریاد و شیون سر ششم آنست که در وقت حضرت فرات آب خوردن و در آنجا بود
و آن حیوان باوفا از کثرت حرکت و جولان در میدان و حرارت آفتاب غایت ضعف [illegible]

م و در بعضی از روایات وارد شده است که در آن وقت ملکی [illegible] امر دار طایفه کلب نیز انداخت و اطراف آن امام را از دو جانب [illegible] کرده و فرمود خدای تعالی ترا
سیراب بکند پس [illegible] عطش شدید غالب شد تا آنکه خوردن [illegible] و اسباب [illegible] آب خورد تا آنکه [illegible] ذبح و [illegible] شد [illegible]

بود و چون به فرات داخل شده و فرمودی ذو الجناح با وفا آب تناول کن بسیار تشنگی تو
مشغول شده است چون ذو الجناح در خوردن قبل از امام ابا و امتناع داشت پس با دست مبارکش
غرفهٔ از آب برداشت که قلیلی بدهن مبارکش رساند تا ذو الجناح آب بخورد و سیراب شود
پس جاری شد آنچه در قضا مقدر شده بود مخفی نماند که چون امام بیرون آمد از فرات از کفار
چهارصد نفر در خدمت فرستاد تا بخیمها رسید چنانچه در بعض کتب مقاتل ذکر شده است و از بعض کتب
همچنین مستفاد میشود که از کنار فرات تا بخیمها رسید نزدیک بیست هزار از ملاعنه بیشتر را یک
اسفل در ستاد و بعد داخل حرم رسول زمین را با زود وداع نمود و ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود
و دو غذا به جز علیم او آماده بود آماده و امر کرد باینکه چادرهای شب ها را بپوشید و مستعد باشید برای بلا
و بدانید که خدای تعالی حامی و حافظ شما است و زود است نجات میدهد شما را از شر اعدا و عذاب میکند اعدای شما را بانواع
اقسام عذابها و عوض میدهد شما را در دنیا و در آخرت و خدای تعالی شما را عوض این بلا کرامتها و درجات
علیه خواهد داد البته شکایت نکنید و مگوئید بزبانها چیزی را که باعث نقص درجات شما شود و بعد فرمود
علیکم سلام الله یا آل محمد فانی اراکم سوف رجل و ایضا مخفی نماند که چندین روایات از کتب
مقاتل تحصیل عنوان کرده که اینها منافات دارد با آنچه گذشت یعنی داخل شدن امام بفرات با آن تفصیلی
که ذکر شد پس یکی آنست که یک کافر مبتلا شد بمرض تشنگی هرچه حالش علیها را با آب میکردند
و بآن میدادند آن کافر سیراب نمیشد زیرا که آن کافر نگاه کرده بود امام را در حالتیکه تدا هوی الی فیه
تا آب را بنوشد فرمود بسهم فقال علیه السلام لا ارواک الله من الماء لا فی دنیاک ولا فی آخرتک
و روایت دیگر در مقتل دیگر باین نحو است و جعل الحسین یطلب الماء و الشمر لعنه الله یقول و الله

و در بعض



و در بعض دیگر باین نحو است و اشتد العطش بالحسین علیه السلام فدنو من الماء ثم
همّ ان یشربه فاتاه الملعون حصین بن نمیر بسهم من حنکه فصار الماء دماً و ثم
رفع یده الی السماء فقال اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی الارض منهم احدا و در بعضی از روایات
وارد شده است که امام گفت اللهم انا اهل بیت نبیک خاتم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع قریب
محمد بن اشعث ولد الزنا گفت چه قرابت هست میان تو و میان محمد پس امام خواند ان الله اصطفی
آدم و نوحا الخ و عرض کرد خدایا بنما بنده را امروز ذلت عاجل پس ابن اشعث را
در سر حاجت عقرب بر ذکرش زد پس فریاد میکشید و در نجاست خود میغلطید لعنه الله و عذبه الیم
و در بعض دیگر باین نحو است که رمی الحسین علیه السلام بسهم فاصاب حنکه فجعل یتلقی
الدم و یرمی به نحو السماء لان الحسین لما رمی بالماء لیشرب ... الملعون و حال بینه و بین الماء ثم یکلمهم
که روایت اول ظاهر نیست در اینکه امام بفرات داخل شده بود و در روایت دوم که متضمن کلمهٔ
جعل الحسین یطلب الماء و الشمر لعنه الله یقول تنال منه دو امر است یکی آنکه امام آب را در خارج از فرات
طلب مینمود و دویم آنکه بخواهد بفرات داخل شود و در روایت سیم که متضمن کلمهٔ ثم همّ ان یشربه
ظاهر است در اینکه این حصول آب در خارج از فرات بوده است و اما قضیه دوم زدن آن ملعون
باین نحو است که امام مظلوم عرض کرد اللهم اظمأه پس آن ملعون فی الفور فریاد و ناله کرد از حرارت
عطش و از سردی شکمش پس از پیش و پس باد میزدند و در طرف پشتش مجمرهٔ آتش گذاشته
بودند و آن کافر میگفت عطش مرا کشت پس قدحها پر از سویق و شیر و آب که هرگاه پنج نفر میخوردند سیراب
میشدند بآن میدادند میخورد و فریاد میزد از عطش مردم و باز همان سؤال میداد تا آنکه شکم آن ملعون پاره شد

مثل شکم شتر و او مثل دوزخ شد الحمد لله و روایت چهارم ظاهر ترات و تعیین یعنی به خواستن امام
در وقت مقاتلات و مجاهدات بوده است در خارج از زمان پس تحقق منافات میان این روایات
و میان روایت مشهور که مقتضی آنست که امام در اول زوال شهید شد چنانچه تفصیلا گذشت ظاهر است پس ممکن است
که در دفع اشکال و رفع منافات و جمع میان روایات بنظر بگوییم که در اول شدن امام بظهر تحقیق
بوده مضمون این روایت در وقت دیگر پس منافات میان روایات رفع میشود و لکن باقی میماند اشکال
دیگر و آن این است که امام در آن وقت آب از که خواست و آن را که حاضر نمود برای امام ادا در خیمها حرم
رسول خدا صلعم قطره آب نبود در آن وقت و آن طلب آب از اهل لشکر و حاضر کردن بعضی از آنها آن را برای
امام بسیار بسیار بعید است پس میگوییم که ممکن است که این اشکال نیز دفع شود باینکه آب حاضر کننده کی
از آنها که متفرعین بود یا یک شخص از مومنین غایب حرم بوده و ممکن است نیز بگوییم آن شخص انسان بوده و لکن
از اهل لشکر نبوده و بعید نیست مانده که چون امام از خیمها بمیدان برگشت باز حمله کرد مثل شیر غضبناک بر آن قوم
کفار و میمنه و میسره و هر کس که میرسید صدای شمشیرش از بدن او جدا میشد و او را میکشت و لکن
از هر طرف آن مظلوم روحی له الفدا سهام و نبال میگرفت و نحر و صدر مبارکش مقابل تیرها میشد و میفرمود
یا امة السوء بئسما خلفتم محمدا فی عترته و میفرمود بعد از کشتن من کشتن مومنین و عباد الله بسیار سهل
خواهد شد در نزد شما و هیچ خوف نخواهید کرد از کشتن آنها قسم بخدای تعالی که مرا حق تعالی گرامی خواهد نمود
بشهادت بعد از آن انتقام خواهد کشید از شما بسبب من و حال آنکه غافل خواهید شد پس حصین بن مالک
السکونی ندا کرد یا حسین بچه نحو برای تو از ما انتقام خواهد کشید فرمود مخالفت میان شما خواهد شد
و بعد حقتعالی خونهای شما را خواهد ریخت و معاقب بعذاب الیم خواهید شد در دنیا و در آخرت مجلس

دهم

در مقام سیم در ذکر قضیه مناسب پس میگوییم مخفی نماند که چنین بنظر آمد که بعضی از وقایع از مناسبات
در این مقام اشاره نماییم تا آنکه شیعیان مخلصان و محبان اصحاب ایقان بسبب تامل و تدبر در آنها
خوب دلها و جگرهای خود را آب نمایند و در تعزیه داری جناب سید الشهدا از دیدها جاری نمایند پس میگوییم
که علمای اخبار و آثار و سیر و تواریخ در تصانیف خودشان ذکر نموده اند که امیر المومنین در غزوه صفین
در لیلة الهریر و در آن شب بسیار بسیار از منافقین بدست مبارک خودش بدوزخ فرستاد
و هر وقتیکه یک منافق را بشمشیر میزد الله اکبر میگفت و کسی را نزد آنکه او را کشت و جمعی از علما آثار
ضبط کرده اند تکبیرات را که امیر المومنین در آن روز و شب آن کشته و گفته اند پانصد و چند نفر بوده
و اکثر آنها را در شب کشته است پس همه علمای اخبار و آثار و جمیع فضلای سیر و تواریخ اتفاق و اجماع کرده اند
براینکه هیچ دیده نشده است در دنیا از آن وقتیکه حقتعالی دنیا را ایجاد کرده است کسی از دنیا
و سلطانی از سلاطین و ملوک کشته باشد در جمیع عمرش بدست خودش بقدر آنچه امیر المومنین کشت
بدست مبارک خودش در آن یک روز و یک شب و این احقر خادم جناب سید الشهدا میگوید باید
کلام این علما و فضلا مختص بملوک و سلاطین و روسا باشد که خود مجتهد و عساکر و جیوش عمده داشته
در غایت وسعت حال بوده اند بنحو عادت و چه خوب چنین بگوییم و حال آنکه میبایند که سلطان کربلا
عرضه شده مصائب و بلا بدست مبارک خودش آن حد و مقدار از کفار بدوزخ فرستاد که عدد مقتولین
در نزد این احقر خادم صد هزار بوده و اولیا صد و اوبلاه باید محبان و مخلصان دلها و جگرها را خون نموده
از دیدها جاری نمایند زیرا که در اکثر مقاتلات و مجاهدات بدن مبارکش از خون جنابش تا دسته بوده و از
کثرت تیرها که بر بدنش در بدنش مانده بود مرغ پر دار گفته شبیه بود آه و اویلاه از جراحات و زخمهای

بدنش در حالت مقاتلات و مجاهدات از بس ضربتهای و جراحتهای سهام و نبال چهار هزار بوده و
زخمهای نیزه و شمشیر صد و هشتاد بود و با همه این زخمها گرسنه و تشنه بودند و از جهة اهل و عیال و اطفال حرم
رسول الله صلعم مضطرب و حیران بوده و نیز فیض نماند که امیر المؤمنین در روز چهارم و پنجم در غزوه صفین
مذکور نمود علی بن حسین پس دوازده هزار از میان لشکرش به یک بار با امیر المؤمنین گفتند و عرض کردند
که تشنه و آماده کشته شدن هستیم و راحت یا امیر المؤمنین و غلافهای شمشیرها را شکستند و آمده از
دست مبارک خود بیش جمعی از بزرگان ابطال و شجاعان شامیان به دوزخ فرستاد و بعد از آن ضعف
خشکی عارض شد به پسرش محمد بن حنفیه فرمود بیا و در مکان من در میدان قتال باش و حال طالبان [illegible] از
خواهند آمد و خود امیر المؤمنین از آنجا برگشت و محمد بن حنفیه ایستاد و دویست نفر از شجعان و ابطال [illegible]
چون که مبارزت آن آمده کشت و مروی است که در آن روز امیر المؤمنین حمله بر میمنه لشکر معویه علیه اللعنه
کرده و میمنه دو هزار نفر بودند و مالک اشتر حمله بر میسره نمود و آنها بسیار کشتند و باقی را منهزم ساختند
و انصار در روز چهارم در غزوه صفین عباس لشکر به میدان آمد بعضی عباس لباس دیگری و آن اسب
پسر عمش بود و بعضی عباس بن حارث بن عبد المطلب زیرا که شجعان و ابطال در دو لشکر معویه علیه اللعنه
عرات و شمار ایشان بیرون بود که مبارزت امیر المؤمنین بیایند پس در آن روز یعنی سه نفر صاحب اسم [illegible]
از دو سال شجعان و ابطال شامیان به دوزخ فرستاد و از جمله آنها حمزه نام بود که معویه علیه اللعنه او را [illegible]
ایام شدید خود و خیره و میدانست و امیر المؤمنین یک ضربت با شمشیر آن زده نعشش را دو کرد نصف
بر دو دوش قطع نمود و جمیع لشکریان معویه علیه اللعنه از آن ضربت ترسیدند و هر طرف ایشان حارث بن [illegible]
مقتول شد زیرا که فقط آنها آن بود و صاحب بن [illegible] عباس است و از جمله آنها [illegible] عمر بن [illegible]

اللعین

اللعین بود و آن موصوف بود به شجاعت کامله پس امیر المؤمنین یک ضربت با شمشیر بر سلاحش زد نصف
بدنش بر زمین افتاد و نصف دیگرش بالای اسب ماند و عمرو بن العاص لعنه الله تعالی گفت والله
این ضربت امیر المؤمنین علی است و معویه علیه اللعنه تکذیب کرد او را و گفت این شخص عباس است
عمرو بن العاص گفت اگر جمیع لشکر با این حمله کنند او از مکان و موقف خود حرکت نکرد پس این
علی علیه السلام است و الا عباس است پس جمیع لشکر یک مرتبه حمله کردند و امیر المؤمنین در موقف خود
ایستاد و آنها را منهزم ساخت پس مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین مرو نفس شریف را به تعب
و مشقت انداختی غلبت شوم شما استراحت نفرمایید و دست از مقاتله و مجاهده بکشید و بگذارید
ما نفس و ارواح را فدای قدم مبارکت نماییم امیر المؤمنین فرمود یا مالک رسول الله صلعم اکرم الناس
در نزد حق تعالی بود و مقاتله و مجاهده نمود و مباشر حرب کفار به نفس شریفش در غزوه احد و در غزوه خیبر
و در غزوه حنین شد و فرمود که اگر معویه و عمرو بن العاص لعنهما الله تعالی به مبارزت من بیایند تا کی
شیعیان من از شر آنها خلاص بیابند و سالم باشند پس مالک اشتر قسم داد امیر المؤمنین را به حق رسول
که از مباشرت جنگ دست بکشید و مالک را اذن بدهند که آن مباشر حرب باشد پس امیر المؤمنین مالک را
اذن داد و خودش از مباشرت حرب منصرف شد پس مالک قدم به میدان گذاشت و شروع کرد به رجز
خواندن این دو بیت از رجز او است رجز بقیت وفری و انحرفت عن العلی ✽ و لقیت اضیافی
بوجه عبوس ✽ ان لم اشن علی ابن هند غارة ✽ لم تخل یوما من ذهاب نفوس ✽ پس ای اخوان خدام
جناب سید الشهدا ما مخاطب میکنیم در انتقام الکامل محبان و مخلصان شیعیان را و میگوییم ای عزیز
مستان باده عرفان و ای حزب مدهوشان صهبای ایقان و ای معشر مبارزان میدان مجاهدت

وای قروم ورد و ساده بزم نشینان صفه مشاهدات وای شموع محافل تجرید وای عیون مسائل
توحید وای سوختگان آتش ریاضات وای سوختگان لوامع تجلیات اگر خوب تامل و تدبر کنید
در این وقایع مرموزه و این آثار نه کور و سرها و سینه‌ها را نه بدشتها میزنید بلکه بسنگها مجروح و پاره
میکنید وصدای واحسینا وااماما واغریبا واوحیدا وافریدا واعطشانا و وامظلوما بلند میکنید وبسیلاب
اشک وخون دیده‌ها صحاری جبالها بیدها و از مستلذات اکل و شرب و خواب و سایر لذاید و ... خود را
منع میکنید وصیحه و ضجه و فریاد و اویلاه و واحسیناه را بآسمانها میرسانید و میگوئید آقای ما ای مولای ما
ای سلطان دین وای شهباز اوج یقین وای چراغ شبستان ولایت و خلافت وای سرو بوستان ...
وصبوری وقوت ومروت اگر امیرالمؤمنین یعسوب الدین در حالات مقاتلات و مجاهدات ضعف
بدن شریفش ظاهر میشد امر میکرد پسرش محمد حنفیه را که در موقفش بایستد و طالبان ثار را جواب
ومقاتله با ایشان بکند وخودش قدری استراحت میفرمود و اکثر اوقات مالک اشتر عرض میکرد و قسم
میداد با امیرالمؤمنین که قدری دست از محاربه و مجاهده بکشد و قدری استراحت فرماید و مالک و سایر
اصحاب بخود و شان مباشر حرب و جنگ میشدند و شنیده‌اید که اگر امیرالمؤمنین علی بن ... صفین ... بود
هزار از مؤمنین در جنگ صفین با امیرالمؤمنین ... میگفتند و غلافهای شمشیرها را می‌شکستند و اولیا
واصحابا اگر جناب سید الشهداء در مقاتلات و مجاهدات بشر برکز میدان بر ... و ...
کمی شمشیر را راست نماید و دقیقه استراحت نماید پس کفار نمیگذاشتند دقیقه آرام باشد و از چهار
طرف سنگها و تیرها و کلوخها و دستهای آتش زده بآن مظلوم میریختند آه آه صد آه کاش در آن زمان
خستگی و غلبه ضعف بر بدن شریفش نمیشد عباس و علی اکبر و قاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر

اصحاب

زنده بودند و در مقام برگشتن امام مظلوم برمرکز و موقفش ایستاده بودند و آن اصحاب اخیار مباشر حرب
و مجاهدات میشدند تا آنکه آن مظلوم دقیقه آرام میگرفت و کجی شمشیرش را راست مینمود و خون او را از ...
میکرد و ملکه میگوئیم کاش در آن زمان سید المرسلین و امیرالمؤمنین و حسن مجتبی و حمزه و جعفر و عبیده بن
الحارث و سایر جوانان و کهول و قروم و سادات بنی هاشم حاضر بودند و همه دسته دسته قرة عین الرسول
جابجا نثار میکردند آه آه کجا بودند در آن زمان جمیع انبیاء و اوصیاء که این احوال مولود سید خوانشان
میدیدند اول سنگ بر سر او زده و سر او را شکسته و در صدد زدن سینه او را پاره پاره میکردند و بعد ...
والفرتین فدای ولی مطلق حق تعالی میکردند و جان فشانی در راه آن مظلوم میکردند که از همه عهد و میثاق گرفته
شده بود بامامت و ولایت مطلقه آن جناب چطور چنین نباشد و حال آنکه جهت تفاوت انبیاء و مرسلین و اوصیاء
و سبب تفاضل ایشان در درجات و مراتب بسبب تفاوت ایشان است در محبت و اخلاص بآن مظلوم و جد و پدر
و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و سبب تفاوت مسارعت در قبول ولایت مطلقه ایشان است پس
کسیکه از انبیاء و مرسلین و اوصیاء در محبت و اخلاص ایشان اکمل و اتم است پس در میان آنان اشرف و افضل است
و همین نتیجات سایر مراتب متفاوته و سایر درجات متفاضله انبیاء و اوصیاء و همچنین است کلام
مشعر کروبیین و اصناف ملائکه مقربین و باید اعتقاد شیعیان مخلصین بر این باشد نه غیر آن و مکرر
شنیده‌اند که موسی الکلیم البس حلة الاصطفاء لما شاهد وانه الوفاء وجبرئیل فی جنان الصافورة
ذاق من حد النعم الباکورة و نیز مخفی نماند که از جمله مناسبات مقام که شنیدنش لازم است بر اصحاب
الفطر السلیمه و الافکار المستقیمه قضیه ورود امیرالمؤمنین است به بصره برای حرب ناکثین و قتال اتباع و
انصار ام المفسدین بر شتر بن حاره و میگوید که من آن روز بیرون بصره آمدم برای تماشا و نظاره

موکب و شوکت امیرالمؤمنین ع دیدم و در اول موکب نزدیک هزار سواره و پیش رو و رئیس آنها
قلنسوه و رختهای سفید پوشیده و شمشیر در کمر بسته و در دستش رایتی از علم را گرفته و عمامهای بود یا
اطلس سفید و زرد بوده و همه غرق فولاد و آهن یعنی اسلحه بودند پرسیدم این رئیس کیست گفتند ابوایوب
انصاری است و سوارهای آن از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد و عمامه زرد و ثیاب
سفید پوشیده و شمشیر در کمر و قوس بگردن کرده و بر اسب اشقر سوار شده و علم در دستش و در موکب نزدیک
هزار سوار و پرسیدم این شخص کیست گفتند خزیمة ذوالشهادتین است و بعد فارس دیگر طلوع کرد در اسب ۱۰
کمیت سوار شده و عمامه زرد و بر سرش قلنسوه سفید و در برش قبا سفید و در بدنش شمشیر در کمرش و خدنگ
بر قوس اش و در دستش علم و در موکب نزدیک هزار سوار پرسیدم این شخص کیست گفتند ابوقتاده
و بعد از آن فارس دیگر بر اسب سفید طلوع کرد و عمامه سیاه داشت و اطراف او را از پیش رو و پشت
سر آورده بود و بسیار گندم گون بود و سکینه و وقار عظیمی داشت و صدا بلند کرده بود و قرائت قرآن
مجید و شمشیر در کمرش و بر قوس اش خدنگ و در دستش علم سفید و در موکب جماعتی عظیم از سوارها و
عمامهای ایشان مختلف بود و در اطرافش شیوخ و کهول و جوانان بودند گویا اینها از خشیت و خوف
حق تعالی در موقف حساب ایستاده بودند و اثر سجود در وجوه آنها آشکار بود و پرسیدم این شخص کیست
گفتند عمار یاسر است و جمعی از موکب و سوارهای آن از مهاجرین و انصار از صحابه رسول الله است و
جمعی از اولاد مهاجرین و انصار است و بعد از آن طلوع نمود یک فارس دیگر سوار اسب اشقر لباس و قلنسوه
سفید و عمامه زرد پوشیده و بود از بلند قدی نزدیک بود پاهایش بر زمین برسد شمشیر در کمر خدنگ
بر قوس اش و علم زرد در دست داشت و سوارهای موکبش نزدیک هزار بودند و غالب در لباس

زرد

زرد و سفید بودند پرسیدم این شخص کیست گفتند قیس بن سعد بن عباده است و سوارهای آن از انصار و
اولاد انصارند و بعد از آن طلوع نمود فارس دیگر بسیار خوبروی و خوش صورت رخت سفید و عمامه سیاه
داشت و اطراف عمامه را از پیش و پس آویخته بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عبدالله بن عباس است و سوارهای
موکبش اصحاب رسول الله هستند و بعد از آن طلوع نمود فارس دیگر در موکب جمعی و آن شبیه بود به عبدالله
بن العباس پرسیدم این شخص کیست گفتند قثم بن العباس است و بعد از آن اقبال نمود رایات و اعلام بسیار بعضی
بر بعضی تقدم و مختلط شد نیزه‌های بسیار و وارد شد موکبی و بود در آن خلق بسیار از مردم و همه آنها غرق
آهن و فولاد و اسلحه بودند و رایات و علمهای مختلف داشتند و در مقدم همه یک رایت عظمی بود و در پیش
یک فارس کانه کسر و جبر یعنی مرد شجاع شدید الساعدین و اکثر نظرش سوی زمین بود نه فوق
۲ و در یمین اش جوانی بسیار خوش صورت و همچنین در یسارش جوانی بسیار خوش صورت و در پیش رو
جوانی مثل اینها بود و در دست این بود رایت عظمی پرسیدم اینها کیستند گفتند آن شخص که کانه کسر و جبر
امیرالمؤمنین است و این جوانان که در یمین و یسار و پیش روی امیرالمؤمنین است امام حسن و امام حسین
و محمد بن الحنفیه میباشند و در طرف خلف امیرالمؤمنین عبدالله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر بنی هاشم
و جماعتی از شیوخ از اهل بدر از مهاجرین و انصار بودند پس امر فرمود امیرالمؤمنین که جنود و عسکر
در زاویه نزول نمایند پس مخفی نماند که این احقر خدام جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء
بر شیعیان مخلصان و محبان اصحاب الیقین و ایمان عرض میکند و میگوید تأمل و تدبر نمایید در وقایع خواب
و در واقع بواطن را بفهمید و بدانید که سلطان دین و دنیا امیرالمؤمنین با آن موکب و شوکت به بصره وارد شد
برای اعدای از سلاطین و ملوک از خلقت عالم تا آن وقت و همچنین برای اعدای از انبیاء و مرسلین صلوات

که مجاهدات و مقاتلات با کفار لشکر کشی میفرمودند میرود مستعد و رشید نیز دیده و شنیده نشده که احدی از آنها
جمع کنند در لشکر کشی شوکت و موکب که ظاهر و باطنش مثل موکب و شوکت امیرالمؤمنین بوده باشد و از غزوات
و مجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین صلعم چنانچه کیفیت شوکت و موکب ظاهری و باطنی شنیده و فهمیده
در روز و روزها بصره و لکن باید مؤمنین مخلصین که قدرت و شعور داشته باشند بر اینکه جلوه شوند قلیلا از اسرار آنچه
بعضی تامل خوب و تدبر در این مقام بکنند تا سر مستتر و باطن باطن مقام را بفهمند و آن اینست که باطن باطن
موکب شوکت غزوات امیرالمؤمنین ع در مقام روحانی و معنوی و ملکوتی آن در مقام مجاهدات و مقاتلات
پسر ارشدش جناب سید الشهداء ع تجلی نموده و بروز و ظهور رسید بیان آن اینست که آن امام مظلوم ع بسیار موکب
و شوکتهای معنویه حقیقیه با هیبة الباهیة ملکوتیه داشت های های آه آه ای سرشک خونینم چرا پا رها میکنم
در تو جا نیست ای دل پر داغم چرا آب نمیشوی پس موکب و شوکت آن مظلوم ع از یکطرف بدن پاره پاره
و دستهای بریده حضرت عباس بوده و از یکطرف بدن پاره پاره شده علی اکبر بوده و موکب و شوکت دیگرش
اجساد مقطعه و منقطعه جوانان بنی هاشم بوده و موکب و شوکتش از طرف دیگر اجساد و جثث خاک و خون آلوده
اصحاب اخیار بوده و موکب و شوکتش از طرف دیگر جسد آن درتوسیم (?) و مقطوع نیز خورده آن فرزند و هم بزرگوار
محمد بن الحسن علی اصغر شیرخواره بوده و موکب و شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات
بنات طیبات و دور الاطفال صغیره و فریاد طفلات و آه و ناله و زاری آن غمخواران بوده و موکب و شوکتش
از طرف دیگر جسد شریف خود آن مظلوم ع بود که از کثرت تیرهای و پرهای تیرها و نیزات نیزها و شمشیرها شبیه بخارپشت (?)
بال و پر گشوده و پرواز کننده بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر زمین علاوه بود از جمیع جهات از نام اهل جفا
تیرها و نیزها و سنگها و کلوخها و دستهای ناکشی زده با آن مظلوم ع و آنچه بسیار است که بدر کرد و متوقف شود

برکرده

برکرده و دو دقیقه آرام بگیرد و بکمی شمشیر راست نماید و خون دو از آن اهل نماید بلی و الله العظیم
بسیار بسیار بود مواکب و شوکتهای آن مظلوم ع و لکن بجمله از آنها اشاره شد پس آن مظلوم ع
هر جهت و هر طرف نظر میکرد و موکبی از مواکب و شوکتی از شوکتهای خودش ملاحظه و مشاهده
مینمود و آه سرد میکشید و بسیار مکرر مینمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی نماند
که آن مظلوم ع بسبب نظر و ملاحظه آن مواکب و شوکتهای خودش در آن مقام و در آن حالات
هر چند مستغرق دریای غم و حزن و دلتنگی بود و این از حیثیت مشاهده حالات اهل
حرم و عطش اطفال و طفلات و فریاد و زاری ایشان بوده و لکن با وجود این باز در همان
مقام و همان حالت چهره او از تجلیات حضرت احدیت متعال بر افروخته و در عین کوه
فنا خلعت بقا پوشیده فناء و بقائیکه عقول کامل از ادراک آنها عاجزاند و ادراک و بیان از
اوصاف آنها در غایت عجز و نهایت حیرت بوده و عبارت و فصیح در همان حالت مستغرق
بحار و تواسیس (?) ابتهاج و فرح و سرور بوده و در شنیدن امثال این مقالات تعجب و استبعاد
نباید کرد زیرا که این منقول است از صفات اصحاب لایه متعلقه و شئونات از شیم و خصایل
سادات ملکوتیین بلی و الله العظیم آن مظلوم روحی له الفداء در همان مقام و در همان حالت
فیض بخش و معین و فریادرس چندین هزار هزار از اهل عوالم و نشئات امکان بوده و
این نیز موکبی و شوکتی بوده همان حالتش از مواکب و شوکتهایش پس این احقر خادم جناب
سید الشهداء ع عرض خدمت کامل و افضل محبان مخلصان میکند و میگوید که مخلصان محبان
که در احوال سید الشهداء ع و آن مواکب و شوکتهای معنویه و ملکوتیه اش تامل و تفکر نمایند تا

جذبه عشق حسینی دل ایشان خس و خاشاک هستی و تعلقات ایشان از جمیع جهات تمامی
بسوزد والا محب مخلص کامل و عاشق حقیقی این مقام نخواهد شد پس هر شخصی که موصوف بعلم و
فضل و بکمال عرفان و مشهور بحقایق و دقایق مبنی تمام ایقان و ایمان باشد و لکن بمقام
اخلاص بالتحقق و تیقن مشرف نشده بمقاله جذبة من جذبات المحبة الحسینیة توازی عمل الثقلین نشده
و در عرش آن جذبه برای آن تحقق و حاصل نشده باشد پس اشتهار آن بصفات مذکوره
اصلی ندارد و اگر او ادعا و وصول بمقام بزرگ نمود و مترنم بمقاله جذبة من جذبات الحق توازی
عمل الثقلین باشد ادعای او اصل صدق و صحت ندارد زیرا که جذبه عشق و محبت حسینیه با
حقائق است برای آن جذبه الهیه و حقتعالی فرموده است فأتوا البیوت من ابوابها و از نجا
ظاهر میشود سره باطن کلام رسول خدا ص ان للحسین لمحبة مکنونة فی قلوب المؤمنین و مخفی نماند
که این نحو بیان و در این مقامات مختص باین احقر خدام جناب سید الشهدا ع نیست بلکه جمعی کثیر
از اکامل فضلاء و عرفاء سابقین بنا و ایشان باین نحو از تحقیق بوده است چنانچه مشعر است
براین تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی النوربخشی و بیان این آنست که شاه اسمعیل
صفوی قدس الله روحه با شیخ ملاقات اتفاق افتاد از شیخ پرسید چرا سیاه پوشیده
شیخ فرمود از جهت تعزیه سید الشهدا ع شاه فرمود که تعزیه حضرت سید الشهدا ع در محرم است
شیخ گفت مردم غلط کرده اند و غلط فهمیده اند تعزیه آنحضرت ع تا قیامت باقیست و نیز
مخفی نماند که از جمله مناسبات مقام اشاره نمودن بقضیه عایشه است و آن در حرب جمل
در یکروز بلکه از ظهر تا مغرب نزدیک بهفت هزار را کشتند و دوازده هزار از لشکر خودش چهار

هزار

هزار یا چهار هزار از لشکر امیرالمؤمنین ع کشته شد و در اثناء مقاتلات بعضی از لشکرش بآن گفتند
با عایشه طلحه و زبیر کشته شد مصالحه کن با امیرالمؤمنین ع گفت هیهات کبر عمرو عن الطوق و
جمل امر عن العتاب و نیز یکصد نفر از شیوخ و رؤسا منافقین که زمام شترش را میگرفتند
یکی بعد از یکی بدوزخ رفتند و باز مردم را تحریص بجنگ و جدال میکرد و با آواز بلند ندا میکرد و ایها
الناس علیکم بالصبر فانما یصبر الاحرار و خودش زره پوشیده و بر هودج او شش زره پوشانیده
و صفایح آهن بر هودج زده و آنروز امیرالمؤمنین ع از منافقین بسیار بدوزخ فرستاد و همچنین
رؤسا و اصحاب مثل عمار بن یاسر و عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و همچنین
امثال و نظایر ایشان و محمد بن حنفیه در مقام مبارزات و حملات بسیار زخمها نمود و آثار شجاعت
امیرالمؤمنین ع بظهور رسانید و در آخر کار فرمود یا محمد نیزه مرا بگیر و برو شتر عایشه را عقر کن و او
نیزه را گرفت و اسب راند و روانه شد و لکن ممکن او نشد که خود را بشتر برساند زیرا اهل قبیله
بنی ضبه جماعتی بسیار بودند و اطراف شتر را احاطه نموده بودند پس محمد بن حنفیه برگشت و
نزد امیرالمؤمنین ع آمد و امام حسن مجتبی روحی له الفداء آن نیزه را از دست آن گرفت و
روانه شد و طایفه بنی ضبه را منهزم نمود و شتر عایشه که مسمی باسم عسکر بود عقر کرد و با آن نیزه
خون آلود برگشت و ارشاد نمود و انفعال محمد حنفیه قدری خجالت کشیده رنگش متغیر شد امیر
المؤمنین ع فرمود لا تأنف فانه ابن النبی و انت ابن علی یعنی ننگ و عار بر خود راه مده که
حسن مجتبی ع پسر رسول خدا است و تو پسر منی حتی الله شجاعت تو و شجاعت جمیع شجاعان عالم
مثل شجاعت او نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از طایفه شیاطین بود عقر شد

نزدیک شد که هودج از شتر بیفتد امیرالمؤمنین فرمود محمد بن ابی بکر رود خود را بخواهر
برسان محمد بآن رسید و گفت امیرالمؤمنین میفرماید تیری بآن رسیده است یا نه عایشه گفت
یک تیر رسید لکن ضرر نکرد وای برادر چه امید ابن زبیر را برای من پیدا کن خواه کشته شده
باشد و خواه مجروح باشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود تو هم یا شتم اهل جنت و بعد عایشه
گفت ای برادر برای من از امیرالمؤمنین امان بخواه محمد با امیرالمؤمنین عرض کرد و کلام عایشه آنحضرت
فرمود امان دادم او را و جمیع ناس که با عایشه بودند و بعد از آن امیرالمؤمنین نزدیک آمد
و فرمود یا عایشه اهکذا امرک رسول الله ان تفعل پس عایشه گفت یا ابا الحسن ظفرت
فاحسن و ملکت فاسمح پس چون این قضیه را مجملا شنیدید و سلوک امیرالمؤمنین روحی و
ارواح شیعته له الفداء با عایشه و اصحاب و فهمیدید پس حالا سنگها بر سرها و سینها بزنید و
داد و فریاد و وا محمدا و اعلیا را بلند کنید و بگویید هزار داد و فریاد از ظلم بنی امیه حزب شیطان
اعداء خلفاء رحمن و شرکاء قرآن پس آن کافران سنگ دلان بدن شریف امام مظلوم
قره عین رسول الله و فرزند صدیقه بتول را با چندین هزار از تیر و نیزه و شمشیر سوراخ سوراخ
و پاره پاره کرده بودند و هر وقتیکه آن امام حسین بعد از مقاتلات و مجاهدات کثیره مرکز و
موقف بر بنگشت و میخواست نفسی تازه کند امام بگیرد و پس بر میخندید با مظلوم سنگها و کلوخها و تیرها و نیزها و
دستهای نی آتش زده و با این هم اکتفا نکرده جماعتی از آن کفار در همان حال اسبهای خود تاختند
بسوی خیمهای عترت طاهره و نسوان معصومات و طاهرات و بنات فاطمیات و حرم آل
رسول الله و مقصود کفار آن بود که در حیات آن امام مظلوم خیمها را تاخت و تاراج نمایند تا آنکه

اضطراب

اضطراب و تشویش زیاده شود و قوت و طاقت بر مقاتله و مجاهده نداشته باشد پس آن مظلوم صیحه
بر آنها میزد و بسوی خیمها میشتافت و آنها را متفرق و منهزم میکرد و این نیز فی الحقیقه موکب
عظیم و شوکت بزرگ از مواکب و شوکتهای معنویه ملکوتیه آن امام حسین بود الا لعنة الله علی
القوم الظالمین باب چهارم در بیان مختصری از مجالس مقامات که بمنزله دل سوز و جگر
گدازات مجلس مقام اول در بیان محبت و عشق حسینی پس میگوییم ای مدهوشان شراب
یقین و ای سرمستان باده دین و ای دل شده عارفین کاملین بوی از شمیم عطر اشراقات انوار
غیبیه و شارقات و واردات لوامع لاهوتیه بمشام جان نخواهد رسید یا آنکه گردی از آن کاروان
در نظر اعیان پدید نخواهد شد تا آنکه عشق حسینی مثل طالبان شطاران طریق حقیقت مطرود ره رو
و بسته بر صدور از او نشود و جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف حقایق انفسی و آفاقی شدن
برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبت آن شمس مستقل الارواح و عشق او در مشکوه قلوب مصابیح
و اندیل همچنین است شعر عشق آمد و دل زدست ما برد؛ تعمیر قفل عقل ما برد ای جان
عزیزم باید سالها در آتش محبتش برشته و در روز ازل خمیره وجودت بعشقش سرشته و
در مقام تعزیه داری و نوحه گری مستلذات نفسانی و مشتهیات را ترک کنی تا آنکه اقصی
مراتب یقین و اعلی مدارج ایمان مشرف شوی و همواره در آتش عشق سوزان و از دو دیده چون
ابر بهار باران گریان شوی تا مصداق این بیان بوده محبت شیران گوئی آن جمرها توقع
من ماء المدمع و اضطرم؛ بلی در باطن سرمستی عشق حسینی متحقق میشود مصداق قول رسول الله
ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا

دو سنین سابقه در شب عاشورا در حالت تأمل و تفکر و انقضام حالات و واردات برای
این احقر خدام جناب سید الشهدا علیه السلام رو میداد که از تفضلات مسلمه جناب بود که همواره امثال آن
حالات مرزوق کرده و از جمله صالحه مرحومه من میگفت این چه حالات است بر تو رو میدهد که در وقت
طعام خوردن سرشک حسرت با طعام ممزوج شد میگفتم الصالحه آیا نمیدانی فردا چه روزیست این
دو بیت عربی بسیار مناسب است در انقضام ✽ و قائلة ما بال دمعک سوداء ✽ و قد کان محمرا
و انت بخیل ✽ فقلت لها ان الدموع تصرمت ✽ و هذا سواد العین فهو یسیل ✽ و اینکه فرموده
نموده من نظم بابا دو روحی و نفس آتشین خوش است ✽ هر کس که از صف معرکه این چنین خوش است
عشقی که ز فتنه جنون آورد چه سود ✽ دیوانگی بسلسله گیسوی خوش است ✽ و الله العظیم در شب
سابقه در وقت نوشتن مطالب انقضام در محل معینی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات
واردات و حالات رو میداد و خوش سرمستی از باده و لوعه و حزن و همچنین مستولی میشد که قدرت
طاقت بر نوشتن نداشته باشم و اکثر اوقات قلم از دستم میافتاد و تحکمم نمیشد اصلا چیز نوشتن
و مبهوت و متحیر و مضطرب شده و گاه وقتی از قوای روحم در خود دم احساس نمیکردم و مضمون این
بیت که دل محزون و مضطرب و متحیرم بود ✽ شعر شکستگان محبت دل ز فغان بسته‌اند ✽ گره
ز جبهه گشاده‌اند بر زبان بسته‌اند ✽ و گاه گاهی که قلم بر داشته چیزی مینوشتم میدیدم از مطالب انقضام
نیست بلکه جمله از مرتبطات و غیر مربوطات و مناسبات و غیر مناسبات نوشته‌ام اگر صدق این
دعوی را میخواهید مشاهده نمائید رجوع کنید بکتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات تا اگر معلوم
شود که در آن اوقات چه حالتی داشته‌ام و گاه قوه و اراده مستولی میشد و گمان میکردم که اگر مطالب

این

این مقام را بنویسم انگشتانم با قلم خواهد سوخت **مجلس مقام دویم** در بیان حکایت
قوربی آفندی اسلامبولی که قاضی مقام و حاکم کربلای معلا بود و برای من نقل کرده بود و
بیان اجمالی آن این است که قوربی آفندی چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد آفندی
اسلامبولی عالم و فاضل کامل بوده است که نزدیک بصد سال قبل از این در اسلامبول
بوده است و کتاب بزرگی در مصائب سید الشهدا علیه السلام تصنیف کرده است یعنی اخبار و آثار
در وارده را بنظم آورده است بطریقه زبان ترکی اسلامبولی و همچنین مراثی هم از نظم و باز
نقل کرد که کهول و شیوخ اینزمان از پدران و اسلاف خودشان بنحو استفاضه روایت میکنند
که جمعی از متعصبان علما و اهل سنت آن بجهتها و اعتراضات نمودند و کاغذها نوشتند باین مضمون
ای ملا محمد آفندی بسبب بودنت در کوچه‌های روافض و داخلت از بوییهای ماهیهای گندیده
عقلت مختل و معیب شده است این چه دستگاهیست چیده شنیده‌ایم همواره در گریه و زاری و
بر سر و سینه زدن و فریاد نمودن هستی برای شهادت حسین بن علی علیه السلام و برای مصائب او و کتابی
در مصائب بنظم میگفتی معلوم میشود که عقلت مختل شده پس آن عالم صاحب بصیرت جواب آن متعصبان
داده شده و گمان از متعصبان باین نحو نوشت و ویل صد ویل بر شما و بر پدران شما و علمای سنی
قطع و یقین حاصل شد که شما اولاد و پدران خودتان نمیشنید آیا کسیکه از اهل سنت شد لازمه اش
این است که برای گوشه رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانه آن گریه و زاری ماتم و زاری ننماید یا بر گریه کنندگان
ماتم داران و در کتب نویسان در مصائب مراثی طعنه زنند و تقریع و توبیخ نمایند و باز قوربی
آفندی نقل میکرد که آن عالم صاحب بصیرت در اکثر اوقات تصنیف آن کتاب میگفته است من

میترسم که از شدت التهاب نیران دلم و از شعلهای نفس آتشناکم قلم یکجا بسوزد و نقل
میکرد و از اسلاف و پدران خود شنیده که این طور اتفاق افتاده و نیز نقل کرد که بعد از اتمام آن
کتاب انعام صاحب بصیرت بمدینهٔ طیبه مشرف شده آن کتاب را بر سر قبر رسول صلعم گذاشت
و بسیار گریه و زاری کرده مسئلت نمود از حقتعالی و از روح انور سید المرسلین هر چیز که در
آن مطابق واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم محو از غیب بر آن کشیده شود و بعد از
چند شبانه روز کتاب را از سر قبر انور اطهر برداشت و دید در چند موضع قلم محو کشیده شده
و نیز قوربی افندی ذکر کرد که اهل محلهٔ انعام صاحب بصیرت از زمان تحریر آن تا این زمان روز
عاشورا در مسجد آن محله جمع میشوند و از مطالب کتاب آن خوانده میشود و صیحه و گریه و زاری
مردم در مسجد بلند میشود و این حاصل حکایتی است که قوربی افندی ذکر کرد با وجود آنکه در مذهب
خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام داشت و لکن مضایقه ننمود از نقل کردن آنچه که
قطع بوقوع آن داشت سبحان الله بعضی از متعمقه جهلا از زمان خودشان را از زمرهٔ محبان
شیعیان میشمارند و در مقام شنیدن امثال این حکایات بر جبین گره زده با وجه عبوس رو
بر میگردانند نمیدانم منکر قدرت آنها که اولیاء حقتعالی هستند یا منکر قدر و منزلت جناب سید الشهداء
در نزد حقتعالی هستند و لکن این احقر خدام جناب سید الشهداء را گمان بر این است که وقت نوشتن
انگشت و قلم آن عالم صاحب بصیرت وقت نوشتن کیفیت همین مقام بوده است یعنی تمام بیان
کیفیت افتادن آن امام مظلوم از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا آه صد آه از بیان کیفیت این مقام
بحق آن امام مظلوم قدرت و طاقتم بریده میشود از بیان این مقام و مدت چهار روز است که در همین

مقام

مقام معطل مانده ام گاه بیهوش میشوم و مکرر شده است قلم را برداشته ام از دستم افتاده است و
ناعلاج مانده ام و حالا توفیق از حقتعالی میخواهم که قدرت و طاقت بر نوشتن بدهد مجلس دهم
سیم در بیان افتادن آن خلیفة الله تعالی از پشت ذوالجناح و بیان آن چیزیکه بعد از آن
واقع شد پس میگوییم که اخبار و روایات و اقوال اصحاب کتب مقاتل هر چند در این مقام در غایت
اختلاف است و لکن آنچه قدر مشترک همهٔ آنهاست و آنچه از ملاحظهٔ مجموع مستفاد کرده ام او را
بسلک تحریر خواهم آورد پس میگوییم شمر کافر زندیق در هنگام اواخر مقاتلات و مجادلات آن
امام مبین بانگ بر ابن سعد کافر لعین زد و گفت ای امیر نزدیک است که این مرد جمیع لشکر را فنا
کند و آخر برساند آن کافر گفت چاره و حیله چه چیز است شمر لعین گفت امر کن که جمیع افراد
افواج را از سواره و پیاده که در معسکرات خواه از اهل حرب و جنگ باشند و خواه سایر سواد
از اهل بازار و اردو و اهل صنایع و کسبه یکمرتبه بحرکت بیایند و سه قسم باشند یک قسم از
اهل جنگ و محاربه هستند شمشیر و نیزه زنند و قسم دیگر آنها تیر باران کنند و قسم سیم که از اهل
بازار و کسبه و اصحاب صنایعند فلاخن اندازی و سنگ و کلوخ اندازی و دستهای آتش زده
اندازی نمایند بلکه امیر در از پشت اسب بزمین کربلا بیندازیم ابن سعد کافر باین نهج امر کرد
و آن زنادقه و کفار بهمین منوال مشغول مقاتله شدند پس آن حجة کبری و ولی مطلق حقتعالی با آن
حالتیکه داشت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول مقاتله همراه آن کفار شد جماعتی عظیمه را مجروح و باقی را
منهزم و متفرق ساخت ناگاه آن مظلوم خواست بقدر دقیقه آرام گیرد سنگ بزرگی بر جبهه
مبارکش افتاد و جبهه مبارکش شق شد و خون جاری شد و خواست خون طیب طاهر را از روی

مبارکش بیک طرف زخمهایش صحیح کند ناگاه تیری بسیار تند و تیز و مسموم و سه شعبه دار بسینه
مبارک یا بر قلب شریفش افتاد و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سر بسوی آسمان
نمود و عرض کرد خدایا تو میدانی این قوم میخواهند بکشند مردی را که در روی زمین غیر از آن پسر پیغمبر نیست
پس آن تیر را از طرف پشت مبارکش بیرون آورد و خون جاری شد مثل میزاب و دست مبارکش
بر سر زخم میگذاشت و پر از خون میکرد و بسوی آسمان میانداخت و قطره از آن بر نگشت و سرخی
آسمان از آن هنگام پیدا شده است و مرتبه دیگر دستهایش از خون پر کرد و سر و ریش مبارکش خضاب
نمود و فرمود ملاقات میکنم جدم رسول الله را باین حالیکه مخضوب بخون خودم هستم و عرض میکنم آنچه بمن
رسیده است و در این هنگام ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود و از مقاتله دست کشید که
وقفه آرام بگیرد ناگاه نامرد کافر مالک بن النسر رسید بآنحضرت اول شتم داد و بعد از آن شمشیر
بر سر آنحضرت زد و در آنحالت چیزی در سر مبارکش نبود غیر از برنس پس برنس پر از خون شد و فرمود
ای ظالم نامرد نخوری و نیاشامی باین دست و حق تعالی ترا محشور کند با کافرین ظالمین و برنس را
انداخت و قلنسوه پوشید و عمامه را بر روی آن بست و بسیار ضعف بر آن امام بیکس غالب شده بود
و در بعضی اخبار مذکور است که برنس پر خون شده بود و او را بر زمین کربلا انداخت و بسوی خیمهها رساند
دختر خود خواست او را از اهل حرم گرفت و زخم سرش را با آن بست و بالای آن قلنسوه پوشید و عمامه را
بر روی آن پیچید پس ندا فرمود در آنحالت یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه
علیکن منی السلام پس زینب صدیقه مظلومه دوید و عرض کرد یقین مرگ کردهء تن بکشته شدن داده
فرمود چه طور یقین مرگ نکنم و تن بکشته شدن ندهم و حال آنکه معین و ناصر ندارم زینب مظلومه گریه کرده

گفت

گفت ای برادر ما را بزرگردان بحرم جد ما رسول الله آنمظلوم فرمود هیهات اگر بگذارند شما را وا ندارند
جلای نمیانداختم پس زینب مظلومه صیحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم مثل باران ریخته و رخسارش پاره پاره
کرده و مویهای سر مبارکش را پریشان نموده و لطمه بر روی خود زده میگفت وا محمداه وا علیاه وا قلة ناصراه
وا اسوء منقلباه وا شوم صباحاه پس آنمظلوم فرمود ای دختر مصطفی و مرتضی صبر کن وقت گریه شما
بسیار خواهد شد پس خواست از خیمه بیرون آید زینب مظلومه بدامن آن امام بیکس چسبید و عرض
کرد مهلا یا اخی صبر کن تا آنکه توشه بردارم از نظر کردن بجمال انور و اشرف وداع کنم زیرا دیگر
بعد از آن ملاقات نخواهد شد پس آن مظلومه بپا افتاد و بدست و پای مبارک آنمظلوم و میبوسید دست
و پای مبارکش را و در این هنگام احاطه نمودند آن مظلوم را سایر نسوان طاهرات مطهرات مظلومات
و اطفال و بنات فاطمیات احاطه نمودند از چهار طرف و گریه و زاری مینمودند و صیحه و فریاد میزدند و
دست و پای مبارک آنمظلوم افتاده میبوسیدند و میبوسیدند و چون آنحضرت بیرون شد از خیمهها
عبد الله بن حسن مجتبی میدوید و آن در آن زمان غلام بود و بحد مراهقه نرسیده بود و حضرت
زینب مظلومه خودش را بآن رسانید و او را گرفت و خواست نگه دارد آن امتناع شدید نمود و
صیحه زد و گفت از عم بزرگوار جدا نخواهم شد و مفارقت نخواهم نمود پس خلاص شده از دست
زینب مظلومه آمد در جنب امام مظلوم ایستاد پس کافر زندیق بحر بن کعب یا حرملة بن کاهل
لعین شمشیر را پایین آورده بود میخواست آن امام مظلوم را بزند پس آن طفل معصوم مظلوم بآن
کافر فرمود ویل بر تو باد ای ولد الزنا میخواهی عم مرا بکشی پس آن نازک نهال بستان مصطفی
و مرتضی دستش پیش شمشیر گرفت تا آنکه شمشیر بر آن امام مظلوم رسید پس دست مبارک او از شمشیر

وپوست رسانید و از پوست آویزان شد و ندا کرد یا اماه و آن امام مظلوم او را بآغوش گرفت
و بصدر مبارکش ضم نمود و فرمود یا بن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فان الله
یلحقک بآبائک الصالحین پس در همان حال حرملة بن کاهل پسر زانیه لعین بن اللعین یک تیر
انداخت آن طفل مظلوم را در آغوش آن امام مظلوم ذبح کرد و شهید نمود و سبحان الله و وا ویلاه
و امصیبتاه در همین حالت شمر کافر ملعون حمله بر خیمهای آن امام مظلوم نمود و رمح خود را بخیمه فرو برد
زد و باصحابش گفت آتش بیاورید تا آنکه بسوزانم هر کسیکه در این خیمهاست آن حجة کبری الهی
مطلق حقتعالی فرمود یا بن ذی الجوشن آتش میخواهی تا آنکه اهل و عیال مرا بسوزانی خدا ترا
بسوزاند با آتش در دنیا و آخرت پس شبث بن ربعی آمد ملامت و مذمت کرد شمر کافر را
نفرین کرد پس شمر از سوزانیدن خیمهها دست کشید و برگشت لعنه الله تعالی مخفی نماند که شهادت عبدالله
بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم هنوز زنده بود و از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا نیفتاده بود
چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانچه مرثیه خوانان ذکر میکنند که شهادت عبدالله بن حسن
بعد از افتادن آن امام همام از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا بوده اصل و سندی ندارد و چون آن امام
مظلوم مرکز میدان آمد که باشخاصات غلبه ضعف و بیقوتی در بدن شریفش باز مشغول مجاهده و قتال
شود باز آن کفار زنازاده عادت سابقه خود شان را پیش گرفتند و بخشیدند از چهار طرف سنگها و چوبها
و دستهای آتش زده و ایضا نیزه و شمشیرها و تیرها بر بدن شریفش زدند و صالح بن وهب ملعون
نیزه بر پهلوی آن امام مظلوم زد و تعارن ابن خولی بن یزید تیر انداخت و بر
سینه اش افتاد و ایضا تیر ابو قدامه عامری بر آن موضع افتاد و حصین بن نمیر لعین تیر بر دهن شریف زد

مبارک

مبارک آن مظلوم افتاد و سنان بن انس لعنه الله تعالی نیزه اش را بر صدر مبارک آن مظلوم زد و زرعة بن
موضع مبارک زرعة بن شریک لعنه الله تعالی ضرب شمشیر زد های های وا ویلاه و امصیبتاه ای برادران
اهل ایمان وای محبان اهل خلوص و ایقان این چه مقامیست که از نوشتنش باز قلم و انگشتانم
نمیدانم چرا قلم و انگشتانم نمیسوزد و چرا دلم خون شده از چشم نمیآید و چرا در آن وقت آسمانها قطعه
قطعه نشده و زمین منخسف نگردید بلکه جمیع عوالم و ما فیها تا سکان منهدم و منعدم نشدند پس اگر
طاقت شنیدن و قوت و صبر بر تصور آن مقام و حالات آن مقام دارید ذکر میکنیم و میگوییم که این
اموریکه ذکر شد یعنی طعنات نیزهها و ضربات شمشیرها و زخمهای تیرها مجموع من حیث المجموع سبب
شد برای آنکه آن حجة کبری و ولی مطلق حقتعالی از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا افتاد و بنیح سجده تعفیری
بر خدا آمدش در حالتیکه میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و علی آله و ایضا حضرت
زینب صدیقه صغری از خیمه بیرون آمد و ندا کرد وا اخاه و اسیداه و وا اهل بیتاه لیت السماء
اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل پس آن امام حسین مظلوم از سجده تعفیری
بپا برخواست و شمر ولد الزنا بر گوشش بانگ زد و گفت چرا منتظر نشستید و چرا بر مرد حمله نمیکنید
پس بر آن مظلوم روحی له الفداء از چهار طرف حمله کردند و زرعة بن شریک لعنه الله تعالی ضربتی بر کتف
چپ آن مظلوم زد پس آن حجة کبری و ولی مطلق حقتعالی یک ضربت بر آن کافر زد و او را بدوزخ فرستاد
و یک کافر دیگر یک ضربت بر دوش مبارکش زد پس آن مظلوم روحی له الفداء بر روی افتاد و ضعیف
شدید بر آن غلبه کرد و بیگاه برخواست و گاه میافتاد و در این هنگام سنان بن انس لعنه الله تعالی
نیزه اش زد و حمل کرد و بر گودال حلق مبارکش و بعد نیزه را بیرون آورد و بر مفاصل سینه مبارکش زد

و بعد یک تیر انداخت آن تیر بر نحر مبارکش افتاد و درین هنگام قائم بود افتاد بر زمین و بدو زانو
نشست و تیر را از نحر مبارکش کشید و انداخت و دو دستش را پر میکرد از خون نحر شریفش و بر سر
مبارکش و ریش مبارکش را مخضوب مینمود از خون طاهر و طیبش و میفرمود همچنین ملاقات میکنم
بحقتعالی و بحضرت رسول و بگاه جلال و عزتش عرض میکنم که حق مرا غصب نمودند و آخر با این حالت مرا شهید
کردند پس بر روی مبارک افتاد و غشیه بر آنمظلوم عارض شد و وقتیکه از غش افاقه نمود و خواست
برخیزد و با آن قوم کفار مشغول مقاتله و مجادله نماید قادر نشد که برخیزد پس شروع کرد بگریه و آواز
ذکریه بلند کرد و ندا کرد واجداه و امحمداه و وا اباالقاسماه و وا ابتاه و واعلیاه و حسناه و واجعفراه
و احمزتاه و واعقیلاه و واعباساه و واغربتاه و واعطشاناه و واقلة ناصراه مظلوم کشته میشوم و حال آنکه
جدم محمد مصطفی است و تشنه لب مذبوح میشوم و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و خیمهایم را غارت
و تاراج میکنند و اهل و عیالم را اسیر و ذلیل مینمایند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است پس باز غشیه
بر آنمظلوم عارض شد پس مانند شخص بی حس و بیحرکت افتاد بر روی مبارکش مدت سه ساعت از روز
و قوم کفار در حیرت و اضطراب بودند در نزدیک شدن بآن و کشتن او و از غشیه افاقه آمد پس قصد
کرد او در آنحال مرد کافر از قبیله کنده و شمشیرش را زد بر فرق سر مبارک آن امام همام و سر مبارکش
روی ملالفظه و شق شد و خون جاری شد بر محاسن شریفش و خودی دور افتاد و آن کافر
از اهل کنده خودی را گرفت امام مظلوم فرمود نخوری و نیاشامی با این دست و حقتعالی محشور
کرداند ترا با قوم کافرین ظالمین و آنچه نقل این احقر خادم جناب سید الشهدا است برات این است که
دو مرتبه غشیه بر آنمظلوم عارض شد و مدت هر یکی سه ساعت بود بهر آن دو غشیه شش ساعت میشود

و این

و این هم سنده و موید آن میشود که روز عاشورا مثل سایر ایام نبود بلکه یک دلیل از ادله آن میشود
که وقوف آفتاب در فوق الارض مقدار دو دو ساعت بود چنانچه در بیان مطالب سابقه گذشت و اما
سر اینکه چرا آن قوم کفار در مدت غشیه آنمظلوم نزدیک نیامدند با وجود اینکه اهتزاز غریب داشتند در
تعجیل شهادت آنمظلوم پس بیان سر این هیچ تفصیل کرده خواهد شد انشاء الله تعالی در مقام ذکر اسرار
جمله از امور مخفی نماند میخواهم درینجا یک حدیث از مناقب امیرالمؤمنین ذکر کنیم از جهة مناسبت باین
مقام و آنحدیث را صاحب کتاب مفتاح النجاة که از فضلاء محدثین اهل سنت است روایت کرده است
از امیرالمؤمنین فرمود که رسول الله صلعم بمن فرمود بنشین و میخواهم به پشت بام بیت الله تعالی صعود
نماید و اصنام و اوثان را بیندازد و بشکند پس من نشستم و بر دوشم صعود فرمود پس برخواستم چون
ضعف در من حاصل شد از دوشم نزول فرمود و نشست و فرمود یا علی تو صعود کن بر دوش من پس
من صعود نمودم بر دوش مبارکش و برخواست در حالتیکه من در دوش شریفش بودم و برای من
منکشف شد که اگر بخواهم قدرت رسیدن بافق آسمان دارم پس صعود نمودم به پشت بام بیت الله تعالی
و هر چه از اصنام و اوثان بود میانداختم از پشت بام بزمین پس همه شکسته و پاره پاره شد چنانچه شیشهها
میشکند وقتیکه بزمین بزنند و وقتیکه خواستم از پشت بام نازل شوم خودم را از طرف میزاب مبارک
بزمین انداختم و خندیدم رسول الله صلعم از سبب خندیدن پرسید عرض کردم از پشت بام بیت الله
خودم را بزمین انداختم ضرری و المی و دردی بمن نرسید رسول الله صلعم فرمود چه طور میبود درد و الم میرسید
حال آنکه بلند کرد ترا به پشت بام بیت الله محمد مصطفی صلعم و نازل کرد ترا بزمین جبرئیل امین آه آه و اوه
و امصیبتاه ای برادران از اهل ایمان و ای اصحاب اخلاص و ایقان اگر هزار سال عمر کنیم و در هر روز هزار مرتبه

سینه زنیم و سرشک مثل باران از چشم جاری نمائیم انصاف کرده ایم و وفا را در حق جناب سیدالشهدا
بجا نیاورده ایم ای شیعه و دوستان امیرالمؤمنین شنیده اید آیا تفکر و تامل نموده اید جسد قرة عین المصطفی
والمرتضی و الزهرا ۳۴ ضربت نیزه و جراحات و نیزه و تیر بر بدنش آمده و سی و چند ضربت و جراحات معین و یاد
کنند بعنوان ظاهرات مطهرات معدودات مخلوطات بوده یکی بکتاب گرفت و دیگری بزنام و دو جراحات
چسبیده و دیگری از سنان حدش گرفته بود و جراحات کرده بودند و تا از روی فرس از پشت و جراحات و زخمها
کرده بیانش سالی انجلا شنیده ای آه آه آه آه بلی والله خاک در یک کرم کرده به جبین و سیاه شده
میکرد و از کجا بر طرف راست میکرد و قطعات تیرها و تیرها که در بدن شریفش داشت فرو میرفت و از آن
زخمهاش مثل چشمه آب خون جاری میشد و همچنین اگر بطرف چپ بخیه میغلطید و گاه خاک در یک چشم رو
میکرد و سر مبارکش را بر آن میگذاشت آنوقت زخمهای ضربات سیوف و طعنات رماح و سوزش زخمهای
سهام که از فرق سر شریفش تا ناف مبارکش شکافت بلکه یک موضع چندین مرتبه ضربات سیوف
طعنات رماح و سهام خورده بود و درد و الم بدنش زیاد از حد طاقت و توانائی میشد و سر مبارکش را از
بالای خاک در یک بر میداشت میخواهم ذکر کنم چیز دیگری که آیا دوستان و شیعیان کم شنیده یا شنیده
یا اصلا نشنیده باشند و آن امریست که آن قسمتیکه آن مخدره کبری و دل تنگ چشمهایش بخاک و خون غلطیده
و بحال افتاده بود و با حالت غشیه اش بود و با حالت افتاده چنانچه در نظر دارید ظاهرات ابن سعد لعین
ولد الزنا امر کرد که جمیع عساکر و جنود بر بدنش اسب تازند و بعد قتل خورد و خورد نمایند آه آه آه
وا ویلاه وا مصیبتاه و وا مصطفاه و وا مرتضاه و وا فاطمتاه و وا حسناه پس آن قوم کفار همچنین کردند یعنی
حالت حیوة و زندگی آن امام مظلوم جمیع عساکر و جنود اسبها را در بدنش بجولان میآوردند و بعد قتلش

از آن

از آن سمت باین سمت و از این سمت بآن سمت یا رسول الله و یا امیر المؤمنین و یا فاطمة الزهرا
و یا ابا محمد الحسن صلوات الله علیکم و روحی لکم الفداء نبودم که آیا ببینید یا بشنوید حالات
آن مظلوم طاقت و توانائی داشتید یا نه و این قضیه یعنی اسب تاختن قوم کفار بر بدن شریف آن
مظلوم در حالت حیوة و زندگی اش در آن حالتیکه بر روی افتاده بود امری است یقینی و نص زیارت
این امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه در زیارت آن مظلوم بیان میکند پس لازم است که
چند فقره از آن زیارت ناحیه ذکر کنیم پس خطاب بآن مظلوم کرده میگوید فلما راوک ثابت
الجاش غیر خائف و لا خاش نصبوا لک غوائل مکرهم و قاتلوک بکیدهم و شرهم و امر اللعین
جنوده فمنعوک الماء و وروده و ناجزوک القتال و عاجلوک النزال و رشقوک بالسهام و النبال
و بسطوا الیک اکف الاصطلام و لم یرعوا لک ذماما و لا راقبوا فیک آثاما فی قتلهم اولیائک و نهبهم
رحالک و انت مقدم فی الهبوات و محتمل للاذیات قد عجبت من صبرک ملائکة السموات فاحدقوا بک
من کل الجهات و اثخنوک بالجراح و حالوا بینک و بین الرواح و لم یبق لک ناصر و انت محتسب
صابر تذب عن نسوتک و اولادک حتی نکسوک عن جوادک فهویت الی الارض جریحا تطؤک الخیول
بحوافرها و تعلوک الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینک و اختلف بالانقباض و الانبساط شمالک
و یمینک تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک و اسرع فرسک
شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا فلما راین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا
برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد
العز مذللات و الی مصرعک مبادرات و الشمر جالس علی صدرک و مولغ سیفه علی نحرک قابض

شبیک دیده و زیج کلک مهندسه قدرت حرکات خفیه افلاک و رفع حجب الفضا و ریک
و بسی الملک کالعیبه مخفی نماند که از این فقرات شریفه بسیار مطالب استنباط و شیوه و مثل اینکه
آن کفار با آن کثرت و جمعیتی که داشتند عاجز ماندند از مقاومت آن مظلوم در مقاتلات و مجاهداتش
با وجود اینکه زخمها و جراحتها در بدن شریفش بیشتر از عدد و احصاء بود پس غضب کردند و داخل کرد
حیله با تعیین که جمیع افواج اعدا و یکه در معسکر بودند یک مرتبه بحرکت آمده هجوم بیاورند از چهار طرف
و بریزند بر آن مظلوم سنگها و کلوخها و تیرها و اطناب نی آتش زده تا فرصت بیابند اصحاب سیوف
رماح از کشتن آن مظلوم چنانچه این مطلب در سایر روایات نیز وارد شده است و بیان نمودیم این مطلب
تفصیلا و از جمله مطالب این فقرات آنست که ما او را نیز مفصلا بیان کردیم و آن اذن دادن حقتعالی
ملائکه و جمیع ارواحیکه در نشاة برزخیه هستند بنظاره و تماشای مقاتلات و مجاهدات و صبر و اصطبار
حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی پس تعجب نمودند ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا از مقاتلات و مجاهدات
و صبر و اصطبار آن امام مبین و باز از جمله مطالب این فقرات قضیه اسبها جولان آوردن جمیع
سوارها از چهار طرف و تاختن اسبها در حال زندگی و حیات آن مظلوم بر بدن شریفش در حالتیکه
بر روی افتاده بود در غایت ضعف از کثرت زخمها و جراحتها و ریخته شدن خون و جریان از موضعیکه
بحد و حصا نمیامد و همچنین از شدت عطش و جمله باقیه از فقرات شریفه شرح و بیان میکنیم انشاء الله
پس میگوئیم مخفی نماند بر شیعیان و محبان که این مطلبیکه حالا مینویسیم آتشی میزند بر اعضای رئیسه
مثل قلب و جگر و دماغ و بر غیر اعضای رئیسه واویلا وا مصیبتاه تا کی آه آه آه ای کاش قطع
و انگشتانم میشد مثل سوختن قلم و انگشتان آن عالم صاحب بصیرت علامه مبول پیکان آن مظلوم

از قفا

از قفای ثانیه با فاقه آمد ابن سعد ولد الزنا بانگ زد بر روساء القوم کفار که بشتابید تعجیل
نمائید در شهادت آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی پس مضمون جمله از روایات اینست که چهل
نفر از مرد کافر ولد الزنا با شمشیرها و خنجرهای برهنه میدویدند برای شهادت آن امام مبین
پس بلند میشدند بالای جای حکم دار بر عرش اعظم انور اقدس اطهر اطیب حقیقی یعنی بر صدر شریف
که مخزن علوم ربانیه و حکمتهای حقانیه و موضع صدور توقیع و فرمان فرمائی بر اهل عالم شهود و ملک
و بر اهل ملکوت بود پس هر کافر یکی از این چهل نفر با شمشیر یا خنجر برهنه بالای سینه و صدر شریف
بلند میشد و میخواست که آن امام مبین را شهادت برساند وحشت و اضطراب و رعشه و رعشه بر اعضای بدنش
میافتاد و خوف نزول غضب و هلاکت بر سبیل تعجیل بر قلبش غالب و مستولی میشد از آن صدر
شریف روحی له الفداء بطور شتاب تعجیل نازل میشد و شمشیر یا خنجر را از دستش میانداخت مگر بخت
و چنین کیفیت و بودن امام مظلوم در این وقت بر چه حالت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه
اشاره فرموده اند و آن این است فلقد کانک الطغاة بهوا ترها فقد رشح للموت جبینک و اختلفت بالانقباض
والانبساط شمالک و یمینک یعنی آن کفار طاغیان و اشرار بر صدر مبارک با شمشیرها نشستند و بلند
میشدند و حال آنکه امام مظلوم تو در حالت احتضار بودی و جبین مبارکت رشحات عرق مرگ بود
و دستهای مبارکت مختلف در حرکت بودند یکی در انقباض و یکی در انبساط تدیر طرفا خفیا الی
رحلک و بیتک یعنی چشمهای مبارکت را بر میگردانیدی بسوی خیمهها و اهل بیت و عیال
خفی با آنها نگاه مینمودی و قد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک یعنی این نگاه کردن تو بسوی
خیمهها بنظر خفی و ضعیف دو وجه داشت یکی آنکه قدرت بر نظر تام نداشتی دوم اینکه مشغول بودی

بنفس خود دست به جان دادن و از نتیجه اعراض نموده بودی از نظر کردن بسوی خیمها و اهل و عیالت
پس از جمله آن چهل نفر کافران طاغیان که پا بپای چکمه دار بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و
سینه اطیب و اطهر آن سید مظلومان گذاشتند یکی شبث بن ربعی لعین بود به دستش شمشیر مجرد
گرفت و بر صدر انور پا گذاشت و بلند شد و خواست آن امام مظلوم را شهید کند آن امام نظر
حقی و نظر ضعیف بآن نظر کرد آن ملعون از صدر انور و سینه اطهر نازل شد و شمشیر از دستش
انداخت و شروع بگریختن کرد و میگفت ای ابن سعد ویل بر تو باد میخواهی خود دور باشی از کشتن
این مظلوم و من خون شاه را بریزم و مواخذ باشم در نزد حقتعالی و خون شاه حقتعالی از من مطالبه نماید
معاذ الله تعالی یا حسین من نخواهم بحقتعالی ملاقات با خون تو بکنم و از جمله آن چهل نفر یکی سنان بن
انس لعین کافر بود و آن لعین کوسج و کوتاه و ابرص بود بانگ زد بر شبث بن ربعی و گفت
مادرت به عزایت بنشیند و موت ترا سعد و من چند چرا برگشتی و او را شهید نکردی شبث لعین گفت
خواستم شهید بکنم آن مظلوم چشمها باز گشود و نظر بر روی من کرد پس چشمهای مبارکش مثل چشمهای
مبارک رسول الله بود و حیا کردم که شبیه رسول الله را بکشم پس سنان کافر گفت بده شمشیر را
بمن من کشتن او سزاوارترم پس شمشیر را از آن بگرفت و بر صدر انور اقدس بلند شد پس آن امام مبین
بسنان نظر کرد پس سنان کافر بسیار مضطرب شده رعشه و دهشت بر اندامش افتاد و از غلبه
خوف و فزع بر آن کافر شمشیر از دستش افتاد و از صدر انور اشرف نازل شده رو بگریختن گذاشت پس
شمر ولد الزنا ملعون نامیمون بسنان رسید گفت مادرت در ماتمت بنشیند چرا از کشتن آن سر برگشتی
سنان ملعون گفت شمر ولد الزنا ملعون نامیمون ویل بر تو باد وقتی شمر آن مظلوم چشم گشود و بر روی من نظر کرد

بکلام

بخاطرم افتاد شجاعت پدرش پس از ترس تمام بدنم برید و شد از کشتن آن پس شمر ولد الزنا گفت پدرت سگ تو
چیان در حروب جستی بده شمشیر را بمن والله از من سزاوارتر کسی بکشتن آن نیست والله میکشم
او را خواه شبیه محمد المصطفی باشد و خواه شبیه علی المرتضی باشد آه آه آه آه جگر بسوزد آل
آب بشو چه طور طاقت بر شنیدن یا نوشتن یا در فکر این مقام سینه شق شود و او بلاد مصیبت باد
پس آن کافر زندیق ملعون نامیمون شمشیر را از دست سنان گرفت و پا گذاشت بر عرش اعظم الهی
یعنی بر صدر اشرف انور و سینه اقدس اطهر که مخزن علوم ربانیه و فیوض اسرار حقانیه لاهوتیه است
پس مخفی نماند که این وقت و این هنگام اول وقت آمدن ذوالجناح بود بسوی خیمها و اهل حرم رسول الله
برای اعلام و اخبار اهل بیت اطهار چنانچه امام معصوم زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه بر آن اشاره
کرده در بعضی فقرات مذکوره ذوالجناح و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی ای حق
بزرگوار فراموش نمیکنیم آن اسبی که اسب ذوالجناح از مرکز میدان و مصرع شریفت بسوی خیمها دوید
برای اخبار و اعلام اهل و عیالت و حرم رسول الله در حالتیکه صیحه میزد و با جوشش و خروشش همهمه مینمود
و زاری و افغان گریه میکرد فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا پس نسوان طاهرات
معصومات مطهرات و بنات فاطمیات اسب را بدترین حالات دیدند و نظر کردند لجام بریده و زین
از پشت آمده بزیر شکم اسب مشاهده نمودند برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه
سافرات پس از خیمها و خدرها بیرون آمدند در حالتیکه موهای سرها را پریشان کرده بودند بر وجوه
و بر سرها میزدند و رو بها را میخراشیدند بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و صیحه و ناله و زاری
و افغان میکردند و چه طور چنین نکنند که این نسوان طاهرات و بنات فاطمیات عزیزات الحضرت النبویه بعد مخدرات

اهل زمین و سماء بوده‌اند و در آن حالات ذلت و خواری بر آنها رو داده بود و آن حضرت مبارک مبادرت نموده
جالس علی صدره و واضع سیفه علی نحره و قابض علی شیبته و ذابح له بمهنده و قد سکنت حواسه و
خفیت انفاسه یعنی اهل حرم رسول خدا و زنان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات با گیسوهای
دویده بمرکز میدان نزد مصرع حضرت پس رسیدند بآنجا در حالتیکه شمر کافر لعین نشسته بوده بر عرش اعظم الهی
و مخزن علوم و اسرار و حکم الهیه یعنی بر صدر مبارک و سینه شریف و شمشیرش بیک دست گرفته
گذاشته بود بر نحر اشرف اقدس انور و بدست دیگرش گرفته بود محاسن مبارک را و آن کافر لعین بجهت
شروع در بریدن سر انور نموده و در آن وقت در حالتی بودی که حواسات از حرکت افتاده و ساکن
شده و نفس کشیدنت بسیار خفی و ضعیف بود و آمی آمی آه و واویلاه و واحسیناه بلند از اهل
حرم رسول خدا در مشاهده این حالات چه کردند بلی در آن زمان اهل ملکوت و اهل جنان و اهل دوزخ در
بجزع و شیون و ضجه و ناله و افغان در آمدند مخفی نماند که صریح از حضرات شریفه ظاهر شدن
همگی زنان طاهرات و بنات فاطمیات بوده در نزد مصرع در حالت شهادت آن امام حسین و از بعض آثار
و بعض کتب مقاتل چنین مستفاد میشود که حاضر شده در نزد مصرع در حین شهادت مگر زینب صدیقه با این
با خواهرش ام کلثوم صدیقه و آنچه بنظر این احقر میآید و جمع توفیق این است که ذوالجناح دو دفعه بسوی
خیمها آمد برای اعلام و اخبار پس در دفعه اول همه زنان طاهرات و بنات فاطمیات همگی دویده بمیدان
و آن حالات را مشاهده نموده‌اند و در دفعه ذوالجناح نیز همه زنان و گریه کنان با آنها بمیدان آمده و چون آن امام حسین
روحی له الفداء بآن زنان طاهرات و بنات فاطمیات اشاره فرمودند به برگشتن آنها بر خیام [illegible]
امتثال امر آن حجت الله و امام حسین نموده برگشتند یعنی قبل از آنکه امر شهادت باتمام رسید و چون

امر شهادت باتمام رسید و خوارق عادات و آثار غریبه و امور عجیبه پیدا شد ذوالجناح دفعه ثانیه
بسوی خیام آمد پس آن وقت در مصرع حاضر شد مگر زینب صدیقه بس یا با خواهرش ام کلثوم
دو احتمال دیگر میرود و بلکه بعد از این بر آنها نیز اشاره شود پس باز بر میگردیم بذکر امر شهادت امام
آن پس چون شمر کافر لعین بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور اطهر و سینه اشرف اطیب قرار گرفت
آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی بآن کافر لعین نظر کرد آن کافر بترسید و گفت من مهتیم مثل آن [illegible]
آمده برگشتند و یا حسین من از قتل تو بر نمیگردم پس آن امام حسین فرمود تو کیستی که بر سینه بلند
بموضع اعلی و اشرف اعظم و بلند شده و بوسه گاه سید المرسلین پس آن کافر گفت من شمر ضبابی
هستم آن مظلوم روحی له الفداء فرمود آیا مرا نمی‌شناسی آن ولد الزنا گفت بلی ترا میشناسم
حسین بن علی بن ابیطالب هستی و مادرت فاطمه زهرا است و جدت محمد مصطفی است و جده‌ات
خدیجه کبری است پس آن امام حسین فرمود ویل بر تو پس تو که مرا میشناسی چرا میکشی آن کافر
گفت جایزه میخواهم بسبب قتل تو از یزید بن معویه لعنهم الله تعالی پس آن امام مظلوم فرمود آیا شفاعت
جدم محمد مصطفی بهتر است در روز قیامت یا جایزه یزید لعین پس آن کافر گفت دانق از جایزه یزید لعین
نزد من بهتر است از شفاعت جد تو محمد مصطفی پس آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی فرمود یا شمر چون
دست از قتل من نمیکشی و لابد میخواهی مرا بقتل رسانی یک جرعه آب بده بخورم که از شدت عطش جگرم
داغ شده است پس آن کافر ولد الزنا گفت هیهات هیهات قطره آب نخواهی خورد تا آنکه شربت مرگ را
بخوری غصه بعد از غصه و جرعه بعد از جرعه‌ای [illegible] آب [illegible] تو را از نیست که پدر تو ساقی حوض
کوثر است سیراب میکند از حوض کوثر دوستان و شیعیان خود و بشر [illegible] تا آنکه پدرت ترا سیراب کند

پس آن امام حسین ع فرمود ترا قسم میدهم بحق حقتعالی نقاب را از روی بردار تا آنکه نظر کنم بروی تو آن
ولد الزنا نقاب را از روی برداشت پس آن امام مظلوم دید روی او ابرص و چشمش عور است و دندانش
مثل پستان کلاب و موهایش و دندانهایش مثل موها و دندانهای خوکها پس آن وقت فرمود
صدق جدی رسول الله آن کافر پرسید جدت رسول الله چه گفته است پس آن امام مظلوم حسین ع فرمود
که جدم رسول الله صلعم به پدرم امیرالمؤمنین ع میگفت و من می شنیدم یا علی پسر ترا یک ملعونی
ابرص و اعور که برای او پستانی هست مثل پستان سگها و موهایش و دندانهایش مثل موها و دندانهای
خوکها و این کلام را امام حسین ع قبل از وقوع حرب و مقاتلات نیز فرموده بود چنانچه در یک روایت وارد
شده است راوی میگوید در خدمت جناب سید الشهدا ع بودم در صحرای کربلا آن امام حسین ع نظر کرد
شمر کافر لعین را دید و آن کافر ابرص بود آن امام حسین ع گفت الله اکبر الله اکبر صدق الله و رسوله
جدم رسول الله صلعم فرمود گویا می بینم و نظر میکنم بیک سگ ابقع و ابرص که در خوردن خون اهل بیت
بسیار حریص است بهرحال پس آن کافر ملعون چون از حجة کبری و ولی مطلق حقتعالی السلام این را شنید
غضبش بجوش آمد گفت یا حسین تو مرا تشبیه بکلاب و خنازیر مینمائی و جدت نیز مرا تشبیه بکلاب و
خنازیر نموده است من ترا بطوری بقتل میرسانم که جزاء و مکافات باشد برای تشبیه کردن تو و جدت
رسول الله صلعم مرا بکلاب و خنازیر آه آه وای وای و ویلاه و مصیبتاه دیگر چه طور بنویسم کیفیت
شهادت الشیعیان والمؤمنان در این وقت ملهم شدم بذکر حدیثی که هرچند خارج از مطلب است
ولکن مناسبت خواهد نمود و سرّ عظیم را از اسرار الهیه بسبب آن خواهید دانست و قطع دارم که عطوفتش
الآن تعلیم از قبیل الهامات غیبیه حقتعالی است و مضمون و محصول آن حدیث این است که روزی سید المرسلین

باجمعی

با جمعی از اصحاب از کوچه از کوچه‌های مدینه مشرفه عبور می‌نمود و زنی در در خانه خویش ایستاده بود
و بسید المرسلین سلام داد و حضرت آن جواب سلام او را داد آن ضعیفه عرض کرد یا رسول الله استدعا
دارم که بخانه من داخل شوی و مرا سرافراز فرمائی پس آن سرور صاحب مقام انک لعلی خلق عظیم
با اصحاب خاص خانه آن ضعیفه شدند و نشستند و دیدند آن ضعیفه در بخاری هیمه‌های بسیار سوزانیده
جمرات آتش شعله میزند و در اطراف بخاری اطفال صغار چند بازی میکنند آن ضعیفه عرض کرد یا رسول الله
آیا رحم و مهربانی و رأفت من بیشتر است بالنسبه باین اولاد صغارم یا رحم و مهربانی و رأفت
خلاق عالمیان بیشتر است بخلق و بندگانش پس سید المرسلین فرمود البته رحم و مهربانی و رأفت
حقتعالی بیشتر است به بندگان و خلقش از رحم و مهربانی و رأفت تو باطفال و اولاد صغارت پس آن
ضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا آتش جهنم را خلق کرده است پس حضرت سید المرسلین گریه کرد
و فرمود و هکذا امرنی ربی پس مخفی نماند که چون آن ضعیفه آن کلام را ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک
سید المرسلین جمیع اسرار و حکم خلق شدن جهنم و معذب شدن جمیع کفار و منافقین در آتش
جحیم حاضر شده از جمله حکم و اسرار یکی قضیه کربلا بود و چون قضیه کربلا بخاطر آن سرور عالمیان خطور نموده و ملکوت
را بدیده بصیرت مشاهده نمودند خصوصا انتقام شهدا را و کیفیت کشتن شمر کافر ولد الزنا
آن امام مظلوم را پس شروع کردند بگریه کردن پس این یک سرّ از اسرار گریه نمودن آن سرور عالمیان
بوده قطعا و یقینا اگر گوئیم که سید المرسلین در انتقام سرش منحصر در همین وجه بوده و مثل سؤال
سؤال این ضعیفه را جمعی از انبیاء مرسلین از حقتعالی سؤال نموده اند یعنی سبب سرّ خلق نمودن حقتعالی
آتش جهنم را با وجود آنکه حقتعالی یک اسم از اسماء عظیمه اش ارحم الراحمین است پس و حقیقه حقتعالی

ملکوت روز عاشورا را و آنچه که در آن واقع شده بود برای اهل بیت رسول الله صلعم با آنها نمود یعنی عالم مثال
روز عاشورا را مشاهده نمودند و آن شئون و مواکب و شوکتهای معنویه جناب سید الشهداء علیه السلام من آل
آل العصم دیدند و نزدیک شد که از مشاهده این امر عظیمه و واقعه عجیبه غریبه در عالم مثال ارواح
مثالیه ارواح و انفس طیبه ایشان از اجساد ایشان قطع علاقه نموده و بهلاکت برسند پس آن وقت
دانستند که چنانچه مظهر اسم قاهر و همچنین اسم عدل خلق کردن آتش و جحیم است همچنین مظهر آن همچنین
بود تمام نمیشود مگر بخلق کردن آتش و جحیم و معذب نمودن کفار و منافقین را در آن با خلاف ابدی
و خلود دائمی ای مومنان و ای شیعیان و شنیدن انتقام سنگ و چوب بر سرها و سینهها زدن این
مقامی است که جمعی از کفار و منافقین از دیدن این مقام قلوب ایشان بسیار متأثر و محزون
گشت چنانچه هلال بن نافع که یکی از منافقین و از اهل عسکر ابن سعد ولد الزنا بود ذکر کرده است
که من ایستاده بودم با اصحاب ابن سعد ولد الزنا ناگاه یک ولد الزنا بانگ زد و ندا کرد و البشر
ایها الامیر این است شمر لعین حسین را کشته است پس از توقف که ایستاده بودم و دیدم و از
میان دو صف آمدم تا نزدیکی آن مظلوم رسیدم در حالت احتضار و جان دادن است والله
ندیده بودم کشته بخاک و خون غلطیده و بدنش بدریای خون غوطه ور گشته احسن و انور از آن مظلوم
سطوع انوار روی مبارکش و جمال هیبت اش مرا مشغول نمود از تفکر در آن حالتش و آن کیفیت
و در آن حال بجهه آب خواست که کافر زندیقی گفت یا حسین آب نخواهی چشید تا وارد هاویه شوی
از حمیم آن شرب نمائی پس آن مظلوم فرمود بصوت ضعیف من وارد هاویه میشوم بلکه وارد میشوم
بجدم رسول الله صلعم و ساکن میشوم در بهشت در خانه رسول الله در مقعد صدق عند ملیک مقتدر

مجروح

مجروح را آب غیر آسن و شکوه میکنم بر رسول الله از شما و بعوض میرسانم آنچه که کردید
پس آن کفار بی رحم و لا ان همگی بغضب آمدند گویا که حقتعالی ذره در قلوب ایشان رحم نگذاشت
پس شهید کردند آن مظلوم را در حالتیکه آن مظلوم با آنها حرف میزد و تعجب مینمودم از بیمروتی و
بیرحمی آنها و گفتم والله جمع نخواهم شد با شما بعد از این بیک امری از امور بدا آه واویلاه وا
مصیبتاه ای شیعیان و ای محبان بس است و کفایت میکند در مقام کیفیت آن مظلوم
روحی له الفداء آنچه که مخبر صادق امام محمد باقر علیه السلام بآن اشاره فرموده است و
گفته است والله کشتند آن مظلوم را بنحویکه رسول الله نهی کرده بود از آن نحو کشتن ابعد
از خلق خدا تعالی والله کشتند او را بشمشیرها و نیزهها و تیرها و سنگها و چوبها و عصاها والله بعد از
کشتن آن مظلوم اسبها بجولان آوردند تا نعل بر بدن شریفش و دیگر مخفی نماند آب خواستن آن مظلوم
از آن قوم کفار کرات و مرات و در اوقاتیکه در زمین کربلا افتاده بود خواه قبل از غشیه و خواه بعد از غشیه
حتی در وقتیکه نزدیک شهادت بود در جمله غیر قلیله از روایات وارد شده است و جمعی کثیر از اهل
مقاتل ذکر نموده اند ولکن باید اهل بصیرت بدانند که اگر برای آن مظلوم آب میاوردند و بآن مظلوم
میدادند البته آن آب را نمیخورد و تناول نمینمود چنانچه وجوه و اسرار این مذکور شد پس آب خواستن
آن مظلوم از آن قوم کفار وجوه و اسرار داشت و از جمله آنها اتمام حجت بود بر آن قوم کفار و مؤید و مسدد
این مطلب آن است که در بعض از روایات وارد شده است که آن وقتیکه آن مظلوم آب طلب مینمود
در حالتیکه بخون غلطیده و در یک کرم کربلا افتاده بود شخصی بزی و لباس درویشان کشکولی
پر از آب و آب نموده بخدمت آن حجه کبری و ولی مطلق حقتعالی آورد و بآن مظلوم سلام داد آن امام

حسین جواب سلامش را داده و آن شخص عرض کرد یا اباعبدالله صدایت و آب خواستنت جگرم را
کباب کرده و قلبم را داغ زده این است آب آورده‌ام بگیر تناول کن آن حجت کبری کشکول را از دست
آن شخص گرفت و آب را ریخت بر زمین و با انگشت مبارکش خطی بر زمین کشید و بآن شخص فرمود نظر
کن چون آن شخص نظر نمود دید که نهر عظیمی جاری میشود و معلوم شد آن شخص ملک بود یا از طایفه مؤمنین
جن بود یا از انس بود از شیعیان وای مؤمنین جان آن [illegible] بر وان کردن و چون
هوش شکست چشمهار از براه رجوع کنیم با تمام امر شهادت پس میگوییم چون که شمر کافر ملعون آن
از کلمات آن امام حسین روحی له الفدا بغضب آمده انداخت او را بر روی مبارکش و در بعض اخبار
بجای پاش زده و آن مظلوم را انداخت بر روی مبارکش و شروع کرد از قفا تقطیع اوداج و رگهای
آن مظلوم را و آن کافر میگفت میکشم ترا و یقین میدانم که پسر رسول الله هستی و جدت بهترین
خیر الناس و افضل جمیع خلق الله است و باز میگفت اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه زعم
ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلک الیوم وسوف اندم فیض و مک بالتراب بقیة
و لا ادوه و النبی ارحم پس آن کافر هر عضوی را که میبرید و قطع میکرد آن مظلوم روحی له الفدا میفرمود
وامحمداه و احمداه و ابالقاسماه و ابتاه و اعلیاه و حسناه و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و اعباساه
و اعطشاه و امصیبتاه و اقلة ناصراه کشته میشوم مظلوم غریب عطشان و حال آنکه جدم محمد مصطفی است
و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است و بعد از آن فرمود یا شمر خاف الله و احفظ
قرابتی من الجد محمد یا الی القائم یا شمر تقتلنی و جدی رسول الله اکرم و جدی
و فاطمة امی و الزکی ابن والدی و عمی جعفر الطیار فی جنة الخلد و بعد از آن فرمود و نادی الا یا ب

یا سکینه

یا سکینه یا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا یا رقیه یا ام کلثوم انتم ودیعة ربی الیوم فقد قرب
وعدی ایا شمر ارحم ذا الجلیل و بعده حرها یا ذا الکفل لیلا و هم بعدی سیبکی لکم جدی و اسعد من بکی
علی ذکرکم والفوز فی جنة الخلد سلام علیکم ما افترقتم نفوسوا التفورقی غدا آخر العهدی و در روایت
شهاب الدین زینب صدیقه رسیده در حالتیکه شمر ولد الزنا آن حجت کبری و ولی مطلق خدا را ذبح و نحر
میکرد و خودش را انداخت بر بدن شریف برادرش و شمر ولد الزنا بپای نحس نجسش بآن مظلومه
زد و آن مظلومه فرمود یا شمر برادرم را ذبح و نحر مکن و مرا بگذارش تقبیل برسان و صاحب کتاب مفتاح
النجاح از علمای عامه ذکر کرده است که آن مظلوم را شبل بن یزید اصبحی برادر خولی شهید کرد و این قول
مثل قول بعضی که خولی شهید کرده ضعیف و بی اصل است و بعض از فضلا امامیه ذکر کرده است شمر ولد الزنا
ملعون مابون بپای نحس آن حجت کبری و ولی مطلق حق تعالی را زد و او را بقفایش انداخت بعد از آن محاسن مبارکش را
گرفت پس آن امام حسین فرمود تویی آن شخص ابقع که او را در منام دیدم پس شمر کافر گفت یا توی از شبیه
الکلبی بالکلاب پس آن سگ کافر شروع کرد و شمشیر زدن بمذبح آن امام حسین و میگفت شعر اقتلک الیوم
و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه من عم و لا مجال لا و لا اکتم ان اباک خیر من تکلم و بعض فضلای اهل شیعه
ذکر کرده است که شمر سگ کافر و سنان بن انس نخعی رسیدند بآن حجت کبری و امام حسین در آخر
رمق اش و از شدت عطش زبان شریفش را در دهن مبارکش میگردانید و بصوت ضعیف آب طلب مینمود
پس شمر کافر سگ بپای نحس نجسش آن حجت کبری و امام حسین زد و گفت ای پسر ابو تراب تو اعتقاد
میکنی بر اینکه پدرت در حوض رسول الله سیراب خواهد نمود شیعیان و محبان خود را پس صبر کن تا از دست
پدرت بگیری و بعد از آن سنان گفت ذبح و قطع کن سر این را از قفا و سنان گفت والله نخواهم کرد

و جد تش محمد مصطفی اخصم خودم نخواهم نمود پس شمر سگ ملعون با بدن غضب آمده و در صدر شریف و سینه مبارک
آن امام مبین نشست و بدست نحس خود محاسن شریف مبارک آن حجة کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد
کرد آن مظلوم را شهید کند و ذبح نماید پس آن ولی مطلق حق تعالی در همان هنگام خنده کرد و فرمود آیا مرا میشناسی
و نمی شناسی من کیستم پس آن کافر سگ گفت من ترا میشناسم و حق معرفت نیز دارم و تو فاطمه زهرا است
و پدر تو علی مرتضی است و جد تو محمد مصطفی است و خصم من خدای جل جلاله است میکشم ترا هیچ باکی ندارم
هیچ خوف نمیکنم ای وای آه آه وا حسیناه وا اماماه وا عطشاناه وا غریباه وا قتیلاه آه آه ای شیعیان
چرا از حرکت نیفتاد ید فلک چرا منطبق نشد زمین و آسمان چرا منخسف و منکسف نگردیدند شمس و قمر و سرنگون نگشتند
عوالم امکان چرا منعدم و مختل النظم نگشت منعدم و فانی محض نشدید چه گویم و چه نویسم واحسرتاه
چرا نسوختید آیا ندیدید چه نوشته اید و چه مینویسید آه آه الله اکبر الله اکبر پس شمر کافر پدر مرده ولد الزنا
با شمشیر پس دوازده ضربت بنحر و ذبح آن امام مظلوم عطشان زد و بعد از آن سر انور اطهر اقدس آن مظلوم
و از بدن اطیب اشرف انورش جدا کرد الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر گفتن این مقدار در وقت زمین ارتفاع
الله اکبر گفتن آن سر انور اطیب اطهر خلیفة الله است و در وقتیکه شمر ولد الزنا آنرا از بدن شریفش جدا کرد
و بر نیزه بلند طویل زده و نصب کرد پس آن وقت صدای تکبیر سر اقدس آن خلیفة الله تعالی بر جمیع عوالم
امکان رسیده و در خاطره خلق جمیع نشاءات چنانچه همه بتبعیت سر اقدس آن خلیفة الله تکبیر گفتند
و این اثری از آثار تکبیر خلیفة الله تعالی در همان وقت و فرق نمود و بر تمام میان آن طایفه که مطلع
شدند بر وقوع این ادیه الملائکه بسبب وحی یا الهام یا مثل اینها باشد مثل ملائکه مقربین و ارواح انبیا
و میان آن طایفه که مطلع شدند ... و خطر جمیع خلق الله تعالی بر تکبیر گفتن ... تکبیر گفتن

سر انور و اقدس صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله تعالی است و این نیز از جمله خوارق عادات و
امور عجیبه بعد از شهادت است چنانچه بجمله از آنها اشاره خواهد شد پس از این نیز مستفاد میشود چنانچه
در بعض روایات نیز وارد شده است تکبیر گفتن آنقوم کفار نیز حتی تکبیر گفتن شمر کافر ولد الزنا نیز
پس چون شمر کافر ولد الزنا آن نیزه بلند را که سر اقدس انور را بر آن زده بود برداشت و چند قدم
راه رفت طاقت آن کافر بریده شد پس موضعی دید که در آن سنگ بزرگ و بلند افتاده است پس سر
اقدس و انور روحی و ارواح شیعته فداه را بالای آن سنگ گذاشت و آن موضع در این ازمنه
واقع در نزدیک یکباب از ابواب صحن شریف است و مشهور بباب القبله است و هر کسیکه از آن
باب بحرم محترم میرود یا از حرم بر میگردد در آنجا توقف مینماید او تعظیم و تجلیل میکند و بر امام مظلوم
سلام میدهد و آن موضع مثل قبه صخره یعنی اوطاق کوچک است و با شش اطراف فات متصل و
مسدود است و در بالای در این اوطاق کوچک این کتبه است هذا مسقط رأس الحسین علیه السلام
و ظاهر این است که این کتیبه در ازمنه سالفه هم ثبت بوده است و بسیار دیده شده است در آن موضع
شریف در شبها آثار و علامات غریبه و خوارق عجیبه مثل صیحه و شیون و آواز گریه و زاری و سطوع
انوار و ضیاء و روشنائی و جمعی از اخیار و ثقات و عدول مجاورین از عرب و عجم برای این احقر نقل
نموده اند مفصلا آن امور عجیبه و خوارق عادات را که خودشان مشاهده کرده بودند و مخفی نماند که
احتمال دارد که شمر کافر ولد الزنا آن سر انور اقدس روحی و ارواح شیعته فداه تا بآن موضع شریف
به نیزه نزده بود و او را بدستش گرفت تا بآن موضع رسید او را بالای سنگ گذاشت و بعد از چند
او را به نیزه زد و پس بعد از این ای شیعیان و ای محبان اهل این و ایقان چون امر شهادت

غشیه و بیهوشی روداد چنانچه گذشت و سبب آن غیبت که آن قوم کفار با شدت حرص ایشان در شتاب
و تعجیل در امر شهادت نزدیک آن امام مظلوم نیامدند با وجود آنکه این وقت سهل بود برای آنها
اتمام امر شهادت پس در بیان سر این و توضیح وجه این میگوییم بحول الله و قوته تعالی که خلیفة الله ولی
مطلق حق تعالی یعنی صاحب خلافت کلیه و ولایت تامه مطلقه چنانچه این نحو از خلافت و ولایت مخصوص است
بسید المرسلین و با اوصیای آن بزرگوار که وارث جمیع کمالات او بودند و این نحو از خلافت کلیه و ولایت
تامه مطلقه آثار بسیار و خواص بیشمار دارد و از جمله خواص آنست که صاحب این نحو خلافت و ولایت غوث
و بمنزله قطب برای اهل جمیع عوالم امکان و بمثابه قلب برای عالمیه موجودات امکانیه و چون مقتضای
انتقاد این بود که در حین غشیه و بیهوشی قطب امام حسین و صاحب خلافت کلیه و ولایت مطلقه جمیع عوالم
من المحراب الی الباب و من الصدر الی الساق متلاشی الاعضاء و متفرق الاجزاء و منهدم کل منعدم
شوند غیر آن ارواح که متصف بشدت قرب و قرب تام و اهل مبادی حق تعالی مثل انوار و ارواح کلیه
و عقول تامات فوق التامات دارند مثل روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و الصدیقة الکبری
و الحجة العظمی فاطمة الزهرا و سید شباب الجنة الحسن المجتبی و لکن مانع از جریان انتقاد یعنی مانع
از تفرق اجزاء عوالم امکان و پاشیدن سلسله موجودات و انهدام و انعدام آنها اراده الله تعالی
و عنایت ازلیه حق تعالی شد و لکن برای اضطراب و تزلزل و حیرت از حس و حرکت افتادن قاطبه موجودات
امکانیه مانع متحقق نشد پس همه در حالت غشیه خلیفة الله تعالی در اضطراب و تزلزل و حیرت و در غش
حالت بیحسی و بیحرکتی بودند زیرا بدون خلیفة الله تعالی عوالم امکان و موجودات جمیع ثبات و قرار و آرام
کرفت و از زمان وقتی بود که خلافت کلیه و ولایت تامه مطلقه بسید الساجدین و زین العابدین منتقل شده بود

با تمام رسید و در اثنای وفات سید الساجدین خلیفة الله تعالی بعد از پدر خویش در حالت غشیه چند سبب
شدت و رنجی که داشت و چون اصوات تکبیر و غیر تکبیر از قوم کفار بلند شد حرم محترم رسول الله از زنان
طاهرات و بنات فاطمیات سر رسیده و دیدند که حضرت امام حسین خلیفة الله تعالی حتی زینب صدیقه
معصومه مظلومه بیاد بر آن حضرت که در حین تمام شهادت و در روز صبح امام شهید بود و اهل حرم از خبر
و سبب بلند شدن اصوات با تکبیرات و غیر تکبیرات از آن امام پرسیدند فرمود یا عمتی بازنت
دامن خیمه را بردارید پس دامن خیمه را برداشتند چون که نظر کرد فرمود ای اهل بیت رسول الله جامه‌ها
بپوشید و گریه بکنید و آماده و مستعد شوید برای اسیری‌هاست پدرم را شهید کردند و سر انور
آن حضرت را بر نیزه بلند زده‌اند پس از آن بیکبار حالات بلا و ابتلا و تواتر آن و ظهور علامات خوارق
عادات بوقوع و ظهور رسید مثل آنکه غلیه و عرصه کربلا بنحوی که تاریک شد که زمین سرنگون و تخسف
شود و مثل کسوف آفتاب و خسوف قمر و متفرق شدن و با هم مشتبک شدن ستاره‌ها یعنی شهب
بنا به که بصورت ستاره‌ها و خون باریدن و سنگ باریدن و خاک سرخ باریدن و ریگ باریدن و
استیلای ظلمت تاریکی و وزیدن بادهای دو رنج مخوفه و صیحه و شیون کردن ذوالجناح مثل انسان
شکل و گفتن و صهیل و شیون و صیحه او الظلیمه الظلیمه من امة قتلوا ابن بنت نبیهم یعنی شکوه
بکنم بحق تعالی از امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را و مثل اینها از عجیبه و خوارق عادات کثیره
بنحوی که زیادت حصر و تعداد نیاید چنانچه بعد از این در موضع مناسب اشاره خواهیم نمود ان شاء الله

مجلس و مقام چهارم در بیان جمله‌ای از اسرار و وجه و برای چند امر که جمله‌ای از اخبار و روایات
متضمن آنها بوده مخفی ماند که برای آن مظلوم بعد از قتل و نعش از پشت ذوالجناح تعزیه کرده و تعزیه

دود آن حین خلعت این مقام را پوشیده و متوج بتاج اعظم انور اقدس شده بود پس از این با عطاء
رقیقه رشیقه حقانیه و ضابطه متقنه محکمه ملکوتیه مستعد و مشغول کرد و در زمان عشیه آن خلیفه الله تعالی خواه
زمان عشیه رسالت باشد چنانچه مذکور شد چنانچه قد سبق است با شش ساعت بود و باشد چنانچه مظنون این است که خطرات
حواس و اعضاء و جوارح رذیله و نجسه القوم کفار را ضعف و امر نفوس سوء و ارواح خبیثه آنها میکردند بلکه
غایت اضطراب و تزلزل در مقام تجسس و تحرکی بوده اند بلکه ایضاً نفوس خبیثه آنها در اضطراب و تحیرات
و فقد طاقت را امر کردن با اعضاء و جوارح رذیله ایشان بوده اند و این در حقیقت آخر مقام از مقامات
اتمام حجه و اکمال بینه بود **مجلس و مقام پنجم** در بیان سرور و تبسم و به برای خلاصی
شدن آن خلیفة الله در حین شهادت چنانچه روایت متضمنه این مطلب ذکر شد پس مخفی نماند که چون
شمر کافر ولد الزنا در صدد اشرف انور اقدس آن خلیفه الله تعالی نشست محاسن مبارکش گرفت بقصد
قتل امام حسین کرد و ظن شمر کافر بر آن شد که این مقام غایت جزع و زاری و ذلت است برای آن خلیفه الله تعالی
از این مقام بسیار متاثر و محزون و غمناک است ظاهراً و باطناً و برای خود و خویشان بسیار رنجیده بزرگ است
در نزد دوستان کفار و منافقین زیرا که آن کافر ولد الزنا از نسل اکثر کفار و منافقین بود و بلکه آن را مشکل میکرد و دفعه
و رو بر و مطلوب نسب شود و رجات آن امام حسین در نزد حق تعالی و در نزد انبیاء و اوصیاء و سایر
اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و ایضاً اقرار میکرد و بر اینکه خصم نفس خبیثه آن و ذلت طیبه پیش حق تعالی در
اعلات و بهشت مخلد و نیران جهیم معذب خواهد شد پس آن امام حسین در ضمن ضحک و خندیدن محبوب است
بآن کافر فهمانید که این مقام و انجالات چون مطلوب من است و در باطن خوشحالی و انبساط من مجرد است که
او را غیر از حق تعالی و خلفاء آن ادراک نمیتوانند بکنند زیرا که این مقام صبر و رضا و تسلیم من مطلوب محبوب

معشوق

معشوق من یعنی حق تعالی است و این حین مقام انبساط و فرح و سرور است زیرا با این مقام
رسیدم مدام و فقدان برای شهادت من شد و اتمام امر شهادت چنانچه ثمره عظیمه اش آن است که
ذکر شد یعنی طلب مقام رضا و تسلیم در راه محبوب حقیقی که حق تعالی است و همچنین ثمرات بسیار
دیگر دارد مثل نجات دوستان و محبان او از آتش جهیم و مخلد شدن اعداء و دشمنان او در آتش
جهیم و غیر از اینها نیز ثمرات و خواص و حکمتهای دیگر دارد بحمد الله تعالی حمل آمد پس حزن و غمگینی که
آن امام حسین بالنسبه نظر باحوال حرم الله تعالی و حرم رسول او بود و بالنسبه متفکره احوال ایشان
بعد از شهادت از ذلت و خواری و اسیری منافات ندارد با انبساط و فرح نظر به رضا و تسلیم اش نزد
حق تعالی و نظر بآن ذوق و شوق تام و اکمل ملاقات محبوب حقیقی یعنی حق تعالی بلکه صاحب ولایت
مطلقه و خلیفه الله تعالی جمع میتواند بکند در آن واحد و لحظه واحده میان انبساط و شادی و فرح
و میان احزان و غموم و انقباض و گریه و زاری و سرور وجه آخر در این مقام آن است که سهل و آسان
نبود که شمر کافر ولد الزنا اوداج و رگهای صاحب ولایت مطلقه را قطع نماید و خلیفه الله تعالی
بدستش ذبح کند زیرا که اگر دست آن کافر از قبیل فولاد بود و قلب آن ولد الزنا از جنس آهن
بود در این مقام قصد قطع اوداج و در حین عزم ذبح نمودن آب میشد بلکه او را آتش غیبی میگرفت و
خاکستر میکرد خصوصا در مثل آن وقتیکه آن کافر در صدد انور اطهر اقدس نشسته و آن امام حسین
فرمود من از تعداد تقیت مرتقی علیها و آن کافر در بعض مکالماتش گفت و انقی زجا بر تربه
ملعون بهتر است از شفاعت جدت سید المرسلین و غافل از این بود که این وقت وقتی است که جمیع
عوالم امکان در اضطراب و نزدیک بمقام انعدام و فنا بالکلیه است و ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء

و اهل جهان خصوصاً ارواح اصحاب کساء در غایت حیرت و صیحه و ضجه و گریه و زاری و افغان بودند
پس نظر کردن آن امام مبین بر روی شمر کافر زنیم به جهت هیبت و جلالت و عظمت خلافت و ولایت
مطلقه بلکه اظهار کردن آن خلیفة الله تعالی انبساط و فرح و ضحک و تبسم را از برای این بود که
موجودات جمیع عوالم امکان که نزدیک بود که بمقام فناء و انعدام رو بگذارند و لااقل از نظم و نظام
افتاده زمین با قاطبه سکان در آن و امثالش سرنگون و منخسف شود آنها را از خیالات حفظ نماید چنانچه
شانی از شئون خلیفة الله تعالی ترتیب عالم و حفظ نظم و انتظام او است در جمیع حالات پس
اگر امام مبین خلیفة الله تعالی همچنین نکرده بود در آن وقت شمر کافر از دایره قدرت و اختیار
بیرون میشد و دست و اعضاء نحسش انقیاد و اطاعت روح و نفس خبیثه اش نمیکردند و امر شهادت
بآن نهجیکه در عنایت ازلیه سبقت کرده بود متحقق نمیشد و باتمام نمیرسید و وجه دیگر آنکه ممکن است
گفته شود مطلب و لکن بسیار است و آن چنان که از این وجوه سابقه مذکوره و بیانش بنحو اکمل است
که امام مبین از تعجیل و شتاب شمر کافر تعجب فرموده ضحک و تبسم فرمود زیرا که موجودات جمیع
عوالم امکان در چه مقام و در چه حالت هستند و شمر کافر در چه حالت است و در قصد چه امر است علاوه
بر این آن کافر میدانست که آن زخمها و جراحتهای خارج از حد احصاء و ریخته شدن خون زیاد از
حد باعث شهادت آن خلیفة الله تعالی خواهد شد بیک دقیقه یا دو دقیقه و احتیاج به هیچ نحو دیگر نداشت
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط آن خلیفة الله تعالی
از پشت ذو الجناح بارض کربلا بنحو سجده تعفیریه که در مقام سجده شکر کرده میشود و بیان آن این است
که چون نزدیک شد آن خلیفة الله تعالی از پشت ذو الجناح بارض کربلا سقوط نماید مشغول گردید آن حضرت

که عالم

که در عالم ارواح و عالم ذر از اول با رب العزة جل و علا تعالی نموده بود یعنی قبول کردن آن خلیفة الله تعالی
ترویج دین و اقامه عمود آن را بسبب تحمل مصائب شدیده و بذل اموال و نفوس و اهل و عیال
بنحویکه آن نحو مصائب شدیده ما فوق آن متصور و معقول نشود و صحیفه ملکوتیه یعنی صحیفه این عهد و میثاق
در عالم ارواح اصحاب کساء و سایر ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین که شهود بر این امر بودند
شهادت خود شانرا در آن عهد نامه ثبت کرده و او را مختوم و ممهور بخواتیم خود شان نموده بودند چون
این عهد نامه و این صحیفه ملکوتیه باتمام رسیده بود در عالم ملکوت جناب سید الشهداء در آن عالم سجده
شکر نموده بود بنحو سجده تعفیریه و همان صحیفه در این نشأت دنیویه نیز ممهور و مختوم شده بود در
آخر زمن رسول صلعم بخواتیم اصحاب الکساء و تحت انبیاء و بخواتیم اسرافیل و جبرئیل و میکائیل
و جمیع ملائکه مقربین پس ما معتقد میگوییم که چون قوم کفار آن مظلوم را از پشت ذو الجناح بزمین
انداختند آن خلیفة الله تعالی بیقین و قطع نمود که امر شهادتش مختوم است و مفروغ است از اینکه
اثر بداء و محو و اثبات بر آن راه بیابد خواست این سقوطش از پشت ذو الجناح بارض کربلا بنحو
سجده شکر یعنی سجده تعفیریه باشد تا آنکه آنچه در بدایت شده بود مطابق باشد با نهایه و لکن خوف
نمود که این مطلوب حاصل نشود بسبب شدت ضعف و غایت انکسار در بدن شریف و اعضاء طیبه پس محکم
پس اعضاء و جوارح آن خلیفة الله تعالی که هر ذره و هر جزء از اجزاء آنها که بمثابه علوم و عقول و ادراکات
جمیع کبیری از روحانیین و ملکوتیین بود اطاعت او را آن خلیفه نمودند و مطلوب آن جمیل آمد یعنی
سقوطش و افتادنش بارض کربلا بنحو سجده شکر و سجده تعفیریه شد پس مطابق شد غایت یعنی آنچه در این
نشأت دنیویه شد با بدایت یعنی بآن چیزیکه در نشأت عالم ارواح و ملکوتیه شده بود مجلس مقام هفتم

در بیان یک مطلب عظیم و یک مسئلهٔ مشکل یک سؤال و جواب هم پس میگوییم اوّلاً در بیان آن مقدمهٔ
این مطلب است بزرگ قلوب محبین و مخلصین از گفتن و پنهان داشتن آن تنگ آمده است و بسته
بر ذکر و نوشتن آن جسارت و جرأت نمیکنند بلی هر وقت این مطلب بقلوب مؤمنین و مخلصین خطور میکند
بی اختیار صیحه کشیده و افغان نموده میگویند الهی کاش ما زمرهٔ محبان و حشر شیعیان در آتش جحیم
ابد الآبدین بوده و هزار الف مرتبه ما سنگها میشدیم و میسوختیم و نمیدیدیم و آقای ما و مولای ما خلیفهٔ خدا
یعنی جناب سید الشهداء را باین مصائب و بلاها بلکه انتها ندارد و باین طور و آن کیفیت کشته نمیگردید
تقریر و تحریر از آن حاضرات مبتلا و گرفتار هیهات هیهات تا باشنید که آنقوم کفار چه نحو
معامله کردند در وقتیکه از شدت ضعف و انجماح بزمین کربلا نزول کرده بود و آیا نشنیدید چه نحو و چه نحو
معامله کردند با آن خلیفة الله تعالی در وقتیکه در ریگ و خاک گرم کربلا بخون غلطیده بود و چه نحو
میزدند آن قوم در همین حالت از چهار طرف میریختند سنگها و کلوخها و چوبها و میزدند نیزه‌ها و شمشیرها
و تیرها و ابر از جمیع طوایف و طایفه جماعات که در اردوی ابن سعد ولد الزنا بودند معمول میداشتند
لکن طایفه بعد از طایفه و جماعت بعد از جماعت و دسته دسته و ترتیب بعد از ترتیب و مجموع در یک ساعت
بعد از مجموع در ساعت اخری و او بیاه و اهل بیتاه و گویا از خاطر فراموش نموده باشید بیحیا آن
آنقوم کفار را در بدن خلیفة الله تعالی بعد از رسیدن آن مظلوم بشهادت و آیا معامله شمر ولد الزنا
نشنیدید که چه طور آن خلیفة الله تعالی را بشهادت رسانید آه آه و ای وای بلی والله بعد از شهادت
نیز آن بدن اشرف مقدس آن عبد الله طیب طاهر را سنگ کلوخ و تیرباران نمودند این شطری از
مصائب و رفتار و کردار آن قوم کفار را شطری دیگر بعد از این ذکر خواهد شد پس این را که شنیدید دوباره

حالا بشنوید آن اشکال و آن سؤالیکه بقلوب خطور مینماید در اوقات ذکر کیفیت جناب سید الشهداء
پس میگوییم حاصل این سؤال این است که چرا خلاق عالمیان صرف نکرد و برنگردانید آنقوم کفار را
از این نحو کیفیات و از این نوع بیرحمی و بیمروّتی و بیرقّتی و مقصود از این سؤال آن نیست که چرا
سلب قدرت و اختیار از آنقوم کفار نکرد تا آنکه لازم بیاید که این سؤال موافق قواعد امامیّه
عدلیّه نباشد و لازم بیاید ایضاً که امر شهادت جناب سید الشهداء که از امور محتومه بود در عالم
ازلیه متحقق نشود و فواید مترتبه بر آن حاصل نشود بلکه مقصود از این سؤال آنست که خلاق عالمیان
قادر بود بر اینکه از آن قوم کفار سلب کند قدرت و قوّهٔ ایشان بر آن کیفیات که معمول داشتند در شهادت
آن مظلوم زیرا که آن نوع و آن کیفیات هیچکس از جن و انس و سایر اصناف و افراد ذی حیوة از ابتدای
خلقت دنیا کشته نشده است و نوع آن کیفیات هرگز کشته نخواهد شد مادامیکه این ذره دنیا باقی است
و محصول سؤال بعبارت مختصره واضحه این است که چرا بایست حق تعالی ذرّه از ترحم و رقّت بقلوب
آنقوم کفار نینداخت تا آنکه آن کیفیات مذکوره که از اسباب تحقیق مثل بنا داده پس این است
تقریر اشکال و تحریر سؤال که بیان کرده شد بنحویکه همه کس میفهمد و این اشکال چنانچه اشاره شد که
بقلوب اکثر محبین و مخلصین خطور مینماید و از حلّ و کشف این اشکال و جواب از این سؤال عاجز میباشند
و بعضی از اعزّه و احبّاء و اجلاّء اعلی الله مقامهم از این حقیر مسألهٔ سؤال کردند و در مطلوب خود شان اظهار
نمودند و گفتند که نزدیک است این اشکال اکثر ما را بسوی وسواس بیندازد تا که مستدعی کردند که حقیقت این اشکال را منحل
کنم و جواب وافی و شافی نزدیک بفهم همه از خواص و عوام بدهم پس این احقر حقیقت این اشکال را در ذیل
کتاب عربی خود مسمّی باکسیر العبادات فی اسرار الشهادات منحل کرده و جواب شافی از این سؤال داده شده

بحیثیتی که قلوب جمعی کثیر از مؤمنین و شیعیان بعد از شنیدن آن منور شده و سرور و ابتهاج معنوی
ملکوتی قلوب منوره ایشان را پر کرده و حاصل و مختصر جواب آن اینست که چون خلاق عالمین گریه و زاری کردن
مردم برای سید الشهدا را قربه و نظیره کل توحید قرار داده و در عنایت ازلیه اش و سید المرسلین چنانچه گوی
الهی فرموده من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و همچنین فرموده من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و
خلفاء الله تعالی و اوصیاء رسول الله در بیان و توضیح این کلام اول فرموده اند شرطها پس بعد از تحقق
این امور و تفکر صحیح در آنها متحقق میشود برای اصحاب زمان مستقیمه هر چند عوام باشند که شرط دخول
بهشت عنبر سرشت برای مسلم مؤمن بعد از قبول ولایت خلفاء الله تعالی و اوصیاء رسول الله صلوات الله
بر جناب سید الشهدا است و این گریه و زاری مثل زیارت کردن قبر انور اطهر اقدس اش مفتاح ابواب
بهشت است و لکن باید دانست که گریه کردن اولا و بالذات از انقباض قلب و رقت و اندوه و هموم
منبعث و حاصل میشود و حصول انقباض و حزن و تاثر قلب اولا و بالذات از امور اختیاریه نیست بلکه
از امور اضطراریه است ولی مقدمات و اسباب این انقباض و این تاثر در قلب اکثر اوقات از امور
اختیاریه میباشد زیرا که اولا قبل از تفکر در آن واقعه که مثلا رو آورده دست متفکر نخواهد شد پس چون
امر که مقدمات و اسبابش از امور اختیاریه باشد خودش نیز راجع میشود با امور اختیاریه پس او نیز
امر اختیاری میباشد هر چند اولا و بالذات از امور اضطراریه شمرده شده بود پس حالا معلوم شد که انقباض
و تاثر و حزن قلب از امور اختیاریه شمرده شده و همچنین گریه یعنی اشک چشم ریختن که ثمره و نتیجه انقباض
تاثر و حزن قلب است از امور اختیاریه شمرده خواهد شد پس چنانچه این امور معلوم و ظاهر گردید بدان لازم است
دانستن و فهمیدن مطلب دیگر و آن اینست که آحاد و افراد بنی آدم چنانچه در عقول و ارادات و خواهشهای

نفسانی

نفسانی و افکار و فهم و ذکاوت و بلادت و غباوت به یکسان و به یک طریقه و به یک نهج نیستند بلکه
بطرق مختلفه و انهاج متعدده کثیره میباشند همچنین است اختلاف و مغایرت ایشان و بودن ایشان
بر انهاج عدیده و طرق مختلفه در باب دوستی و دشمنی و الفت و بغض و در باب انقباض قلب و تاثر و حزن
و حصول نتیجه و ثمره اینها که گریه کردن و زاری نمودن باشد جمعی هستند که به حصول صحبت کمی و
قلیلی منقبض القلب و متاثر الفؤاد شده رقت و ترحم رو داده شروع بگریه مینمایند و جمعی
که بسیار بسیار قلیل الرقة و بسیار بسیار کم ترحم میباشند و قلوب ایشان را میتوان تشبیه نمود
به سنگ خارا و میان این دو جماعتیکه در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند جماعات کثیره دیگر
هستند که نه به آن حد تفریط رسیده اند و نه به این حد افراط بلکه میتوان گفت آحاد و افراد هر جماعتیکه
فرض میکنی مختلف با یکدیگر و متفاوت و متفاضل میباشند در این باب پس چون این امور ثابت
شد اشکال مندفع خواهد شد و قلوب منوره شده جواب از سؤال مذکور آنجا را خواهد گشت و باید
اکتفا نموده برای توضیح بیان میگوئیم که حکمت بالغه خلاق عالمیان و الطاف و تفضلات
غیر متناهیه حق تعالی و سابقه عنایات ازلیه بر این نهج قرار گرفت که مصائب آل محمد مصطفی صلعم کیفیت
شهادت جناب سید الشهدا بنوعی باشد که آن اشخاص و آن جماعتیکه قلوب ایشان را به سبب غلظت
و قساوت به سنگ خارا تشبیه میتوان کرد اگر آنها هم بشنوند گریه و زاری مینمایند و از دیدهها سیلاب
اشک میریزند تا آنکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موحد و همه گوینده لا اله الا الله شود
یعنی از اهل ولایت و محبت آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله صلعم پس این هنگام خوب توافق و
تطابق میان دو قول رسول الله صلعم خواهد شد یعنی فرموده آن حضرت من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة

دفن نموده‌اند من کی علی الحسین جهت لذا بجهة پس سرّ این بود که حقتعالی آنقوم کفار را خذلان نموده
بحال خودشان گذاشت و هر طوریکه دل خودشان خواست کردند پس اشکال مندفع شد و جواب به
غایت وضوح معلوم گشت و باز میگوئیم که سرّ دیگر نیز در انتقام هست و آن اینست که حقتعالی
خواست اظهار زیادتی مراتب و درجات صبر و شکیبائی محمد و آل محمد ص و منکشف نماید این را برای انبیا
و مرسلین و اوصیاء و جمیع ملائکه تا آنکه معلوم شود برای آنها افضلیت هر یکی از محمد و آل معصومین
او بر جمیع انبیاء و اوصیاء و کافه ملائکه و ایضاً معلوم شود برای همه سرّ از اسرار حکمت باری حقتعالی
در باب میثاق و عهد گرفتن از جمیع انبیاء و کافه ملائکه بنبوت مطلقه محمد مصطفی ص و ولایت مطلقه
علی مرتضی ع چنانچه این عهد و میثاق از همه انس و جن گرفته شده است باب پنجم در بیان امور متعلقه
بسلب و نهب و همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات این کلام در ضمن چند مجلس مقام ذکر
خواهد شد مجلس مقام اول در بیان سلب و نهب کردن آنقوم لباس و ثیاب آن امام مظلوم ع
بعد از شهادتش پس قمیص آن خلیفة الله تعالی را اسحق حضرمی گرفت و او آن را پوشید مبتلا به برص
شد جمیع موهای آن ریخته شد و در آن قمیص یافته شد یکصد و نزدیک بجهت مواضع سیوف و رماح
سهام و سراویل آن حجة الله الکبری را بحر بن کعب التیمی گرفت و آن کافر مبتلا شد بزمین گیری و عمامه
مبارک را اخنس حضرمی گرفت و بعضی گفته‌اند جابر بن یزید ازدی گرفت و او عمامه بر سرش کرد و مجنون
و دیوانه گشت و برنس آن را که از خز بود مالک بن یزید کندی لعنه الله تعالی گرفت و آن کافر بعد از
وقتیکه بخانه خود آمد و خون برنس را شست زن او آن گفت ای ملعون برنس پسر رسول الله صلعم را سلب
و نهب کرده بخانه من داخل میکنی بیرون برو و دور شو از من حقتعالی قبر ترا با آتش پر کند و آنکافر

روز

روز بروز فقیرتر شد و با سوء احوال رسید بگدائی و سائل بکفی میکرد و از دستهای آنکافر در زمستان
خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشک میشد و در بعضی از روایات ذکر شده است
آنکافر برنس شریف را بنزد زنش آورد و بزنش گفت این برنس حسین علیه السلام است خون را بشوی پس
آن زن گریه و زاری نمود و گفت ویل و عذاب برای تو باد پسر رسول خدا را کشتی و برنسش را آوردی
والله من با تو هم صحبت نخواهم شد ابداً پس آن کافر برخاست و دستش دراز کرد که آن زن را لطمه
بزند آن زن منحرف شد و دست آنکافر بمسمار در رسید مسمار داخل دست آنکافر شد و مسمار در آن اثر کرد
بنحویکه دستش تا نوبت قطع شد و آنکافر روز بروز فقیرتر شد تا بگدائی رسید تا آنکه بعذاب جحیم رسید
و نعلین مبارک آن امام مظلوم را اسود بن خالد لعنه الله تعالی سلب کرده برداشت و قطیفه مبارک
که از خز بود قیس بن اشعث لعنه الله تعالی گرفت و درع بیضی زره را عمر بن سعد ولد الزنا گرفت
و او را مختار رحمه الله تعالی بابی عمرة که قاتل ابن سعد ولد الزنا بود بخشید و شمشیرش را جمیع بن الخلق الاودی
گرفت و در بعضی روایات او را اسود بن حنظله تمیمی گرفت و در روایت اخری مردی از بنی نهشل گرفت
و در روایت دیگر که آن شمشیر آخر الامر بدست حبیب بن بدیل رسید مخفی نماند که این شمشیر سلب
نهب شده ذو الفقار نبود و همچنین آن درعیکه سلب شد درع داودی نبود زیرا که ذو الفقار و درع داودی
از ذخایر و مواریث نبوت و امامت میباشند و بغیر از خلفاء الله تعالی و اوصیاء رسول خدا نمیرسید
بلکه برای دیگران قدرت و قوت حفظ و برداشتن و نگهداشتن آنها نیست ابداً و ایضاً مخفی نماند که سراویل
سلب و نهب شده غیر از آنچه بوده است که ساتر عورت آن حجة الله الکبری بوده است و ممتنع محال است
که سلب و نهب شود ساتر عورت آن خلیفة الله تعالی و آنچه صاحب کتاب تبر المذاب ذکر کرده است که

نمد شاب لباس آن حضرت را نهب سلب کردند حتی ساتر عورت را غلط اندر غلطات موافق

عقد تحفه شیعه نخواهد شد صلاه و ابدا بلکه موافق مذهب خودش میشود که از اهل سنت و جماعت است انگشتر

مبارکش را کافر ولد الزنا بجدل بن سلیم کلبی سلب کرده برد و لکن بچه کیفیت و بچه نحو آن روداد

و مصیبت را چه طور بنویسیم و چه نحو قلم جاری شود بهر حال چون آن کافر خواست انگشتر آن امام مظلوم

از انگشت اشرف انور اطهرش بیرون بیاورد نتوانست نزع نماید نظر باینکه خون اطهر انور اطیب

چسپیده و خشک شده بوده و آن با انگشت مبارک قایم و مستحکم ملتصق شده بود پس آن کافر ولد الزنا انگشت

آن امام مبین را با شمشیر یا خنجر قطع نموده انگشتر را با انگشت مبارک او برداشت مجلس تمام دوم

در بیان تحفه مناسب پس بگوییم مخفی نماند که بمناسبت خوب است در این مقام ذکر خاتم تختم امیر المؤمنین

پس آنچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در این باب آنست که حضرت امیر المؤمنین

در نماز جماعت بود با حضرت سید المرسلین و سائلی پیدا شد و میان صفوف دور گردید و هیچ کس

احدی بر آن چیزی نداد و امیر المؤمنین در حالت رکوع اشاره بانگشتری که در دست مبارک داشت

و او را بآن عطیه فرمود و آیه وانی دلالت در اثبات امامت و ولایت مطلقه در شان و بیان آن

امام مبین نازل شد پس از حضرت صادق سؤال کردند کیفیت آن انگشتر چه بود پس آن حضرت

فرمود نگین آن انگشتر چهار مثقال یاقوت سرخ بود و حضرت امیر المؤمنین طوق بن حران را

بقتل رسانید از انگشت آن نزع فرموده بود و طوق بن حران پادشاه و ملک بود از ملوک کفار

باز بحضرت صادق عرض کردند که قیمت انگشتر چه قدر میشد آنحضرت فرمود قیمت او بقدر خراج

شامات و اطراف و توابع و متعلقات شامات تا بعرض نمودند این چه قدر میشود پس آنحضرت فرمود

هزار

هزار بار شتر از طلا و نقره و چهار صد بار شتر از طلا و شش صد بار از نقره و لکن غزالی در کتاب سر العالمین

در باب خواص النبوة ذکر کرده است که امیر المؤمنین تصدق کرده در نماز در حالت رکوع خاتم بن سلیمان

بن داود که جمیع اساس ملک سلطنت و تسخیر جن و انس و وحش و طیور و ابر و باد و غیر ذلک که حضرت سلیمان

داشت بسبب آن خاتم بود و بعد از تصدق باین خاتم آیه امامت و ولایت مطلقه یعنی آیه انما ولیکم الله و رسوله

در شان و نشان امیر المؤمنین نازل شد و حاصل آنچه ذکر کرده است با توضیح تمام و شرح و بیان شافی

از این اختصار این است که در نزدیکی زمان بعثت سید المرسلین دو شخص بودند از اهل مغاربه و از علوم ساحره

و کتب انبیاء سالفه و علوم غریبه با اطلاع بودند علاوه بر این از اهل ریاضت و متصف بعلوم حکمیه

شده و از طالبان مراتب عالیه نیز بودند نام یکی طوقیا و نام دیگری عفان بود و سفر طول و دراز کرده

تا آنکه رسیدند بموضعی که در آن باغ و بستان بود و شامل نهرهای عجیب و جسد حضرت سلیمان بن داود

در آن باغ بود و در بالای یک سریر و عفان عزایم و اوراد بسیار خواندند تا آنکه طلسم را شکستند و داخل باغ

شدند و طوقیا تقدم کرده که خاتم را از انگشت سلیمان نزع کند ناگاه از زیر تخت اژدهای بزرگ هولناک

بر حفظ این خواص اسرار الهیه سر بیرون آورده و یک نفخه و دم زد طوقیا را سوزانید پس عفان شکسته رنجیده

شد و بعض افسون شده از جیبش بیرون آورده و او را بسوخته طوقیا ریخت پس آن باذن الله تعالی زنده

گشت پس مرتبه دویم و مرتبه سیم باز مثل مرتبه اول شد باز حرص و طمع بر آنها غالب شد پس مرتبه

چهارم خواست باز دست ببرد و خاتم را نزع نماید مشتعل شده ناگاه نفخه و دم زد و او را سوزانیده هلاک کرد و

علم عفان تا اینجا بود پس عفان شروع کرد بگریستن و خود بخود میگفت آیا این کار شیطان بوده است

که این اژدها یا ملک بوده است یا یک شخص مؤمن از طایفه جن موکل با امر حق تعالی بنعش حضرت سلیمان

خاتم و سریر و بلغ پس آن اژدها صیحه زد و گفت ای عفان برگرد و حالا مأذون نیستی از جانب
حقتعالی که خاتم را بر داری و ممکن تصرف کنی و او را برسان بمحمد سید المرسلین نزدیک است بعثت
آن رسولیکه حقتعالی تفضیل داده است او را بر جمیع خلق اش و جمیع اهل ملاء اعلی بآن سلام مفتخر شستند
و این انگشتر باید در انگشت مبارک او باشد پس عفان انگشتر را گرفت و آنطوریکه مأمور شده بود معمول
داشت و خود هم در قطع مراحل و وادی نموده بعد از مدت مدید بمدینهٔ طیبه رسید و بخدمت سید المرسلین
مشرف شده و شرف اسلام رسید و قضیه را باتمام عرض آنحضرت صلعم نموده آن انگشتر را تسلیم نمود پس
آنحضرت صلعم انگشتر را برادر و وصیش امیر المؤمنین ع عطا فرموده امر کرد با انگشت مبارکش انگشتر را
مزین نماید پس همینکه امیر المؤمنین ع انگشت مبارکش در آن داخل نموده کان فی الفور حاضر شدند طوایف
طایفهٔ جن و اصحاب رسول الله صلعم همه دیدند و مشاهده نمودند و بر این هم شهادت میدادند و بعد از آن
حاضر شده و داخل شده مرا با نام جنی که سلطان سلاطین و شهنشاه و جمیع ملوک و سلاطین قاطبه
طوایف جن بود و عرض کرد یا امیر المؤمنین ع ما همه طوایف جن از مسلم و کافر مسخر و مطیع و منقاد تو
شدیم همان طوریکه برای سلیمان بن داود بودیم و امیر المؤمنین ع او را مرخص نمود و فرمود [illegible]
و بعد از مدتی در ملاء اعلی در میان ملکوتیین و ملائکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در این مسئله بود که
آیا امیر المؤمنین ع این خاتم را که اساس ملک سلیمان ع و مدار تسخیرش جمله کثیره از آن عوالم امکان است
میشود در راه خدا تعالی بسائلی بدهد پس جمعی از ملائکه گفتند بلی امیر المؤمنین ع همین خاتم را در راه خدا بسائلی
عطا میفرماید اگر سائلی سؤال کند و جمعی گفتند چه طور معقول میشود که اساس ملک سلیمان ع و مدار تسخیرش را
بیک سؤال عطا نماید پس همه ملائکه مسئلت نمودند از حضرت رب العزة حقتعالی که بطلب

برای

برای ایشان معلوم و منکشف شود حقتعالی دعوت و مسئلت آنها را اجابت فرموده و ملکوت ارض
برای آنها منکشف فرموده یعنی هرچه در ارض شود آنها او را از ملاء اعلی نظاره نمایند و رؤیه کنند پس
جبرئیل امین وحی بصورت سائلی میان صفوف نماز جماعت سید المرسلین ص دور میزد و مسکنت و اظهار سؤال
میشود پس احدی دانقی بلکه نصف خرمائی بآن نداد تا آنکه نزدیک امیر المؤمنین شد و آنحضرت در حالت
رکوع بود اشاره کرد بجبرئیل امین که آن خاتم اساس سلیمانی را از انگشت مبارکش بیرون بیاورد و ببرد
پس جبرئیل فی الفور او را بیرون کرد از انگشت آنحضرت ع و برداشت پس آن خاتم پرید و رفت بسوی سید المرسلین
و ملائکه سکان سموات این را مشاهده نمودند همه تعجب کردند و صیحه و ضجه عظیمه میان آنها شد و صدا بلند کردند
بتسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید حقتعالی که همچنین عبد خاصی دارد که خلیفهٔ حقتعالی و وصی رسول الله است و
بلند گفتند طوبی طوبی لک یا امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین که حقتعالی با تو مباهات فرمود که
مثل تو بنده دارد پس جبرئیل امین منکشف بنا لکم انتم اهل بیت انعم الله علیکم الذین اذهب الله
عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا پس جبرئیل ع صعود نمود و قبل از تمام رسول الله صلعم نماز را بعد از اتمام تنزل
نمود و آیه و الی هدایة و شافی دلالت نمود و بحکم الله و رسوله آنچه از حقتعالی بسید المرسلین رسانید پس
آنحضرت صلعم امر نمود بنشستن مردم و عدم تفرق ایشان از مسجد و بعد امر فرمود با امیر المؤمنین که نزدیک
رسول الله صلعم بنشینند و برای اظهار شأن و جلالت تقرب او در نزد حقتعالی فرمود یا ابا الحسن کجا است
خاتم سلیمان ع پس امیر المؤمنین ع عرض کرد که او را بسائلی دادم و سید المرسلین برای اظهار مراتب و
شئونات آن فرمود یا ابا الحسن سپاس ملک و عظمت و دولت و شوکت سلیمان بن داود را در مقابل
یک سؤال بخشیدی پس آنحضرت گریه نمود و عرض کرد یا رسول الله صلعم چه میکنند اهل بیت طهارت

دنیا و ما فیها را که در حلالش حساب خواهد شد و در حرامش عقاب خواهد شد پس آن وقت سید المرسلین
آنحضرت را در آغوش کشید و معانقه نمود و فرمود طوبی طوبی لک یا ابا الحسن حق رب العزة ثبت
مباهات فرمود بملائکه کرد و چون فارغ شد پس آن وقت جبرئیل فرود آمد نزول وحی را و آیه انما ولیکم الله و رسوله الخ
خواند این حاصل کلام غزالی با شرح و بیان شافی از این حقیر و غرض این حقیر این است که میان
آنچه از صادق علیه السلام روایت شده بود در باب تصدق بخاتم و نزول آیه شریفه و آنچه
چنانچه ذکر کردیم آن روایت و میان آنچه که غزالی ذکر کرده است هیچ منافات و تناقض و
تعارض نیست بلکه توفیق و جمع بنحو حسن میان این دو روایت ممکن است پس میگوییم امیر المؤمنین
در حالت رکوع در نماز دو مرتبه تصدق نموده است در یکی بخاتم طوق بن عمران و در دویمی بخاتم
سلیمان بن داود و آیه شریفه دو مرتبه نازل شده است و نظایر این در کتاب کریم موجود است

مجلس و مقام سیم در اشاره بسؤال و جواب دیگر پس میگوییم مخفی نماند که اگر کسی سؤال
کند و بگوید که امیر المؤمنین در حالت نماز خضوع و خشوعش و حضور و توجه قلب اش بمرتبه بود
که نزدیک میشد فانی فی الله شود پس چه طور میشود که در همچنین حالت التفات بسؤال سائل نماید و
اشاره نماید بنزع خاتم از انگشت مبارکش پس جواب از این سؤال این است که اگر عارف موحد
بمقام الکلیت و الثبات نرسیده باشد در عرفان و معرفت حقایق آن وقت التفات آن در
حالت نماز با امثال این امر مذکور منافات و تضاد دارد و قطعا با حضور قلب و خشوع و خضوع آن و لکن خلیفه بر حق
و امام و کتاب مبین و حجة الله علی جمیع خلقه من بعد نبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و مقام شأن آن ابلغ و اعلی و ارفع است
که امثال این التفاتات مضر باشد بقدر ذره بخضوع و خشوعش و این مطلب بجواب نامه بیان و دلیل کرده ام

در بعـ

در بعضی از تصانیف و منقول و برای توضیح و تشدید و تأیید این جواب که ذکر کردم یک حدیث دیگر
که مناسب این مطلب باشد و متضمن منقبتی از مناقب امیر المؤمنین هم شود ذکر میکنم پس میگوییم از ابن عباس
بسند معتبر روایت شده است که کسی بخدمت سید المرسلین دو شتر چاق و فربه بهدیه آورد و رسول الله قبول
نمود و در مجمعی از اصحابش نشسته بود فرمود که هر کسی دو رکعت نماز کند از اول نماز تا آخرش بخضوع و خشوع
باشد و حضور قلبش بنحوی باشد که هیچ امری از امور دنیا بقلب و خطور ننماید پس یکی از این دو شتر را باو عطا
میکنم ابن عباس میگوید احدی از اصحاب توانائی این را ندید و همه ساکت و صامت شدند امیر المؤمنین
عرض کرد یا رسول الله من میکنم آنحضرت فرمود بسم الله پس امیر المؤمنین تجدید وضو نمود و شروع کرد بنماز و
باتمام رسانید پس جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد عطا کن یکی از دو شتر را بعلی پس سید المرسلین فرمود بلی
یا اخی یا جبرئیل برادرم و وصیم ابوالحسن از اول نماز تا که بسلام برسید با خضوع و خشوع و حضور قلب بود
بنحوی که هیچ امری از امور دنیا در دلش خطور ننمود و لکن در وقت سلام دادن در دلش گذرانید که کدام
دو شتر چاق تر و فربه تر است تا او را بگیرم جبرئیل عرض کرد این امر دنیا نبود این هم ارادت مرتقی
رضای حق تعالی بود زیرا از اول قصدش این بود که این را ذبح کرده در راه حق تعالی با ایتام و فقرا و مساکین
تقسیم نماید از این جهت در وقت سلام دادن او را در دل گذرانید مخفی نماند که غرض رسول الله از این وقت نمودن
اظهار منقبتی بزرگ از مناقب امیر المؤمنین بود تا آنکه احبا و مخلصین و اعدا و منافقین بشنوند شهادت
حق تعالی و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین پس میگوییم ای شیعیان و ای محبان چون این دو منقبت عظیم
مناقب لا تعد و لا تحصی امیر المؤمنین شنیدید پس مع لا مناسبت فهمیده بر سر و سینه زنید و مجنون وار رخت
لباس پاره پاره کنید و نوحه نمائید و حسیناه و امظلوماه بگوئید زیرا که مناقب جناب سید الشهدا مجالی

و مظهر ملکوت و لوازمات در روحانیت و معنویه مناقب جده و پدر و مادر و برادرش بود و لکن این را باید
فهمید این تجلی و این مظهریت بچه نحو و چه نهج بود آه آه بلی همه بخود دریا و غم آورد و آنکه بر زخم گوهر
مصائب فزون بود و یا گاه تأمل بکنید که جناب امیرالمؤمنین که انگشتری را که اساس مدار ملک سلیمان بود
در راه حقتعالی و در مقابل سؤال جبرئیل این بخشید اما جناب سید الشهداء در راه حقتعالی انگشترش را که
واگذار کرد که آن انگشتری چون آن خلیفة الله تعالی مصبوغ بخون و برنگ یاقوت احمر شده بود پس این انگشتر
این صد هزار مرتبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انگشتری که مدار اساس ملک سلیمان بود آه آه
چطور این نهج نباشد و حال آنکه مزین بود از آن خون اطهر و اطیب که در آن انگشتر بود و افضل و اشرف و اعظم بود
در نزد حقتعالی از ارواح و عقول جمیع کثیر از ملائکه و روحانیین آه آه ای دل بسوز و ای جگر خون شو و ای عین
بیحد و نهایت گریه کن و داد کن واحسیناه و امظلوماه بگو زیرا که جناب امیرالمؤمنین وقتیکه آن خاتم
تصدق فرمود در حالت رکوع در مقام فنا فی الله بعضی نزدیک بمقام فناء بود اما جناب سید الشهداء
در وقت واگذار کردن خاتم در راه حقتعالی در عین لجه بحر و دریای فناء فی الله بود و چون تمام
رکوع و سجود اعظم مقامات تذلل و تخضع و تخشع برای حقتعالی است و امیرالمؤمنین خاتم بخشی را
در حالت رکوع نمود اما جناب سید الشهداء در حالت خاتم بخشی در راه حقتعالی جمیع اعضاء و اجزاء
بدن شریفش در خاک و خون غلطیده و همه این اعضاء و اجزاء طیبه و طاهره و شریفه و نورانیه
شعشعانیه همه در خاک تذلل و تخضع و تخشع مثل ساجدین شاکرین بسجده تعفیریه در سجده تعفیریه بود
و سر انور اشرف اطهر اطیب اش در سر رمح طویل بذکر شکر و تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بود الله
عجب مقامات است و عجب اسرارات عقل اصحاب فهم و ذکاء بفهمیدن بعضی ازین مقامات

اسرار در تحیر و اضطراب است مخفی نماند که در سند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است که بحضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که خاتم جناب سید الشهداء علیه السلام آخر بکه رسید شنیده ام در روز کربلا
از انگشت مبارکش او را بیرون آوردند و نهب غارت نمودند آنحضرت علیه السلام فرمود چنین نیست که شنیده
آن انگشتر از رسول الله بامیرالمؤمنین رسید و از امیرالمؤمنین بحسن مجتبی رسید و از حسن مجتبی
بسید الشهداء رسیده و او آن را بسید الساجدین داده بود و او آن را به پدرم داده بود و او بمن داد و
الآن در نزد من است در هر روز جمعه بانگشتم میکنم و نماز میکنم پس میگویم که این حدیثیکه از صادق
روایت شد منافات ندارد با آن روایتیکه گذشت یعنی بجدل بن سلیم ملعون انگشتر آن امام مظلوم را
برید و نهب کرد زیرا که آن انگشتری که صادق فرمود آن از مواریث نبوت و خلافت و امامت بود
آن البته باید در نزد خلفاء الله تعالی و اوصیاء رسول الله باشد اما آن انگشتری که بجدل بن سلیم کافر برد
از مواریث نبوة و خلافة و امامت نبود و محمد بن مسلم همچنین فهمیده بود که آن انگشتری که در کربلا بردند
و نهب کردند از مواریث محمد مصطفی و علی مرتضی بوده است چنانچه سیاق سؤال محمد بن مسلم بر این مطلب
دلالت دارد پس حضرت صادق علیه السلام این را نفی فرمود و نیز مخفی نماند که چنانچه در روز عاشورا ثیاب
و لباس جناب سید الشهداء غیر از آن لباسیکه ساتر عورت بود خواه او را سراویل بگویم خواه سراویل
نگویم سلب و نهب نمودند و همچنین ثیاب و البسه سایر شهدا خواه عترت با شخص بودند خواه
سایر اصحاب بودند همه را نهب و غارت بردند و هیچ چیز از آلات و شمشیر و نیزه و ثیاب و لباس
و اشیاء آنکه داشتند مگر اینکه سلب و نهب نمودند بلی از احدی ساتر عورت نهب و سلب ننمودند
چنانچه قدرت و قوه بر آن نداشتند که ساتر عورت احدی از شهداء سلب و نهب نمایند خواه آن شهید

از بنی هاشم باشد و خواه از غیر آنها پس شیعیان و محبان انتقام را بعین نتیج نفهمند و اعتقاد نمایند
و غیر این نتیج را اعتقاد ننمودن یا گفتن لیس برضا و عقیده آن معتقد با آن و قل خواهد شد **باب ششم**
در بیان احوال ذو الجناح و امور که از آن صادر شده است در روز عاشورا بعد از شهادت خلیفة الله تعالی
و همچنین در ذکر امور مناسب این باب کلام در جناب و نمیز چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد
مجلس اول مقام اول در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت خلیفة الله تعالی پس میگوییم وقتیکه جناب سید
بدرجه شهادت رسید ذو الجناح نعره میزد و صهیل و حمحمه میکرد و تحلحل و شکستن میکرد و اعدا بعد و اعدا
تا خانه میکرد این بعد و لد الزنا امر کرد که بگیرید این را و بیاورید برای من این اسب از بهترین جیاد خیل رسول الله است
پس سوارها از چهار طرف اسب دوانیدند برای گرفتن آن صاحب فا پس آن حیوان القوم کفار را با پا
میزد و بدندان میگرفت تا جماعتی را بجهنم فرستاد و چندین سواره را از اسبها انداخت و هلاک نمود
از غیرت اسپش میان غضب و امتحان ... میکرد و میگفت و در بعضی روایات چهل نفر را کشت پس
ابن سعد ولد الزنا بانی سواره ها گفت دور باشید از آن تا ببینیم چه میکند و بچه امر مشغول خواهد شد و چون
القوم کفار از آن دور شدند و آن حیوان که حال و طلب آن نشستند پس شروع کرد به نظر کردن بنعشهای
شهدا و ... تفحص نمود و همه نعشها را چند ... و شریف طاهر جناب سید الشهدا الطیب پیدا نمود
خود را بآن جسد رسانید بر آن ... بوسه ... پاره پاره شد پس شروع کرد ببوسیدن آن جسد
بسیار چون بوسیدن جسد انور را ... سر خود را بآن جسد انور با ... صهیل میکرد و نعره میزد
و گریه میکرد مثل گریه زن ... و در همه شیهه میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها
وارد شده است که در جنگ صفین لشکر معاویه لعنه الله تعالی شریعه فرات را احاطه کردند و امیر آن لشکر

اعور سلمی ملعون منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین از آن آب بردارند احدی از امراء و زرها لشکر
لشکر امیر المؤمنین قادر نشدند بر آنکه حرمتی بردارند و القوم کفار را از شریعه فرات متفرق و منهزم
نمایند پس جناب امیر المؤمنین سید شباب اهل الجنة یعنی مظلوم کربلا را با پانصد سواره فرستاد تا اینکه
شریعه را بگیرد پس آن مظلوم کربلا روحی له الفداء با پانصد نفر شریعه رسید و القوم کفار یعنی لشکر معاویه
بعد از کشتن جمعی از آنها متفرق و منهزم ساخت و شریعه را بدست آورد پس امیر المؤمنین فرمود ای مردم
اهل لشکر همین حسین پسر من و پسر رسول الله در عرصه کربلا کشته خواهد شد تشنه و آب از آن مردم
مضایقه کرده و حمحمه میکند و در حمحمه شیهه خواهد گفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیهم و هم یقرؤون
القرآن الذی جاء به الیهم بعد از آن جناب امیر المؤمنین این دو بیت خواندند و کل ذی نفس او غیر
ذی نفس یجری الی الاجل یأتی بالقدر ای همین معنا را قبل بعد عمره علمای قبیله اهل با شرا و بر آن
حیوان که ... انسان کامل بود خود را در خون اطهر اطیب نور جناب سید الشهدا تمرغ نمود و
قصد خیام آل رسول الله تعالی اهل حرم رسول الله کرد و در ... صهیل عالی و بلند مینمود و فریاد میکشید و دو
بزمین میزد و صوت فغان و فریاد اش بوادی و صحرا ها پر کرده بود و باز در حمحمه شیهه میگفت الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیها و جمیع مردم کربلا از این صاحب ... نظر میکردند و تعجب مینمودند
نبیها و اهل حرم رسول الله مینمودند و در نزدیکی خیام صهیل صوتش بسیار عالی و بلند کرد و صهیل
بگوش زینب صدیقه صغری رسید و بلکه فرمود ببین آمده برای تو آب آورده است استقبال
کن یعنی مظلومه این حرف از کثرت دهشت و اضطراب و تحیر و تزلزل فرمود زیرا که در آن اوقات
و در آن حالات نزدیک بود که جمیع اهل حرم و اطفال و طفلان ارواح ایشان از بدن ایشان مفارقت

فاید و هلاک شوند و از روایات عجیبه چنین مستفاد میشود که در حین شهادت جناب سید الشهدا
زینب معصومه مظلومه در نزد مصرع اطهر شریفش حاضر بود باین معنی که بعد از آنکه امام حسین از پشت ذو الجناح
بر زمین کربلا افتاد و ذو الجناح خبر مرگش آورد و جمیع اهل حرم و نسوان طاهرات مظلومات بسوی مصرع دویدند
و دیدن امام حسین و جماعت که [illegible] را با آن حالات دیدند و فریاد و صیحه کشیدند و ناله و افغان کردند
بس اشاره امام حسین قبل از اتمام امر شهادت بسوی خیمها برگشتند پس از جمله اینها معلوم شد که
ذو الجناح دو مرتبه از مصرع بسوی خیمها آمده است در مرتبه اول برای اخبار این بود که صاحبش بزمین
کربلا افتاده است و در این مرتبه دوم برای اخبار این بود که خاک بر سر عالمیان و عالم باد که امام
شهادت باتمام رسید بهر حال سکینه طاهره مظلومه بیرون آمد از خیمه باستقبال ذو الجناح کرد و نظر کرد
که مسح خالی از صاحبش است و زین نگونسار شده و خود اسب بمثل [illegible] در دریای خون غرق شده است و صهیل
میکند و ناله و افغان میکشد و گریه میکند بمثل زن ثکلی و کشته شدن صاحبش را باشارات ادا میکند
پس سکینه معصومه مظلومه معجرش را پاره پاره کرد و افغان و ناله کرد و فریاد و صیحه کشید و اقتیلاه وا حسیناه
وا محمداه و اعلیاه و افاطمتاه و اغربتاه و ابعد سفراه و اکرباه آه آه این حسین است در زمین
کربلا افتاده است مسلوب العمامة و الرداء و محمداه این حسین است لب تشنه و جگر سوخته کشته شده است
و بخاک و خون غلطیده و جسد شریفش عریان افتاده آه آه جسد شریفش در زمین کربلا و سر انورش
در سر نیزها جانم و پدر و مادرم فدای آن مظلوم باد که سر انورش در شام [illegible] جانم و پدر و مادرم فدای
آن لب تشنه باد که اصحاب و انصار و جوانانش را در روز عاشورا شهید کردند و امتعه و ثیاب و لباس و سایر
اشیا را سلب و نهب نمودند پس آن طاهره مظلومه دستش بر سرش گذاشت و کلمات الفغان روایت شده

والکرم

والکرم و اغربتاه و الرحماه و الاقرباه و بعد از آن چند شعر دیگر فرمود که حاصل مضامین آنها این است که
خدای تعالی بعد از این ابواب سماوات را البته دعاها مستجاب نخواهد شد بعد از این خطاب کرد بخواهرش و گفت
ای خواهر جان بر خیز و نظر کن که این ذو الجناح چه خبر آورده است بلی ذو الجناح خبر آورده است که پسر پیغمبر
خدا صلی الله تعالی و پسر سید المرسلین را کشتند آه آه وا لهفاه وا اسفاه برای مصرع آن مظلوم لب تشنه بعد از این
بر نور و ضیای امت سید المرسلین ظلمتها غالب خواهد شد عنقریب چرا راضی و خشنود [illegible] غریب لب تشنه
[illegible] انتقام نکشید از این قوم کفار و خیر و برکت را برد از آنها و افعال و کردار شوم کفار
جمیع [illegible] پس زینب صدیقه مظلومه معصومه اشعار آن مظلومه
شنید از خیمه بیرون آمد در حالتیکه صیحه بلند کرده و ناله و زاری و شیون و افغان میکرد و میگفت شعر
[illegible] باشعاری * و ان [illegible] * و بعد چند شعر دیگر فرمود که مجمل
حاصل آنها این است آه آه چه طور و چه نهج امروز نظر کنم و جسد شریف انور برادرم را در زمین کربلا
غرق دریای خون ببینم آه آه بهر کجا نظر میکنیم و در هر حال شوم صورت مبارک انور اقدس اش
بیرون نمیرود آه آه ذو الجناح آمد و لکن چه فایده در آمدنش زیرا که صاحبش که او [illegible]
و فقرا و ایتام و خلیفة الله تعالی [illegible] خیر و برکت داشت [illegible]
نیامد و بعد از این فرمود * ما للجواد و لحاما [illegible] * الا تجدل دون الضیغم الضاری * یعنی این اسب
چرا بیوفایی کرد و چرا خود صاحبش را کشتن داد [illegible] صاحبش شیر خدا و پسر شیر خدا
است و بعد از آن فرمود یا نفس صبرا [illegible] الدنیا و محنتها هذا الحسین [illegible] یعنی ای نفس صبر
و شکیبایی کن بر مصائب و محنتهای دنیا که [illegible] روح انور اطهر اقدس برادرت حسین مظلوم در درگاه کبریا

حقتعالی است پس اهل حرم رسول الله صلعم و خشکی زوجه و زاری و اشعار دل سوز و جگر گداز بر بدن معصوم

مظلوم شهید نمودند بعد از جمیعها بیرون آمدند ناگاه نظر آن جماعت بر آن مظلومات به ذو الجناح افتاد و آن حالات

ذو الجناح را دیدند پس بر سر و سینه لطمه زدند و سینها را خراشیدند و جیوب پیرهنها را پاره پاره کردند

و سجده و شیون و افغان کردند و فریاد زدند و امحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و حسناه و احسیناه

و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و اعباساه و اغاثاه و استیداه الیوم فقد محمد المصطفی الیوم فقد علی المرتضی

الیوم فقدت فاطمة الزهرا الیوم فقدت خدیجة الکبری الیوم فقد الحسن و الحسین پس ام کلثوم معصومه

مظلومه دستهای مبارک بر سر گذاشت و انگشتان در هم نمود چنانچه زنان عرب و عجم

نیز در شیون میکنند و صیحه زد و فریاد نمود و ندبه میکرد و امحمداه و اجداه و اخیاه و اباالقاسماه و اعلیاه

و اجعفراه و احمزتاه این است حسین در صحرای کربلا بر روی خاک و ریگ افتاده و سرش از قفا بریده

و بدن انورش عریان و بی ثیاب و لباس افتاده پس آنقدر گریه و زاری نمودند که برای آن مظلومه

غشیه عارض شده و مدهوش و بیحس و حرکت افتاد پس باز بیکس مظلومه شروع نمود به ندبه کردن و اشعار خواندن

نمودن پس این دو شعر **شعر** لقد حططنا فی الزمان نوائبه و مزقتنا انیابه و مخالبه یعنی نوائب زمان

ما را آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله را [illegible] و چنگالها و دندانها را تیز کرده تمام

رسول الله را پاره پاره کرد چند شعر دیگر این است که این دو هر بیت [illegible] نمود و بدین عنوان ظاهر است

و بنات فاطمیات در دار غربت [illegible] و ذو الجناح [illegible] معین و ناصر نشنویم [illegible] حیات

و هر جمله بسوی ما چاره کار و مضطرب متحیر ماندگان حرکت نمود و برادر جانم را که [illegible] و پیاده

در وقت رو آوردن [illegible] ذو الجناح بسوی ما آمد و [illegible] بخاک مذلت افتاد [illegible]

فریاد

و [illegible] فی حق افتاد یا شود که او را از [illegible] گشته [illegible] بروز [illegible] مصائب آن روز کی

خواهد شد [illegible] خواهد شد آه آه این است پدرم حسین خلیفة الله تعالی و نور العیون محمد مصطفی

و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی [illegible] در خاک مذلت افتاده و مستغرق بخون است باین سبب بروز

و شریعت محمد مصطفی ظلمت و تاریکی عارض شده و نزدیک شد که جمیع طرق معارف علوم حقانیه را [illegible]

شده شریعت سید المرسلین مضمحل شود آه آه و او یلاه و [illegible] اگر آنچه با اهل بیت رسول الله صلعم

نمودند [illegible] و از چهار جانب تماشا میشد آه آه چه طور دارم که من

[illegible] صورت [illegible] پدرم خلیفة الله تعالی از نظرم غایب شود و جسد [illegible]

در زیر خاک و ریگ کربلا دفن شود یا قلب حزین [illegible] چه طور تسلی خواهد پذیرفت و حال آنکه [illegible]

شکل [illegible] است که [illegible] عارض شده [illegible] بدن بی حس و حرکت شده و [illegible]

[illegible] که هرچه در این مقام و در این فصل ذکر شد یعنی از حالات

حرم رسول الله صلعم و از حالات و افعال ذکر ذو الجناح یعنی در آمدن او از معرکه خلیفة الله تعالی بسوی خیمه ها

در آمدن او در مرتبه دویم جامع [illegible] جمیع آثار و روایات و جامع جمیع اقوال اصحاب کتب مقاتل است

و لکن کلام باقی میماند در کیفیت [illegible] امر ذو الجناح [illegible] آخر حال ذو الجناح [illegible] **مطلب و مقام**

دویم در ذکر آخر حال امر ذو الجناح پس میگوییم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که ذو الجناح

در مرتبه دویم آمدنش از نزد مصرع خلیفة الله تعالی بسوی خیام پس در نزد خیام بسیار دوید و فریاد زد و صیحه

و صهیل گریه و زاری نمود و مثل ابر باران اشک میریخت تا آنکه سرش را بزمین در نزد خیمه [illegible]

زد تا آنکه جانش در راه صاحبش خلیفة الله تعالی بجان آفرین سپرد و لکن در روایت عبد الله بن قیس [illegible]

و برکات و حاصل آن این است که عبد الله بن قیس میگوید دیدم ذو الجناح را میدیدم و مردم از خوف آن
متفرق و منهزم شدند این در وقتی بود که از جانب خیمهای حرم رسول الله برگشته بود و بسوی معرکه
میدان و با آن قوم کفار بعضا در میکردند و بعضی حمله میکرد و بر آنها میکر نخفتند و متفرق میشدند و قصد فرات
دیگر چنین کرد و در آن چشمه [illegible] وسط فرات دیدند و بعد غوص کرده در فرات و الی الآن جزو او معروف
و معلوم نشد و لکن ذکر کرده است جمعی که آن ظاهر میشود در وقت قیام آل محمد صلی الله علیه و علی آله
المعصومین المظلومین و عجل الله تعالی فرج قائمهم و نوع خبر به مخفی نماند که یک روایت دیگر [illegible]
در جمل یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام بتفصیل و انشاء الله تعالی در موضع خود
از این کتاب هم ذکر خواهد شد و لکن قوی این احقر بر ثبوت آن روایت است آن نوع تفصیلی که آن
روایت متضمن آن است و لکن در اینجا در این مقام لازم است ذکر کردن یک مطلب مهم و آن این است که
نباید و نشاید از مراتب و درجات و مقامات ذو الجناح بالکلیه غافل شدن و بنحو اعتقاد و اعلام با
اعتقاد نمود که ذو الجناح از سواد بشامات اخلاف است و محض بنحو مقام تا آن روز عاشورا رسید بلکه
بتوان گفت که مواریث نبوت و خلافت که از قبیل علوم و اسباب علوم نباشد بلکه از قبیل اسلحات و
و انگشتر و آلات و نحو باشد مثل ذو الفقار و درع رسول الله و درع و ترس و نحو ذلک شده
از همه اشرف و افضل است و چه طور چنین نباشد که در اکثر ساعات روز عاشورا و در کنف جراحات و تحمل
[illegible] مشقات از تشنگی و خستگی و آلام و اوجاع جراحتها و رنجها و تیرها بود و پس [illegible]
مقامات و درجات فایز گشته که هیچ یک از افراد آن بلکه جزئی از اجزاء آن را ثبت و ضبط نتوان کرد و دلالت
ملاحظه شود فضل صفات و اشرف فضائل آن جناب مثل گریه و زاری و فریاد و شیون از آن [illegible]

انسان که بعد از اتمام امر شهادت چنانچه تفصیلا گذشت و هیچ سوار الفضا فائز شدن آن بر تبه بلند از [illegible]
بلکه هر عزیزی [illegible] چنانچه امیر المؤمنین [illegible] صفین در [illegible] که [illegible]
[illegible] و من مخلصین [illegible] مذکور [illegible] که مقام [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل امین [illegible]
[illegible] جبرئیل امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذو الجناح [illegible] اشرف افضل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ذو الجناح [illegible]
[illegible]
[illegible] ثبت و ضبط [illegible]
[illegible] ذو الجناح [illegible]
[illegible]
[illegible]

اصل [illegible] باشد و خواه اصل [illegible] باشد انتقالات [illegible] که بجمیع [illegible] شروع [illegible] با [illegible]

مرتبی کرد که [illegible] جسمی [illegible] در [illegible] با [illegible] جمیع انواع [illegible] این [illegible]

و [illegible] جسم [illegible] چنین [illegible] و [illegible] جهت [illegible] بجمیع [illegible]

که [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

دانسته [illegible] بجمیع [illegible]

خوارق [illegible]

عاشورا [illegible] تفصیل [illegible] در [illegible]

[illegible]

و [illegible]

و [illegible]

و [illegible]

بیان [illegible]

خود [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

مخفی نماند که این حدیث از احادیث مشکلات [illegible] حدیث و [illegible]

بعد از این ذکر میکنیم و حالا شروع به بیان آنچه که ذکر شد میکنیم

میکنیم

میکنیم نحو آنچه همه مخلصان و محبان [illegible] بس مضمون [illegible] که روز عاشورا نزدیک بغروب

نشست یعنی سر انور اطهر اقدس بدن اشرف [illegible] گشت [illegible] نشست پس اصحاب و عترت [illegible]

که همه شهید شده بودند با جامهای خودشان و نامهای [illegible] یک یک واحدا بعد واحد

فرمود و خواند پس همه آنها جواب دادند یک بعد از یک و واحد بعد از واحد و همه برخاستند و آمدند

و در حول و اطراف آنحضرت نشستند پس آنحضرت مائده و خوانی از جنات عدن [illegible]

اطعمه و اشربه بهشت خوردند و نوشیدند تا آنکه سیر و سیراب گشتند پس حضرت صادق فرمود

[illegible] جماعتی از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهدا علیه السلام این آیات بینات و معجزات

[illegible] آنها نمود و لکن عقل ایمانی نداشتند و مستدرج بودند در ضلالت ماندند و بعد حضرت صادق

فرمود که آن شخصی که خبر آنها مصارع طیبه طاهره نورانیه بود و معجزات را دیدند

کوچید [illegible] دیگر در معسکر ابن سعد و لعنهم [illegible] و هر جمعی قصد [illegible] خود شان [illegible] کردند

مخفی نماند که حاصل مطلب این شد که شهدای کربلا با این بدان و اجساد دنیویه خودشان از

بهشت خوردند و آشامیدند یعنی بعد از آنکه روحش مقطوعه مطهره نورانیه با بدان و اجساد

خودشان ملحق شدند پس این معجزه باهره و خوارق عادات ساطعه از صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله

بیان کنند و مصداق مبین ساطع لامع ظاهر شد برای آیه کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله

امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس حسرت و ندامت اهل کوفه و آن اشخاص که دنیا [illegible]

عجب را دیدند زیاد و زیاد شد بسبب تخلف آنها از نصرة و اعانة آن امام مظلوم پس باز برای [illegible]

میگوئیم که آنجماعات از اهل کوفه مشاهده نمودند که شهدای کربلا با این ابدان و اجساد دنیویه نشستند

اطراف جناب سید الشهداء و از اطعمه و اشربه مائده بهشت خوردند و آشامیدند پس شهدای
کربلا باینحالت بودند بمقدار ساعتی یا دو ساعت و بعد از آن بحالت اولیه خود برگشتند و احتمال این
این دارد که از حدیث همچنین استفاده شود که در همینکه آنجماعت کوچ و ارتحال کرده بودند شهدا
باینحالت بودند یعنی بر سر مائده از بهشت و بعد از کوچیدن و ارتحال آنها از کربلا پس شهدا بحالت اول
بامر خلیفة الله برگشتند بهر حال خلاصه حدیث اینست ثم انه بجبال رضوی فلا یبقی احد من المؤمنین
الا اتاه و هو علی سریر من نور قد حف به ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع الانبیاء و من ورائهم المؤمنین
و من ورائهم الملائکة ینظرون ما یقول الحسین علیه السلام ثم قال فهم بهذه الحال الی ان یقوم القائم
و اذا قام القائم وافوا فیها بینهم الحسین حتی یاتی کربلا فلا یبقی سماوی و لا ارضی من المؤمنین الا حف بالحسین و حاصل مضمون
این فقرات شریفه از حدیث اینست که حضرت صادق فرمود که بعد از آن کوههای رضوی آورده میشود
میآورد پس احدی نمیماند از مؤمنین مگر آنکه بسوی جناب سید الشهداء میآید و آنحضرت در روی
بر تختی از نور میشود و آنحضرت را تحت احاطه مینمایند حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی
بلکه جمیع انبیا و در عقب انبیا مؤمنین مینشینند و در عقب مؤمنین ملائکه مینشینند و منتظر
آن میشوند که جناب سید الشهداء چه خواهد گفت و چه امر خواهد فرمود و باینحالت خواهند بود تا آنکه قائم
آل محمد ظهور نماید آنوقت همه بزیارت جناب سید الشهداء خواهند رسید تا آنکه جناب سید الشهداء کربلا
میآید پس آنوقت نمیماند احدی از اهل ارضین و احدی از اهل سموات مگر آنکه میآیند بزیارت آنحضرت
و در خدمت آن امام مبین میباشند مخفی نماند که این فقرات حالیه از مواضعی میباشد که فهمیدن آنها
بنحو تحقیق و رسیدن بحقیقت و حاصل مطلب سهل و آسان نمیباشد پس بسبب این فقرات نقل شده

من حیث

من حیث المجموع از احادیث مشکله شمرده میشود پس در مقام ایضاح و بیان بحول الله
و قوته میگوئیم که بسبب توجیه براین کلام صادق علیه السلام که فرمود ثم انه بجبال رضوی
که این امور مذکوره در این فقرات یعنی بعد از کلامش ثم انه بجبال رضوی در عالم برزخ خواهد شد
از ابدان و اجساد مثالیه و قوالب و اجسام برزخیه و مکان و مقر و موطن و مسکن و خانه جبال رضوی
خواهد شد و لکن صدر حدیث یعنی آن فقرات که سابقا ذکر شد یعنی قبل از رسیدن بکلمه ثم انه بجبال
رضوی با آن معنائی که بیان و تفسیر کردیم خواهد ماند و عبارت واضحه مطلب اینست که بعد
کلمه ثم انه بجبال رضوی هیچ مدخلیت با قبلش ندارد اصلا و توجیه یعنی احتمال دویم در نتیجه بعضی
از صدر حدیث گرفته اینست که ابدان دنیویه و اجساد اصلیه شهدا در ارض کربلا افتاده بودند یعنی
بحالتیکه در حال شهادت و کشته شدن بودند تا جناب سید الشهدا صاحب ولایه کلیه
خلافت مطلقه بود و بجا ماند از اهل کوفه که اجسام آنها نزدیک مصارع طاهره شریفه شهدا بود
اجساد مثالیه و ابدان و قوالب برزخیه شهدا را نشاندند و برگردیدند آنها بطور آورده یعنی آنجماعتی
از اهل کوفه دیدند که جناب سید الشهدا نشسته و در اطراف آنحضرت جمیع شهدا نشسته و سرهای ایشان
همه در ابدان ایشان بحالت حیوة و زندگی و جناب سید الشهدا برای ایشان مائده بهشت حاضر
فرمود و ایشان از اطعمه و اشربه مائده بهشت میخوردند و میآشامیدند و اهل کوفه همچنین فقط
میشمردند که این ابدان و این اجساد ابدان دنیویه و اجساد اصلیه شهداست پس حسرت و ندامت
آنجماعات بنهایت و نهایه رسیدا تا دیدن آنجماعات حاضر شدن جبال رضوی یعنی حاضر شدن تمام وطن
و مسکن آنها و مشاهده نمودن کیفیت قلیل از کیفیات کثیره این قضیه که مبیتش در عالم برزخ

خواهد شد و احتمال دارد یعنی احتمال دیدن و احتمال ندیدن پس آنچه قوی در نظر این حقیر است که

آنجماعات ذره ذره از حضرت جبال رضوی ندیدند پس آنچه بعد از قول صادق علیه السلام ثم ازید یعمل

محض است بنا بر آخرت یعنی نشاء عالم برزخ و کلام مفصل در معنی این حدیث شریف در محل

مذکور است یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات و لکن آنچه درین کتاب ذکر شد در غایت

وضوح و بیان سهل و آسان بود و فراخور فهم همه مؤمنین مخلصین شد بحمد الله تعالی **باب هشتم**

در بیان وقایعیکه در این کتاب ذکر آن را وعده میکند پس این وقایع در ضمن چند مجلس و مقام

ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان هجوم آوردن قوم کفار وقت عصر تا غروب روز عاشورا

بسوی خیام آل الله و حرم رسول الله و نهب و غارت نمودن اشرار خیام آل الله و حرم

رسول الله را و آتش زدن آن ملاعین کفار بر خیمها و همچنین بیان سایر قضایا که در آن وقت شده است

قبل از شروع در بیان این وقایع اشاره میکنیم که گفته شد محنت بر ... مخفی نماند بر شیعیان

اهل ایمان و مؤمنین مخلصین اهل ایقان که هیچ وقت نشد که آمده است از آن قوم کفار هیچ جسارت نظر

با حدی از آل الله و حرم رسول بلکه ابتدا ... از فسقان اصحاب با یک جاریه از جواری

و وصائف بلکه والله العظیم هیچ وقت قادر نشدند بر آنچه عزم قلوب ایشان این باشد پس این عهد

و میثاق مؤکد بود در عالم ارواح میان حضرت حق تعالی و جناب سید الشهدا و علاوه برین این

اصل و همین ضابطه از مقتضیات خواص خلیفة الله و خواص صاحب ولایت کلیه و عظمی

مطلقه است و همچنین اشاره نمودیم که کفایت میکند درین باب و الا تطویل ...

کشیده داریم و آنچه بود و هست که هر کافری ملعون میخواست که از ... و ثبات

و جواری

و جواری و صفات بعض اسباب و رخوت ایشان بگیرند با کعب نیزه میان کتف آن معصومه

مظلومه و ضعیفه میزد و لکن بروی نحس نجسش ... بر میگردید تا آنکه نظرش بعد از آنها نیفتد و

این امر محترم را فهمیده باشد مرد دیگر را اصلا نفهمید و آن این است که در هیچ وقت احدی از حرم رسول الله

و همچنین از متعلقات ایشان مثل نسوان مظلومات جمعی از اصحاب شهدا و همچنین از جواری و وصائف

ایشان زبان بذل و لسان فحاش ایشان بر آن قوم کفار و روسا و امراء آنها که شوهرند ...

بلکه مشافهه بر آن کفار شتم و لعنت میکردند و آن قوم کفار هر چند با آن زنها و کعاب رماح آل الله

و حرم رسول الله را میزدند و لکن تحمل و جرأت و جسارت نداشتند که جواب شتم و لعنت بدهند پس

مؤمنین مخلصین و شیعیان و محبین با دین دو امر محترم اجتناب چنانچه بیان کردم غفلت ننمایند و اعتقاد

خلاف این جایز نیست بلکه موروث رنجش جناب سید الشهدا خواهد شد تا معتقد و آن منشأ احکام

و ایضا مخفی نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم که جناب آنچه نوشتم کیفیت شمول خطر جناب

سید الشهدا صعب بود بر این حقیر با همین که با قدرت و قوة از این حقیر برداشته شده بود با کلیه و عجائب

و خوارق عادات مشاهده میشود از احوال خود مع جناب آنچه اشاره با نتیجات نمودم در آن مقام

و همچنین نوشتن وقایع و قضایا در آن مقام ایضا بسیار دشوار و صعب است بر این حقیر و دور

روز شود که میخواهم شروع بنوشتن وقایع آن مقام نمایم هر وقتیکه کتاب پیش میگذاشتم و دوا میکردم

حالاتی رو میداد که قلمش این بود که گویا بزار عقرب و غیره ... خود کریده و کتاب ...

و بر میداشتم و همین شب که شب جمعه است حالاتی برای این حقیر رو داد بسیار تعجب کردم ...

و عرش و صحبت زیرا که جمیع اعضا و اجزای جسد نورانی ... سید الشهدا برای هر یکی از این ...

خون گریه میکرد و سر انور اقدس اطهرش در سر نیزه روی مبارکش را بسوی خیمهای حرم [illegible]
میکرد و نیزه در دست او بحرکت و لرزه و تزلزل میآمد و آیات از کتاب الله تلاوت میکرد و لبهای
مطهرش مناسب مقام بود میخواند و مثل باران از چشمهای مبارکش اشک میریخت تا آنکه ناله‌ای شنیدم که بهوش
غافل شدید که آن مظلوم و تشنه که در ارض کربلا بخاک و خون غلطیده بود و لکن امر شهادت تمام نرسیده
بود دیگر جمعی از کفار میخواستند بخیمها هجوم ببرند پس آن مظلوم با سینهٔ مبارکش حرکت میکرد و با صوت ضعیف
بانگ میزد و میفرمود وای بر شما ای [illegible] وای بی‌غیرتان عرب من زنده‌ام و در حیات دنیا
حسابی نکنید و بسوی خیمهای رسول الله هجوم میبرید [illegible] لعنة الله علیهم [illegible] بر کفار
غالب شد و آنها را حیرت و اضطراب بهم رسید آه آه نمیدانم چه طور شروع کنم و چه بگویم
دست در رعشه و جمیع اعضا بدن در تزلزل بجناب سید الشهداء [illegible] خواستم شروع کنم و لکن
باز اضطراب و حیرت بر من غالب شد و لرزه و تزلزل در بدنم افتاد و [illegible] گویا قوت و
قدرت بالکلیه از من سلب شد آه آه و وا ویلاه و واحسرتاه پس آن قوم کفار و منافقین اشرار هجوم
آوردند برای نهب و غارت و تاراج بیوت آل محمد المصطفی و خیام اهلبیت علی المرتضی و فاطمة الزهرا
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس دختران سید المرسلین و حرم سید الوصیین و جگر گوشهای سیدة نساء
العالمین از خیمها بیرون آمدند پس همه صیحه و ضجه نمودند و گریه میکردند و فریاد میزدند کجاست
آل محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجاست آل [illegible] حمزه و جعفر و عقیل و عباس و کجاست
جناب سید الشهداء و کهول و جوانان بنی هاشم و کجاست اصحاب آه و فغان جناب سید الشهداء
پس اعداء الله لعنهم الله و کفار زنازاده احاطه کردند خیمها را بعد شمر ولدالزنا لعنه الله بانگ زد و گفت

بهوش

ای قوم داخل شوید بخیمها و هرچه هست سلب و نهب بکنید پس آن قوم کفار داخل خیمها شدند و هرچه
بود سلب و نهب کردند حتی آنکه گوشوارهٔ سیده طاهره معصومه مظلومه ام کلثوم را از گوش مبارکش
کشیدند گوش آن مظلومه دریده و پاره شد و قیس بن اشعث ملعون قطیفه جناب سید الشهداء را
برداشت تا آنکه آنجا ملقب شد در میان عرب بقیس القطیفه و نعلین آن امام حسین را کافری
اسود نام برداشت پس شروع کردند آن قوم بنهب و سلب حلی و حلل و بردن شترها و [illegible] اطفال
آه آه پس صیحه و ضجه آل الله و حرم رسول الله و گریه و زاری و افغان نسوان و بنات طاهرات
معصومات مظلومات بلند شد ابن سعد ولدالزنا بانگ زد با اهل لشکر و گفت ای قوم خیمها را آتش بزنید
بر سر حرم رسول الله تا آنکه در زیر خیمها هلاک شوند با آن ولدالزنا گفت ای قوم وای بر شما چرا خیمها را
آتش میزنید [illegible] ولدالزنا دیگر گفت ما حاجت بسلب و نهب نداریم آتش زنید بر خیمها تا بسوزد خیمها
بسوزد همهٔ آن نسوان و [illegible] در خیمهاست پس شخصی که رسول الله را دوست میداشت گفت ای قوم
وای و عذاب بر شما باد آیا کفایت نکرد برای شما کشتن پسر رسول الله را و کشتن اهلبیت و اصحاب و انصار
آن را حالا میخواهید نسوان طاهرات مظلومات و بنات و اطفال آل رسول الله را بسوزانید آیا گمان
و ظن شما بر این است که حق تعالی بر شما عذاب نازل نکند و صیحه‌ای که در آن هست بر شما خسف نکند
نکردند پس عمر بن سعد ولدالزنا گفت ای قوم خیمها را سلب و نهب و غارت کنید و [illegible]
صغری معصومه مظلومه میفرماید که من در آن وقت در یکجانب خیمه ایستاده بودم ناگاه داخل شد ملعونی
ازرق چشم یعنی خولی بن یزید اصبحی و هرچه در خیمه بود سلب و نهب کرد و ملتفت شد و دید که [illegible]
خلیفة الله [illegible] سید الساجدین افتاده است بر سر نطع افتاده دیدم و در آن وقت [illegible]

پس آن ملعون کافر آن قطع را از زیر آن امام مظلوم کشید و او در بر روی خاک افتاد پس آن ملعون
پیش شد و مقنعه را از سرم برداشت و گوشوارها را از گوشهایم کشید و زود آورد تا گوشوارها از گوش
آورد و بعد از آنکه گوشهای من پاره شد پس آن کافر ابتجان گریه میکرد پس گفتم لعنک الله تعالی
ببرد که خدا تعالی بر تو لعنت کند مرا سلب میکنی و گریه میکنی پس آن کافر گفت برای گریه میکنم چه
گریه نکنم و حال آنکه می بینم بر شما اهل بیت رسول الله چه میکنند و چه مصائب وارد شده پس
گفتم آن کافر را قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة و الا سلب
بنگ یعنی [illegible] دستها و پاهایت قطع نماید و در آتش بسوزاند تا آتش دنیا قبل از آتش آخرت را سلب کن
گریه کن پس آن ملعون گفت میترسم که اگر من سلب نکنم کسی دیگر آن را سلب
کرد مخفی نماند که چون مختار علیه الرحمه در کوفه ظهور کرد و مطالبه ثار و انتقام کشیدن از کفار
و هر کسی از لشکر ابن زیاد ولد الزنا بود او را بدرک اسفل میفرستاد روزی خولی بن یزید اصبحی
حاضر کرده بودند و آن کافر را ایستاده بود و چشم مختار علیه الرحمه بر آن فتاد گفت ای مردود در روز
چه کردی آن کافر عرض کرد و گفت ای امیر هیچ کار نکرده مگر اینکه سید الساجدین مریض بود و
قطع خوابیده بود او را از زیر سید الساجدین کشیدم و مقنعه زینب صدیقه و دو گوشواره او را سلب
کردم مختار علیه الرحمه گفت یا عدو الله چه مرتبه از ظلم خواهد شد و بعد گفت یا عدو الله
شنیدی از زینب معصومه مظلومه وقتی که او را سلب کردی ای ملعون گفت در آن وقت زینب مظلومه
فرمود قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة پس مختار علیه الرحمه
گفت والله لاجیبن دعوتها پس امر کرد که دو دست و دو پای آن کافر را بریدند و آن کافر را در آتش

سوار شدند

سوار شدند به هر حال در بعضی از روایات این طور نیز وارد شده است که قوم کفار رو آوردند به قتل
خلیفة الله تعالی سید الساجدین و بعضی از آنها بعضی میگفتند که این صبی است بعضی گویند که
مریض است قتلش جایز نیست با وجود این شمر ولد الزنا دست کشید و عزم کرد به قتل خلیفة الله
حجة الله الکبری سید الساجدین و والد الائمة المعصومین پس زینب معصومه مظلومه بیرون آمد
و خود را بر روی آن امام مظلوم انداخت و فرمود والله بر او نگذارم تا کشته شوم
مرا بکشند پس قوه نفس نورانیه ملکوتیه آن معصومه مظلومه غالب و قاهر شد بر نفوس شیاطین
شمر ولد الزنا و سایر کفار پس مضطرب و مرتعش و متحیر شدند و دست از کشتن جناب سید الساجدین
کشیدند و در آن اثنا عمر بن سعد ولد الزنا رسید پس نسوان و بنات معصومات مظلومات عترت
محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء شروع نمودند به صیحه و ضجه و فریاد و شیون و گریه و زاری
به نحوی که لرزه بر جمیع اعضاء آن ولد الزنا افتاد و نزدیک شد که انعکاس آن جاهرات معصومات
مظلومات تاثیر نموده آن ولد الزنا زهره چاک شود و مقصود از اظهارات معصومات مظلومات
گریه و شیون و زاری در وقت روبرو شدن آن ولد الزنا این بود که ای ولد الزنا
تو کردی و باعث بر قتل و اسیری آل الله و حرم رسول الله تو شدی وای و ویل بر تو باد ای
ولد الزنا روبروی ضعیفان و بیچارگان و بی ناصر و بی معینان بیایی آنکه چشم ما بر تو
و بر زخمهای دل داغدار کشیده شود پس آن ولد الزنا حکم کرد که هر که اراده تعرض خلیفة الله تعالی
سید الساجدین نشود و بعد از آن حکم کرد جماعتی که در اطراف خیام حرم الله و حرم رسول الله
باشند و تاکید نمود که خوب متوجه باشند تا آنکه احدی از ایشان بیرون نرود و نگریزد

و مصیبتها و بیرحمی چون صدیقه صغری ام کلثوم سلام الله علیها مشاهده نمود اینجا لا تزاد و دیدکه
مصائب و بلاها آفاقا و ساعة فساعة دریا دریا و کوه کوه هجوم آور شده است بر عترت طاهره و ذریه
طیبه و اهلبیت رسول الله شروع نمود بگریه و زاری و چند بیت انشا فرمود و اول آن بیتها این بیت
یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف اضحوا رهین الاکفان و حاصل مضمون این بیت اینست ابیات
که آنها ندبه میکردند و مرثیه میخواندند برکشتهای بنی هاشم نیست کسی سئوال کننده و ای متحیر از
احوال عترت نبویه و کهول و جوانان بنی هاشم خبر بدهم ترا از احوال و بیان کنم جمیع فجایع ایشانرا
آنها در صحرای کربلا مثل قربانیهای عرفات و کوه منی بخاک و خون غلطیده اند و کفنهای آنها از خون
خاک شده اند … بعضی هر یک شعله آفتاب شده آه آه کهول و جوانان بنی هاشم در روی … شرف
نظیر بهشت شده در صفات حمیده و خصال کریمه و مکارم اخلاق و جود و فضل و شیر ایشان …
و تقصیری در جانفشانی در راه خلیل الله تعالی و اهلبیت رسول الله نکرده اند و اولاد عقیل و اولاد جعفر
جانفشانی در ذره کوتاهی ننموده اند و اینها بوده اند مثل اولاد امیرالمؤمنین و پسران و شیخ شجعان اهل
روی زمین و سادات و قروم فرسان و قبائل اهل حصار و اعصار پس بعد از کشته شدن
کهول و جوانان بنی هاشم حرم رسول الله و دختران امیرالمؤمنین و فاطمة الزهرا سر برهنه … شدند
و اعداء الله … رسول الله … شماتت میکنند آه آه کجا رفتند کجا و حماة که …
نهنگ دریای شجاعت و کوه بلند فتوت و مروت بودند آیا صبر میکردند که ما را باینحال …
خواری ببینند و در دست کفار و اعداء الله تعالی مشاهده نمایند اگر ذره از مصائب … برکوهها
برسد گداخته شده آب میشود و اگر بدریا برسد دریا از شعله آتش میشود و لکن … برتافت

رسول الله ای اهلبیت عصمت و رحمت صبر جمیل عطا فرموده است و در بعضی از روایات
وارد شده که از فاطمه صغری علیها السلام آن مظلومه فرموده که قریب بهجوم آوردن کفار بخیمها در در خیمه
ایستاده بودم و نظر میکردم بجسد اطیب نورانی قدسی پدرم و باجساد طیبه طاهره اصحاب و
عترت نبویه و ذریه هاشمیه میدیدم که این اجساد طیبه نورانیه شریفه و جثث طاهره مرضوضه …
ریگها و خاکهای کربلا افتاده مثل قربانیهای عرفات و منی و کفار و اعداء الله اسبهای خود را
بر آن بدن طاهره میتاختند و از هر طرف بر بالای نعشها و جسدها اسبها را بجولان میآوردند
و من مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بودم و در امر خود و ان بعضی نسوان معصومات و بنات مظلومات
فکر میکردم که آیا ما را میکشند یا ما را اسیر مینمایند ناگاه سواری از آن قوم کفار دیدم که ملعون
اولاد رسول الله و نسوان طاهرات و معصومات و بنات طیبات مظلومات را با کعب نیزه …
میزند و میزد و آن مظلومات بعض ببعض پناه میبردند و هر چه داشتند آن مظلومات از مقنعها
و اسوره و غیر آنها همه را سلب و نهب میکردند و آنها گریه و زاری و صیحه و افغان میکشیدند و میشنود
و اجداده و آبائه و اولیاه و اقارباه و اخوتاه و احساناه و … یا من ذلک … آن مظلومه
میبکو … نزدیک شد که زهره چاک شوم از مشاهده این حالات و جمیع اجزا بدنم لرزه در آمد
بجمیع … و شمال نظر میکردم بعمه مظلومه ام صدیقه صغری ام کلثوم … پناه بردم …
کافر ملعون سلب و نهب نماید هرچه که دارم ناگاه آن کافر ملعون نظرش بر من افتاد و اسب
من تاخت و قصد من کرد پس من شروع کردم بگریختن بجانب خیمه … از دست این کافر ظالم
شوم پس ناگاه رسید بمن و نیزه زد بجانبم که قلبم و جگرم پاره پاره شود و زهره چاک شده …

وکعب نیزه را میان دو کتف من زد من برو افتادم و گوشم را پاره نمود و گوشواره را بیرون
آورد پس رفت بسوی خیام و خون از گوشهایم میبارید آمد بحالت مدهوشی و بیهوشی افتادم تا
صدای عمه‌ام شنیدم که گریه میکند و فرمود برخیز برویم تا ببینیم بر سر بانوان و بنات و اطفال مظلومین
چه آورده‌اند و بر سر برادر علیل و مریضت چه آمده است پس برخاستم و گفتم ای عمه جان بیچاره
و کهنه پاره دیدم جمیع خیمه‌ها را ... و پوشش عمه‌ام فرمود ... پس نظر کردم دیدم که
عمه‌ام نیز گرفت و کتفهای مبارکش از کثرت و شدت ضرب کفار با کعب نیزه سیاه شده است پس
بخیمه‌ها برگشتیم دیدیم که هرچه بود نهب و سلب نموده‌اند بغارت و تاراج برده‌اند و برادرم علیل
سید الساجدین بر رو افتاده و قدرت و طاقت برنشستن ندارد از شدت گرسنگی و عطش و تشنگی
و انعام و اوجاع پس حال ایشان بانوان و بنات معصومات مظلومات آن مخدرات و مصائب آن گریه مینمودیم
و آن علیل مریض از هول و مصائب که میدید گریه میکرد و در روایتی آمده است ... مسلم مسطور است که
و داخل خیمه‌های حرم رسول الله شدیم و کفار و منافقین هرچه بود در خیام سلب و نهب نمودند تا
بانوان طاهرات معصومات و بنات مظلومات پس جمعی از کفار هجوم کردند مقنعه یا چادر از سر
طاهرات معصومات مظلومات بگیرند میدیدم جمعی از مظلومات با کفار منازعه مینمودند
یکطرف مقنعه یا چادر را کفار سلب و نهب کنند و میکشیدند و یکطرف را آن مظلومات و آخر الامر
کفار غالب شده میکشیدند پس میگویند تا رسیدیم بسید الساجدین و آن ... در بستر
مرض مبتلا بود و با بستر و لذا از جماعتی از پیاده‌ها کفار در آنجا بودند آن پیاده‌ها بستر و لذا
میگفت که این علیل مریض را بکشیم پس من گفتم سبحان الله آیا صبیان را نیز میکشند پس

الحاح

الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن آن امام مظلوم کشیدند پس ابن سعد ولدالزنا
رسید بانوان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات گریه کردند و صیحه کشیدند پس آن
ملعون ولدالزنا گفت بعد از این احدی متعرض این بانوان و بنات نباشد و احدی نیز متعرض این غلام
علیل مریض نباشد و بعضی از بانوان و کنیزان با ابن سعد ولدالزنا گفت این چه طور جبر و بی ادبیست
که حرم رسول الله و عترت و ذریه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا بیچاره بی چادر و بی مقنعه باشند و
ندهشته باشند که سرها و روهای خود را با آن ستر نمایند پس آن ولدالزنا امر کرد که هرکسی که از
حرم رسول الله و بانوان طاهرات معصومات و بنات مظلومات چیزی سلب و نهب کرده است
او برگرداند با ایشان ... پس حبیب بگوید و الله احدی چیزی رد نکرد بعد از آن آن ولدالزنا جماعتی را
موکل نمود بر خیام حرم رسول الله و خیمه سید الساجدین و آن ولدالزنا گفت متوجه باشید کسی از اینها
بیرون نرود و دیگر نیزه و بد نگوید و بد رفتاری با ایشان نکنید بعد از آن آن ولدالزنا برگشت بجهة خود
و در خبر مسند از عبدالله از مادرش فاطمه بنت سید الشهداء وارد شده است که آن مظلومه فرموده
قوم کفار هجوم آوردند و داخل خیام آل الله و حرم رسول الله شدند شروع نمودند بنهب و غارت
و آن وقت من دختر صغیره بودم و در پاهایم خلخالی از طلا داشتم پس مردی از کفار آمد شروع کرد
خلخالها را از پاهایم بیرون بیاورد و پس آن کافر در حین در خلخال بیرون کردن بود و میگریست
پس گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت چه طور گریه نکنم و حال آنکه دختر رسول الله را سلب
و خلخالش را میبرم گفتم چونکه تو میشناسی چرا سلب میکنی آن ملعون گفت میترسم کسی دیگر بیاید
نماید پس آن مظلومه فرمود و الله هرچه بود در خیام نهب و سلب نمودند و چیزی نگذاشتند تا آنکه

ملاحف و چادر شبها را از زنان و بنات معصومات مظلومات گرفتند و در روایت دیگر وارد
شده است زنی از طایفه بکر بن وائل با شوهر خود در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون آن زن مشاهده نمود
که آن قوم کفار هجوم بردند بر خیام آل الله و حرم رسول الله و آن ملاعین کفار اموال اهل بیت عترت
طاهره رسول الله را سلب و نهب مینمایند شمشیری بدست گرفت و مقابل خیمه‌ها آمد و گفت ای
دودمان طلبیده و صیحه میزد و میگفت یا آل بکر بن وائل آیا از مروت و انصاف است که حرم و اهل بیت
رسول الله را سلب مینمایند و حال آنکه شما می بینید و مشاهده مینمائید و بعد از آن گفت یا حکم
یا لثارات رسول الله پس شوهر آن زن آمد و او را برگردانید بخیمه خودشان **مجلس و مقام دوم** در ذکر
جمله از مطالب مهمه پس میگوئیم مخفی نماند که اشاره نمودن بحیوة حال اطفال بنحو اسیر در مقام
پس میگوئیم در این روایات مذکوره روایتی که متضمن این باشد که خیام آل رسول الله سوزانیده شده
نبود و لیکن مقتضای بعضی و مطاوی جمله از روایات و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخیار
ابرار از علما و شعرا این است که خیام اهل بیت رسول الله سوزانیده شد و ظن بلکه اقرب این است که آن خیمه
سوزانیده شد خیمه بزرگ یعنی سراپرده جناب سید الشهداء بوده است پس جناب بر ایشان اشاره کرده
همچنین اشاره نموده اند بهلاک شدن و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلات آل رسول الله و اصحاب
سید الشهداء در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام آل الله و حرم رسول الله با آن سازهای فرعونیه
و شدادیه و نمرودیه یعنی طبل و کرنای زنان و نی و مزمار ساز و نوازکنان و نوحه
که چون آن اطفال و طفلات بیچاره را مشاهده نمودند و مشاهده کردند ایضا اسب
بجولان آوردن کفار را و باکعاب رماح زنان و بنات و طفلات میزدند پس آن اطفال

بیچاره شروع کردند بصحرا گذاشتن بعضی از آنها بسبب تعاقب و اسب دوانیدن بعضی کفار
عقب آنها زهره چاک شد و بعضی از آنها از دست کفار بسبب بسیار دویدن و گرسنگی و تشنگی
و لکن از غلبه خوف و شدت عطش و گرسنگی و شدت حرارت در زیر سایه هر علف و بوته بر
نشست در همانموضع هلاک شد بلکه منقول است که بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار بخیمه و سراپرده
جناب سید الشهداء رفت و بیابان آتش گرفته بود و چون رو بفرار و گریختن بصحرا گذاشت در
اثنای فرار اسباب هلاکت از خوف و حیران شدن از آتش و شدت حرارت و عطش جمع شد
هلاک شد مخفی نماند که این قضیه هلاک شدن جمعی از اطفال در چند موضع آن اشاره شده است
و این مثل حدیث موسی کاظم علیه السلام و انحدیث متضمن فضیلت یوم عاشورا و متضمن جمله از وقایع
کربلاست و مثل روایت متضمن مدفون شدن سر انور جناب قاسم بن امام حسن مجتبی و فرقه
از فقرات زیارات ناحیه مقدسه و مثل بعض از فقرات بعضی از زیارات و مثل بعض کلمات بعضی
علما ابرار و بعض شعراء اخیار نظما و نثرا بلکه میتوانیم بگوئیم که عالم شوید تا بتائیدات آسمانیه
الهامات حقانیه و تسدیدات قائمیه میتواند استنباط کند امر دیگر را ایضا میتوان استنباط
آن این است که بعضی از آن قوم کفار که اولاد زنا و فجره بودند در وقت فرار و گریختن اطفال
بصحرا تعاقب کرده و اسب بجولان آورده و بعضی از آن اطفال رسیده و او را بنیزه یا شمشیر کشته
و بعضی وا جنباه وا مظلوماه الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا مخفی نماند که
فضلاء اعلام تصریح کرده اند که در وقت سلب و نهب کفار حرم رسول الله را سلب ثیاب و مقنعه
چادر شب شهربانو را کردند و بعضی تصریح کرده است که در وقتیکه اسرا آل محمد را بمصاحبه

شهدا آوردند شهربانو خود را بفرات انداخت غرق شد ولکن تحقیق آنکه مطلب بنحو آخر است

و بیان اجمالی آن درینجا آنست که جناب سید الشهداء به شهربانو وصیت فرمود که بعد از تمام امر

شهادت ذو الجناح میآید پیش تو بی آنکه توقف در او سوار شوی و آن ترا میرساند بجائی که حق تعالی

مقدر فرموده است و در حکایه از لیله گذشته پس وقتیکه ذو الجناح آمد بحسب وصیت شهربانو در وقت

مظلومه بر آن سوار شد بدامنش چسپیده دختر زینب طاهره مظلومه و در السنه مشهور است بآن

و آنست عروس و زوجه قاسم بن امام حسن مجتبی علیه السلام و قسم یاد کرد که جدا از تو نشود و مفارقت نمیکنم

کرد پس شهربانو در ردیف خود ش کرد و برد ذو الجناح پس ذو الجناح با مر حق تعالی و برکت خلیفة الله

طی الارض نموده در اسرع از منه خود ش را بحوالی بلده ری رسانید و مخدره طاهره شهربانو

خلیفة الله هم کفت بدختر حالا نازل شو از ذو الجناح و خود برین بلده با اطراف این حدود

اخوال از ذریه ملوک ساسانیه و یزد جرد یه در ری و آنها را میپرند و تکفل امور تو میشوند

محل بوصیت خلیفة الله نمایم و تخلف از آن برای من جایز نیست و این امر بیست از اسرار الهیه که سپرد

بامن و در آن مشارکت جایز نیست چنانچه گفته این سر و آگاه نمودن مرکسی را از آن در خلاف وصیت

حجة الله و خلیفة الله تعالی است پس درینمقام بیان اجمالی این مطلبست و اما بیان تفصیلی آن در

شهربانو و موضع دفنش در کوه دو آبا این عجب بسیار آن مدفن در دو آبا این خانه بسیار

ماند و همچنین بیان حال زینب و کیفیت حال عروس از قاسم و بیان حال مزار و مقبره اش و همچنین کیفیت

سر مبارک قاسم در آنموضع که الان در شمرانات معروفست و همچنین کیفیت ..... قاسم

و قضیه مدفون شدن جسدش در نزد سر مبارک قاسم و غیر این قضایا و وقایع همه در اصل

بعضی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام و انشاء الله بعون الله تعالی

در موضع مناسب درین کتاب نیز ذکر خواهم کرد و انشاء مخفی نماند که تمام همینمقام بدلیل

و دیگر جواب از آنست و بیان این آنست که اگر کسی سؤال کند و بگوید که در السنه مشهور

و جمعی از ذاکرین و مرثیه خوانان و ارباب منابر میگویند و آن آنست که وقتی کفار خیام حرم

رسول الله را سلب و نهب نمودند و ابن سعد ولد الزنا مستحفظ گذاشت که منع شوند و کسی فرار

و چون شب بازدهم پیدا آمد طایفه مستحفظین بعد از ذهاب ثلث از شب خوابیدند

در اطراف دور از خیام پس حضرت زینب صدیقه صغری بجواهر معصومه مظلومه آتش کفت بجواهر

از خبر بود که یکطرف از خوابی خیام گردش کن و من در یکطرف حوالی خیام گردش نمایم و متوجه باشیم که

کسی قصد خیام نکند و این نسوان طاهرات از اهل و اطفال و طفلات ایتام که قبلا بعز

شده بودند و گرسنه خوابیده اند مبادا و اصدای اجنبی بشنوند و همه با وحشت و دهشت از خواب

برخاسته زهره و چاک شوند و هلاکت برسند پس زینب صدیقه معصومه در یکطرف از حوالی خیام

گردش میکرد و نظر میکرد تا کسی بسوی خیام نیاید و ام کلثوم معصومه مظلومه در طرف آخر از حوالی

خیام گردش میکرد و نظر مینمود ناگاه زینب معصومه مظلومه بعد از مدتی از دور شبحی دید که

خیام میآید تا آنکه نزدیک رسید و دید سواره میآید قصد بسوی خیام نموده است پس صدا بلند کرد

و گفت ای شخص ای قسم میدهم ترا بحق خدا و بحق سید المرسلین نبوی ما قصد مکن ما اهل بیت رسول الله

هستیم همه مسلوب و منهوب شده ایم و هر چه داشتیم تاراج و غارت بردند و حالا

چیزی نداریم و نسوان از اهل و اطفال و طفلات ایتام از عترت محمد مصطفی و ذریه علی مرتضی

و فاطمه زهرا در یک گوشه خیمه نشسته و گرسنه خوابیده اند میترسم که آن بیچاره ها و بی پناهها از وحشت
و دهشت بمیرند زیرا که آنها نیز از مصیبت دیده اند و طاقت و صبر آنها بریده شده است پس بیچاره
جمع شده و هلاک میشوند پس زینب صدیقه دید که سوار و نیزه دیگر شد پس آن توقف شروع کرد و گریه کردن
و زاری و فغان نمودن تا که آن انوار و پیاده شد و شروع کرد گریه و زاری نمودن و ندبه کردن
بغالها و حسیناه و اغریباه و واعطشاناه و اذبیحاه و وا اهل بیتاه و اغرتاه زینب صدیقه قطع کرد
که صدای پرسش امیر المؤمنین پس زینب صدیقه دوید و بخدمت امیر المؤمنین رسید امیر المؤمنین
او را معانقه فرمود و زینب مظلومه جمیع مصائب را عرض خدمت امیر المؤمنین نمود امیر المؤمنین
او را تسلی داده و وعده حق تعالی را برای آن بیان نمود و فرمود یا بنتاه تو برگرد در خیمه و خاطر جمع باش
من خود هم تا صبح اطراف خیام را گردش میکنم و از آن طرف ام کلثوم معصومه مظلومه نیز از دور
شبحی دیدن او نیز بهمان منوال خواهرش محاورات و تکلمات نمود تا آنکه آن شخص نزدیک شد شروع بگریه کرد و
زاری و شیون و فغان و ندبه نمود ام کلثوم مظلومه دید مادرش فاطمه زهرا است پس فاطمه زهرا
دختر را در آغوش کشید و ام کلثوم جمیع مصائب و وقایع را عرض خدمت مادرش نمود
آن صدیقه عظمی و حجه کبری فرمود ای دختر صبر کن که حق تعالی برای شما اجرهای عظیم و مقامات جلیله قرار
داده است پس فرمود ای دختر برگرد که امشب گردش کردن اطراف خیام و حفاظت شما با من است
و با پدرت امیر المؤمنین است و بعضی در قضیه زینب صدیقه بموضع امیر المؤمنین جناب سید الشهدا
ذکر میکنند یعنی آن شخص دور خیمه ها جناب سید الشهدا بوده است پس نتیجه بیان شد در جواب این
سؤال میگوئیم که این سؤال محتمل دو وجه میشود یک وجهش این باشد که آیا همچنین امر ممکن است یا نه

و بفرض امکانش نظایر و امثال این واقع شده است یا نه پس اگر سؤال از جهت باشد جواب این
در غایت وضوح ظاهر شده زیرا که وقوع امثال و نظایر این واقعه اثری ظاهر شده از آثار و لوازم و
خواص مقامات نورانیه برای محمد و آل محمد و این نزدیک است که از اصول مذهب امامیه باشد چنانچه
نظایر و امثال این در همین کتاب ذکر شده است و وجه دویم اینست که سؤال از این باشد که آیا
این واقعه بالخصوص اصل و مستندی دارد یا نه یا بمعنی این واقعه در روایتی وارد شده است یا نه پس اگر سؤال
از این باشد جواب آن اینست که این حقیر الی الآن حدیثی یا روایتی متضمن این واقعه ندیده ام پس اگر
مؤمن عدل و ثقه در وقت ذکر کردن این واقعه یک روایتی در یک کتابی یا بقول یکی از علماء استناد نماید
به تکذیب آن جایز نیست **مجلس و مقام سیوم** در بیان مطلب عظیم و امر مهم و آن اینست که آیا
قوم کفار بعد از شهادت جناب سید الشهدا اسبها بجولان آورده اند در جسد انور اقدس اطهر
آنحضرت قوم کفار با اسب تاختن و سنابک خیول خودشان پامال نموده اند یا نه مخفی نماند که اخبار
و روایات این باب اختلاف دارد و همچنین اقوال علما و اصحاب کتب مقاتل در این باب مختلف است
و اولا اخبار و روایات را ذکر میکنیم و اشاره باقوال علما مینمائیم و بعد ان شاء الله بحول الله
و قوته تحقیق در مسئله ذکر میکنیم پس در بعضی از روایات این نحو وارد است که علیا مخدره
حضرت صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیها این قضیه شنید که میگویند
ابن سعد ولد الزنا امر کرده است که ده نفر خیل بر جسد انور اقدس اطهر جناب سید الشهدا تاخته
و او را با سنابک خیول پامال نمایند پس این خبر را بخدمت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض
نمود و بعد گفت ای سیده من چاره چه چیز است پس آن معصومه مظلومه فرمود نفسی نامم

غلامی از غلامان رسول الله بود در یک قضیه بجزیره افتاد و به یک شیر گفت من غلام رسول الله ام
پس آن شیر او را از مهلکه خلاص نمود ای فضه من شنیده ام که در جزیره شیر هست برو پیش آن
بگو عسکر ابن سعد ولد الزنا میخواهند فردا اسب بتازند بر جسد پسر پیغمبر خدا ام و او را میخواهند
پاسمال خیول خودشان پایمال نمایند پس فضه رفت و نزد یک شیر و آنچه زینب معصومه
مظلومه فرموده بود به شیر گفت و بعد از آن گفت یا ابا الحارث قبول نداری که من آیا میگذاری
که این امر را بکنند پس آن شیر اشاره و بر سرش نمود یعنی نخواهم گذاشت که قوم کفار این عمل را بکنند پس
چون فردا شد آن شیر نعره زنان اقبال نمود بسوی مصارع قدسیه شهدا و اهل لشکر ایستاده بودند
و نظاره و تماشا میکردند ابن سعد ولد الزنا طعن کرد با بچه شیر آمده است برای خوردن گوشت
شهدا پس آن ولد الزنا گفت بگذارید ببینیم چه خواهد کرد پس آن شیر میگشت و دور میکرد در اجساد
نورانیه قدسیه شهدا آه آه آه و اویلاه تا خود را رسانید بجسد نورانی اقدس اطهر اطیب جناب
سید الشهدا پس دست خود را بجراحات مظلوم زد یعنی بسینه آن امام مبین گذاشت و روی خود را
با خون نور اطهر اطیب آن خلیفة الله مصبوغ و ملون کرد و شروع کرد بگریه مثل گریه ثکلی و آن
فاد شد که نزدیکی آن برود پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه است هیجان نیاورید یعنی
مقصود آن ولد الزنا این بود که اسب تاختن بر جسد نور اطهر آن امام حسین موقوف نمایند پس
آمدن شیر را بمصارع قدسیه جمعی از اصحاب کتب مقاتل مثل این روایت ذکر کرده اند و بعضی از
اصحاب کتب مقاتل ذکر کرده است که چون قوم کفار اراده نمودند که بر بدن صاحب ولایت مطلقه
و خلیفة الله اسب بتازند و او را پایمال خیول خودشان پایمال نمایند فضه مریم آسا که خدمت

صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود که سفینه نام غلام بود از غلامان رسول الله
سوار کشتی بود در دریا و کشتی از طوفان باد شکست و آن مدبر با افتاد و سباحت و شنا نمود خودش را
بجزیره رسانید ناگاه دید که در آنجا شیری هست پس شیر نزدیک آن آمد پس سفینه ترسید از آنکه
شیر او را بخورد گفت یا ابا الحارث من غلام رسول الله هستم پس شیر همهمه کرد و او را بر پشت خودش
سوار نمود و او را براه جاده رسانید تا آنکه سفینه سالم ماند و نجات یافت پس ای سیده من رخصت
بنت خیر الانام صدیقه آن شیر میشوم مرا رخص کن بروم و او را از حقیقت حال مطلع سازم پس زینب معصومه
مظلومه او را رخص نمود پس فضه میگوید رفتم نزدیکی شیر گفتم یا ابا الحارث سرش را بلند کرد
و گوش داد چه میگویم گفتم آیا میدانی که این قوم کفار چه قصد دارند اراده دارند که فردا اسب بر
جسد نور اقدس و اطهر اطیب جناب سید الشهدا اسبها بتازند و آن بدن نور را میخواهند
پاسمال خیول خودشان پایمال نمایند پس شیر برخاست و خود را بمصارع قدسیه شهدا
رسانید تا آنکه خودش را بجسد انور اطیب جناب سید الشهدا رسانید و شروع کرد از خون اطهر انور
آن امام مظلوم روی خود را رنگین و ملون کردن و تمام آن شب در نزد آن مصرع انور بود و از اول شب
گریه و زاری میکرد تا صباح و چون صبح شد آن قوم کفار اسبها را سوار شدند تا آن قصد که داشتند
در مقدم آنها ابن خنس ولد الزنا پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه برکنند هیجان نیاورید گردید
پس آن قوم کفار برگشتند و از آن خیال افتادند و حقی نماند مثل این روایت را محمد تقی که ثقة الاسلام
کلینی در اصول کافی بسند معتبر روایت کرده است پس اعتقاد جمعی از اکابر علما مثل کلینی
صاحب بحار بر آنست که قضیه آن قوم کفار عمل نیامد بسبب آمدن شیر بمصارع قدسیه و انعقاد

جمعی از فضلای کرام آن است که آن قوم کفار بر بدن نور اقدس اسب راندند و از آنجمله سید ابن طاوس

میگوید که ابن سعد ولد الزنا داوطلب خواست برای اسب راندن بر بدن نور اقدس و بر پشت و

سینهٔ مبارک پس ده نفر از آن قوم کفار اجابت نمودند بر این مطلب پس آن ولد الزنا با اسبها تاختند بر آن

جسد نورانی شعشعانی روحی له الفدا تا آنکه سینهٔ انور و ظهر اطهر اطیب مرضوض نمودند پس این

ده نفر اولاد زنا بکوفه آمدند در مقابل ابن زیاد ولد الزنا ایستادند یکی از آنها گفت نحن رضضنا

الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر ابن زیاد ولد الزنا گفت شما کیستید آن ولد الزنا گفتند

ما آن اشخاص هستیم که اسبها تاختیم در جسد سید الشهدا تا آنکه صدر و ظهر او را مرضوض کردیم ابن زیاد

ولد الزنا امر کرد بآن ولد الزنا جایزهٔ قلیلی دادند ابو عمر زاهد میگوید ما تفتیش و تجسس کردیم در امر

این ده نفر همه را ولد الزنا یافتیم و چون مختار علیه الرحمه این ده نفر اولاد زنا را بدست آورد امر کرد

با مسمارهای آهنین این اولاد زنا را بچهار میخ کشیدند و اسبها را بر ابدان نحس نجس آنها تاختند تا

ارواح خبیثهٔ آنها بدرک اسفل رسید مخفی نماند که این مضمون جمعی کثیر از شعراء فضلاء از اهل شیعه و اهل

سنت بنظم آورده اند و از آنجمله ابن ابی الحدید معتزلی در بعضی از قصایدش بنظم آورده است مؤید

و مسند این قول آن است که در جملهٔ از اخبار وارد شده است که جناب سید الشهدا بعد از شهادت از جانب

حلقوم اشرف اقدسش فرمود عربیه وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل

عمدا سحقونی و این حقیر میگوید که این کلام از آن امام مبین قبل از اتمام امر شهادت نیز فرموده است

مخفی نماند که اعتقاد این احقر بر این جهت که ده نفر یا زیاده از آن قوم کفار بر جسد شریف آن امام مظلوم

روحی له الفداء اسبها تاختند زیرا که روایات دالهٔ بر این مطلب بسیار است و همچنین ناقل این … علما

کرام جمعی

کرام جمعی کثیر شده و با وجود این جمع و توفیق میان این روایات و میان روایت کلینی که … ولد الزنا

دلالت میکرد بر اینکه شیر آمد و آن قوم از آنجهال افتادند مخالفت و بیان آن این است که ابن زیاد ولد الزنا

با ابن سعد ولد الزنا نوشته بود باید جسد سید الشهدا را با اسبها پایمال کرد تا آنکه از جسد شریف چیزی نماند پس مقصود

ابن سعد ولد الزنا این بود که هیچ جسد نور اقدس را پایمال و مضمحل گردد تا آنکه چیزی نماند که او را … من

و جسد گویند و مشهور و مدفون نمایند و جناب علیا کریمهٔ معصومهٔ صدیقهٔ صغری زینب مظلومه

از شیعیان وحشت و دهشت و … سید … آثار بالکلیه بر … شود … قبر و مزار برای … جسد

اشرف اقدس نشود و این خلاف وعدهٔ الهی در باب بقای آثار و تربت خوش … جسد

اشرف بود فرموده شد و از آنجهة فرستاد شیر را آورد تا آنکه آن قوم کفار از آنجا گذشتند مجلس سیم

چهارم در اثبات ذکر کردن نکتهٔ لطیفه و دقیقه پس میگویم مخفی نماند که در این مقام نکتهٔ لطیفه دقیقهٔ حقانیه

حکمیه … است که بعضی از فضلای محدثین و عرفای محققین او را ذکر کرده است و ذکر او در این مقام لازم

دانستم تا آنکه شیعیان مخلصین بصیرت و معرفت ایشان بفضائل و فواضل و مناقب آل عصمت

و اهل بیت رسول الله کامل شود چنانچه آن عالم ربانی و عارف حقانی همچنین ذکر کرده است که حقیقت

امیر المؤمنین پس آن نور الهی است و اول موجودات است چنانچه سید المرسلین فرمود خلقت انا

و علی من نور واحد پس امیر المؤمنین بود با حقیقت که بر آن افاضه کرده شده است صورت نوریه

با صور نوریه قبل خلق موجودات و این حقیقت معلم جبرئیل و سایر ملائکه بود و با حقیقت نوریه

امیر المؤمنین با انبیاء و مرسلین یعنی مصاحب معلم و معین و … ایشان بود چنانچه خود

امیر المؤمنین فرموده است با ابراهیم خلیل در آتش نمرود بودم و باذن خلاق جهان آتش را

برای آن بود او سلام کردم و من بودم با موسی کلیم الله ع و توریة و اسرار توریة را بآن تعلیم نمودم

و من بودم با عیسی روح الله و انجیل و اسرار انجیل را بآن تعلیم کردم و من بودم با سلیمان بن

داود ع و برای آن مسخر کردم مردۀ شیاطین را پس آن مولای متقیان جمعی کثیر را از انبیا و اولیا

ذکر کرده است و شمرده است و باز مؤید این مطلب آنست که جبرئیل بر نبی عرض کرد یا سید المرسلین

ان الله بعث علیا مع الانبیاء باطنا و معک ظاهرا پس بعد از آنکه ظهر تقدیر ربانی جاری

شد به تولدش و خروجش از عالم جبروت و ملکوت باین عالم ناسوت پس افاضه شده برای آن حقیقت

نورانیه صورة بشریة متناسبه باین عالم حسی شاهد و لکن با اقتضای حکمت با افاضه صورة واحده مگر

میسکویم صور متعدده کثیره افاضه شده است متناسبه و غیر متناسبه تا بیان و اول پس

چنانچه در اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است حضور آنحضرت صلوات الله علیه در نزد هر مؤمن

هر کافر در حالت احتضار و مردن و حال آنکه در لحظه واحده هزاران نفر از بنی آدم میمیرد و میشود

در نزد همه بسبب این صور متعدده کثیره که افاضه شده است بآن حقیقت واحده نورانیه و ثابت شده

این همان شدن آنحضرت صلوات الله علیه در کتب در غار نهار و منازل چهل نفر از صحابه تا بیان وقتیکه

وارد و روایت شده است که در وقت طفولیت شیری میآمد در نزد و غروب آفتاب بمصارع قبور شهدا

شهدا و بآنها نظر میشود و تا خودش را میرسانید بقبه نورانیه قدس جناب سید الشهدا پس میشست

آن وقت با خروشش میگرفت میپوشید و میپوشید و گریه و زاری و شیون و افغان مینمود و جماعت

طایفه مؤمنین چون که در آن صحرا نوحه و گریه و ندبه بر جناب سید الشهدا میکردند میگفتند آن شیر

جناب امیرالمؤمنین است لیکن از این تحقیقات ظاهر و واضح شد سرّ اسرار آنچه مردم گفته اند ظاهرین

معصومین

معصومین خلفاء الله به ادراک و مشاهده مینمودند بر صور مختلفه و حالات متفرقه عجیبه و ارواح

برای منفرد متفکر اسرار بسیار ظاهر میشود پس این حقیر میگوید تا اینجا کلام آن محدث ربانیه عالم

عارف حقانی بود و این حقیر در دیگر کتب و تصانیف عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام که بر اولیای مقربین و ائمه

معصومین الوارثین لکمالات صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مقامات نورانیه ثابت است

این عالم عارف ربانیه ذکر کرده بعضی از خواص و لوازم مقامات نورانیه ثابت است پس آن خلفاء الله

بسبب کلیه و قاهره بودن نفوس و ارواح خودشان تصرف میکنند یعنی ظاهر میشوند در ابدان

کثیره متشابهه و اجساد و قوالب و قبور برزخیه پس بعد آن آنچه میکنند از خوارق عادات و

آوردن معجزات با هر سلطان باذن الله تعالی میکنند و در همچنین فرقی نیست میان بودن ایشان

قبل از تولد ایشان و میان بودن ایشان بعد از تولد و همچنین فرقی نیست میان بودن ایشان

قبل از ممات و شهادت و میان بودن ایشان بعد از ممات و شهادت و بر شما مخفی نماند که

این شیر که این عالم ربانیه ذکر کرده بعضی طایفه چنین میگفتند هر شب امیرالمؤمنین ع میآید بصورت

نه تنها بصورت شیر و گریه و زاری مینماید غیر از شیر بهشت که قصه معروف مطلوبه رفت و آورده

و تا بیان این مطلب که طایفه چنین میگفتند که هر شب امیرالمؤمنین میآید بصورت شیر و بجناب سید الشهدا

گریه و زاری میکنند پس آن باین جهت که از مردی از قبیله بنی اسد روایت شده است که گفت من مرد

من زراعت کرده بودم در نزد نهر علقمی و بعد از ارتحال عسکر بنی امیه از زمین کربلا اسبابا بسیار

عجیب و غریب دیدم و قدرت بر حکایت همه آنها ندارم و بعضی از آنها را حکایت میکنم پس باد

باد را میوزید بر من که بانفحات مسک و عنبر بر من ریخته میشود پس وقتیکه باد را ساکن میشود

ستاره‌ها و کواکب از آسمان بر زمین نازل میشوند و با زمین صحبت میکنند و در نزد من کسی نبود

غیر از عیال من پس من مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بودم و کسی نمیدیدم که برای او این عجایب و

غرایب را از آن بپرسم پس وقت غروب از طرف قبله شیری پیدا شد پس من که بچشم خود دیدم با عیال خود

او را در منزل قرار داده بودم و چون صبح شد آفتاب طلوع نمود از منزلم بیرون آمدم و دیدم شیر بطرف قبله

میرود پس در نفس خود گفتم که این قافله که در این نزدیکی هست خروج بوده‌اند بر این زیاده از آن

خروج کرده‌اند در این بادیه و لهذا امر کرده‌اند که تنها را کشته‌اند و باز با خود گفتم که با ایشان علوم

گشته است که از تنها مشاهده میکنم امور عجایب را بر گشته‌اند مشاهده و فکر دوم عجایب این امور را

عزم جزم کردم که امشب آینده را خواب نکنم تا بفهمم و بحقیقت امر برسم که این شیر که میآید از اول

شب تا صبح نزد این مصارع میشود آیا از گوشت این اجساد و این ابدان میخورد یا نه پس نزدیک

غروب شد دیدم آن شیر بعادت سابقه‌اش از سمت قبله میآید و نزدیک شد خوب نظر کردم دیدم

شیری است صاحب جلالت و هائل المنظر از دیدنش واندامم بلرزه در آمد و خوف و اضطراب بر من غالب شد

و لکن از نزدیکی من گذشت و بدلم خطور نمود که اگر مراد این شیر خوردن گوشت آدمی بود البته بسمت

من میآمد و مرا پاره پاره میکرد و در دلم با این خیال بودم ناگاه دیدم آن شیر بمصارع

قدسیه شهدا آمد و بهر یکی از آنها نظر میکرد تا خود را رسانید نزد جسد انور قدس الله

مثل آفتاب بود وقت طلوعش پس آمد بجائی که رسید نشست پس دیدم رو و شکم را بجسد انور اقدس مالید

او را حبیبه بدنه میبوسد و چهره و دهن میکند پس گفتم الله اکبر این امر عجیب و غریب است پس دیدم

در آنجا و ملاحظه حالات آن شیر مینمودم تا ظلمت شب دنیا را گرفت و تاریکی مستولی شد بر همه جا

دیدم

دیدم شمعها میان آسمان و زمین معلق شده و همه جا روشنائی پیدا کرده و ناگاه شنیدم صداهای

بلند گریه و شیون و زاری و فغان و صداهای بر سر و سینه زدن پس آن طرف و این طرف رفتم با اینهم

این صداها و این گریه و زاریها از کجا میآید پس خوب دقت کردم ظاهر و معلوم من شد که این صداها

و این سینه و سر زدن از زیر زمین است پس باز خوب دقت کردم شنیدم که یکی از آن نوحه‌کنان میگوید

وا حسیناه و وا اماماه و پس اول بسیار خوف و اضطراب بر من غالب شد و بسیار ترسیدم بعد قدری

بحال سکون آمدم و نزدیک آنجا شدم که صدای واحسیناه و وا اماماه از زیر آن میآید گفتم ای شخص ترا قسم

میدهم بذات حق تعالی و بسید المرسلین که شما چه طایفه هستید پس جواب دادند ما طایفه زنان

جنیم و از طایفه مؤمنین جن پس گفتم شغل شما در مکان چه چیز است گفت شغل ما در هر روز و هر شب

نوحه خوانی و عزاداری است بر حسین ذبیح عطشان گفتم این جسد است که شیر هر شب میآید

و در نزد آن می‌نشیند تا صبح گریه میکند پس همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند ای شخص آیا میدانی

که این شیر کیست گفتم نمیدانم و نمیشناسم پس گفتند این پدر حسین است این امیر المؤمنین است پس گریستم

بمنزل خود و هم سینه‌زنان گریه‌کنان

باب ششم

در بیان بعضی از وقایعی که ذکر آن اهتمام داده‌ام با وجود

آنکه مناسبت تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام

ذکر خواهد شد

مجلس و مقام اول

در بیان حکایتی عجیب پس میگوییم مخفی نماند که در نسخه قدیمه

[illegible] [illegible] داشتیم [illegible] [illegible] دیدم در آن حکایت کرده‌اند از مردی پس آن میگوید

که در آن روز که جناب سید الشهدا و اصحاب آن امام مبین بدرجه شهادت رسیدند برای من حاجتی

عارض شده و بیرون آمدم برای تمام آن مطلب و بصحرایی رسیدم که در آن وادی و در آن صحرا دیدم

بادها و گویا از آن ریاح ریحه‌ای میشنید بر من نفحات مسک و عنبر پس قصد کردم این رایحه طیبه را تا که
رسیدم بمصارع قدسیه اشخاصیکه ابدان و اجساد نورانیه‌شان بر روی خاک در یک فضا
بودند و بدنهای خون غلطیده بودند و ریاح از آن ابدان نورانیه و جثث مرضوضه طیبه میوزید
این اجساد و اشراقات این ابدان گویا شعله و شعشعانیه میزد تا اینکه رسیدم بجسد نورانی اشرف
عظیم الهیبه کبیر الشان ناگاه دیدم که آن جسد نور اشرف مکبوب است بر روی زمین و سر اقدس مطهرش
از جثه اطهرش جدا کرده‌اند و بادها بر آن جسد اطیب نور میوزد و انوار آن جسد مطهر با فضای ملکوت سر بر
برده لهم هیبت و عظمت آن جسد اطیب نورانی مستولی شد و نزدیک آن شدم دیدم بدنم لرزان افتاد و خود هم متحیر
مضطرب شدم و ناگاه همهمه‌ای از زیر زمین از تحت قدمم شنیدم و کسی با صوت بلند خطاب
و گفت ایمرد دور شو از این شخص زیرا که پس کشته است بجای صد تو کیستی و این شخص زیرا که گفت
من پادشاهی مقوم از طایفه جن و این شخصیکه بر رویش افتاده بی‌سر حسین بن علی بن ابیطالب
این اشخاصیکه در اطراف این بخاک و خون غلطیده‌اند و ریاح بر ابدان شریفه آنها میوزد اصحاب
عترت آن منتجب باشند گفتم ایشخص این حسین که بی‌سر افتاده است و بدنهای خون غرق شده است
گفت بلی پس یک سنگ از زمین گرفتم و زدم او را بر سرم پس سرم را شکستم و مدهوش و بیهوش
افتادم پس وقتیکه بحالت افاقه و هوش آمدم خطاب آن شخص کردم گفتم تو اینجا چه میکنی گفت
وطن من در کجا است و آنجا بودم وقتیکه شنیدم که خلیفه لشکر [illegible] اعنی جناب [illegible] الشهید
کشته‌اند آمده‌ام اینجا گریه میکنم و نوحه میکنم و ندبه میکنم بر حسین مظلوم ذبیح منحور عطشان پس ناگاه
[illegible] دیدم ناگاه دیدم سوزی از جن قصد مرا کردند و ترسیدم که مرا بکشند و از آنها قدری دور شدم

بیکباره

بیکباره از آنها بمن رسید و چند تازیانه بر من زدند تا آنکه من بیهوش شدم و با فاقه و بهوش آمدم دیدم
این جواهر همه آن انوار را محو شد تا آنکه دیدم این اولاد و زنان این قوم زنادقه و کفار را از ابدان شریفه شهدا
یک یک جدا کشتند تا آنکه رسیدند بجسد نور اقدس اطهر اطیب آن امام حسین و آن امام مظلوم پس
شروع کردند اسبها بجولان آوردن و اسبها تاختن بر آن جسد نور اقدس تا آنکه آن قوم کفار و آن قوم اولاد
زنا بسنابک خیول خود شان اضلاع و ظهر آن جسد نور اقدس را شکستند و بعد از آن برگشتند بر آن مکانیکه
از آنجا آمده بودند پس من مشغول گریه و زاری و ندبه و نوحه شدم تا آن وقتیکه شب داخل شد و ظلمت عالم را
گرفت دیدم که کثیره عظیمه و صیحه و ضجه و گریه و شیون و افغان و زاری از طرف مشرق ظاهر شد و نظر
کردم دیدم جماعتی از مردان ظاهر شدند و لباس همه آنها سیاه بود و جمیع سیاه پوش بودند و
گریه میکردند و نوحه میکردند و در میان آنها مردی بود و شعشعانیه نورانیه آن عالم را پر از ضیا و نور
کرده بود و ریش سفید نورانی اقدس داشت و به تنش محاسن مبارکش را گرفته بود و میگفت وا ولداه
وا قرة عیناه وا ثمرة فؤاداه و وا مقتولاه و وا ذبیحاه و یا ولداه یا حسین پس نزدیک آمد و خود را بر آن جسد
انور اقدس انداخت و دو دستش را گاه میگذاشت بر گلو آن و گاه میگذاشت بر جسد اطهر آن
و میبوسید و میبوسید و گریه میکرد و میگفت من فدای تو ای ولدم من کشته صدر تو و ظهر تو یا ولدی [illegible]
میبوسید و گاه اشاره بسوی آسمان میکرد و بعد اشاره نمود با آن مردان که در خدمتش بودند پس همه آمدند
آن جسد شریف نورانی را بوسیدند و بوسیدند پس بعد از آنکه همه فارغ شدند سمت مغرب رفتند ناگاه باز دیدم
ملک جن در زیر قدمم گریه و زاری و شیون و افغان میکنند پس گفتم ای ملک جن کجا رفته بودی این
مردها که آمده بودند از اقربا و خویشان این مقتولین هستند گفت بلی ای مرد والله من حاضر بودم

بجایی رفته بودم آیا تو نشناختی این اشخاص را گفتم نه والله گفت آن شخصی که محاسن مبارکش
بخونش رنگین گشته بود آن محمد مصطفی جد جناب سید الشهدا بود گفتم پس آن اشخاص دیگری که در خدمت
آن بزرگوار بودند آنها را نشناختی گفت بلی آنها ملائکه بودند پس شروع کردم بر سر و سینه زدن و
گریه و زاری نمودن و بر رو افتادم و صیحه میزدم و آنملک نیز همچو من میکرد ناگاه باز غلغله عظیم
از اشخاص چند مشاهده نمودم و اول گمان این کردم که اینها نیز همان محمد مصطفی و ملائکه هستند
و این اشخاص نیز گریه بسیار گریه و زاری و نوحه و ندبه میکردند و میان اینها مردی بود با دستمال سیاه
انگشتهای خونش جمع میکرد و میگفت واثمرة قلباه و علیک ولدی یا حسین پس نزدیک جسد شریف آنحضرت
و خونهای آنحضرت را از جسد نور و جنبش گذاشت بر محاسن طیب نورش و بسیار گریه میکرد و میگفت
یا ثمرة فؤاد المصطفی و یا سرور قلب الزهرا و یا حشاشة قلبی یا حسین مظلوم من پدرت علی مرتضی هستم
و بعد از آن بسیار آنجثه شریف را میبوسید و میبویید و از زخمهای مبارکش قطرات دموع آن مشکل
بر آنجثه شریف میریختند پس وقتیکه اینحالات را مشاهده نمودم بیهوش و حیرت گشته بیهوش و بیخود
شدم و وقتیکه بحالت افاقه و بهوش آمدم دیدم که آن شخصی که در خدمت امیرالمؤمنین بودند دیگر یک
میآیند و آنجثه شریف را در آغوش میگیرند و گریه و زاری و نوحه مینمایند گاهی او را میبویند و گاهی او را
پس این اشخاص نیز بعد از ساعتی چند رفتند و از چشم من غایب شدند ناگاه شنیدم صیحه و غلغله عظیمی
و گریه و قدری و ناله بلند هجمی که زمین نیز بلرزه درآمد پس نظر کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از
نسوان و میان این زنها زنی نورانیه معظمه نمایان میباشد سیاه پوشیده و موها پریشان
نموده و زخمهای دستها و سینه بر سرش مشبک نموده و ناله میکشید از قلب حزین و گریه و ندبه میکند

بسبب

بسبب ناله و ندبه و گریه آن زن جماعت رجال و جماعت نسوان گریه و ندبه میکنند پس نزدیک
جثه شریفه و جسد نورانی شد و خود را بر آن انداخت و از میان جماعت رجال یک مرد نورانی
آن نیز خود را بر آنجسد نورانی انداخت پس آن مرد بسیار گریه میکرد و ندبه میکرد و میگفت واغاثاه من
علیک یا غریب الغربا السلام علیک یا مذبوحا من القفا ای برادر جان ای حسین مظلوم ای حسین عطشان
برادر تو حسن مجتبی هستم و آن زن نورانیه میگفت وا ابناه و امقتولاه و اعطشاناه یا ولدی ای حسین ترا کشتند و
تشنه کشتند و از آب فرات منع کردند و ترا از قفا ذبح کردند و خیام حرمت و عترت را سوختند
ای حسین ای پاره جگرم ای حشاشه قلبم من مادرت فاطمه زهرا هستم و این برادرت حسن مجتبی است پس
جناب سید الشهدا شروع کرد بتکلم نمودن و کلامش بحر انوار قدسش بیرون میآمد که ای بابا و ای مادر
فاطمه و یا اخاه یا حسن کشتند مرا از قفا ذبح کردند و بریدند حلقوم مرا تشنه کشتند و مرا از دادن
آب فرات مضایقه کردند فعلیکم منی السلام پس وقتیکه اینحالات را مشاهده نمودم خاک بر سر کردم
و غش نمودم ندانستم بحکم و از آن صحرا بیرون رفتم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس
مقام دوم در ذکر مطلب مختصر بعنوان اشاره بمقام نورانیه پس میگوئیم مخفی نماند بر برادران اهل
ایمان و محبان اهل بیت که ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آل المعصومین بحد ضرورت مذهب
رسیده است و از اصول مذهب شیعه شده است و قبل خواص اصحاب آثار و روایت لوازم مقامات نورانیه
تصرفات محمد و آل محمد است در عوالم امکان قبل از ولادت ایشان و بعد از ولادت ایشان و
بعد از ممات و شهادت ایشان و از جمله آثار و خواص ولایت مطلقه و خلافت مطلقه و مقامات نورانیه
ظهور ایشانست در ابدان کثیره مثالیه و قوالب متعدده برزخیه بسبب ارواح کلیه و نفوس قادره

ایشان یعنی عبارت واضح‌تر نیست در این مطلب که نفوس ما با نفوس جزئیات است

چنانست که در عالم خواب و همچنین در عالم برزخ یعنی بعد از مردن تا قیام قیامت در بدن

یک بدن مثالی و قالب و جسد برزخی تصرف نمی‌توانند بکنند و چون نفوس محمد و آل محمد و ارواح

ایشان نفوس کلیه و ارواح قاهره جبروتیه شعشعانیه می‌باشد پس از اینجهت است که نفس قاهره

و روح کلیه هر یکی از ایشان قادر است در هزار بدن مثالی و جسد و قالب برزخی کلیه تصرف

نماید و این منکشف می‌شود بشر معاینه شدن امیرالمؤمنین در یک شب در خانه چهل صحابه و بعضا بشر

حضرت انبیا در حالت احتضار و مردن هر کافر و هر مؤمن و که واقع می‌شود و در یک ساعت صد هزار

و بعضا بشر خواب دیدن هزار نفر یا ده هزار نفر در یک شب رسول الله را یا یکی از ائمه را و بعضا بشر

محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین به زیارت جسد نورانی شریف جناب سید الشهدا

در ارض کربلا و زیارت راس نورانی شریف در منازل میان کوفه و شام که در هر موضع یک

از حسین و آنچه بجا نیاشند و در همین کتاب در مواضع غیر قلیله از آن اشاره جملی آورده و حضرت

نورانیه و آثار ولایت مطلقه و خلافت مطلقه کرده‌ام و حاصل کلام و ثبت مرام این است که

از بلجمله مسئله مقامات نورانیه محمد و آل محمد و خصوص آثار آن از اصول مذهب شیعه شده است

منکر در حقیقت از شیعه نمی‌باشد مصرح با این مطلب در طی اخبار متظافره بسیار و

علماء اعلام و اساطین فخام مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ کلینی و علامه اسلام میرداماد و

مجلسی و المحدث العارف النبیه الاجل سید نعمة الله و فاضل دوانی بعد از تشیع و [illegible]

مرتضی ذکر کرده است این مطلب را در قصیده و میرداماد در جذوات و مجلسی در بحار و سید نعمة

از کتب

در کتاب مسکن الشجون و فاضل دوانی در رساله زوراء پس اگر کسی سؤال کند و بگوید که تکرار

نمودن تو این مطلب را از حد گذشت و بسیار مکرر یکی این مطلب را در اکثر تصانیف خود

تکرار که در همین کتاب از حد گذشته است پس سر این چه چیز است پس جواب می‌دهم از این سؤال

که سر این آنست که معلوم است اکثر مردم عوام می‌باشند و در این زمان از علوم غیر از صورت فقهیه

و قلیلی از اصول فقه به تحقیق چیزی نمانده است از بلاد و امصار ما و علوم قرآن و علوم

احادیث و اخبار را بالکلیه مندرس شده و علوم عقلیات که تحقیقات نورانیه آن [illegible] علوم

کتاب الله المجید و علوم احادیث اصحاب ولایت مطلقه و خلافت مطلقه مستنبط است آن هم بالکلیه

اسم و رسم از آن نمانده است پس اگر بخواهی که یک مطلبی که از اصول مذهب شیعه است

و مؤمنان به کلام فقهای آن بنا بگذارند ساعی خود شان از اهل [illegible] چندین شبهه می‌اندازند

که فطرة فطرة الله التی فطر الناس علیها که نزدیک بود که مطلب [illegible] از مطلب [illegible]

این هم آنست که اکثر مطالب عالیه و دقیقه از اوهام و خیالات آن اشخاصی که علوم قرآن و اخبار

ندیده‌اند دور است پس انکار همچنین علما باعث انکار عوام الناس بیچاره‌ها می‌باشد پس تکرار آن

اظهار این مطلب مطهر آنست که چون [illegible] تکرار از ذکر شد و در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره

در وجود و اسرار شد در قلوب ثابت و راسخ می‌شود و رفته رفته استبعادات و همیه و خیالیه کم می‌شود

آیا انصاف این که اکثر عوام بلکه همه عوام و اشخاصی که از علوم معارف حقانیه نصیب و حظ کامل ندارند

وقتی که می‌شنوند که امیرالمؤمنین به صورت شیر آمد به مصرع شرف نور جناب سید الشهدا می‌خوانند اول

مرحله مستغرق این کلام را [illegible] نرسانند یا تکفیر کنند زیرا که در خیالات و اوهام فاسده ایشان همچنین

چه صفت عجیب منقصت میشمایند و حال آنکه این جماعه بیچاره غافلند از حقیقت حال و محجوبند از تصور
میکنند که کسیکه میگوید امیرالمؤمنین بصورت جناب سید الشهدا بصورت شتر آمده مرادش آنست که آن
بدن امیرالمؤمنین که در نجف اشرف مدفونست و از بطن طاهره فاطمه بنت اسد متولد شده بود آن
زنده شده و بصورت جناب سید الشهدا آمده و دیگر فهمیده‌اند و الله العظیم و بالله الکریم این مراد نیست بلکه
آنجسد و بدن امیرالمؤمنین که در نجف اشرف مدفونست و از بطن طیب طاهر فاطمه بنت اسد متولد شده است
آن بدن تا ایام حشر و نشر در آن قبر خوابیده بدون تغییر و تبدیل و بدون آنکه پوسیده گردد و بآن زنده شده
و همچنین است کلام در بدن انور اطهر اقدس جناب سید المرسلین و همچنین در ابدان طیبه و اجساد طاهره
آل معصومین آنجناب بلکه مقصود و مراد متکلم این کلام آنست که ارواح نورانیه شعشعانیه مجرده و
نفوس کلیه طاهره باهره ایشان در ابدان کثیره مثالیه لطیفه و اجساد وفیره نورانیه برزخیه تصرف
میکنند بانمعنی که این ابدان کثیره و این اجساد وفیره را ابدان و اجساد مثالیه ایشان میگویند
با ایشان نسبت میدهند و فرقی نیست در نمقام میان ابدان و صور متناسبه مثل ابدان
و صور مثل ابدان و صور افراد و اخیار انسانی شد چنانچه جمعی از مؤمنین یکی از چهارده معصوم را بصورت
سید جلیل القدری می بینند و جمعی ایشانرا بصورت عالم ربانی می بینند بعضی در عالم خواب و همچنین جماعتی که
سایر مشلد و میان ابدان و صور غیر متناسبه و لکن شرط است که باید این اجساد و این صور غیر انسانی
طیبه و طاهره باشند مثل شیر و طایر ذی شان و ذی مقدار پس بحمد الله تبارک و تعالی مطلب
بسیار بسیار واضح شد و بسبب تکرار بسیار نمودن استبعاد و وحشت و تعجب و انکار عوام و آن
اشخاصی که مثل عوام میباشند بالمره مندفع شد بالکلیه ایکم شد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و

آل بیته المعصومین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **مجلس دوم مقام سیم** در بیان
بعضی از وقایع عجیبه که بعد از شهادت روی داده است آه آه و واویلاه و وامصیبتاه و این واقعه
که شنیدنش قلوب مخلصین را میگدازد و جگرها را میسوزاند پس بروایت از سعید بن مسیب که
میگوید در وقتیکه خاک عالم بر سر شیعیان شده و جناب سید الشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا
شهید شده و سال آینده مردم قصد حج کردند پس مشرف شدم بخدمت خلیفة الله ... عابدین
و عرض کردم فدایت شوم وقت حج نزدیک است چه میفرمائید در باب من فرمود چون قصد حج
کرده برو حج کن پس میگوید رفتم تا حج بکنم و دیگر در طواف میکردم در کعبه ناگاه دیدم یک مردی را
که دستهایش بریده شده بود و رویش مثل قطعه از شب تاریک شده بود و آن چسبیده است
باستار کعبه در حالتیکه میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام خدایا گناه مرا بخش و حال آنکه
میدانم که مرا نمی بخشی هر چند شفاعت کنند جمیع سکان سموات و جمیع سکان ارضین و جمیع خلق
آفریده از برای گناه من از بس عظیم است که بخشیده نشود پس سعید بن مسیب میگوید که من و همچنین
جمیع مردم دست از طواف کشیدیم و بر سر او جمع شدیم و او را از چهار طرف احاطه کردیم و گفتیم
ای مرد وای بر تو یاد اگر تو ابلیس باشی باید با این نحو از رحمت حق تعالی مایوس نباشی تو کیستی و ذنب
و معصیت تو چیست پس آنمرد گریه کرد و گفت ای مردم من بنفس خودم و ذنب و معصیت خودم
اعرف هستم از دیگران گفتیم بیان کن تا آنکه حقیقت حالرا بدانیم گفت ای مردم من جمال ابی عبد الله
الحسین علیه السلام بودم در وقتیکه از مدینه طیبه مسافرت عراق فرمود و چون هر وقت میخواست
وضو کند برای نماز سراویلش را پیش من میگذاشت و میدیدم تکمه آن یعنی بند سراویل از حسن

تلألؤ و اشراقش چشمها پوشیده میشد و آرزو میکردم که آن مال من باشد تا آنکه رسید روز کربلا
و روز عاشورا آنحضرت صلوات الله علیه خود و جمیع اصحاب و عترت با شمشیر شهادت رسیدند من
خودم را در موضعی از زمین کربلا پنهان کرده بودم تا آنکه شب شد و ظلمت عالم را گرفت از مکان خود
بیرون آمدم و نزدیک مصارع شهدا رسیدم دیدم آنجا همه نور شعشعانی است که ظلمت نیست
و مثل روز است نه مثل شب پس دیدم اجساد طیبه طاهره و ابدان و جثث نورانیه شهدا
مثل اضاحی عرفات غرق دریای خون هستند پس شعاعات بر من غالب شد و متحیر گردیدم
شدم که میان ابدان طیبه طاهره شهدا جسد انور اقدس اطهر اطیب حضرت سید الشهدا را
پیدا میکنم تا آنکه آن بند سراویل را بیرون بیاورم و بمطلبم برسم پس یک یک بوجوه شهدا نظر
میکردم و آنها را تفحص کرده خودم را رسانیدم بجسد انور اطهر اقدس جناب سید الشهدا
پس دیدم جثه است مبارکه بر روی خاک افتاده و اشراقات نورش تمام عالم را منور نموده و لکن
بخاک و خون غلطیده و بادها بر آنحضرت میوزد پس گفتم والله این جثه حسین بن علی بن ابی طالب است
پس نظر کردم دیدم سراویل در بدن مبارکش است و نزدیک شدم دستم را به بندش انداختم
او را بگیرم دیدم در آن بسیار عقده زده است شروع کردم بگشودن و وا کردن آن عقده ها
پس چند عقده گشوده بودم ناگاه دیدم با دست مبارکش بند را گرفت و مانع شد مرا از گشودن بقیه
پس نفس ملعونه خبیثه من وسوسه کرد برایم چیزی پیدا کنم و آن دست مبارکش را قطع نمایم
پس دیدم در آنجا قطعه شمشیری افتاده است برداشتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش
زدم پس بسیار مجاهده نمودم قطعه سفری تا آنکه دست راستش را از زند جدا نمودم پس از دست بند دیدم

بسیار کردن

برای گرفتن بند سراویل دیدم او را با دست چپش گرفت پس آن قطعه سیف را گرفتم تا آنکه دست چپش را هم
جدا نمودم از زند پس آن وقت دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلرزه و تزلزل در آمده
سپس دیدم آسمانها بلرزه و تزلزل در آمده است و حرکت آنها را مشاهده میکنم و در بین تکانهای عظیمه
عظیمه مشاهده نمودم و صیحه و ضجه و گریه شنیدم و شخصی میگفت وا ابناه و وا ولداه و وا مقتولاه
و ذبیحاه و واحسیناه و وا غربتاه یا حسین ای نور چشم من کشتند ترا و نشناختند ترا و از آب منع کردند ترا
پس اینحالات را دیدم نزدیک شدم که هلاک شوم و خودم را میان قتلی انداختم پس نظر کردم دیدم که
اینها سه مرد هستند و یک زن و لکن خلایق بسیار در اطراف اینها ایستاده‌اند پس همین رسیدند
صورتهای ایشان از جثه‌ها تا آنکه پس یکی از آن سه مرد نزدیک شد و گفت یا ابناه یا ولداه یا حسین فداک
جدک و ابوک و امک و اخوک پس دیدم جناب سید الشهدا نشست و سر مبارک انور اقدس
اطیب اطهرش است و گفت لبیک یا جداه یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمه
الزهرا و یا اخاه المقتول بالسم علیکم منی السلام پس بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و گفت یا جداه
کشته مردان ما را و سلب نمودند والله عریان ما را و نهب و غارت نمودند والله رحال ما را یا جداه
ذبح کردند والله اطفال ما را یا جداه و الله بسیار دشوار است بر تو که ما را باین حالات مشاهده نمائی
مشاهده نمائی که کفار بسر اهلبیت و عترت چه آوردند و امیر المؤمنین و فاطمه الزهرا و حسن مجتبی
در اطراف آن نشسته بودند و گریه میکردند و فاطمه زهرا گفت یا ابتاه یا رسول الله آیا مشاهده میکنی
امت تو بر سر پسرم و نور چشمم چه در آورده‌اند آیا اذن و رخصت میدهی از خون محاسن مبارکش
مصبوغ و مخضب کنم تا آنکه حضرت باری تعالی را ملاقات کرده باشم در حالیکه با خون پسرم مصبوغ

مخضب شده باشم پس سید المرسلین فرمود یا فاطمه بگیر از خون حسین خود و ریش را مصبوغ و مخضب
بکن و ما نیز میگیریم و خود را مصبوغ و مخضب میکنیم و دیدم فاطمه زهرا از خون محاسن مبارک آن حضرت
سید الشهدا گرفت و بر ناصیه خویش مالید و دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی را که از خون آن مظلوم
میگرفتند و بر نحور و صدر و رخسار خود ایشان میمالیدند تا مرا افاقه و بعد از آن شنیدم که سید المرسلین میفرمود
یا حسین فدایت شوم و الله بسیار دشوار و گرانست بر من که ترا با این حالت مشاهده نمایم سر و جبین
مبارکت بخاک و ریگ و خون مالیده و بخنجر شریعت از خون ریزان و مکبوب بر قفا ریاح و بادها
لباسی از ریگ و خاک بر تو پوشانیده و در ارض کربلا طریح و مقتول افتاده و شهادت میدهم
ای حبیب ای نور چشمم دست راست ترا که جدا کرده و دست چپ را که قطع نمود پس آن نوقت شهید
عرض کرد یا جداه یا رسول الله با من یک جمال بود از مدینه با من بیرون آمد و چون سرها
بیازم سراویل را بیرون میآوردم از بدنم و آن آرزوی وقتیکه این دشت و در دست
برای آن شد و مرا منع کرد از عطا کردن آن تکه را با آن که علم که سید آنهم شفاعت بر آن
صاحب این مرا خواهد شد پس چون کشته شدم شب از مکانش بیرون آمد و مرا میان شهدا
جستجو و میخواست بیابد و شناسد آخر الامر جسد مرا جسد بی سر دید شناخت و تفقد
تکه را در آن دید و او را بسیار عقده زده بود و لیس بست بر دو تکه بگشاید تا آن گشود پس
تکه را محکم گرفتم پس رفت از میدان معرکه قطعه سیف شکسته پیدا کرد پس با آن قطعه سیف
جدا کرد و بعد از آن یک عقده و نیز از عقده تا تکه گشود آنوقت تکه را با دست چپم قبض کردم و محکم
تا آنکه نگشاید و منکشف العوره نباشم پس دست چپم را نیز قطع کرد و چون خواست بند را

علیه

عقده عظیم شنید و آمدن شما را مشاهده کرد و خود را میان قتلی انداخت پنهان شد پس جد
رسول الله کلام سید الشهدا را شنید گریه شدید کرد و برخاست از مکانش آمد بسوی من میان قتلی
و مرا دید ایستاده و فرمود تکه چه سر کار با من و اهلبیت من داشتی پس قطع کردی دو دست را که
بسیار ربیع جبرئیل امین و جمیع ملائکه سموات آن دو دست شریف را بوسیده بودند و جمیع
سموات و مؤمنین ارضین از آن دو دست تبرک و شرافت میخواستند یا جمال آیا کفایت نمیکرد
آنچه قوم کفار و لشکر بنی امیه کرده بودند و بعد از شهادت آن مظلوم و شهادت عترت
اصحابش اهل حرم و نسوان طاهرات و بنات فاطمیات ایشان را ذلیل و خوار نمودند و خیام و لباس
اموال آنها را بنهب و غارت و تاراج برده بودند یا جمال خدا تعالی رویت سیاه نماید در دنیا و در
آخرت و دو دست و دو پایت را قطع نماید و ترا داخل کند در حزب آن قوم کفار که خون ما را ریختند
و جنایات نمودند بر خلاق عالمیان چون آن ملعون کافر میگوید دعای سید المرسلین تمام نرسیده و شل
و بریده شد و در بدن شل شدند و شب یک گشت پس ندا دادم یا ابن جمال بعد دعا میکنم برای غفرت و عمل
تکه قطع و یقین دارم که حق تعالی مرا نخواهد بخشید اما این در بلکه تشخیص نماند مگر آنکه حدیث این ملعون کافر
شنید پس همه بحق تعالی تقرب میجستند بلعنت کردن با این کافر ملعون و همه میگفتند یا لعین کفار
میکنند ظلم و در جمیع انبیا بلکه تو کردی فحش نماند که این قصه بنیج تر نیز روایت شده است و او را عقب اصحاب نجف
روایت کرده است باسناد خودش از علما اعلاما زمان پس آن میگوید که در بعض کوچهای مدینه مشرفه میرفتم
یک جانب از برای تمام آن ناگاه دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که خلایق دور او گرفته میروند
بعد از آن زمان بود که چشمهای جابر مکفوف شده بود پس دیدم جابر گریه میکند مثل گریه زن بچه مرده

آن شخص مضطرب شدم پس گفتم بابا چرا باین نحو گریه میکنی آیا از شنیدن قرآنست یا کسی بتو بهتان
دا فرا افتاده است یا کسی از تو مطالبه دین میکند جابر گفت هیچ یکی از اینها نشده است لکن
ای برادر در همین ساعت از زیارت قبر سید المرسلین بیرون آمدم و همین غلام من گفت ای سید من از اول
هیئت یک شخص بدرم منتشر شده و فرزند و نزول در آمده است و شخص در بازار ایستاده گفتم آن شخص چه صورت دارد گفت
بلی گفتم دامنش و شانهایش چه طور است هیچ نجاست گفت رویش مثل قیر سیاه است مو بهای سرش گویا آتش
سوزانیده است چشمهایش مثل چشمهای دیوانگان و زبان بسیار با آنها مشغول است و دو دستش گویا از مفاصل
قطع نموده اند گفتم برو او را بیاور پیش من پس رفت و آورد پیش من پس اعلام گفتم از بازار بیرون بیائیم
و از بازار بیرون شدیم و بیک موضع ایستادیم گفتم ای مرد از اهل کدام قبیله گفت از اهل کوفه گفتم سبب
مبتلا شدن تو باین بلا چه چیز است پس اول انکار کرد و بیان ننمود پس او را قسم دادم بحق تعالی که
خود را بیان نمودم و گفتم گویا که تو تحقیق مرا بیان نکنی از من خوف و خشیه میکنی گفت اول
مرحله که تو را دیدم شناختم تو جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب رسول خدا میباشی و گویا تو مرا نمیشناسی
گفتم اگر ترا میشناختم سؤال نمیکردم گفت من بدیده بن واپل از اهل [illegible] ابی عبدالله الحسین علیه السلام
میباشم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و یقین کردم که او بر احوال آن [illegible] پس گفت [illegible]
هوای من بر من غالب شده و شقاوتم نیز مساعدت کرد با وجود آن احسانات و تلطفات چند
بی انتها جناب سید الشهداء بر من و قیم شدن آن امام مبین بجمیع خرج و اخراجات خودم
و اهل و عیال خودم تا آنکه قصه من باینجا رسید که تکه مجازیه [illegible] آن امام مظلوم بود و نگاه
میکردم کاش آن برای من میشد تا آنکه [illegible] تا آنکه جایزه [illegible]

در نظر

مترقب منتظر فرصت بودم برای دست آوردن آن و آن تکه در پیش بود تا آنکه امر باینجا رسید که
آن حجة الله تعالی شهید شد و من از آن اشخاص بودم زیارتی و نفرت آن کردم از وقتی که خبر داد که
این قوم کفار میخواهند خون مرا بریزند و شما غیر از من را طلب کرده اید پس بروید هر جا که میخواهید تا آنکه
گفته بود که پسر رسول خدا ما را فریب داده و خدعه نموده پس ما همه متفرق شدیم پس ماند در خدمت آنحضرت
کرام اولادش و اولاد برادرش حسن مجتبی و برادرانش و بنی اعمامش جمعی نیز از انصار و اصحابش
و عدد اصحابش هفتاد و دو یا زیادتر بود پس من رفتم بیک صحرای از طرف مشرق کربلا پس چونکه جناب
سید الشهداء و قمر قتش و اصحابش شهید شدند و حرم رسول خدا را با ذلت و خواری تشنه و گرسنه
کردند و آنها را با سرهای نورانیه شهدا و در مقدم سرهای نورانیه سر انور اطیب اقدس جناب سید الشهداء
به نیزها زده بکوفه بردند پس من از آن صحرا بیرون آمدم و قصد کردم جثه طاهره انور جناب سید الشهداء را
دیدم بر روی که در حال حیوانش او را با سم اسبان مرضوض کرده بودند تا آنکه بعد از شهادت او را سلب
نکنند پس آن بر روی در بدن اشرفش است و دیدم سروال نیز در بدن اطهر اقدس اوست پس قصد
کردم سروال تا آنکه تکه پیدا کنم پس دیدم بر تکه گرهها و عقدهای بسیار زده است پس شروع کردم
بگشودن گرهها و عقدها پس آنوقت با دست راستش او را گرفت و زور آوردم هرچه قوة داشتم
قادر بر گشایش آن دست مبارک نشدم پس خنجر را کشیدم آن را قطع نمودم و انداختم باز نزد دوم
دست بردم برای تکه آنوقت او را با دست چپش گرفت باز هرچه زور و قوة داشتم عمل آوردم
ننتوانستم و منعش از آن تکه حرکت بدهم آنوقت او را نیز با خنجرم قطع کردم و انداختم و آنوقت

یقین کردم که مطلب رسیده و خود هستم که تا بیرون بیایم از آن وقت از پشت سرم صیحه و نعره شنیدم بیدار
[illegible] شدم روزم تاریک شد خاک [illegible] و دستم مرده و خشک شده و از طرف آسمان یک نور سیاه فرو شد در چشم
و گمان کردم که ستاره است پس با سرعت خود را میان قتلگاه انداختم دیدم سر مبارک حسین سفید نورانی
آمده در نزد حلقوم جناب سیدالشهدا گذاشته شده پس نظر کردم دیدم شخصی رسول خداست و امیرالمؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و خلعت رسول خدا آمده و بسیار از جمال نیز دیدم و الکن اینها را نشناختم و از وقت
مشاهده کردم که جناب رسول خدا دست مبارکی که خود را [illegible] و دست کشیده بر سر اقدس انور جناب
شهدا را داده است رسول خدا پس آن سر انور المطهر بر آن جسد اشرف اقدس بند نموده و او را نشانید
نور الله الذی لا اله الا هو دیدم که خود جناب سیدالشهدا است زنده گویا او را هرگز کسی ذبح نکرده است
و همینکه جدش را دید او دید گریه و گفت السلام علیک یا جداه پس رسول خدا فرمود و علیک السلام یا ولدی
یا ثمره فؤادی بسیار دشوار و مشکل گران است بر من که ترا باین حالت مشاهده نمایم با چنین [illegible]
جسم انورت پاره پاره و خون غلطیده و استخوان اشرف کوبیده گفت یا جداه جسم و استخوانم با چنان از ستم اسب
خیول شده است پس رسول خدا صیحه عظیمه کشید و گفت وا ولداه و وا مهجة قلباه و وا حسیناه پس آن وقت
امیرالمؤمنین نزدیک آمد و فرمود یا ولدی من می‌بینم محاسن شریف مبارکت از خون مصبوغ و مخضب شده
می‌بینم وجه نورانی اشرف الطیبت بخاک و با یک خون آلوده شده و می‌بینم مذبوح شده و مثل مذبوح [illegible]
پس آن وقت جناب سیدالشهدا عرض کرد و گفت بلی یا ابتاه مرا شمر ضبابی لعنه الله [illegible] از قفا سرم را جدا
پس امیرالمؤمنین بسیار گریه کرد و فرمود آه آه ای کاش آن زمان حاضر می‌شدم و من با آنها مجادله و مقاتله
میکردم و آنها را بهلاکت میرساندم ای کاش می‌ماندم جان من و روح من فدای تو میشد [illegible]

مادرش

مادرش فاطمه زهرا پیش آمد و [illegible] مظلوم گشت و فرمود یا نور چشمی آیا این چه قتل است و چه مصیبت
جسم انورت در خاک و خون غلطیده و در صحرای کربلا می‌بینم و سر اقدس اشرف اطهرت در سر نیزه بلند شده و می‌بینم
ای قوت روح و سمع و بصر من آیا چه شده است که تا الآن در این صحرا بی غسل و کفن مانده آه آه قرة
از قبر بالا و [illegible] افتاده است پس آن وقت با آن جثه مبارکش [illegible] خون پسرش [illegible] مصبوغ و مخضب از
خون پسرش نموده صیحه و [illegible] کشید وا ولداه و وا حسیناه و وا قتیلاه و وا وحیداه و وا غریباه و وا [illegible]
و خون از [illegible] ظاهر [illegible] و متغیر نموده [illegible]
زهرا این کلمات را میکرد و جدش و پدرش و برادرش در گریه و زاری و صیحه و افغان بودند بعد از آن
رسول خدا [illegible] جناب سیدالشهدا را [illegible] از این طرف آن طرف [illegible]
و آه میکشید و فرمود یا ولدی این [illegible] که قطع نمود پس عرض کرد یا جداه دو دستم را [illegible]
پس رسول خدا فرمود مراد و مقصود جمال تو بود که دستهایت قطع کرد و عرض کرد یا جداه برای این که [illegible]
دادم پس هر وقت دستم [illegible] میکرد [illegible]
میگرفتم [illegible] هر دو دستم را قطع نمود پس [illegible] صیحه و نعره شنیدم [illegible]
نمود خود را میان قتلگاه انداختم [illegible] رسیدن [illegible] رسول خدا [illegible]
با [illegible] السلام علیک [illegible] الملک العلام [illegible] غریب [illegible] مظلوم [illegible]
ترا [illegible]
دانستم که [illegible] شده [illegible]
[illegible]

الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس مقام چهارم در اشاره کردن بجمله از امور حقه بی شکوه تهیج

بر برادران اهل ایمان و محبان و شیعیان اصحاب خلوص و ایقان که باید در وقت شنیدن این قضیه گریه

و خروش نمایند و دیدها جاری نمایند و لطمه بر سر زنند و صدمه بر سینه رسانند بلکه مهر بر اطراف بکنند و بر

بر سر و سینه زنند و صیحه و حسیناه و واماماه و سیداه و اغریباه و عطشاناه و وا ذبیحاه باعلا اعلی علیین

سموات و اهل جنان و اهل نیران برسانند زیرا اینها از وقایع بسیار بسیار دلتراش است اخبار

حضرت صاحب الزمان نور خود جناب سیدالشهداء را و در حضور خود جناب سیدالشهداء نوحه و فی این خلیفة الله

سید و مولای اصحاب بر سر قبر است و در مقام الخلیفه و مقامات که ذکر شد لازم آمد این

نقل عادل برای این حقیر خادم جناب سیدالشهداء نقل کرد که یک شب شبها جناب سیدالشهداء در عالم خواب

دیدم و آن حضرت را در مقام انواع التفات و توجهات دیدم و عرض حاجات کردم بجملی از وقایع که

قبل از شهادت یا بعد از شهادت روداده بود چنانچه در کتب مقاتل یا در بعضی از آنها ذکر و ثبت شده است

یکی یکی از آن خلیفة الله پرسیدم یعنی عرض میکردم فدایت شوم فلان واقعه اصل دارد و داده است

و ایضا عرض میکردم فلان واقعه که در بعضی کتب ذکر شده است آیا اصل دارد و محقق است یا نه خلیفة الله

بلی اصل دارد و محقق است تا آنکه جمله کثیره از وقایع و اخبار پرسیدم آن خلیفة الله در جمیع میفرمود اصل دارد

و محقق است تا آنکه عرض کردم فدایت شوم قضیه جمال الغلام اصل دارد یا نه دیدم وجه انور

خلیفة الله متغیر شد و رنگش پرید و آن عادل ثقه گفت که جناب سیدالشهداء گریه کرد و یا که مانند شده و قدری

ساکت شد و جواب نداد آخر الامر فرمود بلی و الله اصل دارد و محقق است و لکن این را ذکر نکنید زیرا

اینها بسیار بسیار عقاید میکنیم و خجالت میکشم و تا این جا آن عادل ثقه خبرش تمام شد



بود برای این حقیر نقل کرد و خوابش از آنها که بین مصائب بود معلوم است که شخص در عالم خواب یکی

از پنج طاهرین یا محمد و آل المعصومین ببیند هر چند بصورت یک سید جلیل القدر یا بصورت یک عالم

ربانی و یا بصورت یک محصل و مومن موحد و همچنین هر چند در صورت غیر مناسب ظاهره طیبه مثل شمر

یا مرغ دانه چه پس یقین آن حجة حقتعالی را دیده است شکی نیست که در خواب یقین کرده باشد این رسول الله

صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه طاهرین معصومین است زیرا اخبار مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است

از رسول الله که فرمود من رآنی فی النوم فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی و در طرق خاصه باین

نهج نیز وارد شده است من رآنی فی النوم فقد رآنی و من رأی احدا من اوصیائی فقد رآه فان الشیطان

لا یتمثل بی و لا باحد من اوصیائی یعنی هرکسیکه مرا در خواب ببیند پس تحقیق مرا دیده است و هرکسیکه یکی

از آل طاهرین و اوصیاء معصومین مرا در خواب ببیند پس تحقیق او را دیده است زیرا شیطان رجیم قدرت

ندارد متمثل بصورت من یا بصورت یکی از آل طاهرین و اوصیاء معصومین من باشد و این حقیر نهجی

خواب معصوم را حجت میدانم حتی آنکه بنا و بر این گذاشته ام که بقول معصوم در خواب اثبات حکمی

از احکام شرعیه فرعیه میتوان کرد و بعبارت دیگر کلام معصوم در خواب مثل کلامش در بیداری است

چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام در خواب بیکی از محبان و شیعیان فرمود ان کلامنا فی النوم

مثل کلامنا فی الیقظه و ایضا مخفی نماند که چنانچه از روایات کثیره مستفاد میشود اطفالیکه در کربلا

ذبح شدند جمعی بودند بلکه جمع کثیر بودند و منحصر بعلی اصغر و عبدالله بن حسن مجتبی نبوده و همچنین از

روایت جمال الغلام نیز این مطلب مستفاد میشود و در بعضی از مقامات سابقه نیز باین مطلب اشاره نمودیم

ایضا مخفی نماند که چنانچه مکرر بیان کرده ام که مقتضای اصول محکمه و قواعد متقنه طایفه امامیه است

که قضیه که صاحب کتاب تبر المذاب ذکر کرده است کذب صرف است و دروغ محض است و آن چنانکه
سزاوار جناب سید الشهدا است و او نیز سلب کرده بود از آن عالم مخالف ... موافق اصول مذهب شیعه
نیست زیرا که ... خود جناب سید الشهدا ... در حدیث ... جمال العین بیان کرده و گفت ...
محمد را ... کرده ... منکشف الصدور ... بگوید که گفتی و شنیدی ... اعلام
با اعتقاد بعضی شیعه باشد سزاوار این سلب نموده و آن خلیفة الله تعالی ...
بلکه از یک وجه حکم بکفرش ... و ... باشد ... سبحان الله
از حال اکثر مردم که مناقب و فضایل و آثار و خوارق عادات ... محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
همچنین شنیدم ... ولایت مطلقه ... محمد و آل محمد ...
او خواهد ... اعتقاد ایشان از مظاهر اسماء ... و صفات کبری خویش قرار داده است یعنی ...
و قدرت و قوت و علم و کرم و ... از صفات کبری و اسماء عظمی با وجود این ...
که منقطع از ... ذکر کرده است ... و دیگران که شیعه ...
الله تعالی از اعتقاد کردن با مثال این کلمات **باب ششم** در ذکر کردن امور یکه متعلق است
بحزن انور المطهر جناب سید الشهدا ... از آن قسم باشد که ...
روداده است ... عاشورا یا غیر روز عاشورا تحقق شده باشد و خواه از آن قسم نباشد پس کلام
باب در چند مجلس و چند مقام واقع خواهد شد **مجلس مقام اول** در بیان ...
از اینکه خلفاء الله تعالی یعنی محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس میگوییم ...
المطهر شیعیان ... و امر ... الباب ... در این مقام

بل

مثل شرح ... و آن او لا آنچه محکمات و اقوال متعالی در کتاب ... اهل البیت حکم
از جمیع اهل البیت و ... تطهیر ... آن ... نزد محققین علوم و فنون
فنون در غایت وضوح است زیرا که این آیه وافی ... و شامل دلالت ... عصمت از کل ...
است ... برای محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اثبات میکند و همچنین ... اثبات
اثبات کند یعنی بسیار اصول محکمه ... و قواعد متقنه نورانیه افاده میکند سبحان الله تعالی چه
... است و چه ... خوب فهمیده است ... کامل عقلاء ... اهل سنت
که با ... در غایت ... قول آن است که چنانچه این آیه شریفه افاده
عصمت محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از جمیع معاصی و ذنوب و خطاها و جرایم و تطهیر از
از هر رجس و پلیدی ... پس ... و این جهل ... از جهت ... میشود این جاهل
کلامش است ... مطلب ... اگر کسی سؤال نماید که جمعی از فقها
این مسئله را عنوان ... ایشان ... است که مسئله ... محمد و آل المعصومین
از مسائل خلافیه باشد از مسائل ... پس جواب میدهیم از این سؤال که ... خلاف
در مسئله آن مسئله از مسائل خلافیه ... شد ... که این مسئله ... مختلف فیه بود و نظیر این در
اعتقادات مسئله ... در عالم برزخ بعد از مردن و این مسئله نیز در زمان علامه حلی رحمه الله
از آن از مسائل خلافیه بود حتی اکثر متکلمین ... و خلاصه برآن بود که عالم برزخ ... زیرا روح ... است
بعض مردن ... خواهد شد و امر عذاب و عقاب و ثواب درجات ... تا روز حشر و نشر و قیامت
... علامه حلی ... کرده است ... عالم برزخ

مخالف در هر دو مسئله منقرض شده بحمد الله تبارک و تعالی و بعد از آن از منه اجماع منعقد شد و بر بعض از دیگر
قاطعه ساطعه بلکه از کثرت استفاده و جهات افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که عرض
نمودیم الطهارت در مسئله دویم تعلقات ارواح در عالم برزخ و بودن ارواح از قسم جواهر نه از قسم اعراض
و متنعم و متلذذ شدن سعدا در عالم برزخ بانواع نعم و آلاء و اقسام مشتهیات لذات و معذب
شدن اشقیا با انواع و اقسام عذاب و عقوبات بر حال از آنکه مفید طهارت خون محمد و آل المعصومین از آن
اکثر است زیاده است که حد و احصا نیاید یا احتیاج داشته باشد به استدلال کردن بحرمت یکی از خوردن
خون حجامت حول لنه را و فرمودن آنحضرت که آتش جهنم بر بدن تو حرام شده و لکن بگویم و لکن
انیجمل بلکه تحقیق این است که خون جمیع معصومین از انبیاء و اوصیاء طاهر است چه خوب فهمیده است
تحقیق مقام را جناب آقا سید مهدی طباطبائی رحمه الله تعالی زیرا در منظومه نفیسه خود فرموده منظومه
اکثر من الصلوة فی المشاهد ٭ خیر البقاع افضل المعابد ٭ والسر فی فضل صلوة المسجد ٭ قبر لمعصوم به استشهد
برشة من دمه مطهره ٭ طهره الله لعبد ذکره ٭ و جناب سید علی این مقام را از یک حدیث صحیح استفاده
بلکه آنچه در اینجا بیان است مضمون آن حدیث صحیح است آن حدیث صحیح این است قال
لراوی للصادق علیه السلام انی لاکره ان اصلی فی مساجدهم فقال علیه السلام لا تکره فما من مسجد
و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فادوا
فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل مضمون این حدیث شریف این است که راوی خدمت
صادق میگوید من عرض کردم بخدمت جعفر صادق علیه السلام که من مکروه میدارم یعنی خوشم نمیآید
که در مساجد آنها یعنی مخالفین و اهل سنت نماز کنم پس آنحضرت فرمودند یعنی همچنین مگو و الله و در

زمین

زمین هیچ مسجدی بنا نشده خواه کوچک و خواه بزرگ خواه دوستان شیعیان کسی بنا کرده است یا از مخالفین
و اهل سنت مگر آنکه آن مسجد بنا شده است در واقع و نفس الامر بر قبر نبی از انبیاء ع یا بر قبر وصی نبی
همچنین و جمیع آنها را کشته اند و شهید کرده اند پس رسیده است بآن بقعه که مسجد در آن بنا شده است
قطره از خون آن پس بسبب رسیدن قطره از خون آن در سابق ایام بآن بقعه مقدر شد که آن مسجد باشد پس
حقتعالی دوست داشت بسبب رسیدن قطره از خون آن نبی یا وصی شهید بآنجا که آن موضع مسجد باشد که خدا را
مومنین و مصلین در آنجا ذکر کنند پس ادا کنید ای شیعیان ما در مساجد نمازهای واجبی را و بسیار کنید در آنها
نوافل را این میگویم و مخفی نماند که آنچه ذکر کردم ترجمه آن حدیث شریف بود به نحو تغییر الفاظ و بیان فقرات آن
و لکن در مقام فهم مطلب و مراد از آن باین طور باید گفت که مقصود امام علیه السلام این است که بنا و مساجد
در هر موضع از بلاد و قراء بلکه در صحاری و در روس جبال از اعمال فاضله و مندوبه نیکو است هر چند آن مسجد
در غایت صغر و کوچکی بوده باشد و لکن تحقق ثبوت مسجد شدن یک قطعه از زمین در سابق ایام غایت ازلیه
همچنین مخصوص و مقدر شده است که بدون بودن قبر نبی از انبیاء ع در آنجا یا بدون رسیدن یک قطره
یک ذره از خون وصی معصوم مقتول بآنجا ممکن و میسر و مقدور نباشد پس هر جا مسجد بنا شده است خواهد شد
تا انقراض عالم یک قطره از خون وصی معصوم شهید رسیده است بآنجا قبر نبی از انبیاء بوده است پس اگر کسی سوال
کند که در این حدیث شریف طاهر و مطهر بودن خون معصوم خواه نبی باشد و خواه وصی ذکر شده است پس چرا
جناب اجل انبل سید مهدی طباطبائی و همچنین خود تو استدلال میکنید باین حدیث شریف بر طاهر و مطهر
بودن خون معصوم پس جواب این سوال میگوییم که گویا نشنیده یا نفهمیده عبارت مشهوره در السنه که
میگویند الکنایة ابلغ من التصریح زیرا که انعقاد و علامات و علو رتبت آن زمین که مسجد شده است بسبب آن

یکقطره خون است بآن رسیده است و هر زمینی که خون معصوم بآن رسیده است مرتبه مسجد شدن
و منزلت و شرافت معبد شدن برای آن متعدد شده است از این دلالت بلیغ واکد واوثق را داشتن کلام
دلالت میشود و اگر میخواهی مطلب و مقصد این درجه بیرا اوضح و ابین باشد تامل و تدبر کن در فقره کرامم
فرموده فاحب منزلت یذکر فیها بر معنی این فقره شریفه این است که حقتعالی دوست میدارد بسبب شرافت
و علو منزلت و عظم رتبه و احترام رسیدن یکقطره خون از معصوم بآن موضع که آن موضع مسجد و معبد شد
مسلمین و مؤمنین تا در آنجا ذکر او را نمایند و افضل عبادات و اشرف قربات یعنی نماز را در آنجا بعمل بیاورند
پس کلام دلالت میکند از اوله شرعیات این دلالت بلیغ واکد واوثق بلکه اوضح و ابین و افصح خواهد شد
که معلوم و واضح است در نزد هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر ذی شعوری که حقتعالی هیچ چیز را از قذارات و پلیدی
و خباثت و نجاسات از هر نوع و از هر صنف بوده باشد دوست نخواهد داشت پس مطلب بحمد الله تبارک و تعالی
کالشمس رابعة النهار در وضوح است جمیع انبیاء و اوصیاء معصومین است اما خصوصیت خون سید المرسلین و آل
طاهرین و اوصیاء معصومین آن اشرف الاولین و الاخرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس از کجا
معلوم بودن آن خونها اعظم شأن و علو مرتبت و قدر و احترام و خواص لوازم نورانیه و صفات آثار ملکوتیه
نزد مقامی و مکانتی و منزلتی است که صد هزار امثال این ناقص حقیر بیان نمیتواند نمود کجا کجا کتاب آن صفات و
لوازم و آثار احتیاج تحریر و تقریر مقام جلیل و بلند تبیانات تبیانات تبیانات یا تفکر و تدبر بخصوصیه که در اصول قواعد نورانیه ملکوتیه
بجهة آنکه در این کتاب اشاره شده است و فیما بعد که مقتضیات و نتایج و ثمرات آن اصول است
مثال برای توضیح ذکر مینمائیم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلا دماء طاهره مطهره نورانیه ملکوتیه جناب سید الشهداء
و آنچه دیده که [illegible] خونهای [illegible] خلیفة الله تعالی و همچنین که از حلق مبارکش در روز ذبح شدن ریخته شده بود

یکی

میکنیم می بینیم بحکم اخبار صحیحه بلکه متواتره متظافره که ملائکه مقربین کروبیین آن دماء و آن خونها را
جمع کرده اند و در شیشه های ملکوتیه و انوار در عرش الهی مکنون و بسته شده است و جمیع اسرار او را حقتعالی
و خلفاء آن از سید المرسلین و اوصیاء المعصومین و همچنین جمیع ملائکه کروبیین مقربین و از جمله
اسرار که گویا یکی این باشد که این دماء طاهره مطهره از جمله اسباب شفاعت سید المرسلین است بلکه
اعظم و اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعت است و گویا یکی نیز این باشد که این دماء مکنونه
این خونهای ذخیره شده در عرش زینت و ضیاء و نور انوار برای جنات و اهل جنات است و از جمله
جهت ملاحظه میکنید که این دماء نورانیه ملکوتیه در توی یک شیشه بزرگ در نزد سید المرسلین است
و معلوم عامه حتی المخالفین یکقطره از آن میچکد که روشن میشود و از یکجهت ملاحظه میکنید می بینید و میشنوید
که در آن دماء در روز عاشورا یا فردای روز عاشورا افواج و جماعات مختلفه و آحاد و اصناف مشتمله بر
طیور و ضرب مرغان خوطه در شد تجیکی از جهت پر و بال هر یکی از آنها تا دو روز یا سه روز یا بیشتر
خون میبارید و هر یکی قصد یک صقع از اصقاع کرده عرض کرده از باب تعجب و اتفاق در اثنای
طیران و پریدن آن طیور اگر قطره از آن دماء باصحاب امراض و اوجاع مزمنه که علاج نداشت بود میرسید
او را حیواة بخشیده لباس بهبودی بر آن می پوشانید و هر موضعی و مکانی در وقت طیران طیور
و پریدن مرغان قطره رسید بلکه ذره رسید آن موضع و آن مکان مسجد شده است یا مسجد خواهد شد
بعد از این زمان زیرا که معلوم است که این مساجد یکی دو روزی بنا شده است بعد از شهادت جناب
سید الشهداء الی الآن و آن موضعیکه بعد از این زمان مساجد خواهد شد تا انقراض دنیا و همچنین
همچنین آن مواضعی که مساجد بوده ولکن خراب و ویران شده و اثر مسجدیت از آنها باقی است بعد

هر گاه آنها از حد و حصا بیرون ملک بچندین کلوک و کرور معمورات و مجره بات آنها رسیده و چندین
چندین کلوک و کرور نیز بعد از این تا انقراض نشاه دنیویه رسید خواهد شد پس این قضیه از حد و احصا
افزون شدن بسبب بنا گذاردن قبور انبیاء آیا رسیدن قطرات و دماء و احیا آنها معقول است بلکه
معقول و متصور نخواهد شد چنانچه سر همین کلام بر اصحاب تتبع در احادیث و اخبار و آثار و سیر و تواریخ
مخفی نخواهد بود پس امر منحصر میشود در این باب یعنی در باب کثرت مساجد بنحوی که خارج از حد و احصا است
برسیدن خون جناب سید الشهداء بآن مواضعی که مساجد شده است و همچنین بآن مواضعی که مساجد
بعد از این خواهد شد و کیفیت رسیدن قطرات و ذرات آن دماء نورانیه ملکوتیه بآن مواضع بنحوی است
که اشاره شد یعنی بهمه این مواضع از تقاطر قطرات و ذرات دمائیکه در حنجه طیور و مرغان بود رسیده است
خواه قطره بزرگ و یا ذره از قطره یا باین طور است که بکجای از آن مواضع بنحو مذکور رسیده است
و بجمیع از مواضع خاکهای خون رسیده را ریاح و بادها باذن الله تبارک و تعالی متفرق کرده و بقیه
مواضع کثیره رسانیده است یعنی بهمه از قسم اول و قسم دویم بعد مساجد است که در دنیا هست
و بعد خواهد شد و بنحو آخر نیز بیان میکنیم و آن این است که بسر مواضعیکه بسبب قسم اول و قسم دویم رسیده
پس بآن مواضع ملائکه مقربین از آن دماء نورانیه ملکوتیه شعاعیه رسانیده اند باذن الله تبارک و تعالی و خود
و تو نیز ملی آنچه میاید در این مقام و جای سؤال است که کسی سؤال کند و بگوید که چه قدر از خون جناب
سید الشهداء روحی و ارواح شیعته فداه خون در هر دفعه که بزمین ریخته شده بوده است که در یک مکان جمع
بشود یعنی در مذبح و موضع شهادت رسیدن باشد آنقدر خون ریخته شده باشد که مثل نهر صغیر بوده باشد
از حد افزون طیور و مرغان و آن نهر خون غوطه ور گردیده و بعد بجمیع اقطاع عالم از آن خون سید الشهداء

مثلا

شده و اسلامبول که سی هزار مثلا مسجد کوچک و بزرگ هست باید بجمیع این مساجد از آن دماء نورانیه رسیده باشد
و همچنین قیاس کن هر چه بلاد است از بلاد شیعه و اهل سنت بلکه در جمله کثیره از بلاد کفار نیز مساجد هست
پس میگویم جواب این سؤال بنحو حقانی فهمیده خواهد شد و همچنین تفصیل و بیان در جلالت شئون و عظم
مراتب و درجات و مقامات این خون یعنی خون سید الشهداء روحی و ارواح شیعته فداه بنحو تحقیق ملکوتی
و نورانی فهمیده خواهد شد پس باید هر یکی از این مطالب عالیه نورانیه ملکوتیه در مجلس مستقل عنوان و تمام
منفرد ذکر شود تا آنکه از فهمیدن این مطالب شریفه شیعیان و محبان بهره مند شده فائز بسعادت عظمی
باشند و انشاء و لیکن امیدوارم که قبل از بیان کردن خلاصه اسرار ملکوتیه برای کثرت خون بنحو جناب
سید الشهداء در هر دفعه که بخصوصها در مصرع انوار آمده است یک نظیر و یک مثال در این باب ذکر
کرده باشم و آن نظیر و مثال نیز متضمن منقبت عظیمه از مناقب آل الله و اهل بیت رسول الله بوده باشد
و این نحو که منقبت عظیمه از مناقب آل الله و اهل بیت در حقیقت تمهید مقدمه بوده باشد برای اسرار خون
سید الشهداء از جهت کثرت و همچنین از بعض جهات دیگر **مجلس مقام دویم** در بیان این منقبتیکه
از باب تمهید مقدمه ذکر کرده میشود و آن حدیث بطریق متطبب و مسکنش در اواخر در بلده ری بود
و عمر طولانی کرده بود و عمرش از صد سال متجاوز بود و پس آن نقل میکند که من شاگرد بختیشوع نصرانی
طبیب حکیم باشی متوکل بوده و مرا بسیار دوست میداشت و مرا تربیت میداد و پس یکروز آن بختیشوع
حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین شخصی را فرستاده بود و فرمایش فرموده بود
که شخصی که اخص خواص اصحاب و تلامذه تو بوده باشد او را بفرست بنزد من تا آنکه از من فصد نماید پس
بختیشوع اختیار کرد مرا و گفت بمن پسر رضا علیهما السلام از من کسی خواسته است برای فصد کردن پس

بختیشوع هر چند نصرانی بود ولکن اخلاص بخدمت آن حضرت و خلیفة الله تعالی داشت و من با او گفتم بلیغ

نمود و حفظ آداب در خدمت آن حضرت و گفت این را یقین بکن که امروز در روی زمین کسی اعلم از آن حضرت

نمی‌باشد و آن اعلم اهل زمین است پس اطاعت کن که آن حضرت تو را امر فرماید و آن امر که بتو فرموده

پس گفتم بدولت سرای آن خلیفة الله تعالی پس مرا فرمود در یک حجره از حجرات بمانی تا شام

ترا بخواهم پس در اول آن وقتیکه داخل خانه آن حضرت شدم بقاعده طبی و حساب نجومی بسیار وقت خوبی

برای فصد کردن بود پس در حجره نشستم تا آنکه وقت محمود و جید و بسیار خوب گذشت و آن وقتیکه مرا طلبید برای

فصد آن وقت بقاعده طبی و نجومی بسیار وقت بد و غیر محمود بود برای فصد کردن پس امر فرمود برای حضار

یک طشت بسیار بزرگ پس طشت بزرگی را غلامان و غلامانش حاضر نمودند و امر کرد مرا که فصد کنم از رگ اکحل

پس فصد کردم و ... شروع نمود بآن طشت ریخته شد تا آن وقتیکه آن طشت بزرگ لبالب شد پس آن وقت فرمود

قطع کن پس قطع کردم و دست مبارک خود را با یک چیزی بست امر کرد برود من در حجره پس نشستم

در آن حجره پس غلامان و غلامانش حاضر نمودند برای من از اقسام طعام حاره و بارده پس طعام خوردم و در

ماندم تا وقت عصر پس آن وقت مرا احضار فرمود و مرا خواست پس گفتم چند دفعه امر فرمود باز فصد کردن

همان طشت بزرگ خواست پس او را خالی کرده بودند و ظاهر شد نورانیه او که احضار نمودند پس امر فرمود من

پس فصد کردم و گذاشتم آنکه خون مبارک مثل دفعه اول پر کرد لبالب پس آن وقت

امر فرمود بقطع کردن پس قطع کردم پس دست مبارک را ... و او را با چیزی بست پس امر فرمود که مانده خواست

گشت نمودن من در آن منزل پس شب آن حجره خوابیدم وقتیکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد مرا

و امر فرمود باحضار همان طشت و او را خالی آورده آن وقت امر کرد بفصد کردن پس فصد کردم دیدم

هرچه بیاید مثل شیر تازه دوشیده شده است پس گذاشتم بیاید تا آنکه آن طشت باز پر شد طشت لبریز

رسید پس امر بقطع کرد پس قطع کردم و دستش را با چیزی بست و آن وقت از زیر خزانه‌اش دست مبارک

بیرون آورد و پنجاه دینار یعنی پنجاه اشرفی با جامه و خلعت گران بها در دست من گذاشت و عذرخواهی

فرمود و منصرف شد که بحجره خانه برود عرض کردم آقای من و سید من خدمتی داری که من بجا بیاورم

بلی باید بسیار خوب مصاحبت نمایی با آن شخصی که با تو مصاحبت میکند از دیر عاقول پس گفتم

پس ایستادم بختیشوع و قصه را از اول تا آخر برای آن نقل کردم و آن بسیار بسیار تعجب نمود و گفت

حکما و اطبا اجماع و اتفاق کرده‌اند برآنکه در بدن انسان بیشتر از هفت من خون نمی‌باشد و هفت

در جمله ابدان عظیمه و جسیمه می‌باشد نه در همه ابدان و عجب از این است که در دفعه سیم مثل شیر تازه

دوشیده شده بیاید است بعد از آن گفت که آنچه تو حکایت میکنی از قضیه دو طشت بزرگ اگر از قعر

از چشمه منبع آب بیرون بیاید از خالی از تعجب نخواهد شد پس یک ساعت فکر کرد پس بعد از آن

من و آن سه شبانه روز کتب حکما و اطبا را خواندیم و استقصا در تتبع کردیم که نظیر این که در تمامه

عالم واقع شده باشد ما ببینیم پس ندیدیم که نظیر این قضیه یک مرتبه در عالم واقع شده باشد پس

بعد از آن گفت امروز اعلم ناس بعلم طب میان طوائف نصرانیت آن راهب است که در دیر عاقول میباشد

پس کتابی با آن نوشت و در آن کاغذ ذکر نمود این قضیه را از اول تا آخر و امر کرد مرا سوار بغل شوم

و بدیر عاقول بروم نزد آن راهب پس شب بود سوار بغل شدم و قصد کردم دیر عاقول را وقتیکه رسیدم

آن راهب مثل حصار و قلعه بود او را صدا زدم و ندا کردم تا آنکه بر سر دیوار قلعه آمد و پرسید تو کیستی گفتم

از اصحاب تلامذه بختیشوع می‌باشم گفت کاغذ و کتابت او را آورده گفتم بلی پس زنبیل بریسمان بست و سرد

گرفت و زنجیل را دید که در پی من بیکا قدری از آن زنجبیل که گذشتم و زنجبیل بیابان کشیده و آنکه قدرا خودم عیب

فالفور از قلعه حصار نازل شده و در را گشود پس گفت تو جان مرد میباشی که قصد کردی آن شخص بزرگوار گفتم

بلی گفت طوبی طوبی برادر تو پس آن وقت مشغول شدیم با مسیح که گذاشته سوار شد و تعجیل تمام میشود و روی او تا دامن

سر من رای تا آنکه ثلث از شب مانده رسیدیم بسر من رای گفتم اول کجا میروی آیا بخانه ... یا بخانه استاد من

آن شخص بزرگوار گفت اول بخانه آن شخص بزرگوار پس رسیدیم بدر خانه امام حسن عسکری علیه الصلوة و

السلام قبل از اذان صبح پس در را گشود یک غلام سیاه بیرون آمد و گفت کدام یک از شما راهب

میباشد راهب گفت آن منم فدای تو باشم غلام گفت داخل منزل شو پس راهب داخل منزل شد غلام

گفت اهل خود را ... باب بگذار و دست بشب گرفت و داخل منزل شد و من در آنجا

ماندم ... توقف نمودم تا آنکه صباح کردیم و آفتاب بلند شد پس آن وقت راهب از منزل

بیرون آمد در حالتیکه ... نموده بود و ثیاب نصرانیت را انداخته بود و لباس رهبانیت را پوشیده بود

ثیاب سفید و لباس اهل اسلام را در بر کرده بود و ... محمد الحسن خلیفه الله تعالی شرف اسلام ...

گفت حالا برویم بخانه استاد تو مختشوع پس رفتیم بسوی خانه استاد و چون استاد تو مختشوع در نظر او

او درآمد رو بجانب قصر ... شد و شروع کرد بدویدن بسوی آن پس وقتیکه بآن رسید گفت چه باعث

شد که از این خود بیرون آمدی گفت مسیح را یافتم و ملاقات کردم و اسلام آوردم بدست مسیح

گفت یا مسیح را یافتی گفت بلی نظیر او را یافتم زیرا که همچنین قصد کردن در عالم واقع شده است از عهدی

که بگرد مسیح پس ان شخص بزرگوار که حجة الله و خلیفة الله است نظیر مسیح است در آیات و براهین

پس منصرف شد بسوی حجة الله و خلیفة الله تعالی و اختیار خدمت و ملازمت آنحضرت کرد تا آنکه وفات یافت

رحمه الله

رحمه الله تعالی مجلس و مقام سیم در بیان ذکر اجمالی بعضی امور حکمیه برای فهمیدن مضمون

این حدیث شریف یعنی برای فهمیدن بعضی از اسرار آن امر که این حدیث شریف متضمن آنست پس میگوئیم

باید این مطلب مخفی نماند بر اصحاب ذهن و ذکاء و فهم و فطانت و این مطلب بیان اجمالی حقیقت نباتات و حیوان

و انسان است از صفوة ارکان چهار یعنی عناصر اربعه پس عناصر اربعه وقتیکه ممزوج شود بیکدیگر با آن حقیقتاً

و تاثیر کند در آنها قوای عالیه فلکیات بسبب اعتدال مزاجیکه پیدا کرده خارج شوند از صرافت تضاد که

میان آنها بود مثل تضاد حرارت با برودت و تضاد یبوست با رطوبت و خارج شوند ایضا از تعقب

و تضاد که بسبب آن قابل فیض رحمانی بوده پس اول فیض که میرسد قبول کردن نباتات اثری از آثار

حیوة پس آن وقت افاضه میشود از قبل فیاض علی الاطلاق بمقتضای صورتیکه حفظ کننده آن ترکیب باشد

و اما صورت معدنیه الطبق میکنند مثل معادن طلا و نقره و الماس و یاقوت و زمرد و لعل و زبرجد

همچنین سایر معادن پس بعد از این مرتبه که امتزاج اتم و اکمل شود بنحویکه اعدل باشد و اقرب بوحدت

و حقیقه باشد اثر آن قوی از آثار حیوة در آن افاضه خواهد شد و آن بالملک و شبیه تر اشرف خواهد شد و

این اثر نفس نباتیات و شأن نفس نباتیه غذا قبول کردن است و همچنین نمو و تولید قبول کرده است

پس اشرف خواهد شد از اول زیرا که شأن آن محض حفظ صورت نوعیه بود پس بعد از این که امتزاج اتم و اکمل

و افضل حاصل شود بنحویکه میانه ... باشد بوحدت و خالصه پس این وقت چنانچه این ممزوج مراتب استعداد

نموده است و جمع کرده است درجات معادن و نباتات پس همچنین آماده و مهیا خواهد شد برای قبول

اصل حیوة یعنی افاضه شود بر آن از قبل فیاض علی الاطلاق نفس حیوانیه شاعره متحرکه باختیار و اراده

پس این وقت برای آن نفس حیوانیه دو قوه خواهد شد قوه مدرکه و قوه محرکه و بر این تاویل کرده اند حکما

جمعی از علما و عرفاء کلام حق تعالی را در آیه و عبارت کل نفس معها سائق و شهید یعنی قوه مدرکه منقسم میشود و قوای

نفس ظاهره یعنی بحواس پنجگانه ظاهره و آنها قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه لامسه است

و ایضا منقسم میشود بحواس پنجگانه باطنیه و آنها قوه حس مشترک و قوه خیالیه و قوه متصرفه و قوه واهمه و قوه حافظه است

و لکن بعضا بجای قوای [illegible] یافت میشود در دیگر حیوانات کامله و اما قوه محرکه پس آن دو قسم است قوه باعثه است

و قوه فاعله اما قوه باعثه دو شعبه دارد یکی از آن قوه شهویات و دیگری از آن قوه غضبیه و اما قوه فاعله [illegible]

جذب و کشیدن و اراده است و همچنین شانش از اعضا سست نمودن و کشیدن است و آلت این قوه

در این فعل و شان او اعصاب است که منشعب شده بعضش از دماغ و بعضش از نخاع و حق تعالی نخاع را از

دماغ خلق کرده است و محل جمیع این قوای پنجگانه ظاهره و پنجگانه باطنیه روح بخاری است و او را بعضی

طبیعی نیز میگویند و حقیقت آن بخره لطیفه است که از اغذیه حاصل میشود و عبارت از [illegible] است که از

اجزاء لطیفه غذا از بخره لطیفه حاصل میشود و از اجزاء کثیفه غذا اخلاط اربعه حاصل میشود یعنی خون و بلغم و

صفرا و سودا پس بخره لطیفه ارواح [illegible] و طبیعیه [illegible] و روح طبیعیه قلب حیوان است خصوصا

انسان باشد خواه غیر انسان چنانچه منشا و منبت جمیع شریانات قلب است و جمیع شریانات [illegible]

رگهای مجوف پر از ارواح و خون است [illegible] روح بیشتر و خونش کمتر و اما اورده که منبت و منشا آن

جگر است آنها نیز پر از خون و ارواح است و لکن بعکس شریانات یعنی اورده که آنها نیز رگهای مجوف اند

خونش بیشتر است و ارواحش کمتر است و اما اعصاب که منبت و منشا آن دماغ است و نخاع و آنها اعصاب

و روح مجوف [illegible] که یک عصب مجوف است و [illegible] برای دو چشم [illegible] روح بخاری

قیاس [illegible] جل و علا [illegible] خلق کرده است و از [illegible] نفس [illegible] بدن

بدن

بدن رسول و پیغمبر قرار داده است و چون قلب که منبت و منشا روح بخاری است [illegible] است و شکل صنوبری

و صورت قلب و فواد معنوی است [illegible] در غایت لطافت شده بنحویکه شبیه شده بجرم فلکی پس از وقت

استوا روح نطقی یعنی محل استوا نفس ناطقه مدرک کلیات خواهد شد و آن در کتاب حق تعالی و سنت و

احادیث خلفاء الله تعالی قلب و فواد و لب و عقل و روح انسانی و نفس انسانی وارد شده است و اراده

حق تعالی بسبب سر قدس و اختصاص خلقتش بقدرت حق تعالی بدون اسباب و وسایط در میان اضافه نموده

فرموده در آیه و اتی بها آیه فاذا سویته و نفخت فیه من روحی پس چنانچه در انبیاء و مرسلین و اوصیاء ایشان

علیهم الصلوة و السلام نفوس و ارواح انسانی بنحو اکمل و اتم و اعدل میشود و همچنین قوای پنجگانه ظاهره

و قوای پنجگانه باطنیه ایشان نیز بنحو اکمل و اتم و اعدل میشود بلکه ابدان و قلوب ایشان که منبت شریانات

و منشا حیوانات و همچنین در اکباد ایشان که منبت اورده و منشا خون است نیز جاری میشود و اما غیر

انبیاء و اوصیاء معصومین پس درجات متفاوتند آنها و مراتب متفاوت است و در این مقام تحقیق و مقصود نفی آن است

تحقیق حال در این مقام با نسب و انساب و ولایت مطلقه و خلافت کلیه یعنی با نسب سید المرسلین و آل طاهرین

و معصومین آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس آن نحو دیگر است با معنی جلالت و عظمت

ارواح کلیه ایشان و نفوس طاهره ایشان و همچنین کلام در قوای باطنیه و قوای ظاهریه و قلوب و اکباد و سایر

اجزاء ابدان ایشان بحدی است و بمقامی است که صاحب کتاب الفیض جان [illegible] عاجز شده در کتاب

کتاب [illegible] العز و الجبروت بحیز تقریر و تحریر نتوانند بیاورند هیهات هیهات کجا میسر

میشود برای احدی از انس و جن یا از اهل عالم ملکوت ما فضیلت و شئون [illegible] و [illegible]

حقیقت [illegible] شئون مراتب درجات و شئون [illegible] و ولایت مطلقه و بیان

نتیجه اختصار و اجمال آنست که انسان کبیر و کامل آنست مقصود اصلی و غرض اقصی باشد در ایجاد و ابداع
مقتضای عالم ملک و عالم ملکوت زیرا آنست خلیفة الله تعالی در تصرف ولایت و حقائق و حیات و بر آن خلعت
پوشانید و مقتضای جمیع اسماء و صفات عظمی الهی باعتبار مظهریت او را متحمل کرده و بر مسند خلافت و بآن القاء
کرده مقتضای امور را منقید فرمود و تصرفاتش را در خزائن ملک و ملکوت مسخر فرمود جمیع خلایق را برای حکم
فرمانش بهر جا که اشاره نمودم آیات و جنایات و شواهدش بر این فاتحه و ادله شرح مشتاقات
هر حال در هر عضو و هر جزو از اعضا و اجزاء انسان کبیر و کامل هزاران برهان تام و قاطع هست و برای
توضیح و بیان اگر مثال خواسته باشید بگویید که جناب سید المرسلین برهان چشم مبارکش بر معجزات
که خودش فرموده لا تسبقونی بالرکوع فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی یعنی سبقت مکنید بر من
در رکوع بدرستیکه من شما را می بینم از عقب چنانچه که می بینم از پیش و برهان عصر پس مقتضای قول
مازاغ البصر و ما طغی و باز خود رسول الله فرموده زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها یعنی
طی کرده و پیچیده گردید زمین از برای من و نمود بمن جمیع مشارق و جمیع مغارب گرفته از زمین و برهان
شریفش معجزات که خودش بآن اشاره فرموده اطت السماء و حق لها ان تئط لیس فیها موضع قدم الا
ملک ساجد او راکع یعنی آسمانها صدا کردند و سزاوار است که صدا کنند زیرا نیست در آنها موضع قدم که
ملکی هست ساجد است یا ملکی هست راکع است و برهان شم چنانچه در مقام اظهار شوق
فرمی بعد از اظهار و اشتیاق فرموده است انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن و برهان ذوقش چنانچه فرموده است
ان هذا الذراع مسموم یعنی این ذراع گوسفند که شوی و کباب شده است مسموم است و برهان لمس
چنانچه فرموده است وضع الله یده بین کتفی فوجدت بردها و برهان زبان مبارکش چنانچه مقتضای قول فرموده

ینطق

ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و ادله برهان لعاب دهن یعنی آب دهن مبارکش آن معجزات که جابر رضی الله
کرده است که میگوید در روز خندق رسول الله فرمود یا جابر خمیر و نان نان مپزید و دیگ گوشت را از
آتش پایین نیاورید تا من بیایم پس میگوید رسول الله تشریف آوردند و بخمیر من آب دهن انداخت و بدیگ
و همچنین بدیگ گوشت پس قسم بخدای تعالی میگویم که قریب هزار نفر از نان و گوشت آن خوردند
و همه سیر شده و برگشتند و دیگ ما بهمان حالت اولی خودش بود و چیزی از آن کم نشده بود و خمیر ما نیز
بهمان حالت اولی خودش باقی مانده بود و گویا چیزی از آن نان نپخته بودیم و ادله برهان نقل شمار
آنست که چشم امیرالمؤمنین در روز خیبر درد شدید داشت پس بچشمش نقل انداخت فی الفور درد زائل شد
و بعد از آن امیرالمؤمنین تا دم اخیر هرگز درد چشم ندید و ادله برهان دستش پس مقتضای آیه اشاره فرموده
در آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ایضا ذکر تسبیح نمودن سنگهای ریزه در کف
مبارکش و ادله برهان انگشت مبارکش آنست که اشاره نمود بماه پس ماه دو قطعه شد و ایضا از میان انگشتهای
مبارکش آب نبع میکرد یعنی بیرون می آمد مثل جوش کردن آب از چشمه پر قوت و خلق کثیر از آن خوردند و سیراب شدند
و ادله برهان صدر مبارکش آنست که مقتضای در آیه و انی و در آیه الم نشرح لک صدرک بآن اشاره فرموده و ایضا
برای صدر مبارکش صدا بود مثل صدای دیگ بجوشش آمده و ادله برهان قلب مبارکش و فرموده تنام عینای و لا ینام قلبی
که وقتیکه بخوابید چشمهایش میخوابید و قلب او خودش نمیخوابید و ممکن است بر این اشاره شود قول مقتضای تعالی نزل به
الروح الامین علی قلبک و با جمله امثال و نظایر این براهین در مظاهر وجود مقدسش اکثر و ازید از آنست که تعداد
بیاید و ادله براهین مظاهر وجود مبارکش و قوای مستوره اش پس آنها نیز اکثر و ازید از آنست که کتاب
و کتاب جمیع انس و جن قلیلی از آن ضبط نماید و بحیز تحریر و تقریر بیاوریم پس در اختتام بچند مثال مختصر

جناب پیغمبر برهان قوه علم اوست چنانچه امیر المؤمنین اشاره بآن فرموده که علمنی رسول الله
الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب واما برهان قوه محرکه عملیه اش در هر وجه مخصوص
آن بزرگوار است بجسد مبارکش تا بعضی عالم سموات یعنی سدرة المنتهی و بروح مقدسش تا بعالم قاب قوسین
او ادنی واما برهان عقل عملی اش آنست که حقتعالی درباره وانی درباره انک لعلی خلق عظیم بآن اشاره فرموده
وایضا خود آن بزرگوار فرموده است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پس چنانچه جناب سید المرسلین که
صاحب نبوة مطلقه است این براهین مذکوره بلکه صد هزار امثال این براهین را اقتضاء و اعراض ولایت
ظاهریه و امور مستوره و وجوه متعدده اش حاوی و جامع اند پس همچنین است کلام در آل طیبین الطاهرین
و اوصیاء معصومین آن بزرگوار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین زیرا که ایشان هستند
اولیاء الله و خلفاء الله در جمیع حقتعالی وایشان هستند اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه پس شخص
مؤمن که متدبر و متفکر باشد و سراج نور ایمان شعشعانی در ظلمات اوهام و افکار ضیاء بخشی نور
افکند آن باشد مستبعد و مستغرب نخواهد شمرد کثرت خون و کیفیت لون و رنگ شیر از فصد
کردن ورگ اکحل زدن امام حسن عسکری علیه السلام بی جهدا از خبار و آثار و اخبار مضمون آن حدیث
شریف ضرر و عیب نخواهد کرد آن مؤمن منور قلبش بنور ایمان بعضی اسرار آن حدیث شریف عالم مستعد
باشد بسبب شنیدن از عالم حکیم ربانی و فاضل عارف حقانی پس میگوییم بحول الله و قوته تعالی در مقام
بیان بعضی از اسرار مضمون آن حدیث شریف که جمیع حقایق اسرار مسائل غامضه و امور دقیقه
بحکمی و با تمام در نزد حقتعالی و خلفاء الله در جمیع معصومین آن میباشد ولکن برای علما و کاملین و فضلا
اهل فهم که اعمار خود شان را صرف در تحصیل علوم حقانیه و معارف ربانیه کرده اند و برای وصول بمقامات عالیه

ایا فهمیده

ریاضات بسیار کشیده اند جایز است که متعرض بیان جمله از اسرار و جمله از مقامات باشند بلکه نظر بعضی
حالات و حیثیات در جمله از مقامات این قسم از تعرض لازم و واجب میباشد پس حالا شروع به بیان کرده میگوییم
که چون قلب منور آن خلیفة الله و حجة الله الکبری یعنی امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام صورت
از اعضاء جسد و بدن شریفش و محل استواء روح نطقی و نفس نورانیه کلیه قاهره آن حجة الله تعالی و خلیفة الله است
پس آن قلب نورانی منبع الحیوة و منبع فیوض و افاضات الهیه خواهد شد و خلط خون و ماده بخار لطیفه یعنی ارواح
طبیعیه که از قلب منشعب میشود عین ماده حیوة و زندگانی است و چون جمیع فیوض و قاطبه نعم و آلاء از حقتعالی که
و تعالی بجمیع خلقش بسبب خلیفة الله تعالی و بواسطه حجت الله الکبری میرسد خصوصا فیض حیوة و نعمت زندگانی بر افراد
اصناف حیوانات و بر افراد بنی آدم و وجود و تحقق این فیض موقوف است بر مشیت و اراده خلیفة الله تعالی
پس در فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله و حجة الله الکبری امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام بآن کیفیت مذکوره
اشاره میشود بر اینکه ابدان و اجساد اصحاب خلافت کلیه و ولایت مطلقه مثل ابدان و اجساد سایر مردم نیست
زیرا اخلاط اربعه یعنی خون و بلغم و صفراء و سوداء و همچنین روح بخاری جاری در ابدان و اجساد سایر
مردم از اغذیه و اشربه میشود و باعث زیادتی خلط خون حاصله از اشربه و اغذیه میباشد و همچنین زیادتی در سایر
اخلاط و اما در ابدان و اجساد شریفه خلفاء الله در جمیع الله تعالی طور آخر و نحو دیگر ملکوتی است بلکه نحو
از اسرار غامضات است چرا این نحو نباشد که ابدان شریفه خلفاء الله تعالی و اجساد طیبه ایشان از همه منعقد
لطیفی است که از آن طینت ارواح اخیار و ابرار و مؤمنین خلق شده است پس مقدار یکه شسته وارده خلفاء
و اولیاء الله تعالی تر کرده پس آن مقدار از منبع الحیوة و معدن الفیوض که قلوب ایشان است خون مثل
مجبوب شده و میاید خصوصا در مقام اراده انتقام کشیدن از اعداء و اثر دادن خون لون و رنگ شیر سفید از فصد

ورگ زدن در مرتبه سیوم خلیفة الله تعالی امام حسن عسکری بس اشاره برآنست که چنانچه هر عضوی و هر
جزوی از اعضاء و اجزای ابدان و اجساد عقلاء از انبیاء و اولیاء الله تعالی خصوصا صاحب کساء ایشان مجمع
و عیون الموجودات والاضافات است پس همچنین هر عضوی از اعضای ابدان و اجساد ایشان معدن العلوم
والمعارف و مخزن الحقایق و الصور است زیرا چه تعبیر از شیر بعلم میشود و از علم بشیر میشود و بعبارت و تحفه
بیان فایده آن حقیقة العلم و اللبن الحلیب حقیقة واحدة و تعدد الصور از باب المشابهات و عموم الحکم
حالا میگوییم که چون انطباب رشحه نورانیه و این اسرار لطیفه ملکوتیه بیان شد باید اشاره بکنیم وجوه اسرار
این نحو فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله تعالی امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام یعنی تعلق مشیت و اراده
آن حجة الله باین نحو و باین کیفیت خون و کثرت و غیر ذلک پس میگوییم فایده اول در این قضیه آنست
که حجة الله تعالی خواسته اشاره کرده باشد باصول نورانیه و قواعد ملکوتیه یعنی بآن امور که بیان شد و بعبارت دیگر
و خواسته است که خلیفة الله تعالی اراده نمود که ارشاد و هدایت کند بعضی از معانی منوطه کلیه و ولایة مطلقه و
آثار و خواص لوازم این نحو از خلافة و ولایة و اقتضاء ارشاد و هدایت نمود مردم را با صاحبان همچنین ولایة عظمی
یا اینکه صاحبان همچنین ولایة و خلافت سید المرسلین و آل طاهرین و اوصیاء معصومین آن بزرگوار هستند
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین فایده دویم آنست که چون در حکایت از این همچنین مقصد شده و هم
که برهان قاطع و دلیل لامع ساطع و ایمان آوردن آن مرد عاقبت بخیر یعنی راهب دیر عاقول این نحو فصد کردن
و رگ زدن خلیفة الله امام حسن عسکری باشد نظر بآنچه گذشت یعنی نظر بعلم راهب که همچنین فصد و رگ
یکمرتبه برای عیسی روح الله شده است پس حجة الله تعالی امام حسن عسکری مشیت و اراده اش باین قرار گرفت
که کثرت خون و کیفیت خون در وقت سیم آن نحو باشد که گذشت تا آنکه راهب مشرف شود بشرف اسلام

ایمان

و ایمان فایده سیوم آنست این نحو آیات ساطعات و بینات لامعات تأکید و تشدید و تأیید نماید آن
آیات و بینات و دلایل و براهین را که از سید المرسلین و آل طاهرین و اوصیاء معصومین آن بزرگوار صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین واقع و صادر شده بود بر حقیقت دین اسلام و همچنین طریقه امامیه از امور میشود
در نزد همه اهل ادیان و ملل و همچنین در نزد همه اصحاب مذاهب مختلفه کالشمس فی رابعة النهار اگر بنا بر
بر انصاف بگذارند و بیان این آنست که این قضیه بکتابت و مراسلات تحقیق و نظر بغرابت و طرافت شد
منصاری علاوه و بطالع خواهد رسید و همچنین بمکاتبت و مراسلات راهب مهتدی و جدید الاسلام نظر
بلزوم ارشاد و وجوب هدایت ناس لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة فایده چهارم آنست
که اشاره کرده باشد خلیفة الله تعالی باینکه مثل این نحو فصد کردن و رگ زدن یعنی در تعاظم کثیرة خون و کیفیت
لون و رنگ در عالم یک مرتبه واقع و صادر شده است در بعض کاملین و افاضل انبیاء یعنی عیسی و
نظر بمباینه و مسابقه شش ادیان و قبول نبوة مطلقه سید المرسلین و اقرار و اعتراف بخلافة کلیه و ولایة
مطلقه آل و اوصیاء سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس باید این فایده را بسبب
دادن راهب مهتدی و عاقبت بخیر بتحقیق شروع و غیر آن از طوایف نصاری و یهودیه ملاحظه نمود
فایده پنجم آنست که خلیفة الله تعالی و حجة الله تعالی خواسته که دفع استبعادات و رفع استغرابات
استیحاشات مردم نماید یعنی در قضیه کثرت خون جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته فداه
چه کثرت و چه بسیاری کثرتیکه در مقامی باشد که طیور و مرغان هوا که زیاده و از حد و حصار بیشند همگی
در مصرع و مذبح آن امام مبین مظلوم غوطه ور گردیدند در دریای خون پس هر یکی از آنها بیک طرف
بیک صقع از اطراف و اقطاع عالم پرواز کنند و از قطرات و قاطرات دماء منوره از نحر آنها

به بسیاری بتقاع از کره ارض و سطح روی زمین برسد بنحوی که بعد از آن زمان الی الآن مساجدی که
در عالم بنا شده است خواه مساجد کبار باشد و خواه مساجد صغار و بعد از این زمان الی آخر الزمان
تمام مساجدی که بنا خواهد شد یعنی مساجدی که الی الآن عددش از صد کرور بیشتر شده است و مساجدی که
بعد از این خواهد شد از صد کرور بیشتر خواهد شد پس در هر یکی هر یکی از مساجد یک قطره خون انور اطهر اطیب
آن امام مظلوم رسیده است آه آه و اویلاه و وامصیبتاه و واماماه و وامظلوماه و او بیچارگی بمقدار
خون انور اطیب اطهر در مصرع و مذبح آن امام مظلوم روحی له الفداه بچه چند بچه و زن بوده است
آه آه صد واویلاه و هزار وامصیبتاه الی الآن و در کثرت خون انور اطهر اطیب آن امام مظلوم روحی
له الفداه حرف میزدیم خون مصرع و مذبح بود که طیور و مرغان هوا آمده و از آن غوطه ور گشته بودند اما
خونی که از جراحتها و زخمهای آن مظلوم در میدان مقاتلات و مجاهدات در مدت نزدیک بسه ساعت
یا بیشتر یا کمتر نظر بان تحقیق که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بود و در عرصه کربلا ریخته شده بود
و واماماه و وامظلوماه و واغریباه و خون فصد و رگ زدن خلیفة الله امام حسن عسکری طشتش شصد
پنجاه من تبریزی بود و نظر بانکه طشت بزرگ در عربستان پنجاه من تبریزی بلکه شصت من
میگیرد پس طشتش ششصد و هشتاد من فرض کنید اما خون آن امام مظلوم روحی له الفداه که در روز
عاشورا در کربلا ریخته شد خواه در مصرع و مذبح بود و خواه در میدان مقاتلات و مجاهداتش
ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف ضعف خون امام حسن عسکری شد و سایر توضیحات و بیانات
بعد از این انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد مجلس و مقام چهارم در بیان و توضیح امر مهم
و مطلب عظیم بر عقلی نماند که کثرت و بسیاری خون انور اطهر در مصرع و مذبح سه جزء سبب شد

بوده است

بوده است سبب اول این بود که چون آن امام مظلوم روحی له الفداه در خاک کربلا افتاده
بود در غایت ضعف و بی‌طاقتی بود پس در آن وقت صدای نوحه و ضجه جمعی از لشکر کفار می‌شنید و می‌خواستند
هجوم بیاورند بخیام آل الله تعالی و حرم رسول الله و حرم آن خلیفة الله تعالی و سلطان قروم و روسا
اصحاب غیرت و ناموس گاه بر بازو و گاه با سر و سینه حرکت میکرد و با بانگ ضعیف بر آن کفار
میزد و از شدت ضعف و تأثر قلب مبارکش از عدم قوه و قدرت مجاهدات کفار و حمایت آل الله تعالی
و حرم رسول الله بر رنج و قلب مبارکش هیجان و فوران می‌آمد و می‌جوشید و سیلان میکرد و میریخت از آن زخمهای
زخمها و عیون جراحتها مشابه نهری بزرگی سر داده شده منافذ عیون و مجاری زخمهای آن جناب
خشک شده پس آن وقت مصرع اشرف پر از خون انور اطیب شد آه آه واویلاه و واشهیداه
و واماماه و او بیچاره‌ای دل میسوزاند جگر کباب میشود ذکر کردن سبب دوم و آن این است که
چون آن مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفداه بخاک در یک کرم کربلا افتاده بود از چهار طرف
لشکر کفار بر آن ریختند و بسیار بسیار در آن حالت نیز ضربات سیوف و طعنات رماح و زخمهای
بآن خلیفة الله تعالی امام مظلوم رسانیدند بلکه چند مرتبه از اطراف و جهات اربعه نیزه پیچ کردند
پس مصرع اشرف نهری شد پر از خون انور اطیب سبحان الله تعالی چند شب قبل بر این که آن شب
جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک است در عالم رؤیا دیدم در جایی هستم و در آنجا نیزه داران
بسیار ایستاده‌اند پنج نیزه‌های نظام فوج سرباز بین آنها بطور جمعیت و اتفاق چند نیزه پیچ کردن بطور
هجوم آورده و داخل یک خانه زمینی یک آسا اطاق شدند و آن اطاق مثل سرداب و در زیر زمین بود
پس از بعض حاضرین پرسیدم مقصود اینها چیست و چرا با این نیزه داخل آن اطاق شدند آیا در آن

اوطاق کی هست گفت بلی در آنجا شخص غریب مظلومی هست میخواهند او را نیزه ذبح کنند یا کشته باشند گفتم
آیا آن شخص غریب در نزد دشمن مظلوم غریب و جنگ هست آن غریب مظلوم را بیقوم مجاهده و تائید
مقصود از این ظالمین بکشاکشت مظلوم غریب و جنگ آن نذر دادم گفتم سبحان الله تعالی این شخص
قسم سید هم تعالی بگو و بیان کن این شخص غریب مظلوم کیست که معین و نه یاور و یا او را روز
اسلحه جنگ که دشمنان را از خود پس دور کند و بقدر مقصد دور از این ظالمان کشته پس چه طور
خواهد شد کلاً آن مظلوم گفت میدانی که این غریب و مظلوم که میخواهند نیز ذبح کنند و کشند
کیست گفتم نه والله گفت این غریب مظلوم نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات
الله علیهم اجمعین و این حسین مظلوم جناب سید الشهدا است پس بسیار مضطرب شده و در آن
بر اندام مستولی شده از خواب بیدار شدم و چون در این ایام و لیالی من معتقد بکون خون تازه
آن امام مظلوم را می نوشتم دانستم که این خواب از قبیل رؤیای صادقه و الهامات و اشارات غیبیه است
پس چیزی را از اخبار استشفاء و مشکوم در باب کثرة خون ضریح شریف و رؤیای صادقه
آن شد و علم الیقین بآن و شده و عین الیقین شده و بسیار رسید که مغفرات و حسنات عظیمه
شد بسبب کثرت خون ضریح شریف و بحمد الله تبارک و تعالی از آن حیرانیها زائل شد و بعد از آن
انشاء الله تعالی عارض نخواهد شد اما بسبب پیری و تحریر این طور و شستها یاری نمیکنند آواره و وا
وا سیدا و وا آه چه طور بگویم و چه طور بنویسم آه آه پس مذبوح شدن آن مظلوم مثل گوسفند از عطش
مخمور شدن مثل شتر قربانی از کودال سینه هر چند همین امر مذکور ضعیف و تنهایی باعث کثرت
و بسیار خون زاید از حد افراط نشده و لکن این سبب اکبر است پس آن باعث بر ذبانی

خون

خون شده بحیثیکه بسیار بسیار از حد افراط و تجاوز نموده آن سبب این بود که در وقت شهادت یعنی
در وقتیکه شمر ولد الزنا در عرش اعظم الهی یعنی در صدر انور اقدس آن خلیفة الله تعالی نشسته بود
در حالتیکه محاسن مبارکش بدست نجس بود و آن کافر ولد الزنا بضربات خاک بر سر عالم و عالمیان
بریده و جمیع عنوان طاهرات معصومات بنات طیبات ضریح شریف دیدند و آن حالت را مشاهده
نموده شروع کردند بر گریه و زاری و ناله و فریاد و صیحه و افغان پس در آن حالات از شنیدن و نمودن امام
مظلوم حالات حرم محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا قلب انورش بسوخت و شروع کرد
بآن غلیان و هیجان در آمدن پس نتیجه این ظاهر شد در وقت مذبوح شدن از حلق و مخمور شدن از کودال
سینه یعنی خون اطهر انور از حد افزون و تجاوز از مقام فراوانی ضریح اطهر و ذبیح اطیب بخته شد پس از
این سبب که ذکر شد ضریح و ذبیح نبود در باقی خون کشته شد پس باید مؤمنین و مخلصین این مطالب
خوب بفهمند و در وقت مطالعه این کتاب باید در وقت ذکر مطالبش این احقر را از ذکر خیر و دعای خیر فراموش
ننمایند الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس مقام پنجم** در ذکر و بیان قصه طیور و مرغان
پس مخفی نماند که بعضی از علما از طرق اهل بیت علیهم الصلوة والسلام روایت کرده اند که در حالتیکه جناب سید
الشهداء در زمین کربلا کشته و خون افتاده بود و جسد انورش در زمین بی کفن و بی دفن مانده و خون شریفش از زمین
مطهر بود پس یک مرغ سفید آمد و چون از خون اطهر غوطه ور گشت بعد از آن پرواز نمود و چون از آن
آن قطره ها مرغ میکرد تا آنکه رسید بجائیکه بسیاری از طیور و مرغان و دید آن مرغان و طیور در غلول
در غصون و شاخهای درختان نشسته اند هر یکی از آنها چیزی ذکر میکنند مثل صحبت علفات و غیره ذلک
این مرغ با آنها در آب مرغان و طیور را گفت و بشماها در خواب طیور چه مشغول شده اید

و ذکر نموده‌اند که جناب سید الشهدا در این عرصات آفتاب جسد شریفش افتاده بر روی خاک گرم
گرم کربلا تشنه و مذبوح و منحور شده و خونش مثل نهر جاری شده و مخضوب گشته پس غراب سفیدی
طیور صحرا پرواز کردند و قصد کردند کربلا را پس وقتیکه بکربلا رسیدند دیدند جسد خلیفه الله تعالی
کربلا انداخته شده و تن شریفش بی سر و آن ظلوم اهل ... دو اند و بی کفن کرده‌اند و بدن آن
جسد میوه دل آمده و بدن او مرضوض و استخوانهای او را خورد و سم اسبان خیول کفار شکسته کرده‌اند
زائرین آن بدن انور اقدس اطهر وحوش و حیوانات بیابانها است و گریه و ندبه کنند و بر آن خوابیده
جن و کوهها و صحراها است انوار و از آن بدن اشرف خاکهای صحرا و دریاها و هوا و فضا همه منور
و معطر گشته پس آن غراب طیور و سایر مرغان بخالات را دیدند همه صیحه کشیدند و بلند کردند بعضی
بگریه و زاری و ناله و افغان و خود شانرا انداختند یکی بعد از دیگری در خون مطهرش پس خود را آغشته آن
و غرق کردند در خون پس پرواز کردند یکی در هر یک از آنها قصد یک دیار کرد و قصد یک سمتی
و یک صقع از اصقاع و بقاع ارض کردند تا اعلام کنند اهل آن بلاد و آن اصقاع و بقاع
و نواحی را از کشته شدن جناب سید الشهدا پس بمقتضای قضا و قدر الهی یکی از آن غراب و
معاشر طیور قصد کرد مدینه جناب سید المرسلین را و چون پرواز کرد از آن فرط درد با آلش خون
شریف تقاطر و تقاطر میکرد بر بقاع زمین ریخته میشد و با این حالت رسید به قبر شریف
سید المرسلین و دوران و جولان حول قبر شریف مینمود و صدا و ندا بلند کرده میگفت الا قتل
الحسین بکربلا الا نهب الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان و طیور سایر هم جمع شدند
شروع کردند بگریه و زاری و نوحه و افغان پس اهل مدینه ... دیدند و شاهد بودند که علی الاتصال

خون از پر و بال مرغ تقاطر و تقاطر میکرد و ندانستند چه حادثه واقع شده است تا اینکه مدتی از زمان گذشت
و خبر شهادت جناب سید الشهدا به مدینه رسید پس آن وقت دانستند که آن مرغ مستغرق در دریای
خون خبر میداد به سید المرسلین شهادت نور چشمش را و ایضا نقل و روایت شده است که آن
آن مرغ بمدینه آمد در مدینه یک مرد یهودی بود و دختر خود را علاج کرده بود بجمیع بدنش و این یهودی باغ و — دختر شل اعمی
بستانی داشت در خارج از مدینه و دخترش را آن باغ آورده بود تا زمانی در آن باغ باشد شاید تخفیف
یابد بعض امراض او باشد و از مقتضای قضا و قدر الهی برای یهودی آن باغ
آمد با تقاطر و تقاطر خون از پر و بال آن و شب مسکن کرد یک درخت را از اشجار باغ یهودی
و از مقتضیات قضا و قدر الهی در اول شب یک حاجت عارض شد و داخل مدینه شد یهودی
الحکایه باغ بر گردد تا آنکه انیس دخترش باشد و آن تنها نماند و لکن برگشتن بباغ
در آن شب برای یهودی ممکن نشد پس آن دختر پدرش نیامد حزن و غم او بیش
افزون شد و چشمش را خواب نبرد زیرا شبها پدرش برای آن حکایات عجیب و غریب
نقل میکرد و تسلیها و دلداریها به او میداد تا چشمش را خواب میبرد و استراحت
میکرد و آن مرغ در جمیع آن شب مشغول بگریه و زاری و آه و ناله بود و وقت سحر
آن دختر گریه و حنین مرغ را شنید یعنی ببرکت انفاس ... و زاری و حنین آن مرغ حق تعالی
قوه سامعه به آن دختر عطا و کرامت فرمود پس ببرکت سینه و شکم خود خودش را رسانید
بزیر آن درختی که مرغ در آن بود پس هر آنیکه و هر دقیقه که مرغ فغان و زاری و گریه و
حنین میکرد پس آن دختر با قلب محزون و مغموم مثل مجاب شد برای آن مرغ و در این هنگام

از آن قطره‌ها قطره بر بالش یک قطره از خون او بر یک چشم آن دختر افتاد پس آن چشمش که کور
و نابینا بود بینا شد و یک قطره دیگر بچشم دیگرش افتاد و آن نیز بینا شد پس هر دو چشمش بینا
و چنانکه و یک قطره دیگر بر دستهایش افتاد پس دستهایش شل بود صحت یافت و یک
قطره دیگر بر پاهایش افتاد و از بیماری شفا یافت پس از آنکه آن قطره‌ها بر او می‌افتاد
بجمیع بدنش چنانکه بطور مسح کشیدن باعضاء جسدش میرسانید تا آنکه از جمیع امراض
و اسقام و عاهات و آلام عافیت و شفا یافت ببرکات خون آن طایر و چون وقت صبح
شد پدرش بباغ آمد پس دید در باغ یک دختر سیر میکند با فرح بجانب او دوید و از آن
از آن پرسید که من دختر را در این باغ دختر زمین‌گیر علیله گذاشتم چه طور شده است و هر چند تفحص
جستجو از او می‌نمایم و اکنون قادر بر حرکت نبود پس دختر جواب داد و گفت والله من دختر تو
هستم پس وقتیکه یهودی این حالات را مشاهده نمود و این کلام را از آن شنید فی الفور مدهوش
و بیهوش گشته افتاد پس وقتیکه افاقه نمود و بحال آمد و قیام کرد و دختر دستش را گرفته
آورد بزیر آن درختی که آن مرغ در آن قرار گرفته بود پس یهودی نظر کرد بآن مرغ و دید که
بالاتصال مشغول گریه کردن و ناله کشیدن است و حنین و انین و فریاد و فغان کردن است
پس یهودی گفت ای مرغ ترا قسم میدهم بآن حق تعالی که ترا خلق کرده است با من تکلم
کن و احوال خود را بیان کن این چه عجایب و غرایب احوال است مشاهده مینمایم و این
گریه و زاری و خودکشیها است تو مینمایی پس آن مرغ بحول و قوه حق تعالی بنطق آمد در حالتیکه
اشک چشمش جاری بود پس مرغ گفت بدان ای یهودی که من قرار گرفتم در بعضی از اشجار

مع طایفه

مع طایفهٔ خلیفه از طیور و آن وقت بود وقت ظهیره و گرمی هوا که ناگاه دیدیم از هوا که یک
مرغ بدرخت ساقط و واقع شده و بانگ زد بر ما و گفت ای جماعت طیور شما میخورید و میآشامید
و تنعم و تلذذ مینمایید و حال آنکه جناب سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام
درین گرمی هوا طریح و جریح در ارض کربلا بر ریگ و خاک گرم افتاده و لب تشنه شهید
و کشته شده و حال آنکه الآن و بالفعل از نحر و حلقوم شریفش خون جاری میشود و سر
انور اطهر اقدسش مقطوع و بریده شده و بر نیزه بلند گشته و نسوان و حرم و اخوات و عمات
معصومات در ذل اسیری جفا گرفتار شده و منهوبات و مسلوبات و حیفا
بسوی کوفه برده‌اند پس وقتیکه ما معشر طیور این کلام را از آن مرغ شنیدیم
بجلدی پرواز نمودیم تا آنکه بکربلا رسیدیم و دیدیم آن خلیفة الله و حجة الله
علی جمیع خلقه را در روی ریگ گرم بدریای خون مستغرق گشته و خونش از نحر
جاری و خون آلوده‌اش است و کفنش ریگهای گرم کربلا است که ریاح و بادها آن
ریگها مثل حریر بافته پس بجلدی خودمان را بآن بدن شریف انداختیم و او را
بوسیدیم و بوسیدیم و بسیار نوحه و زاری و ندبه و گریه کردیم و در خون انور اطهر
آن مظلوم خلیفة الله غوطه‌ور شدیم و تمرغ نمودیم و بعد از آن پرواز نمودیم و
هر یکی از ما یک ناحیه و یک مقطع از نواحی و اصقاع و بقاع قصد کردیم پس من باین باغ
و باین مکان افتادم پس آن یهودی بسیار تعجب کرد وقتیکه این کلام را از آن مرغ
شنید و حمد و ثنا حق تعالی او را ادراک نمود و با نفس خودش تحدیث میکرد و میگفت

اگر جناب ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام در نزد خدا تعالی قرب عظیم و منزلت
جسیم نداشت بلکه خلیفة الله نبود و حجة الله علی جمیع خلقه نبود خون اطهر انورش از جمیع
دردها و جراحات و اوجاع و اسقام شفا نمی‌بخشید و این حالات عجیبه و غریبه در آن
مرغ پیدا نمی‌شد پس آن یهودی ببرکات خون انور اطهر بشرف اسلام مشرف
شد و همچنین همان دخترش و همچنین پانصد نفر از قوم و عشیره‌اش و ایضا بعضی
از علماء و از آنجمله صاحب کتاب مناقب حدیث مسندا از سید ساجدین صلوات الله
وسلامه علیه روایت کرده‌اند که وقتیکه جناب سید الشهداء آمده در زمین کربلا و در
زمین گرم افتاده بود و جسد شریفش خفته بود بی سر غرابی آمد خودش را در خون
انور اطهر آن امام مظلوم فرو برد و بگرداند و تمرغ در آن خون طیب
کرد بعد از آن پرواز نمود تا آنکه خودش را رسانید بمدینه طیبه و آمد بدیوار خانهٔ
صغیره که دختر جناب سید الشهداء علیهما السلام بود و در آنجا نشست و آن
علیله صغیره طاهره سرش را بلند کرد نظرش افتاد بغراب و چون غراب را بآن
حالت مشاهده نمود پس شروع کرد بگریه کردن و گریهٔ شدیدی میکرد پس
شروع کرد بانشاء این چند بیت نعب الغراب فقلت من تنعی ویلک یا غراب
قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب ان الحسین بکربلا بین الاسنة
والضراب فابکی الحسین بعبرة ترجوا الاله مع الثواب قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن
التراب ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب

مضمون

مضمون این ابیات اینست که غراب صدا کرد گفتم ای غراب خبر مرگ کدام شخص
آورده گفت خبر مرگ امام گفتم مقصود کیست گفت آن موفق برای صدق و
صواب یعنی جناب ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام را قصد میکنم بدرستیکه
او را در کربلا شهید کردند با طعنات رماح و نیزه‌ها و ضربات شمشیرها گفتم ای غراب
حسین پدر من او را شهید کردند و او را کشتند گفت بلی والله حق و تحقیق او را
کشتند و مسکنش خاک کربلا پس فاطمه علیها السلام صغری دید که بعد از این محاورات
و مکالمات غراب پرواز نمود و رفت و دیگر قادر بر جواب و سؤال نشد پس
شروع کردم بگریه و زاری کردن بسبب آن مصائبیکه بر من وارد شده و هموم و غموم
و احزانیکه بر من هجوم آورده و این کیفیت واقعه را فاطمه علیها السلام برای عمش جناب محمد
بن حنفیه رحمه الله تعالی نقل کرده بود و محمد بن حنفیه وقتیکه این قصه را از زبان
فاطمه علیله طاهره نقل کرد برای اهل مدینه منافقین اهل مدینه لعنهم الله تعالی
گفتند که فاطمه برای ما از سحر بنی عبد المطلب آورده است پس گذشت مگر زمان قلیلی
تا آنکه خبر شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام بمدینه رسید پس بعد از این بر کسی
که مخفی نماند بر اصحاب قلوب نورانیه و ضمایر صافیه از اهل ایمان و اتقان از شیعیان و
محبان که هر صاحب فهم و ذکاء و علم و فطانت بلکه هر صاحب عقل و شعور تدبر و تامل
کند در اخبار و آثار و روایاتیکه متضمن است قصص و قضایا طیور و مرغان چنانچه بعضی را ذکر
کردیم پس آن وقت قطع و یقین پیدا میسازد بعلو مقامات و سمو شرافت و درجات ملکوتیه و خوارق

ولوازم و آثار روحانیه نورانیه خون انور اطهر اقدس خلیفة الله و حجة الله علی جمیع خلقه امام
مبین مظلوم جناب سید الشهداء ارواحنا و ارواح شیعته له الفداء سبحان الله چه شان و
جلال و چه عظمت و شرافت دارد این خون اطهر انور بعضی از ملائکه و بعضی نفوس مظاهر
جلوه از اسماء الهیه هستند مثل جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و این خون انور اطهر جامع خواص
و آثار این مظاهرات یعنی علم و عقل و بخشش و حیوة و نورانیة و ایمان و ایقان بخشش طیور
و مرغان از خواص و آثارش عقول و شعور و ادراکات اکامل عقلاء و عرفاء را پیدا میکنند
و از لوازم و صفاتش اموات و مرده کان کفر و ضلالت و غوایت مثل حیوان و انصار کافر بحیوة
نور ایمان و ایقان میشوند و از شرافت و جلالت و عظمتش اموات ابدان و اعضاء و زنده
الحیوة و شیفته زنده کانی غوطه ورگشته زنده و صحیح و سالم میشوند بلی مقتضای اصول عقلیه ملکوتیه
و لازم قواعد ایمانیه ایقانیه نورانیه یعنی مقتضای خلافت کلیه و ولایت مطلقه
و مظاهر شدن برای جمیع اسماء الهیه همین است ذکر شد باین معنی باید
که خون انور هم چنین شخص مظاهر چند اسم از اسماء الهیه باشد پس تصور و تعقل میکنید
که طیور و مرغان که در آن خون انور غوطه ور گشته بودند و تمرغ نموده بودند
مدت چند شبانه روز خواه در حالت طیران و پرواز کردن باشند و خواه در حالت
توقف و نشستن باشند و آنها طاهره نورانیه و خون اطیب الدوام
و لا انفصال از اجنحه و پر و بال آنها در تقاطر و تخاطر
باشد تقاطر و تخاطری که مثل سیلان و جریان باشد

ولی

پس از این مثل سبیل ملکوتی استرشاد میتوان کرد به یک مطلب دیگر و آن اینست که چون همچنین
بیان شد که عدد طیور و مرغانی که در خون اطهر غوطه ورگشته و تمرغ نموده بودند زیاد از حد
احصاء بوده و از آن جهت بجمیع بقاع و نواحی زمین رسیده یعنی آن بقاع و نواحی که مساجد شده اند
الی الآن و بعد از این مساجد خواهند شد تا انقراض عالم پس حالا میتوانیم بگوییم که اگر عدد طیور
بسیار بسیار نباشد بلکه سیصد یا دویست بلکه صد بوده باشد بلکه از آن نیز کمتر باشد باز
کفایت میکند در اثبات مطلب در باب مساجد زیرا که از برکات آن خون انور اطهر یعنی از خواص
و آثار و لوازم ملکوتیه و روحانیه آن خون انور اجساد و اجنحه آن طیور و پر و بال آن مرغان
مثل عین الحیوة که در ظلمات است بل اشد و اعظم شده اند و بعبارت اوضح باین نحو اداء میکنیم
که آن طیور بسبب تمرغ در آن خون انور بدرجات کامل عقلاء و عرفاء رسیده اند و ادراک تمیز
واسعه حقتعالی آنها را پس هر قدر که اراده کنند که خون متقاطر و متخاطر بیاید بلکه بجریان و سیلان بیاید
پس انظر خواهد شد زیرا که تسلطی اند بماده حیوة و منبع نور الانوار الملکوتیه پس از این تحقیقات شریفه
نورانیه و از این تدقیقات انیقات حقانیه استطراق و استرشاد بمطلب دیگر میشود و آن اینست که
اگر در مصرع اطهر و مذبح انور خون اطیب بآن مقداری که ذکر کردیم نباشد بلکه بمقدار ده من پنج من بلکه
از این نیز کمتر باشد فرضاً یا تحقیقاً این باز مطلب ثابت میشود در قضیه مساجدی که الی الآن بنا شده است
و همچنین مساجدی که بعد از این بنا خواهد شد تا انقراض عالم مخفی نماند که مطلب دقیق و رقیق لطیف و رشیق
و انیق است خوب تدبر و تأمل باید کرد و بعد از این مطلب دیگر نیز باید دانست و آن اینست
ما تا حال حرف میزدیم در امور متعلقه بخون انور اطهر مصرع انور و مذبح اطیب اما تا بیان امور متعلقه بآن خون

اطهر یکی از سر انور اشرف اقدس آن خلیفة الله تعالی و امام مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفداء و ظاهر
و متواتر شده بلکه جریان و سیلان میکرد ذکر با تا بکوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه چهل منزل
در آن و غالبا که در تنورها یا بر نیزه و تمامیکه نوشته‌اند پس تفاصیل این مرحله در موضعیکه مناسب شده است
شد انشاء الله تعالی و ایضا باید مرحله دیگر از خبر خوب فهمیده آن این است که از آن از شهادت مظلوم
روحی له الفداء هزار و دویست سال کسری زیاد رفته است پس اگر استخبر بالله و معاذ الله تعالی قبر شریف
نبش کنند خواهند دید که از جمیع جراحتها و زخمهای آن خلیفة الله تعالی و امام مظلوم خون تازه و دم تقاطر
و متقاطر بلکه در فوران و جریان و سیلان است چنانچه در زمان متوکل ملعون فاجر از علمای ملعون
شریف نبش کرد پس دید از جراحتها و زخمهای جسد انور اقدس خون جاری میشود پس ترسید و بیهوش
بیهوش شد و افتاد و وقتیکه بحال آمد علی الفور قبر شریف تسویه نموده و توبه و انابه کرد و ایضا مخفی نماند
که سایر شهدا که ملازم در آن مقام و در مطلب بحظی و نصیبی از خلیفة الله تعالی فائز شده‌اند ببرکت
اتصال معنوی و ملکوتی ایشان با نسبه آن بزرگوار یا معنی که اگر قبور ایشان نبش شود و استخبر بالله
و معاذ الله تعالی دیده خواهد شد که از عضوهای شریف ایشان و همچنین از سایر جراحتها و زخمهای ابدان
و اجساد طاهره شریفه ایشان خون تازه علی الاتصال و متقاطره و تاطرات و ترقی نیست در مطلب میان
و اجساد شریفه عترت هاشمیه و میان ابدان و اجساد شریفه سایر اصحاب مشهدین صلوات الله علیهم و سلامه
سیدنا و سیدهم و علیهم اجمعین پس این مطلب نیز هر چند مستغنی است از شاهد و حجه آوردن نظر بر اینکه
نیز از مقتضیات و لوازم بعض اصول محکمه مذکوره است ولکن با وجود این شاهد برای این مطلب آیت که
مستخلفه ملکه بیخ نظائر و قطع منقول و متداول در افواه و مشتهرات است و قضیه شاه خدابنده چنگیزی و بیان

اجمالی آن قضیه این است که یکی از شاه خدابنده بقبر شریف حر شهید رسید و چون شنیده بود که قوم
دفن حر شهید سلام الله علیه مانع شدند از بریدن سر آن و او را از میان اجساد و ابدان شریفه
شهدا بردارند و آورده‌اند بانجائیکه الان قبر شریفش در آنجا است و ایضا شنیده بود که جناب سید الشهدا
روحی و ارواح جمیع شیعته له الفداء دستمال و عصابه خود را بر زخم سر حر
بسته است پس شاه خدابنده طمع بر داشتن آن دستمال افکند و او را ذخیره نماید در خزاین خودش امر کرد به نبش
قبر حر شهید نبش کردند و جسد او را صحیح دیدند که الآن شهید شده است و دستمالیکه جناب سید الشهدا
علیه السلام بر سرش بسته بود در سرش موجود است پس وقتیکه آن دستمال را بر داشتند خون بنا کرد
نمود بفوران و سیلان و جریان مثل جریان آب از ناودان پس بهمان دستمال و هر چه کردند ببندند سر
خون منقطع نشد و در جریان مثل آب ناودان بود و آخرالامر شاه خدابنده منقلب گشته توبه و انابه کرده
همان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلام را بر سر حر فی الفور خون ساکن و منقطع شد و این
قضیه را شعرا نیز بنظم آورده‌اند و الآن یک بیت در خاطرم مانده است و آن این است شاه
خطای چقدری سر و اخه جرت خون حر فی   و قضیه در شاه هر چند بحد تسامع و تظافر و نقل قضیه شاه خدابنده
بنده رسیده است ولکن با وجود این از مشهورات خلاف حسنت آن این است که در زمان
نمود امر کرد به نبش قبر حبیب بن مظاهر علیه السلام تا اینکه ببینند که جسد شریفش با آن
و مدارک بیت با نجیب پس وقتیکه خاکها را بیرون داشتند و جسد شریفش نمایان گشت از درهم و برهم شده
و بادی و رعد و صاعقه پیدا شد و نزدیک شد علامت خرابی و بنیان ظاهر شود پس آن جثه سر بریده
در حالیکه از عضوهای شریفش خون طاهر مثل آب از میزاب در جریان و سیلان بود و از عضوهای شریفش

ظاهر شد علی قامت الساقه و شخصی در آنجا در نزد نادر شاه بود فی الفور جواب داد ما قامت الساقه

پس آن جسد شریف پنج اول خوابید یعنی مضطجع شد و نادر شاه متوجه قبر شریف نمود تا آنکه

طوفان جوکه در حد و صاعقه ساکن گشت و نادر شاه از هول و فزع این مشاهدات مدهوش و بیهوش

شده افتاد و پس از خیلی افاقه نمود و بحال آمد بسیار گریه و زاری نمود و توبه و انابه کرد باب چهارم

در بیان اتمام کلام پنج ذکر مجامع و جوامع و اطراف و انجام مرام باشارات لطیفه و تلویحات شریفه

در امور متعلقه بخون انور اطهر اطیب پس کلام در این باب واقع میشود و ضمن چند مجلس و چند مقام مطلب

مقام اول در ذکر مقدمه پس میگوییم مخفی نماند که چون خواستیم شروع باین مقام کنم دیدم مهمات و مجالات

و محظورات عظیمه بر من هجوم آورد که باید این مقام را ننویسیم و اکتفا کنم بآنچه نوشته شده است در باب

خون انور اطهر نظر باینکه اکثر اهل این زمان حمقاء و جهلاء و مستضعفین میباشند و خیالات فاسده

و توهمات کاسده و وساوس شیطانیه برآنها مستولی خواهد شد و بوهم باطل و گمان عاطل آنها

این خواهد شد که این احقر در باب و شان خون انور اطهر مبالغه میکنم یا اغراق مینویسم استجیر بالله

معاذ الله تعالی پس بعین شب که شب نوزدهم شهر رمضان المبارک که شب قدر است استخاره کردم بکلام الله

المجید این آیه معجز نما آمد الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه بل

هو الحق من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون پس یقین و قطع کردم که باید

اشاره بمطالب این مقام و عجائب و غرائب و اعتقادات و کلمات و مجادلات عوام جهلاء و مستضعفین حمقاء

نباید کرد و میتوان برای آنها عذر جست نظر باینکه الی الآن همچنین مطالب نشنیده اند یعنی تفصیلات آنها

مقتضیات و لوازم خلافت کلیه و ولایت مطلقه را بلکه میتوان گفت معنی خلافت کلیه و ولایت مطلقه را [illegible]

نشنیده اند

نشنیده اند پس این احقر برای تقرب بحق تعالی و ابتغاء لوجهه الکریم آنچه ذکر در این مقامات از اصول

محکمه ملکوتیه مستنبط از کتاب الله المجید و احادیث حجج طاهرین معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است

اشاره مینمایم مجلس مقام دوم در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد نورانی حقانی پس شروع میکنیم و میگوییم

بحول الله و قوته تعالی خون طیب طاهر مطهر و نور انور جناب سید الشهداء علیه السلام خواص و آثار

و آثار و تاثیرات بتجدیدیت که حصر قلیلی از آن را کتاب و حساب جن و انس تقریر و تحریر نتوانند

بیاورند حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا اقل شان از شئون و خواص کثیره آن شفاء است در امراض

و آفات و امراض و اسقام و اوجاع و درد ها از لوازم و تاثیرات تجدد و احصاء آن چون بخشیدن است

و زنده گردانیدن است از موت حتی ظاهر و معنوی عقلی و باز در مقام اشاره بشرح و بیان این نیز باید

گفت که اعضاء سید المرسلین و اجزاء آن و دماء آن همچنین اعضاء و اجزاء و دماء عترة معصومین آل طه و یس طیبین آن

برگزیدگان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین در نزد حق تبارک و تعالی انور و اشرف و الطف و اقرب است از اعضاء و اجزاء

هر جسم حتی عرش و کرسی و جنان و آنچه در جنانست پس تحقیق در موضوع و محل مناسب آن شده است بر این اتم

اسلم و میزان اکمل و فی کل اشیاء و اجزاء ملکوتیه مطلقا این اعضای اعم کثیره [illegible] آثار آنها

افاضه حیوات و ابراء از خمی و برص و جذام و سایر علالات و امراض و تعللات باذن الله تبارک و تعالی گویا در بعض

مقامات گذشته بتفصیل سابق در باب امثال اشاره شد جز قلیل اگر باقیه بیان میخواهید در این مقام پس بگوییم و چنانکه

کلیه که هر عضو و هر جزو و هر قطره خون از جناب سید الشهداء علیه السلام منبع البرکات و الحیوة و الانوارات از مقصد

بعد و حصار بیاید بلکه از وجودیکه بحد احصاء و استقصاء در نیاید [illegible] عین الحیوة در ارض ظلمات یک [illegible] دارد

و ذات خون انور اطهر جناب سید الشهداء علیه السلام هزار هزار فضیلت دارد اقل و کمترین خواص آن است که الحیوة است

واگر بخواهید بیان از این زیاده بکنید پس بگوئید که آنچه از اصحاب نفوس کلیه عظیمه و اصحاب ارواح مجرده

قاهره مثل اسرافیل و جبرئیل و میکائیل علیهم الصلوة والسلام متمشی و کارسازی میشود پس از اجزاء و ذرات خون

انور اطهر جناب سید الشهداء علیه السلام نیز متمشی و کارسازی میشود حاشا ثم حاشا و کلا که گمان کنی که من در این مقام

مبالغه نموده و اغراق گفته ام ای عاقل صاحب فهم و شعور آیا نمیدانی که حقیقت [illegible] یعنی حقیقت

جناب سید الشهداء علیه السلام منتهی بر ذات حقتعالی اجل و ارفع و اشرف و اقدس و منزه از آن است که صفات

عیب و نقص و صفات خلق و تشبیه در آن راه داشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و لکن آن مقام تجلیل در

تعظیم شان جناب سید الشهداء بنحو استعاره و کنایه ملکوتیه نورانیه اراده شده است از آن معنی [illegible]

تعظیم و تجلیل شئون خون انور اطهرش پس باید تدبر و تامل خوب نمود در مطلبی که الان ذکر کردم و همچنین در کلمات

شریفه خود جناب سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه و آن این است فانا اشهد یا الهی بحقیقة ایمانی

و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری و علائق مجاری نور بصری و اسارير

صفحة جبینی و خرق مسارب نفسی و دمی و شعری و بشری و عصبی و قصبی و عظامی و مخی و عروقی و جمیع

جوارحی و ما انتسج علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلت الارض منی و نومی و یقظتی و سکونی و حرکات

رکوعی و سجودی پس قدری تدبر و تفکر کنید در این مطالبیکه ذکر شد و ایضا تامل کنید

و تذکر نمائید یک مطلب دیگر را و آن این است که محمد و آل معصومین الاطهرین الاطیبین صلوات الله و سلامه

علیه و علیهم اجمعین سبقت نمودند و مسارعت کردند باجابت دعوت حقتعالی در جمیع عوالم و نشئات

و مسارعت نمودند بنحو مطلق بنحو اتم باشد ای بحسب کینونات و وجودات ارواح و انفس و مبادی اجسام

و اعضاء و اجزاء و جوارح و دماء طاهره خودشان مسارعتیکه در ظاهر و باطن و سر و علانیه خود و نشأت وجود

بارشد

باشد پس از آن وقت دانسته خواهد شد که آنچیزیکه در شئون و مقامات خون انور اطهر جناب سید الشهداء

علیه الصلوة والسلام ذکر کردیم مشتمل نبود یقینا قطعا باغراق و مبالغه بلکه هر صاحب فهم و ذکاوت تامل

و تدبر نماید در این اصول و قواعد محکمه ملکوتیه مطلع خواهد شد بجمله از غوامض حکمت و اسرار الهیه مثل

حرف زدن و تکلم نمودن و قرائت قرآن کردن سر انور اقدس جناب سید الشهداء در سر نیزه ها و غیر آن

و همچنین تکلم و نطق کردن جسد انور اشرفش و همچنین بجمله از غوامض حکمت و اسرار قطرات و قطرات

خون اطهر اطیبش از اجنحه و پر و بال طیور کثیره و مرغان بسیار و بیشمار و باقی ماندن این دماء

طاهرات و خون انور اطهر بحالت نضارت و طراوت و تر و تازگی با وجود گذشتن مدت مدیده

[illegible] همچنین است که خشکی و یبوست در آنجا جایز نیست یعنی راه نمی یابد در این قطرات طاهره

و منوره باین دماء طاهرات و خون اطهر اطیب بلکه مقصود از این کلام این است که این دماء طاهرات که به حقیقت

ملکوتیه و حقیقت الهیه و بحسب جمیع اصل جوهر و حقیقت ذات شان بجمله انوار انوار اطیب اشیاء ملکوتیات است فی

میباشد در اصل نورانیت سیاله شعشعانیه و نضارت و طراوت و تازگی اصلیه حقیقیه خودش را بر سبیل

اطلاق بلکه بنوعیکه اقتضاء کند همچنین نقاد الحکمة و مسلک الهیه چنانچه در جمله از مقامات گذشته بیان

[illegible] است بهر حال حاصل کلام و خلاصه مقصود و مرام این است که خون انور اطهر جناب سید الشهداء علیه الصلوة

والسلام آثار و خواص و صفات و لوازم و شئون و مقامات بسیار دارد و همچنین ظواهر و ظواهر ظواهر و بواطن بسیار دارد

سبحان الله تعالی نظر بیک شأن از شئون آن خون انور اطهر [illegible] ملکوتی

جمع میکند در شیشه [illegible] میکند [illegible] و نظر بیک شأن از شئون

از شئونش [illegible] کربلا [illegible] میکند و نظر بیک شأن از شئونش در [illegible]

شریف علیه کثیره غوطه ور میشوند و مرغان بسیار از مرغ جمع مینمایند و از انقطار مجد و تا طر پر و بال آنها هرچه در
عالم مساجد هست و مساجد خواهد شد بنا کرده شده است و بنا کرده خواهد شد و نظر بکیفیتشان از شوکش
در دشت ما طرف آخر روز و صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا علیها الصلوة و السلام است و نظر بکیفیتشان از شوکش
در دشت بزرگ در روز و سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین المظلومین و بکیفیتشان
از شوکش تأثیر میکند در اعدا و منافقین و حال یا در رسال اعدا و آن تأثیر اینکه در محبان و مخلصان میکرد پس لازم است
اگر کردن قضیه دشت پر از خون نور که در روز رسید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین
بیان تأثیر آن خون نور اطهر در اعدا و کفار و آن تأثیر که در محبان و مخلصان میکند و همچنین لازم است ذکر
کردن حقیقی از مناسبات مقام هرچند آن مناسبات مقام متضمن حقیقی از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین
علیه الصلوة و السلام بوده باشد مجلس مقام سیم در بیان قضیه دشت پر از خون الود
که در نزد رسول الله صلعم است پس میگوییم که جمعی از علمای اعلام ذکر کرده اند روایت ابن ریاح
و آن ابن ریاح است که ابن ریاح میگوید ملاقات نمودم مرد مکفوفی را که حاضر شده بود در کربلا
در قتال جناب سید الشهداء علیه الصلوة و السلام و از آن مرد سوال کردم سبب کوری و نابینایی او را
گفت حاضر شدم در کربلا در میان ده نفر بودم ولکن نه نیزه زدم و نه شمشیر زدم و نه تیر انداختم پس چون
بمنزل خود مراجعت نمودم و نماز مغرب و عشا کردم و خوابیدم پس در عالم خواب شخصی آمد و گفت اجابت
ده رسول الله صلعم را گفتم من چه کار دارم با رسول الله صلعم پس گریبان مرا گرفت و کشید بسوی رسول الله
پس دیدم رسول الله صلعم را نشسته است در صحرایی و دو ذراع مبارکش گشوده و برهنه کرده است و حربه در
مبارکش گرفته و یک ملکی از ملائکه در نزد رسول الله ایستاده بود و در دستش شمشیر بود از آتش و

میکشت

میکشت بآن شمشیر نه نفر اصحاب مرا پس بهرکی یک ضربت میزد آتش میگرفت و میسوخت و همه را
باینطور کشت پس من نزدیک شدم و بدو زانو با ادب نزد دست رسول الله صلعم نشستم و عرض کردم السلام
علیک یا رسول الله صلعم پس جواب ندادند و مکث طویل نمود و بعد از آن سر خود را بلند نمود و فرمود یا عدو الله
حرمت مرا قطع کردی و عترت مرا کشتی و حق مرا هیچ مراعات نکردی پس عرض کردم یا رسول الله صلعم در کربلا
حاضر شدم ولکن یک شمشیر و یک نیزه نزدم و یک تیر نینداختم پس فرمود راست میگویی ولکن تکثیر سواد
کفار و اعداء الله نمودی پس فرمود نزدیک بیا و نزدیک آن بزرگوار شدم ناگاه دیدم یک طشت پر از خون
پیش روی آن بزرگوار گذاشته شده است پس فرمود این خون پسر من است این خون حسین علیه الصلوة و السلام است
پس از خون اطهر یک میل بچشم من کشید و از خواب بیدار شدم و الی الآن چشمم هیچ نمی بیند و کور و اعمی شدم و ایضاً
جمعی از علما ذکر کرده اند روایت ابی حصین را و آن ابن ربیع است که ابی حصین میگوید دیدم مرد
مکفوف البصر را پس از آن سوال نمودم سبب کوری و نابینایی او را گفت من از اهل کوفه میباشم و شب
در عالم منام رسول الله صلعم را دیدم که در پیش روش گذاشته شده بود طشت بزرگ و در آن طشت خون
بسیار از خون جناب سید الشهداء ع بود و همه اهل کوفه را میکشیدند و میآوردند بخدمت رسول الله صلعم و آن بزرگوار
میمالید بآنها از خون جناب سید الشهداء ع تا آنکه مرا کشیدند بخدمت آن بزرگوار پس من گفتم یا رسول الله صلعم
نه شمشیر زده ام و نه تیر انداخته ام و نه تکثیر سواد کرده ام پس رسول الله صلعم فرمود راست گفتی آیا از اهل کوفه نبودی یعنی
کسی از اهل کوفه هستم پس فرمود چرا به پسرم نصرت نکردی و چرا دعوت او را اجابت ننمودی ولکن میل کردی
و دوست داشتی کشته شدن پسرم و قرة عینم پس از خواب بیدار شدی پس اشاره فرمود و بسوی من با انگشت مبارک
بسوی من پس بیدار شدم در حالت کوری و نابینایی پس قسم بذات حقتعالی که مرا شاد و مسرور نمیکند که جمیع شترهای

سوی مال من باشد ولکن این را دوست میدارم و تمنای میکنم که کاش شهید شده بودم در یاری و نصرت
جناب سید الشهدا علیه السلام و ایضا جمعی از علمای اعلام ذکر کرده اند حکایت مردی از لشکر اهل کوفه و آن این نحو است که
آن مرد گفت وقتیکه عسکر ابن زیاد ولد الزنا از کوفه بیرون شدند برای محاربه و مقاتله جناب سید الشهدا علیه السلام
من اسباب و آلات و اسبهای خودم را جمع کردم و با عسکر بیرون رفتم پس وقتیکه بموضعی رسیدند خیمهای خود را برپا
زدند و من هم خیمه خودم را زدم و مشغول بودم روزها باموز عسکر مثل اینکه مسمارها و مراطابها و سنانهای نیزها و آهن
از نشان و شمشیر و خنجر و کارد مهیا شده است پس آنها را درست میکردم پس رزق و روزی من بسیار شده و معاش
مردم مشهور شدم پس وقتیکه جناب سید الشهدا علیه السلام با اصحاب و حضرتش بکربلا وارد شدند ما نیز از آن موضع ارتحال
نمودیم و بکربلا آمدیم و خیمها را زدیم در طرف نهر علقمی پس روز عاشورا و نیران محاربه و مقاتله ملتهب شد و حضرت را
بر روی جناب سید الشهدا و اصحاب آن بزرگوار بستند و ایشان را از فرات منع کردند و آخر الامر آن بزرگوار را
و اصحابش و حضرتش را با لب تشنه کشتند پس تب سخت ما هم رسیدن از اقامت و ارتحال نموده روز شد پس مراجعت کردیم
بمنزلم در حالیکه بسیار دولتمند و غنی شده بودم و امر آن و سبایای آل اهل بیت و حرم رسول و حضرت
مرتضی و فاطمه زهرا بودند با ما و حمل کوفه کردند و ابن زیاد ولد الزنا بعد از چند وقت امر کرد که آنها را بشام بردند
و الدالزنا یزید پس من در منزلم چند روز قلیل بودم ناگاه یک شب از شبها در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده است
و جمیع مردم را دیدم که مضطرب و حیران شده موج میزنند مثل جراد و ملخها و یکه دلیل خود شان را گم کرده باشند و
مردم زبانهای ایشان از دهنهای ایشان آویزان شده است بعد و سینهای ایشان از شدت عطش و حرارت
من بر این شد که عطش من از عطش همه اعظم و اشد است زیرا سمع و بصر من از شدت عطش از حس و ادراک عاجز شده
و بغیر از حرارت آفتاب بود اما حرارت آفتاب بحدی بود که دماغم بجوش و غلیان آمده بود و زمین بحدی در غلیان بود که

گویا

گویا قیراست و در زیرش آتش بسیار شده است و گمان من این شد که پاهای من قدمهایش بریده شده است
از شدت الم و عظم شدت عطشم بطوری بود که اگر اختیار داشتم گوشتهای بدنم را قطعه قطعه میکردم تا آنکه خون جاری
باشد و او را بعوض آب بخورم پس ما در این عذاب الیم و بلای عظیم بودیم ناگاه دیدم یکمردی که نورش شعاع اش
موقف را نورانی نموده و عوالم را الطلوع روی مبارکش بهجت و سرور بخش شده و سوار بود بر اسب محاسن
و فواشیر فرش سفید بود و احاطه کرده بود او را هزاران از انبیاء و هزاران از اوصیاء و هزاران از صدیقین و شهداء
و صلحاء پس از موقف گذشت مثل باد تند یا برق پس لمحات گذشتند ناگاه دیدم یک شخصی سوار بر اسب
بسیار خوب و انور روی او نور مبارکش مثل قمر تمام بود و در رکابش بود هزاران اشخاص فرمانبردار
و مطیع و منقاد و در اوامر و نواهی آن پس جمیع اهل موقف ابدان و اجسام ایشان از هیبت نظر ایشان
در اضطراب و تزلزل بود و گوشتهای فرائص ایشان در رعده و لرزه بود از مشاهده هیبت و جلالت
و عظمت آن و چون من این شخص را دیدم خوف بر من غلبه کرد و نتوانستم که از حاضرین سؤال کنم که این
شخص کیست پس آن شخص بر رکاب برخواست اشاره کرد به اصحاب سطیعان و فرمان برداران و اینقدر شنیدم که گفت
بگیرید این را پس یکی از آن اشخاص بازوی مرا گرفت با کلبه آهن از آتش درآمده پس مرا کشید بسوی آن شخص
گمان من این شد که کتف امین من بریده شده است و چه قدر التجا کردم و التماس نمودم که قدری تخفیف بدهد
در کشیدن با کلبه آهن قبول نکرد و بلکه بیشتر شد از اول کشیدن پس به آن گفتم که ترا قسم میدهم بحق آن
شخصیکه ترا بر من مسلط کرده و بر من موکل کرده تو کیستی گفت من ملک هستم از ملائکه خلاق جبار گفتم
این شخص کیست گفت این شخص حیدر کرار است گفتم شخص اول که بود گفت آن محمد مصطفی
بود گفتم آن اشخاصیکه او را از اطراف احاطه کرده بودند گفت آنها انبیاء و اوصیاء و صدیقین و

و شهدا آنده و صلحاء و مؤمنین بودند گفتم من کاری نکرده بودم تا آنکه حیدر کرار ترا
امر کرد و عذاب کرد من با این نحو عذاب کردن گفت جمیع امور کارها در عرش با آن است
حال تو مثل حال اینجا نیست پس بتحقیق نظر کردم دیدم ابن سعد را که امیر لشکر بود و دیدم جماعتی بسیار
ولکن الحال نشناختم و ابن سعد را دیدم سلسله از آهن در گردنش و از دو چشم و دو گوشش آتش بیرون میآید
پس بیوقت یقین کردم بهلاکت و جمعی از آن جماعت سلسله آهن در گردن ایشان و جمعی از آنها
زنجیر و سلسله در پاهای آنها زده بودند و جمعی را مقهور کرده بودند و نخشند آنها را بگرز از آهن از آتش در آمده
یعنی بحالتیکه مثل حالت من بود پس همه را میکشیدند ناگاه دیدم آن شخص را که ملک برای من وصف
کرده بود که آن رسول الله است پس دیدم رسول الله را که نشسته است بر کرسی بسیار بلند و آن
کرسی تلالؤ و تشعشع آتش موقف را نورانی کرده و اعتقادم بر این شد که آن کرسی از نور است و دیدم
دو مرد بسیار نورانی و جلیل القدر و محاسن سفید از یمین آن کرسی نشسته‌اند از ملک پرسیدم
این دو مرد بزرگوار و جلیل القدر کیستند گفت یکی نوح است و یکی ابراهیم پس آنوقت رسول الله صلعم
فرمود یا علی چه کردی گفت یا رسول الله صلعم کسی را نگذاشتم از قاتلین جناب سید الشهداء
و همه را آورده‌ام پس در آنوقت حمد کردم حقتعالی را برای اینکه من از قاتلین نیستم و عقلم
و هوشم بجا آمد پس رسول الله صلعم فرمود پیش بیاورید اینها را پس اینها را کشیدند پیش رسول الله
پس آن بزرگوار شروع کرد بگریه و زاری کردن بسبب گریه آن بزرگوار
همه اهل موقف گریه و زاری مینمودند و سبب گریه آن بزرگوار
این بود که و نخستی که سؤال نمود از آن قوم کفار چه کرده‌اید در

کربلا

دیگر بلا نمود چشم من و پسر من حسین مظلوم پس یکی میگفت من آب را بر روی او بستم و از آب منع
کردم او را و دیگری میگفت من او را بقتل رسانیدم و دیگری میگفت من استخوانهای صدر و سینه
او را با اسب مالیدن مرضوض و شکسته کردم و دیگری میگفت پسر رضیعش و طفلش را من زدم
رسول الله صلعم صیحه کشید و فریاد کرد و فرمود واولداه و اقلة ناصراه و حسیناه و اعلیاه یا علی آیا
برشما اگر آل و عترت من بود این نحو بلاها و قضایا بعد از من جاری شده بعد از آن خطاب به انبیاء
کرد و فرمود انظروا یا آدم و یا اخی نوح و ببینید که امت من بعد از من چه طور سلوک نمودند با آل معصومین
من و ذریه و عترت طاهرین من پس انبیاء و اوصیاء و همه اهل موقف صیحه کشیدند و گریه و زاری
نمودند بنحویکه محشر بلرزه و تزلزل در آمد پس بعد از آن امر کرد بملائکه زبانیه جهنم که قاتلین کفار
و اعداء الله جهنم ببرند پس زبانیه آنها را یک بیک میکشیدند و بجهنم میانداختند تا آنکه یک
مرد را آوردند پس رسول الله صلعم از آن پرسید که در کربلا چه کردی آن مرد عرض کرد کاری دیگر بلا کردم
پس آن بزرگوار فرمود یا نجار نیستی آن مرد عرض کرد نعم صدقت یا سیدی ولکن هیچ کار و عمل
عمل نکردم مگر اینکه عمود خیمه حسین بن نمیر لعنه الله تعالی باد شکسته بود او را وصله کردم و درست
نمودم پس آن بزرگوار شروع بگریه نمودن فرمود و فرمود تکثیر سواد کردی بر نور چشم من و پسر من
حسین مظلوم پس فرمود بگیرید این را و بکشید به آتش جهنم پس زبانیه او را انداختند بجهنم و همه اهل محشر
صیحه کشیدند و گفتند الحکم لله و لرسوله و وصیه پس حیدر میگوید که در آنوقت یقین بهلاکتم کردم پس
امر کرد بملائکه که نزد آن بزرگوار ببرند پس مرا کشیدند نزد آن بزرگوار پس از من استخبار فرمود پس خبر
دادم آنچه که کرده بودم در کربلا از اعمال و مشاغل لشکری پس امر فرمود بملائکه که مرا بکشند به آتش

چشم بینا نمیبینند پس ملائکه شروع کردند بکشیدن من تا که از خواب بیدار شدم پس حکایت نمودم قصه
خود را برای هرکسیکه با آن ملاقات نمودم پس آن ملعون را آتش مثل چوب خشک شده بود و نصف
بدنش مرده و بی‌حس و بی‌حرکت بود و دوستان و احبای من همه از آن ملعون تبری جستند و با فقر و گدائی
مرد که لعنه الله تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس تمام چهارم در بیان
بودن چیزی از خون انور اطهر جناب سید الشهداء علیه الصلوة و السلام نظر بیک شان از شئون عظیمه
ملکوتیه اش در عالم و نشاة برزخیه در نزد صدیقه عظمی و حجة کبری فاطمه زهرا علیها الصلوة و السلام
پس میگویم جمعی از ثقات و عدول روایت کرده اند از مرد مؤمن ثقه از اهل بحرین یعنی از اهل محال
و قراء و بلدات بلاد بحرین و آن مرد میگوید که من دائم موظف بودم بر شنیدن مراثی جناب
سید الشهداء علیه الصلوة و گریه و زاری نمودن بر آن امام مظلوم و حضور پیدا میکردم شبها و روزها در مجالس
ماتم و تعزیه داری آن مظلوم پس یک شب از شبها که شب نهم محرم الحرام بود در یک مجلس تعزیه و ماتم
آن مظلوم بسیار گریه و زاری کرده بودم بعد از تفرق اهل مجلس خوابیدم و در عالم رؤیا دیدم که در باغ
و بستان هستم و آن باغ درختهای بسیار دارد و در آن درختها مرغان و طیور بر شاخسار پیدا شده و همه آن
مرغان و طیور در فضای آن اشجار نشسته اند مشغول تغرید و نغمه میباشند و لکن چه تغرید و نغمه تعزیه
و تغنیکه همه دل سوز و جان گداز و همه مشتمل بر شیون و افغان و من با تعجب تمام بخواندن و تغرید آن
مرغان گوش میدادم ناگاه گریه با آواز بلند شنیدم و همچنین گریه و زاریکه قلوب را جریحه میکرد و اکباد را
میگداخت پس با خود در حیرت تفحص میکردم و میگفتم کاش میشناختم که این گریه کننده کیست و این عزا و ماتم
و ندبه برای چه چیست پس بجانب صدا قدم حرکت کردم تا رسیدم بمجمع آب رسیدم و در کنار آن آب نشسته بود یک زن روحانی

جلیل القدر و عظیم الشان و نور آن مثل نور آفتاب بود و در دستش یک پیراهن با خون مضرج و رنگ
کرده بود و آن پیراهن فرقهای کثیره و سوراخهای بسیار بود و دیدم او از آن آب غدیر مشت و کفی آب
بر میداشت و بسوراخها و فرقهای آن پیراهن میریخت تا اینکه آنها را شستشو میکرد و گریه و زاری میکرد با صوت
بلند و صیحه و صراخ و ناله مرتفع میکشید و بوی آن پیراهن تمام فضای آن باغ را معطر کرده بود و
گردانیده بود مثل رائحه مشک و عنبر پس آن زن با این ترنم میکرد و میگفت یا ابتاه و یا رسول الله
آیا میدانی که امت تو بعد از ارتحال تو چگونه با حقوق اهل بیت طاهرین و عترت معصومین تو
چه ظلمها کردند و چه تعدیها بر ما روا داشتند یا ابتاه و یا رسول الله حق مرا غصب کردند و مرا از خانه ام بیرون
کردند و پهلویم را زدند و شکستند و محسنم را از دستم گرفتند و از نحله خودم که شما داده بودید مرا منع
کردند و شاهدهای مرا رد کردند و شهادت آنها را قبول نکردند و آن کتاب و قباله ایکه برای من
نوشته بودی و آن نحله و عطیه که بمن داده بودی او را پاره پاره کردند و مرا خوار و بیقدر و مستضعف
دانستند و اعناق خود شانرا از من پیچیدند و چشمهای خود شانرا از صدق دعوای من پوشیدند
و گوشهای خود شانرا از صدق دعوای من پوشیدند و گوشهای خود شانرا بستند از شنیدن کلام
من و مرا ملامت نمودند و بر فضل من جفا کردند و هیچکس اعانت اهل بیت اطهار تو نکردند و هیچ
ایشان اکتفا ننمودند بلکه جمع کردند حطب و هیزم بسیار باطراف خانه من و اراده نمودند که بسوزانند
مرا و اولاد مرا وقتیکه اطراف آنها را دور زده بودند در خانه من مشاهده نمودم و در خانه را گشودم و در پشت
خانه از آنها مستور شدم پس فشردند مرا در میان حایط و در و از فشردن نزدیک شد که هلاک شوم
و اسقاط کردند آن جنین و طفل مرا که اسم او را محسن گذاشته بودید و ایشان باینها نیز اکتفا ننمودند بلکه علاوه

هجوم آوردند به پسر عمم مسلم بن عقیل تو و او را در صغیری خود تربیت داده بودی و در کوچکی برادر خود دوست
نموده بودی و حقتعالی او را امیر المؤمنین کرده بود پس او را از چهار طرف هجوم آورده گرفتند
و حمایل شمشیر شکسته گردنش انداختند پیاده او را میکشیدند چنانچه شتر مخوفش را میکشند و اصحاب آن ملعون
تناول نمودند و او را آنگاه اعانت نکردند و هرگاه از قتال و برای هر تو نبود و مخالفت و بیعت تو
نکرده بوده ثابت و محکم در قیام در یاری او مرد و تو با او نبود جمیع و قاطبه آنها را میکشت و همه از بیک
اسفل پیوستند پس وقتیکه مشاهده نمودم این اوضاع را و احالات پسر عمم خود را و وصال حقتعالی
من انکه که منقطع شده و رگهای بدنم بریده شده بود و دستنه بر سرم کردم و چادر بر سرم را پوشیدم
و از خانه بیرون آمدم با امید واری انکه ملاحظه احترام من کنند و وصیت و تاکیدات تو را
در باب من محفوظ و مرعی میدارند پس هیچ توقیر و تعظیم من نکردند بلکه هیچ اعتنائی
من نکردند بلکه شروع کردند به دشنام دادن و شتم کردن و به اینها نیز اکتفا ننمودند تا آنکه
تازیانه زدند پهلوی مرا و شکستند اضلاع مرا و اثر تازیانه‌های ایشان الی الان در جسد من
باقیست و نیز باقی خواهد شد تا آنکه روز قیامت ملاقات حقتعالی و ملاقات تو برسم یا رسول الله اگر دو
دو نور چشمهای مبارک تو حسنین یعنی حسن و حسین را که به چه حالت بودند هر آینه منقطع میشد و آرام تو میشکست
زیرا که آن دو نور چشم تو میدیدند عقب پدر بزرگوار ایشان در حالتیکه گریه و زاری مینمودند
با ناله و صیحه میزدند بقوم ظالمین و میگفتند ای قوم لا ام لکم بگذارید پدر بزرگوار ما را کجا میبرید آن بزرگوار
پس چنانکه دو فرزندم از چشم من غایب شدند به سبب حایل شدن آن قوم ظالمین میان من و ایشان
آنوقت بسوی آن قوم ظالمین مبادرت مینمودم برای دو نور چشم شل گشته و مبادرت نبوده یعنی

برای حفظ و حمایت شبال اش پس آن قوم ظالمین را از ایشان تفریق مینمودم و نمیگذاشتم که آن قوم
ظالمین اذیت بر ایشان برسانند پس ایشان گریه و زاری مینمودند و استغاثه بتو میکردند و میگفتند
یا جداه یا رسول الله آیا بحال ما نظر میکنی و ما را باین ذلت و خواری نمی‌بینی آیا نمی‌بینی که پدر ما را
باین ذلت و خواری میبرند برای بیعت ابن ابی قحافه و صدیقه عظمی بقیة النبوة دختر ترا دشنام و شتم
دادند یا جداه یا رسول الله در عترت و اهل بیت معصومین تو بالکلیه اعراض نمودند و آن منافقین
خود شان از دوستان و اصدقاء تو و محبان اصحاب میکردند همه خیانت کردند و از ما تبری نمودند
و ابواب خانه‌های ما را آتش زده و آتش زدند یا جداه یا رسول الله گویا ما اقربای نداشتند یا دوست نداشتند و کمی
اعتنا بکلام حقتعالی نکردند که حقتعالی در شان ما میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس
بعد از آن بآن زن عظیم الشان و جلیل القدر گریه شدید مینمود و میگفت یا ابتاه و همه اینها که گفتم
ننمودند بلکه بکتب و خبیث و رسایل بسیار بنزد پسرم و نور چشم من سید الشهداء حسین مظلوم
فرستادند و او را بکوفه دعوت نمودند و عرایض و رسایل با این نحو نوشتند که تو خلیفه الله و حجت
حقتعالی و امام زمان هستی اگر بکوفه تشریف نیاوری روز قیامت بحقتعالی شکوه خواهیم کرد
پس وقتیکه بسوی آنها آمد در حالتیکه متوجه بتصدیق آنها و رغبت در ارشاد و هدایت آنها بود
پس همه بر آن مظلوم خروج نمودند و طرق را بر آن بستند و آخر الامر او را و اولاد او را و انصار او را
بقتل رسانیدند و باین نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت آن مظلوم اسبها جولان دادند در روی
بدن شریفش تا آنکه صدر انور و سینه اطهر و اوصال بدن شریفش را مرضوض نمودند و اموالش را
تقسیم نمودند و عیال و حرمش را اسیر نمودند و آنها را بر شتران برهنه سوار نمودند آه آه در آنوقت

ز حمزه و ز جعفر و ز عقیل و ز سایر قوم و شجعان و سادات بنی هاشم از شیوخ و کهول و جوانان
ایشان حاضر بودند تا آنکه ارواح و انفس خودشان نثار بکنند پس آن فرد مؤمن مخلص چیزی میگوید که
وقتیکه این کلمات از آن زن عظیم الشان شنیدم و آن پیراهن خون آلود و شمشیر شکسته را دیده بودم و این
هیچ نوحه و ندبه و زاری گریه او را شنیدم نزدیک بود که اضلاعم از هم متفرق و جگرم منشق شود و هلاک شوم
و همچنین مبهوت و متحیر شده بودم که این زن جلیل الشان کیست و حدیث نفس با خودم میکردم و میگفتم
که یقینا و قطعا که این باغ مال و ملک این زن عظیم المرتبه و الشان است و این پیراهن غرقه بخون و
سوراخ سوراخ شده و پیراهن عزیز آن زن است که آن عزیز بقتل رسیده است پس بعد از این آن زن جلیل القدر
عظیم الشان خفت چنین و بیدار شد و ندا کرد و فرمود یا ولدی چرا در کربلا در روز عاشورا اسم خود و
و اسم جد و پدرت را ذکر نکردی الکه اهل لشکر کفار ترا شناخته اند و شناخته اند جد بزرگوار و پدر
بزرگوار ترا ناگاه و صدای عجیب شنیدم که جواب میداد یا بنی جج یا اماه و قلت لهم انا جدی محمد المصطفی
وابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء و جدتی خدیجة الکبری و اخی الحسن المجتبی صلوات الله علیهم
اجمعین پس آنها در گوشش بحرف ندادند و اعتنا بکلام من نکردند و مراعات مقام من ننمودند و
جمیع طرق و شرعهای فرات را بروی من بستند و آب فرات بر کلاب و خنازیر و سایر حیوانات
مباح کردند و بر آل و عترت رسول الله قطره ندادند و مرا لب تشنه کشتند و بعد از شهید شدن بدنها
در صحرا عریان انداختند و بر آنها ... خیول تاختند ... و ... عیال و حرم مرا
اسیر کردند و آنها را بر شترهای برهنه سوار نمودند ... پس این کلام را از آن
عجیب شنیدم ... و ... بیدار شدم ... نزدیک

رفتم

رفتم و با آن زن عظیم الشان سلام دادم و رد جواب سلام نمود پس عرض کردم که ترا قسم میدهم بحق تعالی
که تو کیستی پس فرمود که من مادر این مظلوم میباشم منم دختر پیغمبر این امت منم فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی
و این پسر من حسین مظلوم است که اشقیای این امت بعد از رفتن ما از دنیا او را تشنه دیدند و او را شهید کردند
پس بعد از گفتن این کلمات اهل حزن و شیون بیهوش آمد شروع و نحیب و صیحه و ندبه بصوت بلند کرد
ناگاه در این هنگام از میان درختها جماعتی از زنان بسوی آن اقبال نمودند و انوار ایشان فائق بود بر انوار
شمس و قمر و نجوم و ثابتات و سیارات ولکن همه ایشان بحالت عزا و بکاء بودند و یکی سر برهنه بود
و دیگری گریبان پیراهنش چاک و پاره بود و پس همه با همین حال بودند پس عرض کردم و گفتم ای سیده
من اینها کیستند فرمود اینها زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب میباشند باز عرض کردم و گفتم
یا سیدتی پدر من راثی و مرثیه خوان شما اهل بیت بود و خصوصا مرثیه خوان برای جناب سید الشهدا
ارواحنا فداه بود آیا حالش چه طور است و ... در آن عالم و در آن نشاه که در آن میکند پس فرمود در بهشت
... است ... باز عرض کردم و گفتم یا سیدتی بیان بفرمایید جزای آن کسی که بر جناب سید
الشهدا گریه کند و همچنین جزای کسی که مالش را در عزاداری آن مظلوم صرف و انفاق نماید و همچنین جزای کسی
که بسبب احزان و اشجانش برای آن مظلوم شب نخوابد و همچنین جزای آن کسی که در مجالس تعزیه آن مظلوم خدمت
میکند و آب میدهد و همچنین جزای آن کسی که بر دشمنان شما لعنت میکند پس فرمود جزای همه بهشت است
و بعد از آن فرمود شاد و مسرور باش و بشارت بده بآن جماعتیکه ذکر کردی اوصاف و خدمتهای آنها را
که منازل و قصور آنها در بهشت در جوار ما اهل بیت رسول الله صلعم خواهد شد پس قسم بخدا بحق پدرم و بحق
شوهرم و بحق اولادم و بحق شهادت نور چشمم حسین مظلوم عطشان که به بهشت داخل نخواهم شد که یک طفل از اینان

جماعات مانده باشد پس با یدین بشارت و این مژده را بآنها برسانی از جانب من والحمد لله

رب العالمین **مجلس و مقام پنجم** در ذکر جمله از نصایح و فواید پس میگوییم مخفی نماند بر مؤمنین

و مخلصین اصحاب ایمان و ایقان که این احقر خدام جناب سید الشهداء همیشه عرض بخدمت شیعیان

کرده است که مراعات احترام و تجلیل و تعظیم مجالس و محافل تعزیه و ذکر مصائب جناب سید الشهداء

با بیاد امور مهمه دانسته و آداب و اعمال حسنه ظاهریه و باطنیه را مشغول بودن بعبادت و خضوع و خشوع

و ترک محاورات دنیویه و نحو ذلک بپا داشته اند حتی اینکه دور است از انصاف و مروت و فاقه و محبت

و اخلاص آمیخته دور و قلیان کشیدن در همچنین مجالس زیرا که مرات عدیده و کرات کثیره گفته ام

و بعد از این نیز خواهم گفت ان شاء الله تعالی که زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام و همچنین بکاء و تباکی و تحزین

در مجالس تعزیه و ذکر مصائب آن بزرگوار هر چند شخص با اهل و عیال خود نشسته شنیده ذکر مصائب آن

بزرگوار کند افضل جمیع عبادات و اشرف و اعظم طاعات و حسنات است پس از انصاف و مروت

دور است که در همچنین عبادت مراعات احترام و تعظیم مجالس اش نشود و آداب حسنه ظاهریه و باطنیه

معمول نباید در جناب هر چند فرقی نیست میان مرد و زن و شریف و وضیع و صاحب شأن و غیر صاحب

شأن ولکن با وجود این تأکید این وصیت و تشدید و تشدید این نصیحت بشأن بزرگان دین و دنیا

مثل علماء و فضلاء و عرفاء و ملوک و سلاطین و قروم جهان و جبابره دوران است زیرا که هم و

اوراک ایشان بیشتر از دیگران است و مجالس و محافل عظیمه ایشان و رفیعة المرتبه را آداب ایشان

خوب بجا بیاورند و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه بگوش همه رسیده است که مجالس تعزیه و تعزیت

جناب سید الشهداء خالی نخواهد شد از حضور جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح انبیاء و اوصیاء و مؤمنین

هر چند

هر چند مجلس جمعیت بسیار قلیل باشد بلکه هیچ مجلسی از مجالس تعزیه جناب سید الشهداء در هیچ وقت

از اوقات خالی نخواهد شد از حضور جمعی از اصحاب ارواح کلیه و نفوس طاهره قدسیه با ابدان مثالیه

و قوالب برزخیه خصوصا از حضور صدیقه عظمی و محبوبه کبری فاطمه زهراء با جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح

انبیاء و اوصیاء و جمعی از ارواح مقدسه خدیجه الکبری و زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و امثال و نظائر

ایشان و اعتقاد این احقر این است که در اکثر اوقات آن پیراهن غرق بخون نورانی اطهر جناب سید الشهداء

با خود در مجالس عزا و ذکر مصائب بیاورد پس این آداب ظاهریه و باطنیه که ذکر کردیم مراعات اش

در مساجد و تکیه ها و در ذکر مصائب آل سید المرسلین میشود البته اولی و اوثق خواهد شد از سایر

مجالس ذکر مصائب آن معصومین مظلومین و وجه و سر این ظاهر است زیرا مساجد معابد مسلمین و مؤمنین

است علاوه بر این باطن یک قطره خون ریخته در آن مسجد از خون نور اطهر جناب سید الشهداء

شیون و آه و خروش اظهار خواهد نمود در وقت ذکر مصائب خصوصا در وقت صیحه و ندبه و گریه

و نحیب صدیقه عظمی و محبوبه کبری فاطمه زهراء صلوات الله و سلامه علیها و در آن مجلس از جهت آنکه

شور و شیون و صیحه و ضجه و گریه و ندبه در مساجد از بیشتر و اکثر از سایر مجالس میشود هر حال احترام و تعظیم

و تجلیل مجالس ذکر مصائب آل رسول صلی الله علیه و آله خواه مجالس مساجد باشد خواه غیر مساجد و مراعات آداب ظاهره

و باطنه را نمودن از امور مهمه است و اگر شخص از اصحاب بصیرت باشد و آنچه بر اکثر مردم مخفی است بر آن مکشف

شود سبب [illegible] مضاعفات و مجاهدات حکایه اش پس آن وقت خواهد دانست و خواهد دید که در بواطن مجالس

تعزیه و ذکر مصائب آل رسول صلی الله علیه و آله چه امور عجیبه لطیفه و چه فواید و عوائد نفیسه هست و چه ثمرها مشتمل است

بر جمله اشارات و عوالم شایسته [illegible] از جنبه نورانیه پس برای توضیح مطلب و بیان مقصود ذکر میکنیم یک حکایت

در مقام و موضع انسب اولی و الیق بذکر آن قضیه غیر این مقام است از مقامات و ابواب و فصول
این کتاب لکن بسبب بعضی از امارات و اشارات قلبیه باطنیه و استخارات قرآنیه مامور شدم که او را
اینجا ذکر کنم پس حاصل آن قضیه این است که قریب به یکسال و نیم از این زمان شخص معروف و
صاحب منصب نجیب و آقا مشهدی میرزا احمد مشهور بناقوسی ساکن در منزل این حقیر در دارالسلطنه طهران گفت
خواب دیده ام چند شب قبل از این و مامورم که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل آن خواب این است
که در عالم رؤیا دیدم که در مزار جناب سید اجل و امامزاده اکرم شهزاده عبدالعظیم رحمة الله تعالی هستم و نزدیک
آن امامزاده اعظم برای یک مؤمن قبر کنده اند و در آنجا که نشسته بودیم دیدم از قبر آن مؤمن یک جاده و راه برخاسته
بیک باغ و باین خوبی و نضارت شکل این باغ در دنیا ندیده بودم پس آن مؤمنیکه در قبر گذاشته بودند بسوی
… آن باغ … داخل آن بهشت و باغ شد پس من بسیار تعجب کردم و در دل خود
صحبت نقل کردم و گفتم کاش من نیز با همین حال که این مؤمن … برای من نیز قبر کنده اند …
قبر شدم و از قبر من نیز جاده و راهی تا آن باغ و بهشت پیدا شد پس از آن جاده داخل آن باغ شدم و تماشا
دیدم ولکن بعد از کیفیت مشاهدات و انکار … شدم … اهل و عیال خود را وداع نکرده
ننموده ام و وصیتی قرار نداده ام و از مطالبات من … پس از آن … شدم از باغ … و بیجا
گشتم و بعض حاضرین را از احوال خودم مطلع کردم و از خواب … ندامت و پشیمانی سود و فایده نداد …
گذاشت … اگر بیرون بروی … بیایی … در آنجا … و در این خیال و فکر بودم …
بیک زاویه از زوایای باغ … مشاهده … تعجیل … آن …
و از آن ولی جلیل القدر … است … و این حقیر … فرمودند …

[illegible]

چه طور در عالم رؤیا برای تو منکشف شد که این سید جلیل القدر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بود یا سید
جلیل القدر امامزاده اعظم شهزاده سید عبدالعظیم رحمة الله تعالی بود جواب داد والله برای من تعیین شخص
معلوم نشد ولکن تو بسیار را از آداب و مراعات احترام و تعظیم آن در خدمتش ثبت بود پس بعد از این گفت
خودم … تو نقل کردم و گفتم که اگر تو فرض میکردی بسر قبر که را برای خودم انجام میدادم و وصیت خود را میکردم
و از برای شستم پس تو از جناب ایشان رخصت مرخص شوی و قدری تامل نمود و بعد از آن فرمود امر
کردم برای خاطر تو و لکن شرطها اینکه تقریر داری خطاب سید الشهدا علیه السلام را خوب بجا بیاوری و بیجا
خود تا … و آن … و بسیار رعایت … در این … خطاب بصیغه صحیح میشود و لکن …
بالفور پس … از آن مکان و آن بزرگوار برای احترام و تعظیم تو چند قدم … تشییع نمود و …
من تا … داخل صحن عمارات امامزاده اعظم سید اجل سید عبدالعظیم رحمة الله تعالی شدیم و امر کردی …
منبری نصب کردند و شخصی از ذاکرین … ذکر مصائب آل رسول الله گفتی بلند شو بمنبر و ذکر مصائب
کن پس آن شخص بلند شد بمنبر و ذکر مصائب نمود و صحن شریف پر بود از مرد و زن و بسیار شور و شیون
ذکر بود … در آن مجلس … و بعد از تمامیت ذکر مصائب از مجلس بیرون شدیم از صحن و صد و پنجاه قدم
یا کم یا بیشتر راه رفتیم و باز در آنجا امر کردی باز نصب منبر کردند و امر کردی شخصی بلند شود و ذکر مصائب
کند و آن شخص ذکر مصائب آل رسول الله کرد و شیون و ندبه و صیحه و ضجه از مردم بلند شد و شور و افغان
این مجلس بیشتر بود از شور و افغان و صیحه و ضجه مجلس اول جمعیت نیز در این مجلس بیشتر بود از جمعیت مجلس اول
و بهمین منوال در شهر طهران گردش … در میان دو مجلس مسافت صد قدم یا صد و پنجاه قدم امر میکردی منبر
میگذاشتند و بمنوال سابق ذکر مصائب میشد ولکن ساعت بساعت هم جمعیت بیشتر بود و هم گریه و ندبه و صیحه و ضجه

در بعضی مواضع خودت بغته خبر شدی و ذکر مصائب میکردی تا آنکه رسیدیم و از آنجا با رفیقان چند که
مشهورات حین حلق و امر کردی که در سمت راه آن در قرب موضعیکه مشهورات موضع آب شکار چراغ
نصب کردند و جمعیت مجلس بضعف مجالس سابقه شد و در مجلس خودت بر سر منبر رفتی و ذکر مصائب خواندی
و گریه و ندبه و صیحه و ضجه و فریاد و افغانیکه در مجلس شیخ یوسف شنیده بودم آنجا بر آمد تا بعد از تمام شدن مجلس بقدر تمام
سمت طهران بالا و چند قدمی که رفته بودیم دیدیم که چهار نفر یک تابوت میبرند و شکل آن تابوت بطور سیم بعضی
شبیه ... است و آن تابوت را دو نفر از پیش گرفته اند و دو نفر از عقب و در توی آن تابوت نعش ... میبرند
آن یک زنجیر با آهن دراز شده است و دو نفر که از پیش تابوت را گرفته بودند هر یکی از آنها سر زنجیر را به پیش کرده
همین سئوال میبرند و این جمعیت خلایق بسیار از تماشا و این حالات بسیار بسیار تعجب مینمودند و کمال
بسیار بسیار متغیر شده و در غضب بودی و از احوال و حالات تو تعجب میکنند ... و ... بود
چرا باید این تابوت و این جنازه را برای عقوبت و عذاب کردن میبرند و حال آنکه این تابوت با این
جنازه را در میان جاهائی گذشت که امنا و مجالس عدیده و مصائب جناب سید الشهدا علیه السلام کرده
شده و صیحه بلکه خودکشی کردند و احترام شان را بجاآوردند بلکه تابوت را در پشت حمل بوده
با کمال ... و کشتی تابوت بر زمین گذارند بلکه ... و انقیاد امر تو کرده تابوت را از زمین گذاشته پس
تابوت را گشودی و ما همه تماشا مینمودیم دیدیم یک شخص را در توی تابوت و در زنجیر از آهن بدست و پایش زده
و آن زنجیر را در دستهایش قفل زده اند و لکن آن شخص زنده است و نمرده است پس تو نزدیک شدی و دست
بقفلهای زنجیر ... گذاردی و گفتی این شخص ... که گریه و ندبه بر جناب سید الشهدا میکند
و ذکر مصیبت ... و گفتی ... را ... و دو قفل تو می این جا حاجات شد

شد و لکن خوف و اضطراب شدیدی بود و خیلی پریشان بود و از این جهت خودش را بوسط این جماعات
میانداخت پس بعد از این باز در چند موضع دیگر امر نصب منبر کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص
از تابوت در آمده از همه مردم بیشتر گریه و ندبه و نحیب نوحه میکرد تا آنکه رسیدیم نزدیکی دروازه
طهران پس آنجا نیز امر بنصب منبر کردی و در آنجا کثرت و از دحام مردم زیاده و خارج بود که بوصف نیاید
و تمامی صحراها و بوادی اطراف طهران پر از جمعیت بود و هیچ قطعه در آنجا ذکر مصائب آل رسول الله شد
صداها و فریادها گریه و ندبه کنندگان بآسمانها میرسید پس از غایت اضطراب و وحشت از خواب بیدار
شدم پس بعد از این خطاب بآن احقر نمود و گفت جناب آقا این حاصل و خلاصه آن خوابی بود که دیده بودم و مامور بودم
که برای تو نقل کنم الحمد لله تکلیف خودم را بجا آوردم پس گفتم جناب میرزا احمد اتفاقا در این بیت
بامر دولت گفتم از چه صنف و حرب میباشد گفت از عظما امراء و از خواص طهران شهنشاه اعظم بلکه
ناصر الدین شاه دام الله وجوده و شوکته میباشد گفتم تصریح باسمش کن گفت خوف میکنم و حتم
من حقیقت از منسوبان و متعلقان آن میباشم پس از اصرار بلیغ و الحاح اکید گفت این شخص بحضرت
الحضرة و الخاقانیة شهزاده اعظم اقتضاء السلطنه علی قلی میرزا میباشد پس روز جمعه در سر منبر گفتم که این
خوابهائیکه جمعی از مومنین صادقین و جماعتی از مومنات دیده بودند و برای شماها در همین مسجد نقل کردند
شانی از شئون و بطنی از بواطن آن خوابها ظاهر شده است پس شروع کردم بنقل خواب میرزا احمد
و لکن تصریح باسم شهزاده مذکور نکردم و از آن خوابهائیکه جماعتی از مومنین صادقین و جمعی از مومنات
صادقات از علویات و غیر علویات دیده بودند پس حاصل آن خوابها این بود که جناب صدیقه طاهره فاطمه
کبری دختر پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیها با آن رجال و نسوان در عالم رؤیا فرموده بود که بسبب گریه

معاصی و وقوع جرایم و ذنوب کبایر در طهران نزدیک بود که عذاب عظیم و بلاء عمیم با اهل طهران نازل
شود ولکن حق تعالی برحمت واسعهٔ خود این نحو عذاب و عقوبت را با اهل طهران نفرستاد و سبب دفع تعزیه داری
فلان و فلان در ماه محرم و در ایام جمعات در مسجد جامع پس بفلان و فلانی از زبان من بگویید که باید دیگر
در طهران این را ترک نکنند در ایام جمعات ذکر مصائب نور چشم حسین مظلوم عطشان را و چند مرتبه همین
خوابها را در همان مسجد جامع بعضی دیگر بر سر منبر بلند شدم یک مرد پیری مشهور بصلاح و تقوی و ایمان
و ایقان قبل از شروع کردن این احقر بموعظه بر سر پا ایستاده و در نزدیک منبر در میان جمعیت بلند گفت
اهل مجلس گوش بدهید که فلان مؤمن صالح و فلان مؤمن متقی و فلان عادل ثقه و همچنین فلانه
علویه و فلانه صالحه صادقه و فلانه ثقه عادله همچنین و همچنین خواب دیده اند و در خوابها حضرت صدیقه
عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا را نقل میکرد و چنانچه اجمالا مجلسی را از آن نقل کردم پس بعد از مدت دو
ماه شهزاده اقتضاء السلطنه را در یک مجلس فاتحه خوانی ملاقات نمودم و خدمت میرزا احمد را از اول تا آخر
برای آن نقل کردم لحظه متغیر شده و بفکر رفت گفتم آرام باش بدان سبب نجات مغفرت
جناب سید الشهداء و عود تعزیه داری آن امام مظلوم پس اگر قبل از این مجلس تعزیه داری آن خلیفه
ندرشتی باید بعد از این مجلس تعزیه برپا بکذاری و اگر قبل از این مجلس تعزیه داری داشتی باید بعد از این
بوجه حسن و اکمل و اتم و بخصوص قصد و نیت مجلس تعزیه داری اهل بیت را بر کردن بنشید
کنت مجلس تعزیه داری داشتم و بعد از این بهتر از اول بنا خواهم کرد انشاءالله تعالی و بحق محمد و آل محمد
محمد و آل المعصومین المظلومین **باب یازدهم** در بیان و ذکر جمله از قصص و آثار و اخبار که مشتمل است بر
جمله از مناقب امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام یعنی ذکر مغضوب و معاقب شدن جماعتی از دشمنان و منکران نقل

در دار دنیا قبل از معذب و معاقب شدن آن کفار و زنادقه به نیران جحیم و عقوبات دائمیه
آخرت بسبب دشمنی و عداوت آن کفار و زنادقه و بسبب شتم و دشنام دادن ایشان
آن خلیفة الله و سید الاوصیاء را پس مطالب این باب و همچنین متعلقات و مرتبطات این باب ضمن
چند مجلس و چند مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر جمله از قصص که بنقل معتبر وارد
شده است پس میگوییم مخفی نماند که ذکر کردن این قصص و اخبار در اینجا بسبب چند وجهات یکی
اینست که این قصص اشباه و نظایر آن قصص است که ذکر کردیم مثل قصه آن دو مکفوف و کور
و قصه حال بعضی از آن اشخاصیکه در کربلا حاضر شده بودند در شهادت جناب سید الشهداء علیه الصلوة
والسلام و وجه دیگر اینست که چون این قصص را در اصل یعنی در اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر
کرده بودیم پس نخواستیم که این کتاب خالی از ذکر آنها باشد ولکن عمده وجوه اینست که بسبب کثرت
نوشتن مصائب آل رسول صلی الله و مشغول شدن باین امر و باین شغل در روزها و شبها و تامل و تفکر
کردن در مصائب عظیمه در اثناء نوشتن اعضاء رئیسه ام مثل قلب و دماغ و جگر همه از قوه افتاده
پژمرده و شکسته بلکه نزدیک باضمحلال و فنا شده بودند و دیگر قوه و استعداد نمانده بود که باز بنوشتن
و بیان مصائب غیر متناهیه آل رسول صلی الله خوض کنم و بنویسم پس خواستم که بسبب ذکر این قصص و
اقوال نشاط و سرور بخشی اعضاء رئیسه قوه بیابد و نشاط و فرح حاصل شود تا آنکه برحمت و امداد الله
استعداد جدیده و قوه و موهبته تحصیل کرده باشم برای خوض در بحار و قوامیس مصائب آل رسول الله
حالا شروع میکنیم بذکر این قصص پس میگوییم از جمله آنها قصه محمد بن صفوان ملعون است و بیان آن چنانچه
در کتاب الثاقب فی المناقب روایت شده است از ابن عاصفه گفت از خوبان و علماء زمان نقلش اینه

طلب میکردند برای سب و شتم امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام پس من گریختم و فرار اختیار
نمودم پس سوی من کسی فرستاد محمد بن صفوان لعنة الله که از نسل ابی خلف جمحی بود و بغل
مرا عاریه خواسته بود که سوار شود بمدینه طیبه پس من بغل را بآن عاریه دادم پس آن ملعون چهار میل
پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس آن وقت عامل و حاکم مدینه خالد نام بود از جانب هشام بن
عبدالملک لعنهم الله تعالی جمیعاً پس ابن صفوان ملعون نزد خالد ولد الزنا رفت و در مسجد رسول الله
بودند خالد گفت یا ابن صفوان برخیز و بر منبر صعود کن پس ابن صفوان بمنبر صعود کرد و مستقبل قبله
ایستاد پس گفت خدایا شاهد باش و گواه باش که اگر غیر من علی ابن ابیطالب را سب و شتم میکنند برای مال
و طمع دنیا یا مقصد دیگر پس من او را سب و شتم میکنم مگر برای رضای تو زیرا که آن صاحب بغض بود
پس در این وقت همه اهل مسجد دیدند که قبر شریف سیدالمرسلین صلعم منفرج و منشق شد و یک دست از آن
بیرون آمد در حالتیکه میگفت یا ابن صفوان اگر در این ادعا صادق هستی پس بعث حقتعالی بر تو
باد و اگر دروغ میگوئی پس حقتعالی ترا کور و نابینا کناد پس ابن صفوان ملعون از منبر نازل شد و به پسرش
گفت برخیز و دست مرا بمن بده پسرش دست او را گرفت و اهل مسجد از مسجد بیرون آمدند بسوی منازل
خودشان پس آن ملعون به پسرش گفت آیا بر مردم حادثه نازل شده است ظلمت یا یکی چیزی حادث
گرفته است پسرش گفت بچه سبب چنین حرفها میگوئی پس آن ملعون گفت بسبب آنکه هیچ چیزی را بچشم خود نمی‌بینم
پسرش گفت والله این بسبب جرأت و جسارت کردن تو بود بر حقتعالی و بسبب دروغ گفتن تو بود
در منبر رسول الله صلعم پس آن ملعون کور و نابینا بود تا آنکه مرد و بجهنم و جحیم رفت لعنة الله علیه و قصه دیگر قصه حارس
ملعون است و بیان این چنانچه در کتاب کشف الیقین ذکر شده است این نحو است که یک شاعر منیغا

نام

نام قصد بعض ملوک کرد و از عادتش این بود که در هر سال یکمرتبه سفر میکرد و نزد این ملک
میآمد از اتفاقات در یک دفعه ملک و شهر را نمود بشکار رفته بود و زیرش کاغذ نوشت و در آن ذکر
کرد آمدن شاعر منیغا را و ملک جواب نوشت و امر کرد بوزیر که منیغا را در بعض عمارات سلطانی منزل
بدهد پس منیغا را ساکن کردند در یک خانه که آن خانه قصر داشت و برای آن قصر غرفه بود و از آن
غرفه طرق و کوچه‌ها نمایان میشد پس منیغا شبها در آن قصر در نزد یک غرفه میخوابید پس آن حارس ملعون
در هر شب از نصف شب از منزلش بیرون میآمد پس بانگ و صیحه میکشید با بانگ بلند و میگفت
یا فاطمون اذکروا الله و بعد از آن سب و شتم امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام میکرد و شاعر منیغا از
صوت آن ملعون منزعج میشد پس در بعض شبها اتفاق افتاد که شاعر منیغا سیدالمرسلین رسول الله
و سید الوصیین امیرالمؤمنین را در خواب دید در همان شب و همان کوچه که حارس ملعون میآید و آن
حارس ملعون نیز در آنجا حاضر شد پس رسول الله فرمود یا ابالحسن یا علی بگیر این ملعون را که مدت چهل
سال میشود که این ملعون ترا سب و شتم میکند پس امیرالمؤمنین ع آن ملعون را از کتف گرفت و زد میان دو
کتف آن ملعون پس شاعر منیغا منزعج و مضطرب از خواب بیدار شد و بعد از آن منتظر صوت و صدای حارس
شد پس دید که آن وقت گذشت و صوت حارس ملعون بلند نشد و از این حالت بسیار تعجب نمود پس آنگاه
دید که صداهای مردم بلند شد و بسوی خانه حارس ملعون میروند پس بعد از این از جمعیکه از خانه حارس
بر میگشتند پرسید چه حادثه و چه واقعه روداده است گفتند در میان دو کتف حارس ضربتی حاصل شده است
و از آن ضربت میان دو کتف آن بقدر یک کف منشق شده است و از آن برده است پس صبح
نشده آن ملعون مرد و بجهنم رفت و آن حالت را چهل مرد مشاهده نمودند الحمد لله و قصه دیگر قصه احمد بن

حمدون موصلی است و بیان این اینست که در بلد موصل مردی بود که او را احمد بن حمدون
میگفتند آن ملعون عناد و عداوت شدید داشت با سید الوصیین امیر المؤمنین روحی له الفداء و علیه الصلوة
والسلام پس بعضی اهل موصل اراده حج بیت الله الحرام کردند و بعضی از آنها نزد آن ملعون آمده گفت
من عزم کرده ام حج را اگر برای تو در آن امکنه شریفه حاجتی و مقصدی باشد بگو تا آنکه او را برای تو
عمل بیاوریم پس آن ملعون گفت بلی یک حاجت مهم دارم و لکن برای تو عمل آوردن آن سهل است
گفتم بگو تا آنکه او را عمل بیاورم پس آن ملعون گفت پس وقتیکه از مکه معظمه برگشتید و بمدینه طیبه
آمدید و بزیارت رسول الله صلعم رفتید پس رسول الله را مخاطب کن و از زبان من تو این بگو یا رسول الله
چه چیز از علی بن ابیطالب خوش آمده بود تا آنکه دختر ترا باین تزویج نمودی یا اصلع بودن سر
یا بزرگ بودن شکمش یا دقیق بودن ساقهای او پس آن ملعون بآن شخص حاجی قسمهای غلیظه و شدیده داد
که این کلمات شنیعه را برسول الله صلعم عرض نماید پس آن شخص آنکه بمدینه وارد شد و حاج خود را عمل آورد و لکن
وصیت و سفارش احمد بن حمدون ملعون را فراموش کرده بود شب در خواب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
دید پس آنحضرت فرمود چرا وصیت احمد بن حمدون را عمل نیاوردی پس از خواب بیدار شد فی الفور قصد قبر
شریف رسول الله صلعم نمود پس وقتیکه در نزد قبر شریف حاضر شد آن کلماتیکه احمد بن حمدون گفته بود بحسب
رسول الله مخاطب نموده همه را برسول الله عرض نمود پس وقت دیگر خوابید باز امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
دید و آن بزرگوار دست او را گرفته آمدند بخانه احمد بن حمدون لعنه الله تعالی و آنحضرت در را گشود و یک کارد
بدست مبارکش گرفت و احمد بن حمدون را در توی لحافیکه خوابیده بود ذبح کرد و خون آن کارد را مسح کرد بآن
لحاف آن ملعون پس بعد از آن آمد بر سقف [illegible] و او را بدست مبارکش گشود و کارد را در زیر آن گذاشت از خانه

بیرون

بیرون آمد پس آن حاجی موصلی از خواب بیدار شد در حالت ترس حاجی با اضطراب پس در همان ساعت
خواب خود را و رفقایش صورت خواب او را نوشتند و در همان ساعت سلطان موصل بسبب صداهای مردم از خواب
بیدار شد و پرسید چه حادثه و چه واقعه روداده است عرض کردند که احمد بن حمدون را در توی لحافش
ذبح کرده اند پس سلطان همسایگان احمد بن حمدون را و همچنین جمعی از غیر همسایگانش بحبس و حبس نمود
پس همه اهل موصل در تعجب بودند و میگفتند این چه نحو حادثه و واقعه است نه دیوار و حایطها را سوراخ
کرده اند و نه درهای خانه مفتوح شده است و نه قفلها شکسته شده است و سلطان هم در این تعجب و تحیر
مانده بود و میگفت از خارج آدم داخل بتوی خانه احمد بن حمدون بدون اینکه علامت از علایم تحقق یافت
در نزد و قفل منفقد است علاوه بر این هیچ چیزی از خانه آن سرقت نشده است و خبر داده اند پس محبوسین
در محبس و در حبس بودند تا آنکه حجاج اهل موصل از مکه برگشتند و وارد موصل شدند و آن شخص صاحب رؤیا
دید که جمعی از همسایگانش بدیدن و زیارت آن نیامدند احوال ایشانرا از بعضی حاضرین مجالس پرسید
آن شخص گفت همه آنها محبوسند و الآن در حبس و محبس سلطان میباشند بسبب اینکه در فلان شب احمد بن
حمدون در توی لحافش سر بریده شده است و الی الآن قاتلش معلوم و مشخص نشده است [illegible]
بجهتی این بسبب این قضیه بحبس و محبس افتاده اند و خود سلطان نیز در این امر متعجب و متحیر است پس
آن شخص صاحب رؤیا تکبیر بلند گفت و باصحاب و رفقایش گفت صورت منام را که در مدینه طیبه نوشته
بودیم بیرون بیاورید پس دیدند که شب منام با شب قتل احمد بن حمدون لعنه الله تعالی موافق است پس
برخاست با جمیع اهل مجالس بخانه مقتول ملعون آمدند پس امر کرد که لحافش بیاورند و خبر داد که امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام کارد را در پس مرتبه لحاف کشیده است و خون کارد در لحاف است پس لحاف را

کشودند وموافق مکتوب صورة منام یافتند وبعد از آن امر کرد که سقف بردارند پس سقف برداشتند و
کاردار را در زیر سقف دیدند پس ازینوقت برای همه قطع ویقین حاصل گردید بصدق و راستی خواب ومحبوسین را از حبس
بیرون آوردند واکثر اهل آن بلد بایمان آمدند وشیعه شدند واین از الطاف حقتعالی بود
ببرکات خلیفة الله تعالی امیر المؤمنین وسید الوصیین ع قصه دیگر قصه مرد شامی است وبیان آن
باین نهج است که در کتاب ثاقب فی المناقب از شیخی از طایفه قریش روایت شده است
پس آن شیخ قرشی میگوید دیدم در شام مردی را که نصف رویش سیاه شده بود واو آنرا می پوشید
واز آن مرد سؤال کردم از سبب سیاهی رویش گفت بلی حق تعالی اینرا نشانه کرده است برای آنکه هر کس
سؤال کند از من از سبب این پس من او را خبر بدهم بصدق و راستی پس آگاه ومطلع باشید که
من بسیار بدگوئی میکردم در باب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام وبسیار میگفتم که آن خلیفه است
مکر کننده است پس یک شب در خواب دیدم که یک شخصی آمد وگفت اینقدر بدگوئی در حق
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام تو میکنی پس زد بنصف روی من پس بیدار شدم ودیدم که یک طرف
رویم سیاه شده است وقصه دیگر قصه مردی است از اهل بصره وبیان آن باین نهج است که در کتاب
الثاقب فی المناقب روایت شده است از جعفر دقاق پس جعفر دقاق میگوید
من رفیقی داشتم با مصاحبت آن تحصیل علم مینمودم ودر محله باب البصرة
یک مرد بود روایت احادیث مینمود ومردم در هر روز در مجلس آن حاضر میشدند
برای شنیدن وضبط احادیث وآن مرد ابو عبد الله محدث مینامیدند پس من
با این رفیقم مدتی از زمان در مجلس آن حاضر میشدیم واحادیثیکه املاء میکرد ضبط میکردیم

ودر یومی

ومینوشتیم ولکن هر وقتیکه حدیثی در فضائل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین
املاء مینمود طعن وقدح در آن حدیث ودر راوی آن حدیث مینمود تا آنکه یک روز
تحدیث در مناقب وفضائل بتول عذراء فاطمه زهراء صلوات الله وسلامه علیها کرده
بعد از تحدیث گفت این فضائل علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام چه نفع میرسانند وحال
آنکه علی ابن ابیطالب علیه السلام مسلمین را میکشت وبعد از این طعن وزبان درازی در حق فاطمه
زهراء مینمود پس من برفیقم گفتم که برای ما جایز نیست که نزد این مرد بیائیم واز آن حدیث
اخذ نمائیم زیرا که این مرد دین ودیانت اصلا ندارد تا کی بدگوئی وزبان درازی
خواهد کرد در حق علی وفاطمه علیهما الصلوة والسلام این مرد از مذهب مسلمین خارج است
پس رفیقم تصدیق من کرد وگفت باید از شخص دیگر احادیث اخذ نمائیم ومجلس این
حاضر شدن حرام است پس در همان شب در عالم رؤیا دیدم که بمسجد جامع میروم و
ملتفت شدم این مرد بیدین محدث را دیدم ونیز دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام سوار یک
حمار مصری است وآن بزرگوار نیز بمسجد جامع میرود وتحدیث نفس کردم وگفتم آیا آن
امیر المؤمنین علیه السلام گردن این ملعون را با شمشیرش خواهد زد پس تا آنکه بآن ملعون
نزدیک شد بچشم راست آن ملعون زد بقضیب که در دست مبارکش داشت وفرمود
ای ملعون چرا سب وشتم میکنی مرا وفاطمه زهراء را پس آن ملعون دستش بچشمش گذاشت
وگفت آه یا علی مرا کور کردی پس من از خواب بیدار شدم وآمدم نزد رفیقم که خواب را
برای آن نقل کنم پس دیدم که آن لون رنگش متغیر است وآن ابتدا آه بکلام کرده گفت

میدانی که دیشب چه واقع شد گفتم بگو پس گفت دیشب در خواب همچنین همچنین
دیدم و خواب آن نیز بعینه مثل خواب من بود و گفتم و قصه من نیز همین منوال
دیشب خواب دیدم و آمده بودم که خوابم را برای تو نقل کنم پس گفتم برخیز قرآن بیاوریم
برویم نزد این مرد بیدین و قسم بقرآن یاد کنیم که همچنین و همچنین در خواب دیده‌ایم که
ازین اعتقاد فاسد برگردد پس برخواستیم و آمدیم در خانه آن و دیدیم در بسته شده است
و دق الباب کردیم کنیزی آمده و گفت الآن ممکن نیست دیدن آن و برگشتیم و بعد از یک
ساعت مراجعت نمودیم و باز دق الباب نمودیم باز کنیز آمده و گفت ممکن نیست دیدن
آن گفتیم چه واقعه و چه حادثه رو داده است گفت دستش را گذاشته است بچشم راستش
و از نصف شب تا این وقت صیحه میکشد و داد و فریاد میزند و میگوید علی بن ابی طالب مرا
کور کرده است و از درد چشمش قرار و آرام ندارد پس بکنیز گفتیم در را بگشا ما
برای این امر آمده‌ایم پس در گشود و داخل خانه شدیم و او را با قبیح هیئت و
بدترین حالت دیدیم و استغاثه و فریاد میکشد و میگوید من با علی بن ابی طالب چه
کار داشتم دیشب با قضیب زده است و چشمم را کور کرده است پس ما آنچه که در
خواب دیده بودیم برای آن ملعون نقل کردیم و گفتیم برگرد ازین اعتقاد فاسد
و بدگوئی و زبان درازی در حق امیرالمؤمنین علیه السلام مکن پس آن ملعون به
غضب آمد و گفت خدا بر شما جزای خیر ندهد پس اگر علی بن ابی طالب
آن چشم دیگرم را نیز کور کند من او را مدح نخواهم کرد و تفضیل نخواهم

داد پس برخواستیم از نزد آن ملعون و گفتیم دین مرا هیچ خیر نمانده است
پس بعد از سه روز مراجعت نمودیم تا آنکه از حالش مطلع باشیم وقتیکه در نزد آن
حاضر شدیم دیدیم آن چشم دیگرش نیز کور شده است گفتیم حالا
هم عبرت نمیگیری و از خدا نمی ترسی و از اعتقاد فاسدت بر
نمیگردی گفت نه والله ازین اعتقادم بر نمیگردم هر چه علی بن ابیطالب
علیه السلام میخواهد بکند ترس و خوف ندارم بکند پس برخواستیم و رفتیم و بعد
از یک هفته بخانه آن مراجعت نمودیم تا مطلع شویم که آخر امرش
بکجا رسیده است از اهل خانه اش کسی خبر داد که مرده است لعنه
الله تعالی و علیه عذابا شدیدا و پسری داشت مرتد شد بروم ملحق
شد بسبب قهر و غضب نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام پدرش را
کور کرده است و قصه دیگر قصه یک مرد است از اهل بصره و بیان آن
باین نهج است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجستانی که گفت بیرون
شدم از بلدم برای طلب علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفتم
پیش محمد بن عباد صاحب عبادان و گفتم من مرد غریب هستم و از
بلد دور آمده‌ام بخدمت تو تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده باشم
گفت از کجا آمده گفتم از سجستان گفت این بلد خوارج است گفتم
اگر خارجی شده‌ام علم ترا طلب نمیکردم گفت میخواهی که برای تو حدیث

حسن نقل کنم و فلینکه بیاد خود تو رفتی برای مردم نقل کنی گفتم بلی میخواهم
بیان نمایی گفت من یک همسایه داشتم مرد خوب و متدین و عابد بود پس آن
در عالم رؤیا رسول الله صلعم را دیده بود و برای آن همچنین منکشف شده بود که با رسول الله صلعم
با خویش مرده است و تکفین و تدفین شده است و حالا حشر و نشر است پس میگوید که رفتم
و بحوض رسول الله صلعم رسیدم پس دیدم در کنار حوض دو سید شباب اهل جنت یعنی جناب
امام حسن و جناب امام حسین را و آن دو بزرگوار مشغول اند بآب دادن امت و من از ایشان
آب خواستم مرا منع کردند و بمن آب ندادند پس عرض کردم برسول الله صلعم و گفتم
من از امت تو میباشم از امام حسن و امام حسین عم آب خواستم مرا آب ندادند
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و علی آله المعصومین المظلومین فرمود که اگر از امیر المؤمنین
آب بخواهی آن نیز بتو آب نخواهد داد پس شروع کردم بگریه و زاری
کردن و عرض کردم من از شیعه امیر المؤمنین میباشم در نیوقت فرمود تو یک همسایه
داری علی امیر المؤمنین را لعنت میکند تو او را از آن نهی و منع نکردی پس گفتم یا رسول الله
من مرد ضعیف و بیقوت میباشم و آن مرد از مقربین سلطان میباشد پس در نیوقت یک کارد
بیرون آورد و بمن داد و فرمود برو آنرا ذبح کن پس من بسوی خانه آن رفتم و دیدم در خانه
مفتوح است و داخل خانه شدم و آنرا دیدم که ایستاده است پس آنرا ذبح کردم و برگشتم
بسوی رسول الله صلعم و عرض کردم که آنرا کشتم و ذبح نمودم و این است کارد ملطخ است
بخون آن پس کارد را از من گرفت و با امام حسن عم فرمود باین مرد آب بده و آن را سیراب

سیراب

سیراب کن پس در نیوقت من از خواب بیدار شدم در حالتیکه فزع و رعب داشتم پس برخواستم نافله
شب پس وقتیکه صبح شد منتشر شد صدای صیحه و صراخ و فریاد و طایفه نسوان را شنیدم پس از مردم
پرسیدم این شیون و زاری و این صیحه و نحیحه و این داد و فریاد برای چیست گفت فلان شخص را در فراش
خود ذبح کرده اند پس یکساعت نکشید مگر اینکه حاجب امیر از جانب امیر بلد آمدند و شروع کردند
بگرفتن همسایگان برای حبس نمودن پس نزد امیر بلد آمدم و گفتم از خدا بترس و مردم را اذیت مکن
و ضرر مرسان و جمیع مردم از خون آن بری هستند و من او را کشته ام و ذبح نموده ام پس امیر گفت
چه میگویی و تو دران وقت متهم نیستی پس قضیه را از اول تا آخر برای او حکایت کردم پس
آنوقت گفت جزاک الله خیرا چنانچه مردم از خون آن ملعون بری هستند همچنین تو نیز بری هستی
و قصه دیگر قصه خطیب دمشقی معروف است آن چنانچه در کتاب الثاقب فی المناقب روایت شده است
از واقدی که از علماء اعلام اهل سنت است باین نهج است که واقدی میگوید که در هر سال در روز عرفه
هرون الرشید مجلس خاص منعقد میکرد برای حضور علماء پس یکروز عرفه نشستم و شافعی حاضر شد
و احترام او را بسیار مراعات میکرد و در پهلوی خود می نشانید بسبب هاشمی بودنش و جمعی از علماء اعلام
که اسامی ایشانرا منتشر بود در بلاد اسلام مثل محمد بن الحسن و ابن زفره و ابو یوسف ایشان نیز حاضر شدند و نشستند
در پیش روی هارون و بعد از آن مجلس از ایشان پر شده بود و در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علماء اعلام
هر یکی از آنها قابلیت داشت که امام ناحیه و مفتی از نواحی و مقطع و بلاد اسلام باشد پس واقدی
میگوید من در آنروز بعد از همه مردم وارد مجلس شدم پس هارون خطاب کرد و گفت بسیار تاخیر کردی
گفتم تأخیر نه بسبب اضاعه حق شما و نه بسبب تجاهل در انقیاد با امر شما بود بلکه باعث اش درد دادن

وحاضر بود پس اشاره کرد من هم در پیش رو نشستم و علمای مجلس در هر فن از علوم خوض کرده
بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هرون خطاب کرد بشافعی و گفت ای پسر عم چه قدر احادیث
در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام ضبط کرده و روایت میتوانی بکنی شافعی گفت چهار صد حدیث هرون
گفت بگو خوف مکن شافعی گفت پانصد حدیث میرسد بلکه قدری زیاده و بعد خطاب بمحمد بن حسن کرد و گفت
اگر تو چه قدر حدیث روایت میکنی در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام محمد بن حسن گفت هزار
حدیث بلکه قدری بیشتر و بعد خطاب کرد بابی یوسف و گفت یا کوفی تو چه قدر حدیث روایت
میکنی در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام من خبر ده و خوف مکن ابو یوسف گفت اگر خوف
نبوده روایات در فضایل آن بتعداد و حساب در نمیاید هرون گفت از که خوف میکنی ابو یوسف
گفت از تو و از عمال و اصحاب تو هرون گفت تو در امن و امان هستی بگو چند فضیلت روایت میکنی
از فضایل آن ابو یوسف گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل روایت
میکنم و خطاب بمن کرد و گفت تو چه میگوئی در جواب چه گفتم قول من در جواب مثل قول ابی
یوسف است پس هرون گفت من میدانم یک فضیلت از فضایل آن بزرگوار و آن فضیلت را
بچشم دیده ام و بگوش شنیده ام و آن فضیلت اجل و ارفع است از جمیع فضایلیکه شما روایت
میکنید و من بسوی حقتعالی تایب هستم از آن عمال و امور یکه از من صادر شد در طایفه طالبیه یعنی
در نسل و ذریه ابیطالب و آنچه میگوئی پس همه ما گفتیم ای امیر المومنین و خلیفه از فضل و تلطف مجاهرا
خبر بدهی ما را آنچه در پیش تو است هرون گفت بلی من والی و حاکم کردم عامل خود یوسف بن
بدمشق و او را امر کردم بعدل و انصاف مراعات حق در باب رعیت و حکم بحق در قضایا و اتفاقا میان

ایشان

ایشان و آن معمول داشت آنچه امر کرده بودم پس آن خبر دادند خطیبی هست در دمشق خطبه
میخواند و لعن و شتم علی بن ابیطالب علیه السلام میکند و منقصت در باب آن بزرگوار ذکر میکند
پس عامل من او را احضار نمود و حقیقت حال از آن پرسید آن را ذکر عمل خود پیش آن
گفت چه باعث شده است بر این عمل آن ملعون گفت علی بن ابیطالب پدران مرا کشته است
و ذراری و اولاد آنها را اسیر نموده است و از جهت دلم پر است از کینه و حقد و عداوت آن و نمیخواهم
از مخالفت و از این عمل دست بکشم پس او را زنجیر زده و مقید نموده بمحبس انداخت و قصه او را بمن
نوشت و امر کردم که او را مقید بفرستد پس وقتیکه حاضر شد در پیش روی من ایستاد او را شتم و
دشنام دادم و گفتم تو هستی که سب و شتم کننده علی بن ابیطالب علیه السلام گفت بلی گفتم خدا
حقتعالی بر تو باد و آن بزرگوار هر کرا کشته است و هر کرا اسیر کرده است بامر حقتعالی و امر رسول آن
بوده است پس آن ملعون گفت نمیتوانم از این عمل مفارقت نمایم زیرا دلم بدون این آرام نمیگیرد پس
بنوکران صدا زدم نطعها بیندازند و جلادان تیغ بر کفها حاضر شدند در همین مکان او را بجهالت تمام
کردند و پشت آن ملعون بسوی من بود و صد تازیانه جلاد به پشت آن زده صیحه بلند و استغاثه بسیار
میکرد تا آنکه آن ملعون در همین مکان بول کرد و امر کردم که او را داخل این خانه کنند و اشاره
کردم بدست خود بخانه که در ایوان بود و امر کردم در خانه را بستند تا آنکه روز گذشت و شب اقبال نمود
و من از همین مکان هیچ حرکت نکردم تا آنکه نماز عتمه را خواندم و نخوابیدم و متفکر بودم در کیفیت
و صورت کشتن آن پس گاه عزم میکردم که گردنش بزنم و گاه قصد میکردم که اعضاء و اجزاء بدنش را
پاره پاره و قطعه قطعه کنم و گاه میگفتم باید در زیر تازیانه کشته شود پس در افکار و تدبیر فکر صحیح از جنایت

این مذکوره و غیر اینها بودم تا آنکه در آخر شب خواب غلبه نمود و چشم را ربود پس در عالم رؤیا
دیدم که در آسمان مفتوح گردید و رسول الله صلعم بزمین هبوط و نزول فرمود و دو حله پوشیده
بود و بعد از آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب هبوط و نزول فرمود و چهار حله پوشیده بود و
بعد از آن امام حسن مجتبی هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن جناب سید الشهدا
امام حسین هبوط و نزول فرمود و یک حله پوشیده بود و جبرئیل در صورت احسن خلق الله تعالی
در نهایت وصف بود و در دستش کاسه آب بود از آب اصفی و احسن جمیع آبهای دنیا بود پس
رسول الله فرمود کاسه آب را بده من جبرئیل کاسه را برسول الله صلعم داد و رسول الله صلعم بصوت بلند
ندا فرمود و گفت یا شیعه محمد و آل محمد بیائید از جانب شیعه من و از اولاد من در غلامان من چهل نفر
جواب دادند و لبیک گفتند و حال آنکه بود در خانه من چهل نفر از انسان پس آن چهل نفر از آن آب آشامیدن
نمود و بعد از آن فرمود کجاست آن مرد دمشقی پس دیدم که در خود بخودی مفتوح گردید و آن ملعون بیرون
آمد پس وقتیکه امیرالمؤمنین او را دید او را بدو دستش گرفت و گفت یا رسول الله صلعم این مرد ظلم میکند
و در شتم میکند بدون سبب پس رسول الله صلعم فرمود بگذار او را یا علی و بعد از آن رسول الله صلعم
او را از دو دستش گرفت بدست مبارکش و فرمود تو هستی شتم کننده علی بن ابیطالب آن ملعون
گفت بلی من هستم پس رسول الله گفت خداوندا این را مسخ بکن و محق بکن و انتقام از این بکش
پس آن ملعون فی الفور مسخ شد و سگ شد و من بچشم میدیدم اینحالت را و بعد از آن روش کردند
بسوی این خانه که در آن بود و بعد از آن رسول الله صلعم و امیرالمؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام
حسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صعود نمودند بسوی آسمانها پس من در همانگاه بیدار شدم از

خواب

خواب و حالیکه با فزع و مرعوب بودم و غلام را صدا زدم و گفتم آن مرد دمشقی را بیاور اینجا پس
وقتیکه بیرون آورد دیدم مسخ شده و بصورت سگ شده گفتم چه طور دیدی عقوبت و عذاب
خلاق عالمیان را در باب تو پس با سرش اشاره کرد و مثل اینکه نادم و منفعل بود پس واقدی میگوید
بعد از آن که هرون این حکایت را با تمام رسانید امر کرد که آن ملعون را بیرون بیاورند پس غلام از گوشش
گرفته بیرون آورد پس دیدم دو گوشش آن ملعون مثل گوش انسانست و موش در صورت سگ است و
در پیش روی ما ایستاد و در حالیکه با نفس ژاژ میجوید و دو لبش تحریک میکرد بعینه مثل آن شخصیکه التماس حاجت
و عذر خواهی نماید پس شافعی گفت این مسخ است میترسم که حقتعالی عذاب را تعجیل نماید کنید پس آن وقت
با نزد منبر رسید پس بیرون امر کرد که او را در خلی همان خانه کنند پس وقتیکه او را در خلی همان خانه گردانیدند
نه گذشته بود که صدائی و صیحه شدیده شنیدیم و منقلب شدیم و دیدیم صاعقه افتاد بسطح آن خانه
پس خانه را سوزانید و آن ملعون را سوزانید بنحویکه آن ملعون خاکستر شد و داخل شد بر وصال نار جهنم
واقدی میگوید من بهرون الرشید گفتم یا امیرالمؤمنین این قضیه عجیبه که معجزه عظیمه است و همچنین
موعظه عظیمه است باید با این موعظه متعظ و متنبه باشی در اخلاق عالمیان خوف و خشیه کنی و در اولاد
و ذریه و نسل چنین مرد بزرگوار عظیم الشان بدی نکنی و تا بتوانی ضرر نرسانی و اذیت نکنی پس هرون الرشید
گفت من تائب هستم بسوی حقتعالی از آن اعمالیکه از من صادر شد در حق طالبین یعنی در حق ذریه و نسل ابیطالب
تلخیص مقام در نتیجه و در ذکر امور که مشابه و مماثل امور سابقات پس میگوییم مخفی نماند که وقوع امثال
و نظایر این قضایا در هر عصری و قرنی که عبارت از سی سال باشد از اعصار و قرون بعید است که
بعید قطع و یقین نباشد بلکه قضایای هر قرنی از قرون و وقایع هر عصری از اعصار بحدیست از کثرت

و تسامح و تغافل که مفید نفع و یقین است در نزد دوست و دشمن بشرط اینکه دشمن با انصاف باشد
و راه مجادلات ایشان را خاموش کند و آنچه این احقر در عصر خودم دیده ام و شنیده ام از خوارق عادات
و معجز اینکه در همین عصر واقع شده است بحدیست که اگر به تفصیل نوشته شود یک مجلد بزرگ خواهد شد
پس از قضیه در اینجا به نحو اجمال ذکر میکنم از آن قضایا دو قضیه که مناسب است یعنی صدور معجزه و
خارق العاده بسبب ولی و امانت کردن بعض و هین و منافقین بالنسبه بخلفا و ائمه هدی و آل محمد
صلی الله علیه و آله و استخفاف نمودن آنها با آن بزرگواران شده است پس قضیه اول قضیه ایست که
قریب به پنج سال قبل از این در نجف اشرف زاد الله تعالی شرفه در روز عید غدیر واقع شده و خود این حقیر
در آن روز در آن مکان شریف بودم و خلاصه اش اینست که در روز غدیر ازدحام و تراکم بسیار از عرب
و عجم در حرم شریف و رواق مبارک و ایوان مبارک و صحن مبارک بنحوی میشود که اتفاق افتاده است که در بعض
سالها یک نفر یا دو نفر مرده باشند و در بعض سالها از این چند نفر غش و بیهوشی عارض شده است لکن
این نحو ازدحام و تراکم با بستن این اماکن شریفه مذکوره قبل از ظهر میشود و اما بعد از ظهر بنا به تخفیف میآید
و در آن روز این احقر موفق شدم و آن زیارت طولانی روز غدیر را قبل از ظهر در حرم شریف خواندم و از آن
مراجعت نمودم و بودم در منزل تا قریب به ساعت مغرب مانده پس آن وقت خبر آوردند که معجزه ای واقع
شده است و قضیه عجیبه و غریبه روداده است پس از منزل بیرون آمدم به سوی صحن شریف و در تماشا آمدن
چند نفر از ثقات و عدول که بچشم خود دیده آن قضیه را مشاهده نموده بودند از اول تا آخر حکایت کردند
تا اینکه رسیدم به کفش کن و صاحب آن کفش کن گفت آن ملعون حرامزاده از این کفش کن آمد پس حاصل قضیه
اینست که یکی از طایفه حافظ یعنی از طایفه سوارهای رومی در آن کفش کن با ایوان شریف بلند میشود

صحن شریف نشستم در یک کفش کن به

کفشها را

کفشها را در کفش کن بیرون بیاورد و بلکه کفشها را بپای نجس ملعون پس صاحب کفش کن و دیگران منع مینمودند
و داد و فریاد میکنند و میگویند این عمل درست نیست و موافق قاعده نیست سلاطین و ملوک کفش بیرون
میآورند آن ملعون و ولد الزنا اعتنا به حرف اینها نکرده بطور شنیدنی و تمسخر گفته بود چه میشود و چه خواهد شد
پس همان ملعون داخل رواق رسیده بود و اراده داشته است همین نحو داخل رواق شود و بعد از آن داخل
حرم اشرف نور بشود ناگاه در میان رواق صیحه کشیده بود و بقدر یک ذرع یا یک ذرع و نیم از زمین بلند
شده و بیفتاده تمام از هوا آمده بر روی سنگهای مرمر افتاده بود و در حالتیکه مثل مرده و نجس و حرکت در
زده و کف نموده مثل کف صابون در دهانش بوده است و رنجیده دست نجسیکه کف پایش بجز دست نجس بوده
گرم شده و در اندرون او مانند لجن لون روی نجسش مثل قیر و ذغال سوخته شده است و همین از رفقایش از
طایفه حافظ مطلع میشوند میآیند این را برمیدارند بخیمه [illegible] که در توی صحن شریف است و در آنجا
لحظه بحال میآید و از او سوال میکنند چه طور شد میگوید تا بطور بی ادبی در رواق رسیدم و میخواستم همین نحو
داخل حرم شوم از امام علی علیه السلام حکم شد مرا بردارند از زمین و بلند تا تمام مرا برده و سنگها زدند و یک
شخص [illegible] تمام بر بدنم زد و بایحالت افتادم پس رفقایش شتم و دشنام بحضرت میگفتند و داد
و دست اش میگیرند و میگویند ای حرامزاده چرا امام علی علیه السلام با تو بی ادبی کرد پس بعد از آن
باز احوالش خراب شده بود زبان و نجس [illegible] حرکت شده بود و رفقایش بیکدیگر گفته بودند باید ببریم خانه
امام علی علیه السلام [illegible] امام علی خودش حکم نماید پس آورده بودند و انداخته بودند در رواق مقدس
که بیشتر مانده بود در آنجا احوالش بدتر شده بود و از [illegible] که از اهل [illegible] بحکم شده بود و از [illegible]
برگردنش بیندازند و او را [illegible] بیرون [illegible] کردنش انداخته بودند و از دستهایش گرفته بودند که [illegible]

دلاو کشان کشان او را از قلعه رسانیده بودند و در وقت بردن بقلعه از کوچه و بازار جمعیت بسیار از عرب
عجم بتفرج و تماشا بیرون آمده بودند و صداها بلند کرده بودند و صیحه کرده بودند و شکر و حمد الهی را بجا میآوردند
و مدح و ثناء امیرالمؤمنین علیه السلام میخواندند و در شب همان روز در قلعه مرده بود و عجل الله تعالی بروحه
الی النار جهنم والحمد لله رب العالمین والشکر له و قضیه دیگر قضیه‌ایست که در همان سال که در همان ایام که
قضیه سابق مذکوره واقع شده بود و این قضیه نیز واقع شده بود و ماحاصلش این است که یک مرد از اهل
عجم از خدام حاج میرزا محمدخان سفیر دولت علیه در آن اوقات میخواسته است که یک زن بیچاره را از اهل عجم تمتع
کند و از آن پول بگیرد و آن زن فقیره از احوال مطلع شده گریخته بود بحرم ابوالفضل العباس علیه السلام و دخیل
شده بود و در ضمن بست نشسته بود و آن مرد نامرد بیچاره داخل حرم شده بود و خواسته بود که آن زن بیچاره
از حرم بیرون کند آن زن گفته بود یا اباالفضل العباس دخیل تو هستم و دستهایش را بشبکه ضریح مقدس محکم
گرفته بود و آن نامرد بیچاره دست آن ضعیفه را کشیده بود و از حرم بیرون آورده بود و بر خدام آن بزرگوار
نفس غالب شده و نتوانسته بودند آن بیچاره را از دست آن ظالم خلاص نمایند یا انتقام از آن مظلومه
نداده بود و آنچه خواسته بود از آن گرفته بود و بعد از دو سه روز از این قضیه حاج میرزا محمدخان قصد نجف اشرف
میکند برای زیارت نجف از روی آب دریا چی خودش و خدمهش بیک طراده سوار میشوند و خدام و نوکرهایش
بطراده دیگر سوار میشوند و آن مرد بیچاره در میان نوکرها بود پس طراده‌ها از روی آب چند فرسخ رفته بودند آن مرد
بیچاره در کنار طراده بخواب غفلت میرود و بخیال خام خودش خوب استراحت نماید دستهایش را بطرف
دیگر طرف میاندازد و یک دستش را بکنار طراده آویزان بود دفعتاً ناگاه باد شدیدی میوزد و از اتفاق از طرف
مقابل هم یک طراده مثل تیر شهاب میآمده است و ناگه آن طراده با طراده میرسد پس سبب شده باد کنار

آن

آن بجا را این قائم و بقوه تمام بر میخورد آن کنار یکه دست آن مرد بیچاره آویزان
بود پس دست او را از بالا تا زیر از مرفق و نیز و یک منکب بالش خورد و خورد میکند و
همان دستش بود که همان دست آن ضعیفه بیچاره را کشیده بود و از حرم ابوالفضل
العباس علیه السلام بیرون آورده بود و از موضعیکه خورد و خورد شده بود
یک پوست آویزان بوده است و این احقر در آن ایام در نجف اشرف بودم
و او را آوردند به نجف اشرف و جراحین را جمع کرده بودند و جراحین نظر
کرده بودند و گفته بودند آنچیزیکه بسبب قهر و غضب الهی شده است علاج
پذیر نیست و ما علاج آنرا نمیدانیم زیرا که استخوانهای خورد و خورد شده مثل
خاکستر سوخته شده است و برنگ خاکستر شده است پس شب همان روز ورود
مرده بجزای بی احترامی کردن به ابوالفضل العباس رسید الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی محمد و آله المعصومین المظلومین و قضیه دیگر قضیه‌ایست که قریب
به سال قبل از این واقع شد در بلده کاظمین علیهما السلام و در بعض آن ایام بود
که میخواستم بعجم بیایم پس روز شنبه وقت صبح بزیارت امامین همامین
علیهما السلام مشرف شدم و بعد از زیارت از حرم شریف بیرون آمدم و
در یک گوشه از صحن شریف نشسته بودم و در هر روز شنبه جمعیت بسیار
از مرد و زن از اهل شیعه و اهل سنت از اهل نظام و عسکر و از غیر اهل نظام
و عسکر از بغداد و بلده کاظمین علیهما السلام می‌آیند پس در همان وقتیکه در صحن

شریف نشسته بودم بسیار جمعیت داخل صحن شده و بعد داخل حرم شریف شدند و همچنین
پنج نفر تعاقب جماعتی بعد از جماعتی داخل صحن میشدند و بحرم شریف مشرف میشدند
و بمقدار نیم ساعت تقریباً گذشته بود از زمان نشستن من در صحن شریف که ناگاه ضجه
و ضجه شدیده از توی حرم برخاست و صدای تکبیر و تهلیل بلند شد و عقب آن ضجه جماعتی
بعد از جماعتی و فوجی بعد از فوجی پنج نفر تعاقب از حرم شریف در رواق مبارک بیرون آمدند
و پنج نفر از هم و تراکم جمع شدند در اطراف درخت سدر و بر که آنچه در صحن شریف بود
و دیگر آن جماعتی که در اطراف صحن شریف نشسته بودند آنها هم برخاستند و تکبیر و تهلیل و
دویدن خود شان را آنجا رسانیدند و من صدا زدم بیک سیدی از خدام پس آن سید نزد
من آمد و گفتم چه اتفاق واقع شده است گفت باز از جوادین علیهما السلام معجزه صادر شده پرسیدم
گفت کیفیتش باین نحو است که یک زن از اهل بغداد از اهل سنت یکی داد از آن زن ادعا
سلفی میکرده است و آن مرد گفته است یا ولم را بده یا در حرم جوادین علیهما السلام دست بشبکه
ضریح مقدس بزن و قسم بخور که مشغول زن نیستی پس آن زن قسم دروغ خورده دستهایش بشبکه ضریح
و گفت من مشغول زن نیستم پس بمحض قسم خوردن حالش متغیر شده و دستهایش بشبکه ضریح مقدس چسبید
بنحوی که من و چند نفر دیگر از خدام هر چه زور و قوة داشتیم بعمل آوردیم و نتوانستیم که دستهایش را
از شبکه منفک کنیم و چند دقیقه حیران بود و قدرت بر تکلم نداشت ناگاه بمرتبه زبان واکرد و گفت یا موسی
بن جعفر ع داخیل داخیل پس همان وقت دستهایش از شبکه منفک شده و خودش بی‌هوش بزمین افتاد بیحس و حرکت حیران
و او را آوردند نزدیک کتابدار رواق که گذاشته‌اند و حالا این تراکم و تزاحم مردم در نزد دریچه آب جهت نظر کردن

کردن

کردن آن زن است پس من برخاستم از آن مکان و آمدم نزد آن جمعیت و سه و چهار نفر از خدام
مردم را از آن طرف انحراف دور کردند و برای من راه گشودند تا آنکه رسیدم نزدیک آن زن و در حالتی او را
دیدم متحیر ماندم گویا این ضعیفه را در دیگی که در زیرش آتش بسیار باشد و آبش بسیار داغ و بسیار جوشیده باشد
جوشانیده و پخته بودند و هیچ حس و حرکت نداشت مگر اینکه چشمهایش نیم واز بود و یکی دیگر نفت او را
با آغوشش گرفته بود و چند نفر از اصحاب مناصب اهل نظام از اهل اسلامبول در آنجا حاضر بودند و من از یکی از آنها
پرسیدم که چرا این ضعیفه باین حالت افتاده است گفت منکر حق مردی شده و بامام موسی علیه السلام قسم
دروغ خورده است گفتم مشاهده میفرمائید معجزات آل رسول صلی الله را گفت ما بسیار مشاهده نموده‌ایم معجزات
کرامات جناب امام موسی را و گفت هر که معجزات و فضایل آل رسول صلی الله را انکار نماید من او را از زمره مسلمان
خارج میدانم و بعد از آن اهل آن ضعیفه او را برداشتند که بغداد ببرند و وقت برداشتن باشاره یک نفر تعظیم و
تجلیل نقیبه شریفه جوادین علیهما السلام کرد یعنی مقصودش این بود که من توبه و انابه کردم و داخل مستقیم
پس من آن صاحب منصب گفتم داخل شد پس احتمال دارد که چاک شود گفت همچنین نیست که مراد ضعیفه یعنی
شوهرش در حرم شریف ترکیده است پس امروز یا شب خواهد مرد پس همان شب مرده بود و صبح خبر
بیلده کاظمین علیهما السلام آوردند الحمد لله رب العالمین پس این قضیه که وعده کرده بودیم ذکر نمودیم
ان شاء الله تعالی جمله کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق عادات که در قرن و عصر این حقیر یا
در قرن و عصر که مقارن این قرن و عصر بوده باشد صادر شده است در ضمن یک جلد از مجلدات این کتاب
ذکر خواهیم نمود و لکن تمام این مقام بذکر یک فضیلت و منقبت است از مناقب و فضایل امیر المؤمنین علیه السلام
که غفلت از آن منقبت و فضیلت منظور داشتی روایت میکند و چون این قضیه را در سایر کتب و تصانیف ذکر

کرده بودم پس لازم دانستم که در این مقام ذکر نمایم تا آنکه بعضی از شیعیان و محبان منور با نوار [illegible]
و برای این احقر نیز حالتی حاصل شود تا آنکه بعد از ذکر این قضیه باز خواهی در مجاره و همین مصاحب آل
رسول فرماید کند مجلس و مقام سیم در قضیه منصور دوانیقی پس حاصل آن قضیه چنانچه بعضی از ثقات و عدول
اصدقا شیخ روایت مرسله برای این احقر ذکر نموده اند آنست که منصور دوانیقی در زمان خلافت با ملازمانش یک شب
از شبها بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شب امر کرده بخادمی از خدامش که احضار نماید شخصی را و آن شخص را مشهور
معروف بتشیع بود پس وقتیکه خادم بخانه آن شخص آمد و امر خلیفه را ذکر کرد آن شخص بخیال اینکه رسیده که
از احضار من اینست که مرا امر نماید بذکر مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس اگر ذکر نکنم
خواهد کشت و اگر ذکر کنم باز خواهد کشت پس وصیتی از حنوط و غیره نمود و کافور با خودش برداشت پس وقتیکه داخل
مجلس دوانیقی شد و بعد از امر کردن بنشستن نشست دوانیقی گفت انی لا اشم منک رائحة الحنوط پس آن شخص آنچه در
خیالش گذشته بود و شیخ صدق برای دوانیقی حکایت نمود و دوانیقی خندید و گفت مقصودم از احضار کردن تو
نیست بلکه مطلب دیگریست و آنا فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس من از برای تو ذکر میکنم
یکی قضیه از آن قضایا که بچشم خودم دیدم و امر میکنم ترا که آن قضیه را از زبان و قول من تحدیث و روایت کنی
برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه جمعی از معروفین بنی هاشم در بدر شده بودند بسبب خوفیکه از بنی امیه داشتند
و من هم از جمله آنها بودم پس هر یکی از ما با یک حیله و صنعتی رفته بوده اسم و نسب خودش را پنهان میداشت
و در آواره میگشت و در بدر میکرد و گذرانش مثل گداها و سائلین بکف گدایی و سفره و حرکتش از بلدی به بلدی بیابانی و شهرها
و گداها بود و از آنجمله من در برهه از زمان در اطراف بلده دمشق از شامات بسر میبردم و در اشد و بدترین احوال گذران
و معیشت میکردم با بعضی از شدت ترس و خوف که داشتم داخل شهر دمشق نمیشدم و در اطراف دمشق در صحراها مثل حیوانات

علف و نباتات میخوردم و لکن از خوف سباع و حیوانات درنده در صحراها نمیخوابیدم بلکه نزدیک غروب
آفتاب میآمدم بقبرستان که خارج از شهر دمشق بود و در آن قبرستان سردابی کهنه پیدا کرده بودم
شبها در آنجا بسر میبردم و میخوابیدم پس وقتیکه صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و تحصیل نباتات و علف
خوردنی میکردم و بآن گذران میکردم و بهمین منوال و بر این حال مدتی از زمان گذرانیدم پس یک روز در وقت
معهود یعنی نزدیک غروب از صحرا برگشته بودم بقبرستان و در آن سرداب نشسته بودم ناگاه صیحه و نعره و غوغا
از توی شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عقب آن صیحه و نعره جمعیت زیادی و جمعی از دروازه شهر دمشق
فوج فوج و دسته دسته بیرون آمدند و خوف و اضطراب بر من غالب شد و بتعجیل تمام داخل
سرداب شدم و بر خود در گوشه از سرداب خزیدم پس از سوراخی نظر میکردم به بیرون سرداب تا تماشا کرده باشم
که یک تابوت و جنازه را سیاه پوش نموده اند و میآورند آنوقت فهمیدم که این جنازه شخص بزرگی
معروف از مقربان دولت بنی امیه و نظر کردم دیدم که این جمعیت قصد طرف و سمت این سرداب نمودند
تا آنکه رسیدند بدر این سرداب و جنازه را بر زمین گذاشتند پس در آنوقت نزدیک شد که از شدت خوف
و اضطراب مرا زهره ترکد و قلبم سوراخ شود و هلاک شوم پس در زاویه بسیار تاریک بر خودم خزیدم پس
آنوقت چند نفر جنازه را داخل سرداب نمودند و چند نفر دیگر در دستهای ایشان چراغها و شمعها داخل سرداب
شدند و جنازه را در وسط سرداب گذاشتند و بعد از آن همه از سرداب بیرون شدند و در سرداب را با گچ
خشت بنایی کرده مسدود نمودند و رفتند پس در آنوقت سرداب در غایت ظلمت و تاریکی شد پس تا مدتیکه
بود ناگاه دیدم که سرداب در آن روشنائی و نورانیت پیدا گشت و بدقت نظر کردم دیدم که در آن سرداب
چراغها و شمعها گذاشته اند و سرداب اول بسیار کوچک بوده و حالا بسیار وسیع و بزرگ شده است و

دیگر گذشت که آنکه دیدم دو شخص عظیم الشان و مهیب در سمت بالای سر جنازه تختی سلطانی گذاشتند
و در آن هنگام یک شخص جلیل عظیم الشان و جلیل القدر حاضر شد و بالای آن تخت نشست و میتوانم بگویم آن
شخص از سر تا بقدم مثل نور بود و آن دو شخص مثل غلامان با حالت انکسار و تذلل و تخضع پیش روی
آن نشستند پس امر کرد بآن دو شخص باین عبارت شمّا دماغ هذا المیت یعنی ببوئید سر دماغ این
میت را پس دماغ میت را بوئیدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین دماغ این میت خالی است
هیچ اثری از آثار خیر در آن نیست و همیشه پر از افکار باطله و خیالات فاسده بوده است و بعد از آن
امر فرمود ببوئید چشمهایش پس بوئیدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین چشمهایش نیز هیچ اثری
از آثار خیر نبوده است اکثر اوقات استعمال میکرده است در محرمات مثل نظر کردن بنامحرم و امثال آن
و بعد فرمود ببوئید گوشهای این را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است
و او نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات مزامیر و عود و طنبور و صوت
زنهای نامحرم و گوش دادن بغیبت مؤمنین و بعد فرمود ببوئید دهن و زبان این را باز بوئیدند
و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است او را نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل
تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد از آن فرمود ببوئید دستهای این را باز بوئیدند و
عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است و اغلب اوقات او را نیز در محرمات استعمال میکرده است
و بعد فرمود ببوئید پاهای این را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است و بعد از
همه فرمود ببوئید قلب این را پس بوئیدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین بلی در قلب این شخص بقدر ذره
بسیار و جزء قلیل از محبت شما هست پس آنوقت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ان الرجل قد نجی نفسه

این مرد

این مرد نجات یافت و بعد فرمود متعرض آن نباشید برود پس لحد بشکافت و دیدم این جنازه را
برداشته شد و سرداب باز در غایت ظلمت و تاریکی شد پس نزدیک صبح شد بیداری کردم تا آنکه سرم را
با یک قطعه استخوان گشودم و از سرداب بیرون آمدم پس این قضیه را بچشم خودم دیدم و بگوش خود
شنیدم پس ای اطراف من غرض بلکه مأموری که برای مردم تحدیث و روایت کنی از زبان من قول
من پس این است حاصل روایت منصور دوانیقی چه خوب گفته است آنکه گفته است والفضل ما شهدت
به الاعداء والحمد لله رب العالمین مخفی نماند که حالا باز وقت شروع کردن است بذکر بابی از ابواب
مصائب و همچنین ذکر امور متعلقه باین باب این باب و تحقیقات از ابواب عمده این کتاب است و شنیدن
و دانستن مطالب این باب از امور مهمه و اعمال لازمه است پس کلام در این باب در چند مقام و مجلس
واقع میشود **باب دوازدهم** در بیان جمله از امور مهمه که فواید بسیار دارد و بجهت خواندن
برای سایر مطالب این باب بمنزله مقدمات است پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام واقع
خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان جمله از مطالب عظیمه پس میگوییم بر اهل بصایر از شیعیان مخفی
نماند که آنچه واقع و حادث شده در عوالم امکان از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات از هر
ذوات و جنایات ظاهره سالفه و معجزات جلیله تا مره از حین شهادت جناب سید الشهدا آمده روحی
لتربته الفدا بلکه از حین متعرض شدن بزمین کربلا از یثرب و بخارج آمدن از مدینه رسول الله
صلی الله علیه و علیهم اجمعین از شهر شام بمدینه طیبه بجدیت که تعداد و حساب نتوان کرد بلکه تکاثر و تظافر
ابعاد و مقام است که خارج است از حد تعداد و حساب و لکن همه اینها بیک طور و احدیت بلکه بانهاج کثیره
و اطوار وفیره میباشد پس جمله کثیره از این آثار و معجزات و خوارق عادات از امور است که نقل بسیار نموده اند

جناب سید الشهداء روحی له الفداء وارد و جمله کثیره از آنها تعلق ببدن و جسد انور اطیب آن بزرگوار دارد
و جمله وفیره از آنها تعلق بخون اطهر و اشرف آن خلیفة الله تعالی دارد و جمله عظیمه از آنها تعلق بحرم رسول الله
و نسوان طاهرات مظلومات دارد و جمله بسیاری از آنها غیر اینها است از اقسام مذکوره [illegible] پس در بعضی
میگوییم اینها یا از قسم آن اموراتست که در عالم غیب واقع و حادث شد یعنی در عالم برزخ و عالم جنان
و نیران یا از قسم آن اموراتست که در این عالم واقع و حادث شد پس این قسم اخیر یا از امور سماویه است
یعنی از اموریست که با سماء تعلق دارد و یا از اموریست که بزمین تعلق دارد پس هر یکی از این دو قسم
یعنی از امور سماویه و از امور ارضیه یا از قسم آن اموریست که واقع شد و لکن منقضی شد یعنی بعد از مدتی [illegible]
بوده یا از قسم آن اموریست که واقع شد و تا روز قیامت هم باقی خواهد شد و از این قسم آخر است حمره
شفق بر آسمان و همچنین سیلان کردن و جاری شدن خون از درختی که آن درخت در قریه‌ایست از قرای قزوین
یعنی در روز عاشورا و همچنین سیلان کردن و جاری شدن خون از سنگی که آن سنگ مصور است بصورت شیر
یعنی از دو چشم آن صورت شیر در روز عاشورا و آن سنگ در قریه‌ایست از قرای شام و اگر بخواهی تفصیل
کنی بخوان [illegible] پس بگو که شهادت جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء باعث
شد بر حدوث و وقوع امور عظیمه و آثار عجیبه در جمیع عوالم امکان از عرش و کرسی و اهل ملکوت و ملاء اعلی
گرفته تا آنکه منتهی شود بانچیزیکه در تحت الثری است پس جمله از آنها حادث و واقع شد و منقضی شد [illegible]
بحسب عدد و انواع و اصناف و افراد بیرون است از حد تعداد و حساب و شمار و جمله از آنها حادث شد و واقع
واقع شد و تا روز قیامت باقی خواهد شد و این نیز از غایت کثرت [illegible] و جمله از آنها حادث و واقع

شد

شد و لکن متجدد خواهد شد و مستمر خواهد ماند یعنی در سالی بعد از سالی و ماهی بعد از ماهی و هفته
بعد از هفته و روزی بعد از روزی و ساعتی بعد از ساعتی و مثال این مثل حرقت قلوب مؤمنین
از حزن و غم و گریه کردن و اشک ریختن چشمهای آنها و مشغول ماتم نمودن آنها و رسوم تعزیه داری را
در محافل و مجالس و زیارت نمودن آنها قبر منور و ضریح مقدس را مجلس دوم در مقام دویم در اشاره کردن بجمله
از آن اموریکه حادث و واقع شد در حالتیکه مقارن بود بحال شهادت خلیفة الله یعنی آن خوارق
عادات و آیات ساطعاتیکه در روز عاشورا واقع شد خواه از آن قسم باشد که در ملاء اعلی
عالم ملکوت واقع شده خواه در روی زمین واقع شده خواه در عالم غیب واقع شده خواه در عالم شهود
پس میگوییم شمه را از آنها الف الله تعالی وقتیکه سر انور اقدس جناب سید الشهداء روحی له الفداء بر نیزه
بلند نمودند آن نیزه را بر دوش گرفته میگفت و [illegible] تحقیق سر [illegible] جدا کردم [illegible]
و اشرف و خیر الناس [illegible] جد و پدر و مادر و برادر و عم و خال [illegible] تا آخر گفت جمیع
اهل لشکر تکبیر گفتند سه مرتبه و زمین بزلزله در آمد و آسمانها تاریک و ظلمانی گشت و از آسمان خون
تقاطر و قاطر میکرد و منادی ندا کرد در آسمان قتل و الله الامام ابن الامام اخو الامام ابو الائمة
ابن الامام الحسین بن علی بن ابیطالب ع پس گفت در آن وقت گردی و غبره شدیده سوداء مظلمه پیدا شد
گشت و بود در آن غبره باد سرخی بنحویکه چشم را اثری هیچ چیز نمایان نمیگشت و آن قوم منافقین و کفار
ظن و گمان [illegible] بر آن شد که عذاب نازل شد پس مدت یکساعت در آن حالت ماندند تا آنکه غبره زایل شد
و هوا منجلی گشت و بعضی از فضلاء اعلام از صادق علیه الصلوة و السلام روایت کرده‌اند که وقتیکه جناب سید الشهداء
علیه الصلوة و السلام شهادت رسید یک شخص در میان حاضر شد و جمیع اهل عسکر آن نظر میکردند و فریاد [illegible]

وضربه عظیمه کشید و جمعی از اهل عسکر او را منع میکردند از فریاد و دو ضربه کشیدن پس آنها گفت چه عیب میشود
که فریاد و ضربه نکشم و حال آنکه رسول الله ایستاده است گاهی بزمین نظر میکند و گاهی بحرب شما نظر
میکند پس من میترسم که سید المرسلین دست بدعا بحقتعالی بردارد و نفرین کند اهل زمین پس غضب الهی نازل
شود و اهل زمین و من هم در میان آنها هلاک شوم پس بعضی از آن قوم کفار بعضی میگفت این انسان مجنون
و دیوانه است پس جمعیکه او را شده بودند تا اب کشته بودند بلکه بگر میگفتند که این چه ظلم بود که
منعها می خود دامان کردیم برای خاطر پسر سمیه زانیه بقتل رسانیدیم سید شباب اهل جنت را پس بعضی
توابین و ما و بین از جمله خروج کنندها بودند بر ابن زیاد ولد الزنا پس راوی حدیث بصادق علیه السلام
عرض کرد بان بزرگوار و گفت فدایت شوم که بود آن شخصیکه در میان میدان ضربه میکرد و فریاد میکشید
پس آنحضرت علیه السلام فرمود بود آن شخص که جبرئیل بود و بعد فرمود آگاه باشید و بدانید که هرگاه
حقتعالی اذن میداد بجبرئیل این هر آینه یک صیحه میکشید و از اثر آن صیحه ارواح آن قوم را از بدنهای آنها
قطع ملاذ کرده با آتش جهنم داخل میشدند ولکن حقتعالی بآنها مهلت داد تا آنکه آثام و معاصی آنها
بنهایت برسد و آن وقت عذاب بر آنها از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از حضرت صادق
علیه الصلوة و السلام مرویست که آنحضرت فرموده وقتیکه جناب سید الشهدا علیه الصلوة و السلام
بزمین کربلا افتاد و در آن حال آن خلیفه الله تعالی را با شمشیر و رماح ضرب و طعن زدند و جسد
مبادرت نمودند که سر انور اقدس آنحضرت را از بدن شریفش جدا نمایند پس منادی از قبل رب العزه [illegible]
از بطنان عرش ندا کرد و گفت ای امت متحیره ظالمه بعد از پیغمبر خودشان که حقتعالی شما را توفیق نده
برای اضحی و نه برای فطر پس بعد از آن آنحضرت ع فرمود لاجرم والله موفق نشدند و موفق نخواهند شد بعد

ازین نیز ابد تا آنکه قائم شود و طالب خون جناب سید الشهدا علیه الصلوة و السلام و جمعی از علما
محدثین ذکر کرده اند که راوی عرض کرد بابی جعفر ثانی علیه الصلوة و السلام و گفت فدایت شوم چه میگویی
در باب عامه که در بستی از شما روایت شده است که عامه موفق نخواهند شد برای روزه پس آنحضرت
فرمود آگاه باشید و بدانید که دعوه ملکی از ملائکه در باب ایشان در درگاه حقتعالی باجابت رسیده است
میگوید گفتم فدایت شوم کیفیت این بچه نحو است پس آنحضرت ع فرمود وقتیکه آن قوم کفار و منافقین جناب
سید الشهدا علیه الصلوة و السلام را کشتند و شهادت رسانیدند حقتعالی امر کرد ملکی از ملائکه را که ندا
کند و آن ملک ندا کرد و گفت ای امت ظالمه و کشنده عترت نبی و پیغمبر خودشان را حقتعالی موفق نکند
شما را نه برای صوم و نه برای فطر و در حدیث آخر نه برای فطر و نه برای اضحی مجلس مقام سیم در ذکر
سؤال و جواب از آن پس میگوییم مخفی نماند که این احقر میگوید که اگر کسی سؤال کند و بگوید که عامه
یعنی مخالفین اهل سنت در وقت شهادت جناب سید الشهدا علیه الصلوة و السلام حاضر نبودند
و هیچ مدخلیت در شهادت آن خلیفه الله تعالی نداشتند پس چرا باید آنها موفق نباشند برای صوم و عید
دیگر نیز سؤال دیگر کنند و بگوید مقصود از موفق نشدن آنها برای صوم و عید فطر و عید اضحی چه چیز است و چه
چیز است که ائمه معصومین علیهم الصلوة و السلام فرموده اند و ندای آن ملک یعنی نفرین کردن آن ملک باجابت
باجابت رسیده تا قیامت موفق نخواهند شد برای صوم و فطر و اضحی و حال آنکه ما میدانیم و می بینیم که
همه آنها یا اکثر آنها روزه میگیرند و ادراک عید فطر و عید اضحی میکنند پس جواب این دو اشکال و دو
سؤال بچه نحو است پس بحول الله و قوته در جواب از سؤال اول میگوییم که مخالفین و اهل سنت هر چند
شهادت جناب سید الشهدا حاضر و موجود نبودند ولکن بودن آنها تابع و متزلزل خود و هم اگر [illegible]

لعنهما الله تعالی و مستحق شدن آنها برای نفرین و لعن شمل استحقاق جنود و عساکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله
سبب این است که آنها بجهت خلافت خلفاء ثلثه قائل شدند و در هیچ فعلی از افعال شنیعه و در
قولی از اقوال باطله ثلثه خلفاء بحث و اعتراض بر آنها نکردند و حال آنکه اصل و اساس کشته شدن و اسیر
شدن عترت و ذریه رسول الله صلعم را آنها مؤصل و مستحکم کرده بودند پس قائل بجهت خلافت خلفاء ثلثه و حقیقت
امامت ایشان در حقیقت شمل جنود و لشکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تعالی هست و علاوه بر اینها
که معظم و جمهور مخالفین و اهل سنت گریه بر حضرت رسول الله و تعزیه داری برای ایشان جایز نمیدانند و
میشمارند و نیز معظم اهل سنت جایز نمیدانند لعنت کردن بر یزید ولد الزنا و جنود و اتباع آن کافر بی
انصاف هم قطع و یقین میکنند که ظلم مخالفین و اهل سنت بر عترت و ذریه رسول الله کمتر از ظلم جنود
و اتباع یزید ولد الزنا نیست و اما جواب از سؤال دوم اینست که اهل سنت مخالفین از جهت [illegible]
و از زمان تا قیامت موفق نشده اند و نخواهند شد برای صوم و عید فطر و عید اضحی زیرا که ایشان در ایام صوم
دقیقه قبل از دخول شب افطار میکنند و بعد از آخر رمضان یک روز از روزه میگیرند با بعضی جمعی از فساق و
در نزد قضاة و علماء خود شان شهادت میدهند که هلال شوال را شب دیدیم و حال آنکه در واقع ندیده بودند
پس روز عید فطر میکنند و حال آنکه آن روز از رمضان بوده است پس از این جهت برای عید فطر نیز موفق نشوند و
عید اضحی پس بجهت آن نیز و صحت [illegible] اکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند باز نظر شهادت
دروغ در روئیت هلال ذیحجة الحرام در نزد علماء و قضاة خود شان و با همه اینها میگوییم شرط صحت عبادات
و قبول طاعات قبول ولایت آل رسول الله است و تبری از اعداء ایشان و اهل سنت مخالفین عمل اینها
بر عکس است هر حال در حدیث دیگر وارد شده است که آن ملکی که خبر شهادت جناب سید الشهداء را آورده

الرسول

الله صلعم رسانید آن ملک بحار دریا با موج و با خشمی گرفت از ملائکه و پس از آن نازل شد بدریاها و جهت
دیده و آتش را شعله ور کرده دریاها موج عظیم بلند شد و گفت ای اهل دریاها بپوشید لباسهای حزن و مصیبت
تعزیه داری را بجهت آنکه پسر رسول الله و فرخ او را ذبح کردند و کشتند پس از تربت کربلا و معطر شد جناب
سید الشهداء علیه السلام بجهت آنکه با آسمانها برداشت و هیچ ملک در آسمانها نماند مگر آن تربت مقدس را
بوئید پس آن تربت در جمیع ملائکه تاثیر کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن و لعنت کردن بر قاتلین
جناب سید الشهداء علیه السلام و همچنین لعنت کردن بر اشیاع و اتباع قاتلین مجلس مقدمه چهارم در بیان کردن
معانی جمله از فقرات زیارت عاشوراء و آنچه که مرتبط و متعلق با آن است پس میگویم مخفی نماند که در جمله از
فقرات زیارت شریفه عاشوراء اشاره بجمله از وقایع و احوال شده است چنانکه آن فقرات شریفه که کلام
امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و فداء آبائه باشد بزنکه ارشاد جناب سید الشهداء لازم است
آن فقرات شریفه اینست فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول فنعاک الیه بالدمع الهطول قائلا یا رسول الله
قتل سبطک و فتاک و استبیح اهلک و حماک و سبیت بعدک ذراریک و وقع المحذور بعترتک و ذویک
فانزعج الرسول و بکی قلبه المهول و عزاه بک الملائکة و الانبیاء و فجعت بک امک الزهراء و اختلفت جنود
الملائکة المقربین تعزی اباک امیر المؤمنین و اقیمت لک المآتم فی اعلی علیین و لطمت علیک الحور العین
و بکت السماء و سکانها و الجنان و خزانها و الهضاب و اقطارها و البحار و حیتانها و مکة و بنیانها
و الجنان و ولدانها و البیت و المقام و المشعر الحرام و الحل و الاحرام در این فقرات شریفه امام زمان
تعالی فرجه [illegible] و شیعیان و محبان را سوز و گداز میکند پس حاصل مضمون اینها اینست که خبر دهنده
مرگ و شهادت تو در نزد قبر رسول الله صلعم ایستاد و ظاهر آنست که آن ناعی ملک بود [illegible]

و ممکن است مراد از [illegible] بعد از کشتن [illegible] از روز عاشورا [illegible] شد و اظهر و اقوی [illegible]

اول است پس حق تعالی خطاب کرد بجناب سید الشهدا و گفت [illegible] خبر مرگ و شهادت

رسانید در حالتیکه اشک چشمهایش جاری میشد و در حالتیکه میگفت یا رسول الله سبط و جوانت کشته شد

و جان و مال و اهل و عشیره تو مباح گردید یا رسول الله بعد از تو ذریه ترا اسیر و ذلیل کردند و عترت

و اهل و عیال تو [illegible] در بلاد گشتند پس وقتیکه ملائکه این خبر را و این کلام را برسول الله عرض کردند پس آن حضرت

از شنیدن متغیر و مضطرب شد و قلب او از حزن و غمش سوخت و گریه نمود پس در آنوقت جمیع ملائکه و جمیع

انبیاء و ملائکه تعزیتش میدادند او را در مصیبت فرزند او [illegible] میدادند و به سبب مصائب و شهادت تو او را [illegible]

مجموع و دل سوخته [illegible] و اضطراب ملائکه مقربین [illegible] فوج بعد از فوج و حزب بعد از حزب و جماعت

بحضرت امیر المؤمنین میرسیدند و او را در مصائب و عزای تو تسلی میدادند و ماتم و اقامه شد برای تو در اعلی

و حور عین نوحه و زاری کردند [illegible] بر سر و سینه میزدند و [illegible] کشیدند و گریه کردند برای تو

و سکان آسمانها و جنان و خزان جنان و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و مکه و بنیان کعبه و جنان

و ولدان و غلمان جنان و بیت الله و مقام و مشعر و حرم و محل احرام و در روایت دیگر از میثم تمار وارد شده است

که گفت عهد کرد و امر نمود مولای خودم امیر المؤمنین و خبر داد بمن و فرمود به شبیکه امت خواهند کشت پسر

پیغمبر خود را گریه خواهد کرد برای آن همه چیز و همه موجودات حتی اینکه گریه خواهد کرد برای آن وحوش صحرا

و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و گریه خواهد کرد برای آن آفتاب و ماه و نجوم آسمانها و آسمانها و

زمینها و مؤمنان از طایفه انس و از طایفه جن و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان و مالک و حاملان عرش

و از آسمان خون و خاکستر و بعد از آن فرمود و واجب شد لعنت حق تعالی بر قاتلین حسین سید الشهدا چنانچه واجب شد

[illegible]

مشرکین و کافرین و یهود و نصاری و مجوس پس وقتیکه میثم تمار این حدیث را از امیر المؤمنین نقل کرد

که شخصی که نام آن جبله بود گفت یا میثم چه بسیار طور شده است که مردم بعضی مخالفین و اهل سنت روز

عاشورا را روز قتل جناب سید الشهدا روز با برکت و خیر قرار میدهند پس وقتیکه این را میثم تمار شنید

گریه شدید کرد و بعد از آن گفت [illegible] فاسد و کاسد و گمان باطل کرده اند بسبب حدیثیکه او را خودشان

وضع کرده اند و میگویند بسبب آن حدیث کذب و موضوع روز عاشورا روزیست که حقتعالی قبول نمود توبه

آدم را در آن روز و حال آنکه حقتعالی توبه آدم را در ماه ذیحجه قبول فرموده است و نیز گمان باطل میکنند که روز عاشورا

روزیست که حقتعالی در آن روز بیرون آورده یونس نبی را از شکم ماهی و حال آنکه حقتعالی او را از شکم ماهی در ذیحجه

بیرون آورده و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت و حال آنکه این خبر

صحیح نیست و نیز مخفی نماند در خبری وارد شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهدا آفتاب تا مدتی سرخ بود

گویا خون تازه است و در جمله کثیره از اخبار وارد شده است که اثر آثار گرفتن آفتاب در دیوارها مثل ملحفه

بود که رنگش [illegible] زعفران و در خبر آخر وارد شده است از مردی از اهل بیت المقدس پس آن گفت

که اهل بیت المقدس و همچنین اهل نواحی بیت المقدس بر همه ما معلوم شد وقت شهادت حسین بن علی علیهما السلام

زیرا که برنداشتیم هیچ سنگی و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم که در زیر آنها خون غلیان میکرد

و سرخ شد و همه دیوارهای خانهها سرخ شد مثل علق و در شبانه روز خون تازه بارید و می شنیدیم که منادی

ندا میکند در جوف شب و میگفت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب و آفتاب در روز منکسف شد

و بعد از آن منجلی شد و ستارهای آسمانها بیکدیگر مشتبک شدند و در خبر آخر وارد شده است که شب شهادت جناب

سید الشهدا [illegible] روی زمین و کره ارض هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه بود و در روایت

و در حدیث ابن عبید الله وارد شده است آسمان در نصف النهار تا ظهر و انفطار نمود و من شعله سفید ملاحظه نمودم
به زمین نظر کردم دیدم که این شعله پر از خون است و شتر با صحرا برای آب خوردن فرستاده بودم به صحرا از
خون بوده و شترها مصبوغ و ملون بخون شده برگشتند و بعد برای من کاشف حال آمد که در آن روز جناب سید الشهداء را
بقتل رسانیده اند و از اسود بن قیس روایت شده که سرخی از قبل مشرق پیدا شد و سرخی از قبل مغرب پیدا شد و
اینها مرتفع شدند تا اینکه در وسط آسمان بیکدیگر متصل شدند و مدت شش ماه در وسط آسمان بودند و از ابن عباس
روایت در تفسیر قول الله تبارک و تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض وارد شده است بدرستیکه حقتعالی در وقتیکه
نبی از انبیاء را قبض نماید گریه میکنند بر آن آسمان و زمین مدت چهل سال و وقتیکه امام را از ائمه و اوصیاء قبض
نماید گریه میکنند بر آن آسمان و زمین مدت چهل ماه و وقتیکه عالم که عمل کننده بعلم خویش باشد را قبض نماید گریه
میکنند بر آن آسمان و زمین مدت چهل روز و اما حسین بن علی علیهما السلام پس گریه میکنند بر آن زمین و آسمان
در زمین طول الدهر و هر گاه دنیا هست و گفت مصداق این آنست که روز شهادت آن امام مظلوم از آسمانها
خون بارید و این حمره مشرقیه در آسمان در روز شهادت آن مظلوم ظاهر شد و قبل از آن نبوده و دیده نشده بود
و در روز شهادت آن امام هیچ یک سنگی از دنیا برداشته نشد مگر اینکه در زیر آن سنگ خون بود و در حدیث دیگر
در اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب سید الشهداء شهید شد گریه کرد بر آن خلیفة الله تعالی هفت آسمان
و هر چه و هر که در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هفت زمین و هر چه و هر که در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هر که
میان آسمانها و میان زمینها هست گریه کرد بر آن هر چه و هر که در بهشت هست و همچنین هر که و هر چه در جهنم
هست از خلق خلاق عالمیان و گریه کرد بر آن آنچه که دیده میشود و آنچه که دیده نمیشود مگر بصره و دمشق و
آل عثمان و در خبر دیگر وارد شده است که گریه کرد آسمان بخون مدت چهل صباح و گریه کرد زمین بسواد و سیاهی

مدت چهل صباح و گریه کرد آفتاب بکسوف و سرخی مدت چهل صباح و بدرستیکه کوهها قطعه قطعه شده و پاشیده
گردیده و دریاها متفجر شده و ملائکه چهل روز گریه کردند و در بعضی از اخبار باین نحو وارد شده است که برای قتل
حسین بن علی بن ابیطالب ع آسمان و زمین گریه و سرخ شدند و برای احدی گریه نکرده بودند مگر بر یحیی بن زکریا
و حسین بن علی و در روایت جده علی بن مسهر القرشی وارد شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهداء
آسمان شکل علقه یعنی خون بسته بود و با ستارگان مانند مدت یکسال و نه ماه و قرص آفتاب در نصف النهار
نمیشد و در بعضی اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب سید الشهداء کشته شد از آسمان خاک سرخ بارید
و در خبری وارد شده است که راوی میگوید عرض کردم بسید الساجدین که گریه کردن آسمان به چه نحو بود پس آنحضرت
فرمود وقتیکه جامه شکل آن بسبت آسمان میگذاشتی واقع میشد و میافتاد و بر آن شبیه اثر براغیث از خون
و در خبر نضره ازدیه وارد شده است که از آسمان خون بارید و یک شب صبح کردم و دیدم که هر چیز ما از
ظروف و غیر ظروف پر از خون است و در خبر ام سلیم وارد شده است که آن زن گفت وقتیکه جناب سید الشهداء
بشهادت رسید آسمان تا ظهر و انفطار کرده و بارید مثل خون و جمیع خانه های ما و جمیع دیوارها از آن مطر
قطرات سرخ شد و در جمله کثیره از اخبار وارد شده است که انس و جن و طیور و وحوش همه گریه کردند بر حسین بن علی
علیهما السلام و نیز فرموده اند که گویا نظر میکنیم به وحوش که گردنها را کج کرده اند و گریه و ناله کشیده اند بر
آن مظلوم از هر نوع و از هر صنف وحش و بر آن گریه میکنند تا اینکه دموع چون آنها جاری میشود و در میان
شبها تا اینکه صباح شود و در حدیث ابوذر وارد شده است که ابوذر گفت که اگر شما میدانستید که چه و چقدر
از حزن و اضطراب گریه و زاری بر اهل دریاها و همچنین بر سکان کوهها و جنگلها و بیشهها و بر اهل آسمانها بسبب قتل
و شهادت جناب سید الشهداء هر آینه گریه میکردید تا اینکه النفس و ارواح شما از ابدان مفارقت

و هلاک شوید و هیچ آسمانی از آسمانها نیست که روح جناب سید الشهدا (ع) از آن آسمان مرور نماید مگر آنکه
هفتاد هزار ملک فزع مینمایند و قیام مینمایند قیام کردنی که مفاصل ایشان و فرائص ایشان مرتعد و متحرک میشود
پس ملائکه جانهای ایشان از روز قیامت و هیچ ابری و سحابی نیست که مرور کند و رعد و برق زند مگر اینکه بر
جناب سید الشهدا (ع) لعنت نماید و هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه روح جناب سید الشهدا (ع) در آن روز بخدمت
جناب رسول خدا (ص) میرسد پس روح هر دو بزرگوار بعد از ملاقات مینمایند مجلس ماتم حسین (ع) و اشاره نمودن
که حضرت صدیقه طاهره و حجة کبری فاطمه زهرا (ع) و همچنین در اشاره نمودن باشتعال و التهاب آن
که کیفیت گریه و زاری کردن آن معصومه مظلومه (ع) در اخبار متظافره و متکاثره وارد شده است و در بعض
آن اخبار باین نحو وارد شده است که هر وقتیکه فاطمه زهرا (ع) بزاری مینماید هزار صدیق و هزار شهید و هزار
هزار از ملائکه گرد بین حاضر میشوند و همه ایشان یاری و مساعدت مینمایند در گریه و زاری کردن با معصومه مظلومه
و آن معصومه مظلومه یک شهقه و یک ناله میکشد پس نمیماند ملکی از ملائکه در آسمانها مگر اینکه گریه میکنند
و ترحم بسبب صیحت آن مظلومه معصومه (ع) پس آن معصومه (ع) ساکن نمیشود از گریه کردن و شهقه و ناله کشیدن تا
جگرگوشه بزرگوار و آنکه رسول خدا (ص) بنزد آن معصومه مظلومه (ع) میاید و میفرماید ای دختر من تحقیق که گریه
اهل آسمانها را و آنها را مشغول کردی بگریه تا آنکه دست کشیدند از تقدیس و تسبیح حقتعالی پس خود داری بکن از گریه
تا آنکه تسبیح و تقدیس حقتعالی را بکنند و در بعض اخبار باین نحو وارد است که فاطمه زهرا (ع) گریه میکند بر فرزند خود
و شهقه میکشد شهقه کشیدنی پس جهنم زفره میکشد زفره کشیدنی پس ملائکه خزنه جهنم در اول گریه کردن
مهیا شدند برای ضبط کردن جهنم از ترس آنکه مبادا شعله جهنم بیرون بیاید یا فوران آن بگیرد پس جمیع اهل زمین
بسوزاند پس بر حال شد ملائکه خزنه مهیا میکنند جهنم را و در زنجیر مینمایند و درهای او را محکم میبندند از خوف

اهل زمین را بسوزاند و با نجات هستند تا اینکه فاطمه زهرا (ع) در گریه کردن است و با وجود این زفره
جهنم ساکن نمیشود تا آنکه صوت فاطمه زهرا (ع) ساکن شود و بدرستیکه بسبب گریه فاطمه نزدیک میشود که دریاها
منشق شوند و بعضی آنها در بعض داخل شوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نیست مگر اینکه یک ملک موکل
بر آنست مقصود این است که ملائکه زایل نمیشوند از اغماض و مهربانی بر فاطمه زهرا (ع) و گریه میکنند بجهت گریه
آن مظلومه گریه میکنند و حقتعالی را میخوانند و بسوی آن تضرع میکنند و همچنین تضرع و اصوات ملائکه
میشود بسبب تسبیح و تقدیس کردن ایشان حق سبحانه و تعالی و بسبب تسبیح و تقدیس ایشان در آن وقت بجهت آنست
که حقسبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین نفرستد و اصوات ایشان در حین تسبیح و تقدیس منتهی میشود که اگر یک
از اصوات ایشان باهل زمین برسد همه اهل زمین هلاک میشوند و کوهها از هم کنده میشود و زمین زلزله میکند با اهل
زمین همه هلاک میشوند مخفی نماند که این احقر میگوید که اخبار در این باب و در این مقام باحصاء و استقصاء تمام
در اخبار وارد شده حقیقت آنست از طرق عامه و اهل سنت هر چند در تظافر و تکاثر مثل اخبار وارده از طرق
شیعه نیست لکن اخبار و آثار از آنها نیز بسیار است و آنها را اعاظم و افاضل محدثین و اکامل علمای ایشان
و سیرا از مذهب عامه نقل کرده اند و از آنجمله آنچه که در تاریخ نووی ذکر شده است روایت شده است از ابو قبیل
که وقتیکه حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آفتاب کسوف کرد و نجمیکه کواکب نصف النهار ظاهر شد و ظن ما
بر این شد که این علامت قیامت است و نیز ذکر کرده است جمعی از افاضل محدثین در کامل صناعه تواریخ و در کتب
عامه نقل کرده اند و از آنجمله آنچه که در تاریخ نووی ذکر شده است و روایت شده است از ابو قبیل که وقتیکه
حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آفتاب کسوف کرد و نجمیکه کواکب در نصف النهار ظاهر شد و ظن ما بر این شد
که این علامت قیامت است و نیز ذکر کرده است جمعی از افاضل محدثین عامه و اهل سنت مثل زهری و ثعلبی که

بیضاوی روایت کرده‌اند که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آسمان گریه کرد و سرخی که شفق است
ظاهر شد و آن سرخی قبل از شهادت آن بزرگوار موجود نبود و تحقیق چند روز از آسمان خون بارید و تحقیق
روز شهادت آن از آسمان خون عبیط و تازه بارید و نیز روایت کرده است عبدالله بن احمد حنبل خبری باسنادش
به ام سلمه که گفت رسول الله صلعم بمن یک کف پر از خاک سرخ داد و فرمود این خاک از تربت آن زمین است که حسین
در آنجا کشته میشود پس هر وقت که این خاک خون شد یقین بدان که او را کشته‌اند ام سلمه میگوید من آن خاک را در
شیشه ضبط نمودم روز عاشورا آن شیشه را دیدم که خاک در آن خون شده است و نیز یکی از فضلای اهل سنت که
او را حافظ ابوالحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی میگویند اخراج نموده است حدیثی را از عیسی بن
الحارث الکندی و آن گفت وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد مدت هفت روز کشید که وقتی که نماز
عصر را میکردیم و نظر میکردیم به آفتاب یعنی به شرفات و اشعهٔ آن میدیدیم در دیوارها مثل ملحفهٔ معصفره
از شدت سرخی و کواکب زده شد بعض ببعض و در روایت ابن جوزی از ابن سیرین این است که دنیا
تاریک و مظلم گشت مدت سه شبانه روز و سرخی در آسمان ظاهر شد و نیز بعض علمای عامه ذکر کرده‌اند
که بعد از قتل جناب سید الشهدا در آسمان مدت شش ماه سرخ شد و بعد از آن کم کم کشیده شد تا اینکه
این قدر رسید که الان هست یعنی سرخی شفق محض ماند که ابن جوزی در بیان ظهور حمرهٔ شفقیه بعد از شهادت
جناب سید الشهدا حکمتش و سرش را بیان نموده است و حاصلش این است که وقتی که انسان غضبناک بشود
اثر غضبش در وجه آن ظاهر میشود و آن سرخ شدن وجه است و چون حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس است
از صفات نقص و سمات عیب و لوازم اجسام و جسمانیات پس اظهار کرد تأثیر غضب خود را بر قاتلین جناب
سید الشهدا به حمرهٔ افق شرقی تا اینکه اظهار کرده باشد عظم و بزرگی جنایت و گناه و ذنوب قاتلین حسین را

ایضاً

اخبار و آثار در این باب و در تعلیقات از بزرگ وقت بعضی شنیده و اهل سنت نیز در حدیث که با احضار [illegible]
باید بیان این حقیر میگوید که عمده و ویل و عذاب الهی بر آن اشخاص مخالفین باد که این اخبار را انکار کرده
منظور [illegible] را از طریقهٔ خود و شان روایت میکنند و با وجود این گریه و تعزیه داری برای حبیب الله و خلیفه
میکنند بلکه بعضی از متعصبین آن قوم گریه و تعزیه داری برای آن خلیفة الله تعالی بدعت میشمارند
و همچنین ویل و عذاب و غضب الهی بر آن اشخاص باد که در ظاهر ادعای محبت و تشیع مینمایند و لکن در
نزدیک به مخالفین شده‌اند زیرا که اگر قلیل از کثیر معجزات و شئون خلیفة الله جناب سید الشهدا روحی له الفدا
شنیده [illegible] ذکر شود او را مستبعد و مستغرب میشمارند و همچنین مستبعد و مستغرب میشمارند [illegible]
و در جایی که برای گریه کنندگان و تعزیه داران آن حضرت ثابت است مجلس و مقام ششم در ذکر کردن بیانات [illegible]
واقع شده است از اخبار و آثار متقدمه پس بیان اول در ذکر مراد و مقصود از گریه و بکاء هر شیئی [illegible]
پس میگوییم که مراد از گریهٔ هر شیئی که ملاحظه میشود با نسبت به حال آن شیئی پس مراد از اخبار این است که گریه و بکاء طایفه
و طوایف طیور و وحوش و همچنین سایر حیوانات که برای آنها چشم و باصره هست مثل گریهٔ انسان بوده است یعنی
اشک چشم و در این تعبیر و توضیح بعض اخبار متقدمه دلالت کرده و اما گریهٔ ملائکه و حور و غلمان [illegible]
که گریه و بکای آنها نیز مثل گریه و بکای انسان بوده است هرچند در آنها بنحو الطف و اشرف بوده باشد و اما
گریهٔ جن پس بیانش در بعض اخبار متقدمه گذشت و در بعض اخبار اشاره شده است [illegible] و گریهٔ دریاها و
اشیاء دیگر [illegible] این نحو است که گریه کرد دریا با تلاطم امواجش و [illegible] گریه کرد [illegible] زمین و
و خشک شدن [illegible] و گریه کرد آفتاب و کواکب به تغیرات از سرخی و زردی و کسوف و خسوف و گریه کرد [illegible]
به قطعه قطعه شدن و دیوارها با انفطار و انهدام و نباتات به تغیر و زردی و خشکی و درختان بر دن میوه [illegible]

منفعت ریختن اوراق و برگها و خشک شدن اغصان و شاخها و نیز بروئیدن اوراق و برگها و خشک شدن

اغصان و شاخها و نیز بروئیدن اوراق و برگها و کرکیدن در ربیع و خریف و تحتها با نباتات و اتفاق تجدید

معادن و بفاسد شدن و غرازت شیشها با صوات و وقف انهار و شکسته شدن آنها و آبها یا فیضنو ... کرده

اسفار بنا منی و کثرت قطاع طرق و درد بها و آیا نیامد اصوات بطور او در شبها نها و آیا منی چند خفیف

و ظلم تجار و گریه اطفال صغار در آنها در لیل و اطراف النهار و آیا نظر نمی کنید شکستن و پاره پاره شدن

سنگها و کشیده شدن طلح چها و ... با نهاد ترقی اسعار و فنا و انکار و خلاف اظهار و تعدد گو که می اعلام

که تجدید احصار و ... نماید و جماد مختصره هر چیز که اسم شیئی بر آن اطلاق شود جو هر باشد یا عرض و خواه

بشود یا نه پس میگوییم چنانچه جمیع اشیاء آنها ذی روح و ما لا روح در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام گریه کردند

و همچنین گریه خواهند کرد در قیامت بجوانی علی اکبر علیه السلام بیان دو دویم و دیگر آنکه این یک سؤال و جواب

مهم است تحقیق حال در آن سؤال و جواب و اکمل بعد از تمهید مقدمه پس میگوییم مستفاد شده در اخبار

کردن بجناب سید الشهداء علیه السلام که سه چیز بصره و دمشق و آل عثمان پس بنا بر این باید گریه کردن

از اشیاء و در هر فرد از افراد انسان تحقق شده باشد حتی از انسان آن افراد و آحاد دیگر در اطراف عالم

دنیا در عهد و فرار و صحرا و دریا با نهایت بعیده بوده که چنانچه شامل بشود با آحاد کفار و افراد مشرکین

و مجوس بابر حال طوایف ز نیبه از ادیان و صناد پس چگونه این مقدار معلوم شد میگوییم که این سؤال که

بگوید که این چه تو منصور معقول میشود که در حین شهادت جناب سید الشهداء این خبر بجمیع افراد و آحاد

حاصل سؤال این است و اما جواب تحقیق این سؤال آنست که امام خلیفه الله ... مرتبت بسیار عظیم

و مثل نزلت ذات بنسبت ... کل نسبت مرتبه ... در عالم امکانیه مثل نزلت قطب است نسبت بکره و

بچنین شخص و همچنین خلیفة الله تعالی کشته شود با آن کیفیات و با آن طوری که تفاصیل آنها گذشت پس بنا بر این

برای عزای او جمیع عوالم و شئونات امکانیه بلکه برای انعدام به تقتضی و سبب موجود شده لکن بمقتضای ... تعالی

تا مدتی ... را حفظ نمود از عزای و انعدام نظر بحکمت بالغه خویش و بافاضه خود بمقام آن و حتی از آن

خارج بلکه باید انقلابات تامه و اضطرابات و زلزلات کامله در جمیع اجزاء عالم متحقق شود و همچنین موجود و متحقق

حالت گریه و بکاء و بکاء در جمیع افراد انسان در هر بقعه و در هر مکان بوده باشند و سبب تحقق حالت بکاء و بکای

در جمیع افراد موجود شدن حزن و کرب و غموم و هیجان برای نهایات ... سبب شد که آنها نمود همچنانکه

و علامات غریبه مخوفه از مثل کسوف آفتاب و خسوف ماه و منکسف شدن نجوم و رود شدن ستاره بعضی بعضی و سرخ

آسمانها و گریه آسمانها و جمال که مقام اخبار و آثار و همچنین از ... سر آن آثار و روایات مطلقه و اشیاء و حیوانات

سرانیکه مثل سر آنها در آن و ... داشته در کبریت بوده باشند استغاثه میشود که گریه و بکاء و بکای حاصل و متحقق

شده در هر فرد از انسان و جن مطلقا یعنی بدون فرق میان مؤمن و کافر و نیز بدون فرق میان نزدیک و حاضر و بعید و

غائب بر آنکه آن موجبات و آیات باهره در جمیع بقاع عالم و اصقاع کره ارض حاصل و متحقق گشت پس بجمیع آحاد

افراد انسان و همچنین بجمیع افراد جن نظر کرده و مشاهده نمودند پس جواب تحقیقی این سؤال همین است پس و در اینجا

تمهید خواهد رفت و قسمی که اضافه شود و بر این حصول الهامات غیبیه برای هر فرد از افراد انسان و جن مطلقا بلکه

سایر حیوانات بر شهادت خلیفة الله تعالی امام مبین و سبب الهامات شده و توه و تمهید این جواب اگر ... خواهد

اضافه شود و بر این تحقیق مذکور خبر رسانیدن بجمیع اصقاع و نواحی و اطراف و بقاع کره ارض ملائکه و جن که انتشار

سیاره بوده مانند محض با ذکر این کلام تا باشند در مقام تحقیق گریه و بکاء و بکای جمیع افراد انس و جن بالغیب آن گریه

و بکای بود که آن در حین شهادت خلیفة الله تعالی و حجت الله سبحانه و تعالی حاصل و متحقق شده باشد یعنی گریه و بکاء اولی

حصول گریه و بکاء دوم یعنی حصول بکاء و گریه دومی بسبب شهادت آن خلیفة الله تعالی برای هر فرد فرد از افراد
از روحین پس این بود که بعد از رسیدن و وصول کیفیت شهادت آن حجة الله تعالی بنحو تفصیل و بیان و بسبب
نحو وصول و رسیدن خبر بسیر کردن رکبان و مسافرین بود پس در تقسیم دومی از حیثیت عموم و شمول هر فرد فرد از افراد
انسان و همچنین هر بقعه از بقاع کره ارض پس واضح و ظاهر شد که عموم و شمول هر فرد فرد از افراد انسان و هر
از بقاع زمین مخصوص بقسم اول است بیان سیمی در تحقیق حال در اختلاف اخبار متقدمه یعنی اختلاف آنها هم
در مدت و هم بحسب کیفیت در گریه و بکاء آسمانها و همچنین در سیاهی و ظلمت جن و همچنین در امور دیگر پس میگوئیم اخبار
مذکوره در گریه و بکاء آسمانها هر چند مختلف بودند بحسب دو جهه یعنی جهة مدت و جهت کیفیت ولکن بعد از
تأمل و تدبر معلوم میشود که این نحو اختلاف موجب تضاد و تناقض میان اخبار نخواهد شد و بیان این [illegible]
که آن اخبار و آثار یکه صریح بودند در اینکه از آسمان خون عبیط و تازه بارید حمل میکنیم بر اینکه این در جمله از اوقات
انقطاع و ابتدا و قرار آن بوده در همه کره ارض و بقاع حمل میکنیم بر اینکه زمان خون باریدن بسیار کم بود [illegible]
میماند اختلاف میان بعض اخبار از حیثیت دیگر زیرا که در جمله از آنها این نحو است که از آسمان خون عبیط و
تازه بارید و در بعض آنها این نحو بود که از آسمان بهیئت قطره خون بارید و در بعض آنها باینطور بود که از آسمان [illegible]
مثل خون بجهت که خانهها و دیوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو اختلاف نیز موجب تضاد و تناقض نمیشود زیرا که
ممکن است بگوئیم که در اول بنا امر از آسمان خون عبیط و تازه بجاری خواه قلیل باشد و خواه کثیر باشد و بعد از [illegible]
که قلیل در بعض مواضع و بقاع و امکنه شد و کثیر در بعض مواضع و بقاع و امکنه دیگر شد پس بعد از آن باریده شد
از آسمان طوری که مثل خون باشد پس بعد از آن شده باشد آسمان مثل علقه یعنی [illegible] بوده باشد که [illegible]
نسبت آن در جاییکه [illegible] باشد [illegible]

مبنی لکن

مبنی لکن است و اما اخبار و آثار یکه متضمن این معنی بود که گریه و بکاء آسمان سرخ شدن آن بود و مثل علقه
شدن آن بود پس میگوئیم ظاهر این است که این قسم گریه و بکاء آسمان در جمیع آفاق و بقاع کره ارض متحقق
و موجود شده ولکن اختلاف این قسم از اخبار و آثار بحسب مدت و زمان خواهد شد پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض
در این قسم نیز ممکن است زیرا که حمل میکنیم امر را بر وجود تفاوت و حصول شدت و ضعف یعنی در جمله از ازمنه و اوقات
سرخی آسمان یا مثل علقه شدن آن در غایت شدت بوده و در جمله دیگر از ازمنه و اوقات با ضعیف شده بود و اما اخبار
و آثار در کسوف و خسوف اختلاف آنها بحسب مدت و ازمنه پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض و [illegible] آن نحو
تضاد و تناقض است که گذشت یا بمعنی که کسوف و خسوف بر نحو استیعاب و تمامیت حاصل و متحقق شده در [illegible]
که [illegible] از آن ازمنه و اوقاتیکه در اخبار و آثار متقدمه مذکور شد و اما صورت نقص از استیعاب و تمامیت بعد از
زمان شده و همچنین است کلام در سایر صور [illegible] که در اخبار و آثار متقدمه مذکور شد پس آن بیان است
برای مجموع آن علامات پس بدین میزان و بدین نحو قیاس میشود اختلاف اخبار و آثار یکه در سیاهی و ظلمت جن
وارد شده بود یعنی اختلافیکه بحسب ازمنه و اوقات و بحسب طول و قصر و کوتاهی ازمنه و اوقات بوده و وجه دیگر نیز
اینجا ممکن است و آن این است که اختلاف آثار و اخبار در اینجا بحسب اختلاف بقاع و امکنه و بلدان است [illegible]
مقصد و آنکه [illegible] در بعض اسرار شعشعانیه ملکوتیه و بعض دقایق لطیفه نورانیه پس میگوئیم در بیان مطلب [illegible]
[illegible] ملکوتی که تحقیق گذشت و دانسته شد که جمله از اخبار و آثار دلالت بر این کرده و متضمن این شد که از آسمان
خون عبیط و تازه بارید و جمله دیگر از اخبار و آثار دلالت بر این کرده و متضمن این شد که از آسمان خاک سرخ و خاکستر
بارید پس [illegible] این امر [illegible] شود و [illegible] معلوم خواهد شد در نزد هر عاقل عارف که این تعبیر یعنی از آسمان
خون و خاک سرخ و خاکستر باریدن این از قبیل [illegible] العزة سبحانه و تعالی [illegible] اینجا [illegible]

سید الشهداء هم است که بعد از شهادت علی اکبر فرموده آن حضرت علی الدنیا بعدک العفا یا ولدی پس تحقیق تأثیر
کرده کلام آن خلیفة الله تعالی تأثیری که هم موجب ظهر باشد و هم موجب بطن باشد و هم موجب سر باشد و هم موجب
باشد پس بعد از این اگر کسی بخواهد که سر لطیف دقیق این سر مذکور بشناسد پس بداند که احداث کردن و ایجاد کردن
منفعل آن بایستی مطلقه و آثار جلیله عجیبه غریبه که اشاره بآنها شده و بعد از آن امر کردن منفعل بودن آسمان
خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ آثار ذات است از قبیل منفعل بر بیان این امر یعنی ایجاد کردن خطاب یا حسینی
باین علی ورثه علی الدنیا بعدک العفا و حق این است که باید نوشته شود این سر از احداث الحور العین بالنوح
و مخفی نماند که این سر مذکور یک سر لطیف دقیق دیگر نیز می‌شناساند و آن این است که این نشأه دنیویه منفعل
شد کما است ماتم خانه و مجالس گریه و تعزیه جناب سید الشهداء و بر این معنی دلالت این ماتم خانه و اشرف منفعل
مجالس این است که اهل این ماتم خانه و این مجالس بر سرهای خود آن خاک و خاکستر بریزند هر چند در بعض
مثل ایام ماه محرم خصوصا در روز عاشورا و آثار در وجود و پیدا شدن خون بعد از شهادت آن خلیفة الله تعالی در زیر
هر کلوخ و اکثر فلان حجاز و عراق بلکه در جمیع دنیا و عالم که از ارض و از دریا و کثرت این امر در جهت
اطراف آن چنانچه اخبار و آثار متعدده مذکوره دلالت نموده بر این بسیار از اشر عظیم و وجود لطیفه دقیقه است
از ذکر کردن تمام اطراف نمودیم بسبب اینکه اکثر از اهل علم این زمان قوه فهم آنها را ندارند و تحمل آنها نمی‌شود

مجلس و مقام ششم در تحقیق و بیان بعض اسرار و استعداد آن از بکاء و گریه صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهراء
صلوات الله و سلامه علیها پس میگوییم که اخبار بسیار متظافره متسامعه دلالت دارد که گریه و بکاء و شهقه آن معصومه
در اکثر اوقات در نشأه برزخیه مذکوره نمودیم پس هرکه تدبر و تامل نماید سید مذکور نسبت گریه و بکاء و شهقه
مظلومه صدیقه عظمی در دار دنیا بآن گریه و بکاء و شهقه بیش که در نشأه برزخیه و دار آخرت میشود و تحمل نسبت

قلیل است

قلیل است بکثیر کثیر و حال آنکه آن معصومه مظلومه در دار دنیا فرموده صبت علی مصائب لو انها صبت
علی الایام صرن لیالیا و گریه و زاری کرد در دنیا در مدتی بعد از گریه و زاری آن صدیقه عظمی مظلومه بعد از وفات
بزرگوارش سید المرسلین پس و نیز از اینجا معلوم شد یک سؤال مشکل در این مقام وارد میشود و بیان آن این نحو است که
کسی سؤال بکند و بگوید که چه طور میشود که خلاق عالمیان راضی شود که حبیبه خودش صدیقه عظمی و فضیل عقیله بعد
رسول الله و امیر المؤمنین در احزان و هموم و گریه و بکاء و نحیب و جزع و صیحه و ناله باشد علی الدوام والاتصال
در دار دنیا و هم در دار عقبی و حال آنکه بهره دو نشأه و بهره دو عالم را خلق کرده برای خاطر شریف آن معصومه مظلومه
خلق فرموده است علاوه بر این در دار عقبی و نشأه آخرت دار نعمت و راحت و سرور است برای حجج الله تعالی
و خلفاء الله و اولیاء الله تعالی و همچنین برای اتباع و اشیاع ایشان از مؤمنین و مؤمنات پس باید از آن امور که
در دنیا داشتند یعنی از حزن و غم و بکاء و گریه و نحیب فارغ بشوند و هر چه در دار عقبی فارغ داشته باشند
تامل و تدبر در این سؤال بر عاقل عارف مخفی نخواهد شد وارد شدن سؤال دیگر نیز و بیان مقدمه آن این
نحو است که در شهادت جناب سید الشهداء گریه کرد جمیع موجودات و از آنجمله جنان و آنچه در جنان است از حور
و غلمان بلکه حور العین لطمه زدند و سینه‌ها خراشیدند و بالجمله جمیع اهل جنت فرقه گریه و بکاء و صیحه نمودند
جمیع اهل جنان در برزخیه چنانچه در این مورد مذکوره اخبار بسیار متظافره متسامعه بر آنها دلالت کرده و همچنین از
مذهب طائفه امامیه شده است پس مشکل این مقدمه بیان شد بیان وارد شدن سؤال دوم این نحو است که
اهل جنان آخرت و اهل جنان برزخیه مستغرق باشند در نعمتها و لذتها و فرح و سرور و نشاط و ابتهاج پس این امر
دارد با گریه و بکاء و حزن و غم و الم و لطم زدند و سینه خراشیدن و علاوه بر این از اخبار که در گریه

صدیقهٔ عظمی فاطمهٔ زهرا آمده وارد شده بود و مذکور شد همچنین مستفاد شد که هر دو قسم آن معصومهٔ مظلومه مشغول
گریه و بکاء و نحیب میشود و شفقت میکشد گریه میکنند جمیع و همهٔ آن نسوان همگی گریه و بکاء و عویل و شفقت آن معصومهٔ مظلومه
پس لازمهٔ این تحقیق آنست که جمیع اهل جنان آخرت و طبقهٔ اهل جنان برزخ مستغرق باشند در بحار احزان و گریه و بکاء
و گریه و بکاء و آلام پس این است تمام سؤال و غایت اشکال در این مقام پس میگوییم و ذکر میکنیم اول یک مقدمهٔ مختصره مفیده
و بعد از آن ذکر میکنیم جواب از هر دو سؤال بحول الله تعالی و قوته پس میگوییم مخفی نماند بر هر عاقل عارف که لذات و
فرح و سرور و نشاط و انبساط و ابتهاج اهل جنان خواه در نشاه برزخیه باشند و خواه در دار آخرت منحصر نیست
بلکه با انحاء و انواع و اقسام متفاوته و متفاوتات است بر حسب اختلاف مراتب خلق و درجات ایشان و کاملین
و خضوع و خشوع برای رب العزة جل شأنه دارند که مستند لذات و نعمات حسیه ظاهریه را اشرف لذات میدانند
با جو ایشان و امثال ایشان را بهتر از جنس لذات و ثواب آنها از قسم لذات و نعمات اخرویه ... لذات
در نزد ایشان محقرات از قسم لذات روحانیه و از نوع قربات مقامیه الهیه و از جنس داخل شدن در زمرهٔ
معاشر ملکوتیین پس این مقام و در واقع و حقیقت مقام طلب رضاء حق سبحانه و تعالی است که قرب ... است و ...
پس این اعظم بهجات و لذات و اشرف نعمتها و التذاذات اهل جنان است و بهجت است که حق سبحانه و تعالی
فرموده است بعد از ذکر کردن آنها در کتاب مجید سایر نعمتها و التذاذات پس معلوم است این مقدمهٔ مختصره مفیده معلوم
نخواهد ماند که آنچه ذکر شد از بسیاری گریه و کثرهٔ بکاء صدیقهٔ عظمی فاطمهٔ زهرا و همچنین بسیاری گریه و کثرهٔ بکاء
انبیاء و ملائکه و کاملین است از نعیم ... اسرار شهادت ... آنست که مقام گریه و زاری و بکاء و نحیب و فزع و جزع بر
سید الشهداء همین مقام جزاء اعظم عبادات از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و همین مقام همین مقام رضوان است و تحقیق

دانسته شد

دانسته شد که مقام رضوان از اکبر مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای ظاهریه و باطنیه است
و عبادات است و معلوم است که گریه و جزع و فزع کنندگان بر جناب سید الشهداء از مردم مستغرق
در همین بکاء و گریه و جزع که از رضاء الله تعالی و منبع رحمت و محبت حق تعالی در هر نشاه و در هر دار باشند
گریه و زاری و بکاء و جزع خواه در نشاه دنیا باشد و خواه در نشاه آخرت و دار عقبی باشد حاصل کلام آنکه
معلوم است که احزان و اشجان و سوختن دل و جزع و فزع و گریه و زاری و بکاء و ناله برای جناب سید الشهداء
از انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و ملائکه و مقربین بلکه از هر مؤمن و مؤمنه در هر نشاه از نشاه‌ها
در هر عالم از عوالم باشد باعث و موجب تحقق وجود و انفتاح باب رضوان الله تعالی خواهد شد و عبادات این
است که این موهبت در هر نشاه از نشاه‌ها که عالمی از عوالم متحقق شود هر آینه متحقق شده است به جهت آنکه
زیرا که جناب سید الشهداء علیه السلام افضل العبادات است چنانچه جد بزرگوار و پدر و خودش فرموده‌اند پس اعلی و افضل و اشرف مقامات
رضوان الله تعالی در آنجاست و البته موالی و جزع و فزع و گریه و زاری برای آن امام مظلوم است هر کجا باشد و در هر
باشد علی ای تقدیر فرقی نیست که در نشاه برزخ و همچنین در دار آخرت تکلیف و الزامی نیست و این
مذکوره و مطلبی که تحقیق کردیم بیان مطلب کردیم که یقین داریم و معتقدیم بر این است که هر کجا گریه و جزع و فزع و
شفقت فاطمهٔ زهرا و صدیقهٔ عظمی و همچنین گریه و جزع و نحیب سایر معصومین و مظلومین یعنی هر زنی و هر مرد
و هر شهید و هر مظلوم که با آن نحیب و با آن طور مذکور در اخبار منقول شده هر آینه میگفتیم که گریه و بکاء
جناب سید الشهداء هم باشد ... خواهد آمد هر چند که میگرید بر آن خلیفه از مظلومان
اهل بیت اول حقیقت آنکه ... فانی شوند و اگر تمام کلام ... خواهد بود در این مقام پس همچنین باید
بگویند که صدیقهٔ عظمی فاطمهٔ زهرا از لذات و نعمات ساکن نخواهد شد و اشجان و احزان منقطع نخواهد شد

و جزع و نحیب بست نخواهد کشید یعنی و هر وقتیکه خطور نماید بخاطر شریفش مصائب جناب سید الشهداء و آنچه که در [illegible]
والم جاری شده است بلکه حین ملاقات آن صدیقه طاهره بهشت در روز حشر و نشر و کتاب جناب [illegible] تا آنکه سید الشهدا
کشیدن حق تعالی از ظلم کنندگان بر آل رسول الله پس انقطاع حزن و الم و گریه و شیون و جزع و مخصوص مظلوم بعد از
شدن مصائب روز قیامت و مستقر یافتن اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم خواهد شد باب سیزدهم در ذکر
آل الله تعالی و حرم رسول الله بر مصارع و اجساد شهداء پس کلام در این باب و آنچه با آن متعلق است در ضمن چند مجلس و
مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در ذکر کیفیت عبور و مرور حرم رسول الله و بنات فاطمه زهرا در مصارع
شهدا و مخفی نماند آنچه که مستفاد میشود از اغلب جوامع اخبار و روایات در جمله از مقامات آنست که مرور نسوان [illegible]
مظلومات و بنات طاهرات بر مصارع آل رسول الله در روز یازدهم محرم بعد از زوال بود و نیز آنکه توقف بود که
ارتحال نمودن آن وقت ابن سعد ولد الزنا با عساکر و جنود خویش از کربلا بسوی کوفه پس میگوییم اقوال اصحاب کتب
در این مقام مختلف است پس بعضی گفته اند عبور و مرور نسوان طاهرات و حرم رسول الله از مصارع شهداء و [illegible]
واداء حق و شأن شد یعنی بطلبت از ابن سعد ولد الزنا خواهش نمودند و آن ملعون قبول کرد یا آنکه مرور [illegible]
خوف ابن سعد ولد الزنا شد از [illegible] و عداوت و خواست خوف [illegible] اهل بیت و حرم رسول الله از دین [illegible]
شریعت مقدسه رسول الله [illegible] و قطعه قطعه کرده و بلکه جمیع از آنها بسبب مشاهده آن احوال و آن کیفیات [illegible]
شوند پس اکثر اصحاب کتب مقاتل قول اول را اختیار کرده اند و بعضی از آنها قول دوم را اختیار کرده اند و تحقیق [illegible]
این است [illegible] که هر دو از حیث [illegible] پس آنچه که سید بن طاووس در این مقام ذکر کرده است مضمونش این نحو است
حرم رسول الله را از خیمه بیرون آوردند و آتش در خیمه ها مشتعل نمودند و خیمه را سوزانیدند پس نسوان طاهرات و بنات [illegible]
آمدند در حالتیکه بودند حاسر و مسلبات و در حالتیکه گریه و زاری مینمودند و مثل اسیران در ذلت اسیری [illegible]

و خطاب

و خطاب نموده [illegible] و گفتند شما را قسم میدهیم بحق تعالی که ما را از مصرع جناب سید الشهداء و [illegible]
مصارع شهداء رسیده آنها را با آن کیفیات و آن حالات مشاهده نموده نعره کشیدند و بر وجه خود [illegible]
زدند [illegible] میگوید [illegible] زینب دختر علی بن ابیطالب [illegible] که گریه مینمود و ندبه میکرد بر برادر
حسین و ندبه میکرد بصوت حزین و قلب کئیب و میگفت یا محمداه صلی علیک ملیک السماء این است حسین تو که بخاک و
خون غلطیده و اعضایش قطعه قطعه شده و دختران تو همه در قید اسیری و ذلیل شده [illegible] محمد مصطفی
علی مرتضی و حمزه سید الشهداء یا محمداه این است حسین تو در صحرای کربلا افتاده و بر جسدش باد صبا میوزد یا محمداه این است
در صحرای کربلا افتاده و کشته شده بدست اولاد زانیات یا حزناه یا کرباه امروز جدم رسول الله فوت
نموده است یا اصحاب محمداه این نسوان طاهرات معصومات [illegible] مظلومات ذریه مصطفی [illegible]
میکشند و میبرند مثل کشیدن و بردن اسیران [illegible] روایت کرده شده است که زینب [illegible] گفت یا
دختران ترا اسیر کرده [illegible] کشته و اعضاء ایشان در صحرای کربلا بر خاک و خون غلطیده و باد صبا
میوزد این است حسین تو سر بریده [illegible] افتاده و ردا و عبایش سلب و نهب نموده و بعد از آن گفت پدرم و جانم
فدای آن شخص باد که عسکرش در روز دوشنبه [illegible] و اموال آنها غارت نمودند پدرم و جانم فدای
آن شخص باد که خیمه های او را قطعه قطعه کرده اند پدرم و جانم فدای آن شخص باد که غایب نیست که امید برگشتن داشته باشد و
نیست که امید [illegible] پدرم و جانم فدای آن شخص باد که از دنیا مهموم و مغموم رفت و لب تشنه [illegible]
پدرم و جانم فدای آن شخص باد که از محاسن مبارکش خون [illegible] و نیز میگفت بابی من جده رسول [illegible]
من هو سبط نبی الهدی پس راوی میگوید که آن مخدره مظلومه [illegible] گریه و آه [illegible]
بعد از آن سکینه مظلومه معانقه کرده [illegible] جسد حسین علیه السلام [illegible] تا آنکه جمعی از اعراب [illegible]

جدا نموده مخفی نماند که آنچه حاصل مضمون کلام سید بن طاوس بود و آنچه در بعضی کتب معتبره است مبیّن
این مدعا است که روایت شده است از عبدالله بن ادریس و آن از پدرش ادریس روایت کرده است که چون آن قوم کفار
اشقیا شهدا را شهید نمودند مخدرات و اطفال ذریه رسول الله و دختران فاطمه زهرا را از مصارع آل رسول الله عبور و مرور دادند پس در قتلگاه
صغری ام کلثوم جسد برادرش حسین مظلوم را دید که بادها بر آن بدن اطهر او میوزد و بر روی یکدیگر بی سر افتاده
بدن مطهر و نورش از بالای شتر خود را بر زمین انداخت و بر روی بدن برادر خویش [illegible] و تکلیف [illegible] گریه و زاری و ناله
یا رسول الله انظر الی جسد ولدک یا رسول الله نظر کن باین بدن اطهر او که چه طور در روی زمین افتاده است بغیر از
کفن او خاکهای کربلا است که باد بر بدنش آن کفن را باقی و غسل آن بخون مطهر او است که از بدن او
جاری شده یا رسول الله این نسوان مظلومات و بنات فاطمیات اهل بیت و حرم محترم تو است پس [illegible]
و میکشند مثل سبایا و اسرا [illegible] و ذلت اسیری گرفتار [illegible] معین [illegible] یا رسول الله
سر مبارک او و سرهای اولاد و عترت و اصحاب او را بر نیزه ها زدند و آن سرهای منور بر نیزه ها مثل [illegible]
میدرخشند یا محمد المصطفی این است جسد دختران تو و سبایا و اسرا و [illegible] ذریه و عترت تو با شمشیر [illegible]
پاره پاره گشته پس آن معصومه مظلومه این کلمات را [illegible] و اینان این کلمات را [illegible]
زاری و ناله و آنچه بگریه آورد هر دوست و هر دشمن را تا اینکه دیدیم که موج خیل و اشک چشمهای [illegible]
[illegible] تا موج پر رسید و بعد از آن آل الله و حرم رسول الله را از میدان و جای [illegible]
کردند و بردند در حالتیکه آن معصومه گریان و نالان و دل مبارکش پر از احزان و هموم بود [illegible]
منقطع میشد و از حسرت و زفرة قلبش ساکن نمیشد مخفی نماند که روایت ادریس تا اینجا بود که ذکر نمودیم [illegible]
از ظاهر روایت و کلام سید بن طاوس مستفاد شد که عبور و مرور حرم رسول الله از مصارع آل

و شهدا

و شهدا ذکر جا در روز عاشورا بود و همچنین از کلام آن سید مستفاد شد که این مرور و عبور قبل سوار شدن حرم
رسول الله بر اقتاب شتر ها بوده و لکن حق و تحقیق بر خلاف ظاهر کلام آن سید است در هر دو امر و در هر دو مقام زیرا که [illegible]
و آثار بسیار دلالت کند بر اینکه این عبور و مرور در روز یازدهم محرم بعد از زوال بوده و همچنین اخبار و آثار
بر اینکه این عبور و مرور بعد از سوار شدن حرم رسول الله بوده بر اقتاب شتر ها در غایت کثرت است و جمله از آنها
اشاره کردیم و روایت قره بن قیس [illegible] که روایت طویله است صریح است که آن روایت متضمن امور کثیره
علوم و فقره و فواید عظیمه است آن روایت [illegible] در بعض ابواب و مجالس این کتاب ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی
و لکن چند فقره از آن که در این مقام ضرور است ذکر میکنیم و آن این است که [illegible]
از اصحاب [illegible] سید الشهدا [illegible] و عترت و اصحابش کشته شدند و اهل بیت رسول الله و حرم رسول الله
و نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات را بر اقتاب شتر ها سوار نمودند و عبور [illegible]
را از مصارع آل رسول الله [illegible] قرار داد [illegible] نظر میکردم [illegible]
[illegible] و دیدم و مشاهده نمودم [illegible] غیر مکفون و غیر مدفون [illegible]
[illegible] تا اینکه نزدیک شد که روح از بدنم قطع [illegible]
[illegible] مشاهده نمود گفت این چه حالت است که تو [illegible]
[illegible] بعد [illegible] و برادران من [illegible] چه طور همچنین [illegible]
[illegible] در حالتیکه [illegible] و مشاهده [illegible] برادران خود و [illegible] و اولاد و عترت
[illegible] و این کیفیات [illegible] در خاک و خون [illegible] افتاده و [illegible]
[illegible] مکفون شده [illegible] مدفون [illegible]

گویا آنها را اهل بیت از ظلم ها از دوستان جناب سکینه بنت الحسین از کلام سید الساجدین است تا اینجا پس بعد از

میگوییم مخفی نماند که از سیاق جمله روایات و آثار و مراتب بعض آنها چنین مستفاد میشود که جمع شدن و جدا شدن

رئوس مقدسه از ابدان شریفه مطهره انصار و اصحاب جناب سید الشهدا در روز دهم از محرم بوده است

پس جدا شده و تا آخر سرها را بر نیزها کرد سر انور اطهر حضرت خلیفة الله سید الشهدا را و همچنین رئوس جمع قلیل از اصحاب

ولکن از عبارات جمعی از اصحاب کتب مقاتل همچنین مستفاد میشود که بعضی سرهای منوره را از ابدان شریفه در روز

جدا کرده اند زیرا که محصل مضمون کلام آنها این نحو است که ابن سعد ولد الزنا در روز دیگر روز عاشورا سر انور اطهر

جناب سید الشهدا را با خولی و حمید بن مسلم بکوفه نزد ابن زیاد ولد الزنا و بعد از آن امر کرد که سرهای مطهره را بقول بعضی

همچنین سرهای اصحاب و انصار جناب سید الشهدا را از ابدان شریفه ایشان جدا نمایند پس سرهای منوره را [illegible] و اینکه

با شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا و خود ابن سعد ولد الزنا با عسکرش [illegible] کربلا در روز عاشورا [illegible]

نیز تا زوال ظهر و مخفی نماند که ممکن است کلام جماعت اول را تاویل نماییم و ارجاع کنیم بقول اول بر اجمال بگوییم

بقول اول [illegible] قطع کردن و جدا نمودن قوم کفار سرهای منوره را از ابدان شریفه قبل از ساعت عبور و مرور

ظاهرا حرم رسول الله بر مصارع شهدا بوده یا بعد از آن [illegible] و بس بگوییم هر دو امر محتمل است

ولکن ظاهر از سیاق جمله از روایات و کلمات اصحاب مقاتل مستفاد میشود تعیین احتمال اول یعنی رئوس منوره

از ابدان شریفه جدا نموده بودند و بعد از آن عبور و مرور حرم رسول الله شد در مصارع شهدا و آنچه منقول است

خلاف است بلکه بر عکس است یعنی اول عبور و مرور حرم رسول الله بر مصارع شهدا شد و بعد از آن سرهای منوره

از ابدان جدا کردند پس بنا بر قول اول شناختن حرم رسول الله شهدا را و [illegible] بعضی ببعض تعریف

سید الساجدین علیه السلام خواهد شد و آنچه در السنه مشهور است باین نحو است که مخدره صغری زینب معصومه مظلومه

بمصارع شهدا رسید مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بود و جسد سید الشهدا را نمی دید زیرا که در آن گودال قوم کفار

انقدر سنگ و کلوخ و قطعات رماح و سیوف انداخته بودند و ریخته بودند بنحوی که از جسد انور اطهر اقدس حضرت

خلیفة الله تعالی اثری نمایان نمیشد پس آمدن زینب معصومه بنزد آن حفیره و گودال دلالت میکند بر اینکه جناب

سید الشهدا شهید [illegible] یعنی از حلقوم شریفش جدا آمد یا [illegible] ولکن مستند این [illegible] سید

[illegible] باین اخبار رسیده است مستفاد میشود که در وقت عبور و مرور حرم رسول الله بر

مصارع شهدا جسد انور اطهر خلیفة الله تعالی جناب سید الشهدا روحی له الفدا ظاهر بوده [illegible] سنگها و کلوخها

و قطعات سیوف و رماح و غیر اینها بیرون آورده بودند و بیان آن [illegible] و اینکه باین اخبار رسید

مرو ثقه باین نحو است که روز عاشورا نزدیک غروب ابن سعد ولد الزنا با جمعی از رؤسا لشکر از خیمه اش

بیرون آمد با فرح و نشاط و دبدبه تمام داشت و در دست نحسش یک عصا یا چوب تعلیمی بود و میخواست

و تماشا کند بر اجساد و ابدان منوره شهدا پس آن کافر ولد الزنا [illegible]

و اجساد منوره مطهره و میگفت این جسد فلان است آن جسد فلان است هر که را نمی شناخت از اصحاب

میپرسید تا آنکه رسید نزد آن حفیره و گودال و امر کرد سنگها و کلوخها و اطناب [illegible] سوخته و چوبها

و قطعات سیوف و رماح را بردارند تا آنکه جسد انور اطهر خلیفة الله تعالی جناب سید الشهدا روحی [illegible]

ظاهر گشت و آن کافر ولد الزنا دید که آن جسد انور اطهر سر بریده و مکبوب بر رو افتاده و امر کرد که آن بدن

انور را بر پشت بگردانند تا زخمهای او را تماشا کند پس آن ولد الزنا زخمها و جراحتهای جسد [illegible]

بدن انور اطهر را مشاهده نمود بسیار تعجب کرد بعد از آن کافر ولد الزنا گفت [illegible] خطاب کرد [illegible]

این همین حسین است که مکرر دیده ام که رسول الله او را بر دوش خود سوار کرده بود یعنی مقصود آن ولد الزنا

آنچه کلام این بود که من همچنین خدمت کرده‌ام به یزید ولد الزنا و ابن زیاد ولد الزنا پسر رسول الله و عزیز و
یگانه او را کشتم برای خاطر یزید و ابن زیاد لعنهم الله علیهم اجمعین پس حال بعد از آن زندیق ولد الزنا دید در
کتف جناب سید الشهدا زخم جراحتی هست و آن کافر از مشاهده این بسیار تعجب کرده گفت همه زخمها و جراحتها از
متقدم بدنش است مگر این زخم حسین بن علی در هیچ وقت از اوقات مقاتلات و مجادلاتش پشت به دشمن نکرده
چه طور شد این زخم بآن رسیده بعضی از اصحابش گفتند این زخم در این روز حاصل نشده است این زخم کهنه و قدیم است
آن ولد الزنا باز از خلیفه الله تو شنید تا چه دیدی کمی از شاه و ارضحیت و کیفیت حال پرسید پس آن خلیفه الله تعالی
فرمود آن زخم کهنه و قدیم است آن بخاطر بردن جوالهای نان فقرا و مساکین و منزل ایتام و ارامل در شبهای تاریک که آن است
ای مجتمع الله اینجا حاصل آن روایت است که از آن مرد ملعون باین خبر رسیده است پس باز میگوییم
مطلب میگوییم که چنین نوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات بتراحیا و ابدان منوره شریفه رسیده
هر خوار سید بر ادرشان آغوش کرده در برادر خود دو دست بر سینه و بدن پدرشان انداخت ضجه و نعره و شیون
و نظلومات بلا که منقطع آسمان رسیده ارکان عرش و کرسی به تزلزل در آمده و ملائکه و انبیاء و اولیاء و اصفیاء
و امراء و اصفیاء و اتقیاء و اوصیاء و حسیناه و از چهار و اقربا حور و غلمان را از قصور فردوس
و جمیع اهل جنان و اهل نیران را بگریه در آورد بلکه جمیع موجودات جمیع عوالم امکان را بگریه در آورد ای مومنان
اگر در این مقام خود تأمل و تفکر کنید عوض دمع دل اشک از دیده خون جاری میکنید زیرا که خلیفه الله تعالی
کوه صبر بود با وجود این از مشاهده آن ابدان و اجساد منوره خصوصا از مشاهده جسد اطهر جناب سید الشهدا
حالات و کیفیات نزدیک بود که روح از جسدش مفارقت نماید و از دنیا ارتحال فرماید پس چه طور خواهد شد
صدیقه صغری زینب و حال صدیقه صغری ام کلثوم و احوال سایر نوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات آه آه

انشاء الله کسی نتواند شنید پس ... از ... و در بعضی کتب معتبره دیده‌ام که چون نظر
سید الساجدین بجسد انور و جثه اقدس پدرش افتاد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و حال آنکه مغلول بود و
در گردن مبارکش زنجیر و سلسله جامعه داشت ذکر مصیبت مقام دویم و در ذکر حال سکینه صغیره و بیان میکنیم
و در بعضی از کتب قدیمه معتبره دیده‌ام آنچه که حاصل مضمونش را ذکر میکنیم و آن باین نحو است که روایت شده که
جناب سید الشهدا دختر کوچک و صغیره‌السن داشت و در میان نوان طاهرات مظلومات که در اطراف جسد
اطهر آن خلیفه الله تعالی بودند نشسته بود و گفت که پدرش با آغوش گرفته بود و گاه گفت آن بزرگوار
و گاه انگشتان و اعضا و سینه اش میگذاشت و گاه بر زخمهایش میگذاشت و از خون اطیب اطهر آن بزرگوار میگرفت
و بموهای سر و گیسوانش و بر رویش را مخضوب و رنگین میکرد و میگفت وا ابتاه و گاه تشنه شدن و بچشمها شماتت کنندگان
روشن شد و اکره و معاندین مسرور و شادمان گشتند یا ابتاه و یا ابا عبد الله حیات بعد از تو بر من پوشیده
این صغر سن و کمی سن یتیمی را یا ابتاه و تشنگی شبها داخل شود و تاریک شود که مرا حاجت میکند یا ابتاه
شوم که مرا آب بیرون بیاید یا ابتاه و بعد از تو نقاب سلب کردند گوشوارها و خلخالها مرا یا ابتاه آیا نظر میکنی بر
مرثیه‌ها و جگر پاره‌های محزون و سوخته ما و آیا نظر میکنی بعمه من که بسیار زار و بی‌یار است مظلومه زنده ما و نظر
بمادر من که بیچاره و مستأصل است و میکشند و جز بیهوده و چیزی نمیگویند و تشنه است این صغیره جمیع چشمها را اشک ریز گشتند
و در گلها تو و متعلقات آن دوست و دشمن بگریه و ناله مشغول شدند و آن ملعون لعین زندیق آمد و گفت رسول
گفت شما و امیر ابن سعد لعنه الله تعالی که ذریه جلیل را که چیدن کرده و پدر بزرگوار را دفن فرما سوار شوید و این صغیره
ابتاه و گفت ای ساقی لعین بعض زخم و گفت مرده را ترا قسم میدهم بحق تعالی و بجدم رسول الله آیا امروز در اینجا توقف
یا کوچ و ارتحال میکنید آن ملعون گفت ارتحال میکنیم و میرویم پس آن معصومه مظلومه صغیره گفت امروز که عزیزم بشما کوچ

از حال است پس بیرون آیند خواهران مظلومات، رو برا بگذارید پیش پدرم من صغیره از بس ستم دیده‌ام

و طاقت سوار شدن شتر ندارم پس با من خوبی و احسان بکنید و مرا بگذارید پیش پدرم تا آنکه گریه بکنم بر آن با چشم

اشک ریز و قلب ملهوف و نفس بکنم با آن غریب مظلوم پس اگر مردم و [illegible] مظلوم خون من از شما ساقط است

بر آن مظلوم بجا آرم حرم آن نقطه جگر فاطمه زهرا را و آن یتیمه صغیره را دفع کرده و او را از جسد انور اطهر پدرش دور نمود

آن یتیمه مظلومه برگشت بجسد انور پدرش و آن با آه و ناله و مستجیر شد بآن جثه منوره مقدسه پدرش

و از روح شقیقه لا انقطاع قبض نمود پس بعد [illegible] آن حجت الله تعالی [illegible] لعین آمده آن مظلومه

کشیده از بدن پدرش جدا نمود پس آن توقف آن مظلومه گفت پدر من یک برادر صغیر دارم که او را [illegible] گشته [illegible]

مرا [illegible] زیارت نمایم و او را وداع کنم [illegible] تعالی [illegible] لعین [illegible] بآن جهت

آن مظلومه چند قدم رفت بنزد جسد علی اصغر شیرخواره و جسد آن [illegible] محمدیه و [illegible] مرتضویه نزدیک جسد انور

اطهر پدرش او را [illegible] آن مظلومه صغیره بر جسد آن طفل شیرخواره افتاد [illegible] جگر [illegible] کشید

و شروع بانشاء و خواندن این اشعار نمود   تقول ساقة بالنوق لا ترکبونها   [illegible] غابت شموسها

[illegible] توقف [illegible]   [illegible] النفس [illegible]   [illegible] بالطفوف [illegible]

[illegible] بابا و اشم [illegible]   و اشم [illegible] بدا العدا   [illegible] لو اشم [illegible]

[illegible] ادوائی و شعری [illegible]   [illegible] بالطفی [illegible]   [illegible] بابا [illegible]

[illegible] الطیور [illegible]   و مضمون این کلمات [illegible] این است توقف کنید [illegible]

[illegible] شتر [illegible] تا آنکه [illegible] گریه بکنم [illegible]

ای [illegible] شتر [illegible] توقف بکن تا آنکه وداع [illegible] هستند

[illegible]

حاجات خود را بزیارت کرده و آنها و گریه کردن بر آنها برادرم و وداع نمایم اطفال صغار را که آنها را در کربلا

نموده و یتیم [illegible] آنها و [illegible] آنها [illegible] و دستهای آنها را که [illegible] دستهای آنها

قطع نموده و [illegible] طیبه و طاهره آنها را دفن نکردند حاجت دیگرم این است که [illegible]

پریشانم را [illegible] مردان خدا تعالی که آنها را ذبح و نحر کردند با شمشیرها و کاردها و خنجرها و [illegible]

آنها را که کربلا خوابیده ماندند [illegible] آن خاکها و ریگهای کربلا است [illegible] صحرا [illegible] گریه و ناله و زاری هستند

و بعد از آن فرمود   فیا [illegible] و [illegible] ساقة   و لا تمنعوا [illegible] و لا [illegible]

[illegible]   [illegible] غابت [illegible]   [illegible] القوم [illegible]

وان [illegible]   وان [illegible] الی [illegible]   فمن [illegible]

[illegible]   [illegible] تحت [illegible]   [illegible] من [illegible]

[illegible]   [illegible] ان [illegible] لها   [illegible] منها [illegible]

[illegible]   [illegible] [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible] من [illegible]   و من [illegible] فی [illegible]

و من [illegible]   و هیهات بعد الیوم [illegible]   [illegible] لها

[illegible]   پس [illegible] این اشعار [illegible] این است که [illegible]

[illegible] برادر و [illegible] و وداع [illegible]

[illegible] این مظلومه [illegible] شده است [illegible]

[illegible] آن مظلومه [illegible] تا آنکه [illegible] آورده

نمودند و هر وقتیکه نعش رسول خدا را میخواهد حمله بر سرش میزنند و هر وقتیکه میگوید ای برادرم وای امام
کجا هستید در این وقت بیرون مشاهده نمی نمایید پس آن وقت از سوی سرش میکشند و میکشند پس مظلومه علیها
السلام گریه و نوحه میکند و لکن چه فایده که گریه و نوحه شما [illegible] میکند و [illegible]
و هر وقتیکه آن مظلومه اراده میکند که نزدیک برادرش شود و وداع نماید پس اعدای آل رسول [illegible]
مقصود آن مظلومه التماس میکند از نظاره و تماشا کنندگان که برای آن [illegible] برادرش پس آنها
از آن صدیقه مظلومه حیا نمیکنند و آن ترحم نمینمایند پس وقتیکه هجوم میآورد که برادر [illegible]
[illegible] برادرش میرسد [illegible] آن مظلومه [illegible] گفت
[illegible] برادرش [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن مظلومه گفت [illegible]
[illegible] مظلومه [illegible] کتاب [illegible]
شده است [illegible] آن مظلومه [illegible] خواهد داد [illegible]
شود و بسیار روایت که بعد از آن مظلومه [illegible]
در حال [illegible] رسول خدا [illegible] خودشان [illegible]
[illegible] آن شهید مظلوم [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر جان [illegible]

[illegible] و [illegible] شترها [illegible] برادر جان [illegible]
و [illegible] علی مرتضی و برادرم [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
و [illegible] گوید [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
و [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت یا [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
مجلس [illegible] [illegible] شعار [illegible]
در مقام [illegible] ذکر کنیم که [illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]

از آنرو اطهر جسد برادرش نصیب داشت نشود زیرا که آن قوم کفار در حول و اطراف آن بدن انور و جسد اطهر [illegible]

ازدحام نموده بودند پس هرچند جد و جهد بسیار [illegible] جسد انور اطهر برادرش نرسید و [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] بمطلب خودش نرسید آنحضرت مظلومه [illegible]

[illegible] بحال خود گذاشت و نظر [illegible] آنحضرت مظلومه میتوان گفت که مظلومه [illegible]

[illegible] اعداء [illegible] مصیبت آنحضرت مظلومه [illegible] و همچنین [illegible] طاهرات

[illegible] و همچنین [illegible] مخدرات [illegible] مصیبت آل رسول [illegible]

[illegible] طاهرات [illegible] بیکس [illegible]

[illegible] و ملامت [illegible] [illegible] [illegible] و نوحه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] ما نند [illegible] [illegible] [illegible]

و اطفال و [illegible] [illegible] [illegible] حضرت عباس [illegible]

نیز [illegible] [illegible] قبول کردن [illegible] شهید [illegible]

و [illegible] [illegible] شهید [illegible] نوحه [illegible]

انکه [illegible] ام کلثوم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یا ابا الفضل العباس [illegible]

[illegible] طاهرات [illegible] [illegible] رسول [illegible]

مصیبت [illegible] [illegible] ام کلثوم باقی خواهد ماند [illegible]

[illegible] همچنین [illegible] شهید شدند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کتاب [illegible] اشعار و قصیده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کلام خلیفة الله تعالی [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible] و آن کلام این است ● شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی ●

او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ● و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی ● و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی ●

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی ● کیف استسقی لطفل فابوا ان یرحمونی ● [illegible] خلیفة الله تعالی [illegible]

مظلوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشاره شده است در این کتاب

[illegible] [illegible] [illegible] خواهران [illegible] برادران خود [illegible]

و نبال [illegible] رسیده و مجروح و محزون گشته اند [illegible] [illegible]

و [illegible] ذکر و حکایت نموده اند که خواهرانی که تنها سهام و نبال [illegible] رسیده و بکشته شدن برادران تنها

[illegible] مجروح و محزون شده اند عدد آنها بسیار است و لکن [illegible] [illegible]

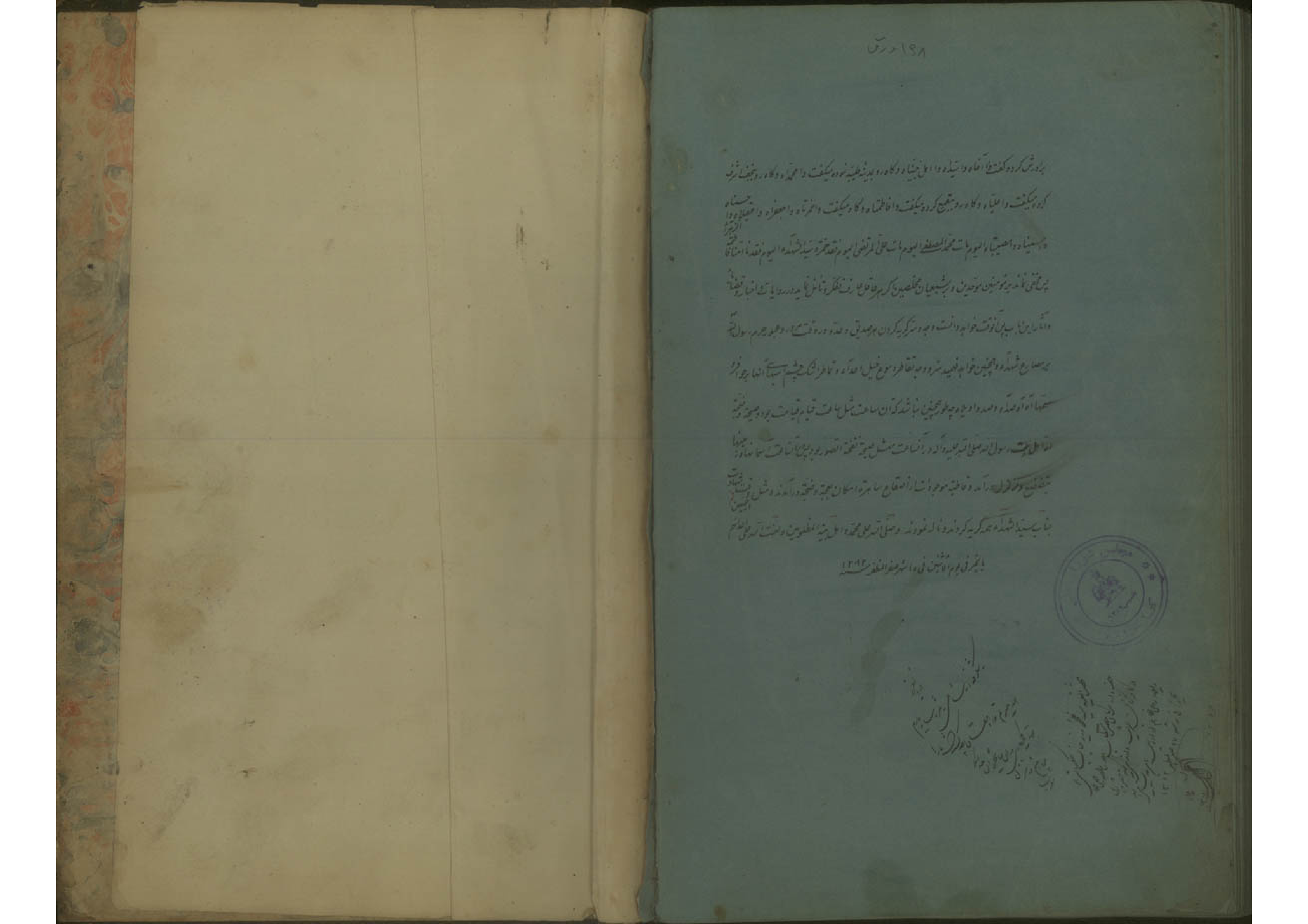
[illegible] و [illegible] چهار نفر بوده اند و آن چهار نفر [illegible] برادران خود [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] چهار زن در شرک و کفر بودند و دو نفر دیگر [illegible]

بودند پس آن دو نفر دیگر در شرک و کفر بودند پس یکی از آنها خواهر عمرو بن عبد ود العامری بود پس [illegible]

برادرش را سانیدند از غفر خودش بیرون آمده حالیکه عرق ریخته و چشم او عرق و رنگ او پریده شده و زره در برکرده
تا آنکه رسید نزد جسد برادرش عمرو بن عبدود لعنة الله علیه پس ایستاد و نظر کرده بر برادرش دید کشته شده است و لکن
چیزی از اشیا به درع و شمشیر آن مسلوب نشده است همه اش باقی است پس آنرا مشاهده نموده در آنحالت بسیار تعجب نمود
و گفت والله که شهید قاتل برادر من از اهل شرف و نجابت بوده پس گفت خبر دهید که او را کشته است قاتل آن
گفتند علی بن ابی طالب او را کشته است در آنحال بسیار بسیار خوشحال و شادمان گردیده و گفت والله علی بن ابیطالب
کفو کریم است پس بعد از این برای برادرم مرثیه نخواهم گفت و برای قتل او نوحه نخواهم کرد پس بعد از آن شروع کرده با
شعر این چند بیت گفت لوکان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه دائم الابد لکن قاتله من لا یعاب به
و کان یدعی ابوه بیضة البلد یعنی هرگاه قاتل برادرم عمرو غیر علی بن ابیطالب میشد مرثیه گریه میکردم بر آن
هستم و لکن قاتل برادرم مردیست که از جمیع عیوب و نقایص پاک است و پدرش ابوطالب بیضة البلد
یعنی بزرگ و رئیس مکه بوده و از او دیگر که نیز در شرک و کفر بود پس آن خواهر مرحب یهودی خیبر است
با این نهج که چون امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام مرحب را کشت پس خواهر او را اسیر نموده و او را با یک غلام
سید المرسلین صلوات الله علیه و آله المعصومین فرستاد پس آن غلام آن زن را عبور داد
و مرور داد بر مصرع برادرش مرحب پس آن زن جسد برادرش مرحب را دیده در آنحالت کیفیت
نمود و جیغ زد و زاری کرد پس آن غلام بخدمت رسول الله رسانیدند پس آن زن را نزد
روی سید المرسلین در حالیکه بازو زده و رنگش پریده و لرزان بود پس رسول الله از وی پرسید که چرا بدین حالت و کیفیت
گفت یا رسول الله این غلام مرا عبور داد بر مصرع برادرم و قوم من و دیدم که بخاک و خون غلطیده
حالیکه مشاهده نمودم پس رسول الله آن غلام را ملامت و مذمت نموده و امر فرموده

او را مرخص نموده و نفرین کرده در اسلام بود پس یکی از آنها صفیه بود عمه رسول الله و بیان حال آن مخدره عجیب است
که چون حمزة بن عبدالمطلب سید الشهداء در وقعه احد شهید شد پس حال امیرالمؤمنین را از آن مطلع شده
یافته در حالیکه بخاک و خون غلطیده بود و جوف و شکم او را کفار قریش شکافته و پاره پاره کرده و قلب و جگر او را
آورده پس رسول الله و امیرالمؤمنین مشاهده این حالات و کیفیات بسیار بسیار محزون و مغموم گشتند و رسول الله
با عبای خودش جسد او را پوشید و آن عبا کوچک بود چنانچه شریف را پوشانیدند و پایهایش مکشوف ماند
زیرا که آن بزرگوار مردی طویل و جسیم بود پس پاهایش را با گیاه حشیش پوشیدند پس در این وقت صفیه دختر عبدالمطلب
خواهر شریف برادرش رسید در حالیکه ... و حال او ... پس رسول الله امر فرمود که
... تا بیاید و ... خودش ... که او اسلام آورده بود
اشجان و ... اعظم بود ... مصائب ... و ...
شرح ... آن ... بعد از آن ... و قیامت ...
صدیقه صغری ام المصائب زینب بنت امیرالمؤمنین علیها الصلوة و السلام است چه جور و چنین ... شده
عبدالمطلب ... بسیار عظیم و شدید بوده ... و لکن ... بر مصرع برادرش حمزه سید الشهداء رسیده
بالای سر ... امیرالمؤمنین ... دید ... و ... اخوان ... شده
... ام المصائب زینب ... در مصرع شریف برادرش سید ... در حالیکه ...
و شمشیر ... ام المصائب ... تنها در ... شده ...
اخوان ... و ... شروع کرد ... نمودن ...
... برادرش ... و ... شروع کرد ... و ...



برادرش کرده گفت وا آقاه وا سیداه وا اهل بیتاه وا نکاه و بدین طریقه نوحه میگفت وا محمداه وا نکاه و بچشت شرف
کرده میگفت وا علیاه وا نکاه و بعد گریه کرده میگفت وا فاطمتاه وا نکاه و میگفت وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا حسناه
وا حسیناه وا حسیناه الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم فقد حمزة سید الشهداء الیوم فقدنا اخا
بر حقیقی نماند بر مومنین موحدین و بر شیعیان مخلصین که بر حقایق این بیت نظر و تامل نماید در روایات اخبار
وا آثار این باب بی توقف خواهد دانست وجه و سر گریه کردن ... صدیق و ... وقت ... و جرم رسول خدا
به مصارع شهداء و همچنین خواهد فهمید سر وجه تقاطر دموع خیل اعداء و ناظران چشم اصحاب انها ... فرو
سعدها آنها و محمد و احمد و ... چه طور همچنین باشند که آن ساعت مثل حالت قیام قیامت بود و صیحه
لذا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن ساعت مثل صیحه نفخة الصور بود ... آن ساعت ...
... آمده و فاطمه موحدات از انقطاع ساعت ... و ... آمدند و مثل ...
جناب سید الشهداء همه گریه کردند و ... و صلی الله علی محمد و آله ... المظلومین و لعنة الله علی ...

تمت فی یوم الاثنین فی ... شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۲

